کتاب قواعد الاحکام میفرماید که مبتداة و مضطربة اکثر ایام حیض نفاس
[illegible] ده روز است و در کتاب مختلف الشیعه فرموده که مبتدئه [illegible]
و ذات العادة مستقره بقدر ایام عادت اوست مگر آنکه خون از ده متجاوز میشود
اتفاقا تا ده روز که در صورت جمیع آن مدت ایام نفاس است
و از مضمون بعضی روایات تا چهل روز و پیشتر نیز معلوم میگردد و
شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب من لا یحضره الفقیه میفرماید که این مذهب
سنیانست و آن روایات با آنکه ضعیفاند محمول اند بر تقیه و اگر
دو فرزند در شکم باشد و یکی بیاید و بعد از چند روز آن دیگری متولد
گردد در این حال ابتدای نفاس خون [illegible] از ولادت طفل اول حساب
باید و عدد ایام نفاس از ولادت طفل ثانی حساب باید و اگر
در وقت زائیدن خون نه بیند تا ده روز و در روز دهم خون
بیند همان روز دهم نفاس است و پس اگر بعد از زائیدن اصلا
خون بیند [illegible] است و دیگر مطلقا خون نه بیند تا روز
دهم و در روز دهم نیز [illegible] خون بیند و بعد از آن منقطع شود
در صورت جمیع آن ده روز ایام نفاس اوست پس اگر این

ده روز از ماه رمضان باشد و روز اول غسل کرده باشد و تا روز دهم
نماز و روزه را بجا آورده باشد آن نماز و روزه او باطل خواهد بود
و قضای روزها برو واجبست امّا قضای آن نمازها برو واجب نیست
و هرچه بر حایض حرامست چون نماز و روزه و طواف خانه کعبه و دست
مالیدن بر خط مصحف مجید و خواندن سورهای عزایم و داخل شدن در مسجد
الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و درنگ نمودن در مساجد دیگر بر صاحب
نفاس نیز حرامست و جماع کردن شوهر با او و کفاره همچنانست نظیر آنچه
که در حیض مذکور شد و هرچه مکروهست حایض را از قبیل برداشتن مصحف مجید
و دست بر حاشیه او مالیدن و نزد او در مساجد بودن و سورهای غیر
عزایم خواندن و دست و پا و ابرو و موی خود را حنا و وسمه رنگ
کردن صاحب نفاس را نیز مکروهست و همچنانکه جایز نیست زن
حایض را در ایام حیض طلاق دادن با آن دو شرط جایز نیست صاحب
نفاس را نیز طلاق دادن با همان دو شرط و اگر پیش از دیدن خون
نفاس از اول وقت نماز آنمقدار بگذرد که طهارت و آن نماز در و
گنجد و او اهمال نموده باشد واجبست که بعد از پاک شدن از نفاس

و غسل کردن آن نماز را قضا کند و همچنین اگر پاک شود و از آخر وقت نماز
آنمقدار باقی باشد که طهارت و یک رکعت نماز در و گنجد واجبست برو که آن
نماز را ادا بجا آورد و اگر اهمال نماید تا وقت منقضی شود برو قضای آن
نماز واجبست بطریقی که در حایض دانسته شد **تتمه** بدانکه اگر خون
حیض یا استحاضه یا نفاس در چاهی ریزد واجبست که جمیع آب آن
چاه را بکشند و اگر آب آن بسیار باشد و همه را نتوان کشیدن باید که
چهار مرد به نوبت از طلوع صبح صادق تا شام بکشند و نگذارند که آب او
از حرکت بایستد و چون چنین دستور عمل نمودند آب آن چاه پاک شود
و استعمالش جایز است و اگر چهار زن به نوبت بکشند کافی نیست و در تتمه
میان مرد و زن تفاوتی نیست والله اعلم **فصل سیم** در ازاله نجاست
و برطرف کردن آن از جامه و بدن بدانکه واجبست بر مرد و زن ازاله
نجاست مگر آن زنی که تربیت طفلی کند خواه آن طفل پسر باشد و خواه
دختر و او را غیر از یک جامه نباشد که در این صورت ازاله آن نجاست و
که حادث شود واجب نیست پس آن زن با آن جامه که ببول و غایط آن
طفل نجس شده باشد نماز میتواند کرد و شرط آنکه در شبانه روزی یکنوبت

آن جامه را طهارت دهد و فضل آنست که ظهر و عصر را بعد از طهارت به
بی فاصله در آخر وقت گذارد و شام و خفتن را در اول وقت تا چهار
نماز در جامهٔ طاهر دریافته باشد فصل چهارم در پوشیدن عورت
و لباس نمازگذارنده بدانکه بر هر یک از مرد و زن واجبست که عورت خود را
بپوشاند در نماز خواه نگاه کننده باشد و خواه نباشد و خواه آن نگاه
کننده محرم باشد و خواه نباشد و در غیر نماز از کسی که محرم نباشد لیکن در پنج
امر تفاوتست اول آنکه بر مرد همین پوشیدن قُبُل و دُبُر واجبست
و بر زن پوشیدن کل بدن و موی سر غیر رو و کف دستها و قدمها و اگر
کف دستها و قدمهای او نیز پوشیده باشد بهتر است اما اگر زن بحد بلوغ
نرسیده باشد یا آنکه کنیز باشد پوشیدن سر و مو بر او واجب نیست و اگر
در اثنای نماز بالغ شود یا کنیز آزاد گردد پوشیدن سر و مو بر ایشان
واجبست و اگر چیزی در آن اثنا بدست ایشان نیفتد که سر و موی خود را
بپوشانند نماز را از سر گیرند دوم آنکه جایز نیست مرد را بر حریر محض
نماز کردن و زن را جایز است و شیخ صدوق ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه
علیه الرحمه فرموده که زن را نیز جایز نیست اما این قول از آن بزرگ

ضعیفست سیم آنکه نماز مرد در جامه که طلا داشته باشد باطلست و نماز
زن باطل نیست چهارم مکروهست زن را در نماز نقاب انداختن هرگاه که
مانع قرائت نباشد و اگر مانع باشد حرامست و لیکن مکروه نیست که او در گردن
بند یا قلاده در نماز گذارد پنجم مکروهست که در خلخالی که در پا داشته باشد
و صدا کند نماز گذارد فصل پنجم در مکان نماز بدانکه فرقی که میان مرد
و زن هست درین باب آنست که مرد را سنت است نماز گذاردن در مسجد
و زن را در خانه نماز گذاردن افضلست از مسجد و نماز او در خانهٔ اندرونی
افضلست از نماز او در خانهٔ بیرونی و نماز او در ایوان منزل افضلست
از نماز او در صحن منزل و نماز او در صحن منزل افضلست از نماز او بر بام منزل
و نماز او بر بامی که فصیل دارد افضلست از نماز او بر بامی که فصیل ندارد
و همچنین اگر زنی خواهد که در مکانی نماز گذارد که مردی در آنجا نماز کند
و در آنجا حایلی نباشد سنتست که در پس سر مرد بایستد خواه اقتدا
باو کند و خواه نکند و خواه محرم او باشد و خواه نباشد بشرط آنکه آن
مکان ملک آن زن باشد و واجبست اگر ملک هیچکدام نباشد و بعضی
از مجتهدین نماز مرد و زن را هر دو باطل میدانند مطلقا هرگاه مقارن هم

بتکبیرة احرام گویند والّا نماز آن زن که تکبیر احرام بعد از دیگری گوید باطل میدانند
بشرط آنکه زن در پهلوی مرد یا مقدم بر او نماز کند و حایلی در میان نه
باشد و بعضی دیگر از مجتهدین بر آنند که نماز ایشان باطل میشود و لیکن این عمل
از ایشان مکروه است خواه آن مکان ملک آن زن باشد و خواه نباشد
و اگر در میان ایشان حایلی مثل دیوار باشد نماز هر دو صحیحست و کراهتی ندارد
و اگر آن مکان تنگ باشد بمرتبه که از یکدیگر دور نتوانند شد و حایلی نباشد
واجبست که اول مرد نماز کند و بعد از آن زن بشرط آنکه آن مکان مباح
باشد یا وقف عام چون مسجد و وقت نیز وسیع باشد پس اگر وقت تنگ
باشد هر دو با هم نماز میکنند و حرجی نیست والله اعلم فصل ششم
در وقت نماز بدانکه در اول وقت نماز کردن ثواب عظیم دارد
تخصیص نماز صبح و نماز شام و تاخیر نماز از وقت بغایت مکروه است
و زن و مرد هر دو با هم درین حکم شریکند لیکن زن از مرد در دو صورت
جدا میشود اول آنکه چون مستحاضه باشد یا مستحاضه کثیره سنت است که نماز
ظهر و عصر را در آخر وقت بجا آرد تا چهار نماز را بیک غسل دریافته باشد
و شیخ بهاء الملة والدین الحارثی العاملی طاب ثراه این حکم را برین وجه

در کتاب

در کتاب جامع عباسی آورده و اما آنچه از کتب دیگر مستفاد میگردد آنست
که تعیین این سنت نیست که نماز ظهر را در آخر وقت با نماز عصر جمع کرده
با هم بجا آرد و همچنین نماز شام را نیز در آخر وقتش با نماز خفتن جمع کرده
بجا آرد و همان غسل مستحاضه را با وضو پیش از نماز شام بر وجهی که در
بحث مستحاضه مذکور شد بجا آرد و این عمل برین وجه باحتیاط نزدیکتر
و بصواب اقرب است چه وجوب اغسال ثلثه مستحاضه با مستحاضه کثیره را
بر وجهی که شیخ شهید محمد بن مکی رضی الله عنه در کتاب ذکری ایراد
نموده اجماعیست و خلافی ندارد والله اعلم و احکم دویم آنکه چون تربیت
طفل نماید سنت است که تاخیر ظهر و عصر نماید تا آخر وقت تا چهار نماز را
در جامه طاهر یا قبل النجاسة دریافته باشد چنانکه مذکور شد فصل هفتم
در قبله و رو بدانجانب نمودن در وقت نماز بدانکه درین امر
مرد و زن هر دو مساویند و تفاوتی نیست و ما این فصل را بذکر اذان
و اقامت و فرق میان ایشان تمام کنیم پس میگوییم که جایز است زن را
که اذان گوید از برای زنان و از برای مردانی که محرم او باشند بشرط
آنکه نامحرم آواز او را نشنود بخلاف مرد که از برای همه کس اذان

تواند گفت اما اگر زنی بسیار پیر باشد و از شنیدن آواز او خطر و لذتی
نباشد جایز است که آواز او را نامحرمان بشنوند والله اعلم بالصواب

دویم در نماز بدانکه نماز افضل اعمال بدنیه است و در گزاردن آن ثواب
بسیار است و در ترک آن عذاب بیشمار و در خبر آمده است باحادیث
صحیحه و طرق پسندیده از اصحاب عصمت و اهل بیت حضرت رسالت علیهم الصلوة
والتحیة که هر بنده از بندگان خدای سبحانه بعد از انکه پروردگار خود را
و پیغمبر و امامان خود را بترتیب شناخته باشد و یقین دانسته باشد که در روز
قیامت بار دیگر زنده خواهد شد و اگر اعمال پسندیده در دنیا از و
بظهور آمده باشد ببهشت میرود و اگر افعال ناشایسته از و صادر گشته
باشد بدوزخ بداند که هیچ عملی از اعمال صالحه که او را بخداوند خویش نزدیک
گرداند شایسته تر و پسندیده تر از نماز نیست و نیز روایت کرده
ثقة الاسلام و کهف الانام ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی در جامع کافی و
رئیس المحدثین و صدوق المسلمین ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن
بابویه القمی در کتاب من لا یحضره الفقیه رضی الله تعالی عنهما باسانید خود از
حضرت صادق آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین که آنحضرت روایت

کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که نماز ستون دین است بدرستی که
هر که اهتمام بجای آوردن دین خود را برپای داشته باشد و هر که او را
ضایع و ابتر کند و رد و بجا نیاورد دین خود را خراب و ضایع کرده
باشد و نیز منقولست از ایشان که یک نماز فریضه بهتر است از بیست
حج و یک حج بهتر است از یک خانه پر از زر سرخ که در راه خدای تعالی تصدق
دهند تا آخر شود و ازین قبیل احادیث بسیار در باب فضیلت نماز و
ثواب آن وارد گشته و احادیثی که در باب عذاب تارک نماز نیز
وارد گشته بسیار است از آنجمله آنکه روایت کرده اند این دو بزرگ دین
باسانید صحیحه از اصحاب عصمت صلوات الله علیهم که هر بنده که یک نماز فریضه
از و مقبول افتد [illegible] باقی دیگر از نمازهای او مقبول میشود و خدای سبحانه
بفضل و کرم خود او را عذاب نمیکند و اگر هیچ نماز او بدرجه قبول
نرسید هیچ عملی از وی پسندیده نخواهد شد و خدای تعالی بهر نوعی که خواهد
او را عذاب میکند و نیز منقولست که هر که نماز نکند و ترک او را حلال
و شایسته داند بدرستی که او کافر است و در روز قیامت در زمره
کافران محشور خواهد گشت و خدای تعالی با او بطریق کافران معامله

قواید شود و تیر روایت کرده ثقات اسلام و ثقات و متصل از حضرت امام [illegible]

جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهما که آنحضرت فرمودند که آیه اضاعوا

الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا در باب منع کنندگان

نماز نازل گشته [illegible] که مفسرین در تفاسیر خود ذکر نموده اند

آنست که قومی که منع کرده باشند نماز خود را یعنی ترک کرده باشند

و بجا نیاورده باشند [illegible] کردن نماز از وقت و بیاشامیدن مشغول گشتند

همیشه نماز خود را [illegible] وقت گذشته و همچنین [illegible]

که تابع شهوات [illegible] شدند [illegible]

[illegible] باشد که [illegible]

خلاف [illegible] باشد که [illegible] و بعضی دیگر گفته اند که

اسم وادی است در دوزخ که زمین آن [illegible]

آن [illegible] و بعضی دیگر [illegible]

[illegible] است در جهنم که [illegible] آن چاه [illegible]

که اگر [illegible] آن چاه [illegible]

و آن [illegible] در جهنم [illegible]

جهنم شود [illegible] چاه [illegible] پس هر که نماز خود را ضایع گذارد و خواه مرد

باشد و خواه زن و خواه بنده باشد و خواه آزاد و خواه مسلمان باشد

و خواه [illegible] نماز [illegible] است لیکن از روی صحیح [illegible]

[illegible] و آن [illegible] با آن [illegible]

که [illegible] نمازهای فریضه خود

[illegible] و اعمال [illegible]

[illegible] نماز [illegible]

[illegible] تمام [illegible]

در باب نمازهای فریضه بجا آوردن آن [illegible] و قضای خود [illegible]

[illegible] اول [illegible] قیامت [illegible]

[illegible] اعمال [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] بجهة آنکه [illegible]

در این باب مشتمل بر هفت فصل است فصل اول در [illegible] نماز [illegible]

و قیام بدانکه در نیت و تکبیر احرام میان مرد و زن تفاوتی نیست لیکن در قیام
تفاوت در دو چیز است اول آنکه مرد در حال قیام سنت است که قدمهای
خود را بمقدار سه انگشت یا کوچک از یکدیگر دور گذارد و زن را سنت است
که قدمهای را با یکدیگر جفت سازد و از هم دور نکند دویم آنکه سنت است
که مرد در حال قیام هر دو کف دست خود را بر روی دو ران گذارد
و زن را سنت است که کفهای خود را بر روی دو پستان گذارد والله اعلم
فصل دویم در قرآءة فاتحه و سوره بدانکه تفاوت میان مرد و زن در قرآءة
آنست که وجهیست که بر مرد که قرآن را بلند بخواند در نماز صبح و دو رکعت
اول نماز شام و خفتن مطلقا پس اگر عمدا ترک نماید نمازش باطلست بخلاف
زن که حرامست بر او بلند خواندن فاتحه یا سوره بنوعی که نامحرم آواز او را
بشنود اما اگر زن بسیار پیر باشد که مردم را میل با او نباشد جایز است که
نامحرم آواز او را بشنود والله اعلم فصل سیم در رکوع بدانکه تفاوت
میان مرد و زن در رکوع آنست که سنت است که مرد در حال رکوع کفهای
دست خود را بر روی زانوهای خود گذارد و سنت است که زن دو کف
دست خود را بالاتر از زانوها گذارد والله اعلم فصل چهارم

در سجود بدانکه در جمیع احکام سجود مرد و زن شریک‌اند و در شش چیز متفاوت
اول آنکه سنت است که چون مرد بسجده رود اول دو کف دست خود را
بر زمین رساند و بعد از آن دو زانو را و زن را سنت است که اول زانوها را
بزمین رساند و بعد از آن دستها را دویم آنکه مرد را سنت است که میانه
هر یک از اعضای سجده یعنی پیشانی و کفهای دست و سرهای زانو و دو
انگشت بزرگ پایها و زمین حایلی نباشد بلکه باید که همه این هفت عضو برهنه
بر زمین برساند بخلاف زن که سنت است که حایل باشد از جامه سوای
پیشانی زیرا برهنه کردن سایر اعضا او را مکروه است سیم آنکه سنت است
که مرد در وقت سجود زانوها را از هم دور گرداند و زن را سنت است که
بهم بچسباند چهارم آنکه سنت است که مرد در میان دو سجده تورک کند
یعنی بر ران چپ نشیند و پشت پای راست را بر شکم پای چپ گذارد
و سنت است که زن بر کفل خود نشیند و زانوها را بالا دارد و کف پایها را
بر زمین گذارد و پنجم آنکه سنت است که مرد در حال سجود ساق و ساعدها را
بالا گیرد و بر زمین نگذارد و سنت است که زن بزمین چسباند ششم
آنکه زن در وقت سجده نگذارد که از موی سر او چیزی فاصله شود

میان پیشانی او و سجده گاه و هر چند که از پیشانی او آنچه واجبست که بسجده گاه
رسد رسیده باشد و در مرد این حکم نیست و در تشهد و تسلیم و احکام
این میان مرد و زن فرق در هیئت که شیخ صدوق ابو جعفر محمد بن
علی بن بابویه علیه الرحمه در کتاب من لا یحضره الفقیه آورده که سنت است که
مرد در حال تشهد و تسلیم تورک کند و سنت است که زن بر کفل خود نشیند
و زانوها را بالا بدارد و کف پایها را بر زمین گذارد چنانکه در میان دو
سجده مذکور شد والله اعلم **فصل پنجم** بر آنکه در باقی دیگر از نمازهای واجبی
میان مرد و زن فرقی نیست الا در نماز جمعه و نماز عید ماه رمضان و عید
قربان که با شرایط ایشان بر مرد واجب میشوند و بر زن واجب نمیشوند
و در نماز میت که اگر اولیای و مردان و زنان باشند مردان در نماز
گذاردن بر و اولی‌اند از زنان خواه بجماعت گذارند و خواه فرادی و چون
بجماعت گذارند سنت است که پیشنماز خواه مرد باشد و خواه زن [illegible]
کمر میت بایستد اگر آن میت مرد باشد و محاذی سینه میت بایستد اگر زن
باشد و اگر مرد و زن که هر دو میت باشند و در نماز با هم جمع شوند سنت است
که مرد را بجانب مصلی گذارند و زن را بجانب قبله تا بنوعی که سینه زن

محاذی

محاذی کمر مرد افتد و همچنانکه جایز است که در نماز میت مرد پیشنمازی مردان
و زنان کند زن را نیز جایز است که پیشنمازی زنان کند اما پیشنمازی
مردان او را جایز نیست و چون پیشنمازی زنان کند مکروه است که
بر ایشان مقدم بایستد بلکه سنت است که در میان صف ایشان بایستد
و اگر زنان در نماز میت اقتدا بمرد کنند باید که در پس سر او بایستند
و از جانب راست و چپ او نایستند و اگر زنان و مردان با هم اقتدا بمرد
کنند باید که زنان در عقب مردان بایستند و اگر در میان زنان زنی
حایض باشد باید که در میان صف ایشان در نیاید بلکه در گوشه جدا
از ایشان بایستد و در نماز نذر و عهد و یمین میان مرد و زن در احکام
[illegible] و در نمازی که باجاره واجب کرده فرق اینست که چون مرد
[illegible] اجیر قضای نماز مرد باجاره شده رعایت جهر و اخفات بر او
واجبست و اگر اجیر قضای نماز [illegible] شود در آن مخیر ساخته است میان جهر
و اخفات و اگر زن خود را اجیر قضای نماز مرد باجاره شده اگر نامحرم
آواز او را نشنود جهر میکند در نماز جهریه و الا باخفات میخواند و اگر
بر باشد بمرتبه که از آواز او فتنه حاصل نشود و نیز جهر میکنند والله اعلم

باجاره شده

فصل ششم در نمازهای سنتی و طریق گذاردن آن بدانکه در احکام
ایشان میان مرد و زن فرقی نیست الا در نماز استسقا که زنان جوان
صاحب جمال از زنان غیر مومنه باید که همراه مردان بصحرا نروند و با ایشان
درین نماز رفاقت نکنند و در احکام خللهایی که در نماز واقع میشود
چون نماز احتیاط و بجا آوردن اجزای منسیه و سجده سهو و طریق گذاردن
نمازها که قضا باید کرد و نماز سفر میان مرد و زن هیچ فرق نیست والله
اعلم **فصل هفتم** در جماعت بدانکه نماز را بجماعت گذاردن چنانچه بر
مردان سنت است بر زنان نیز سنت است و فرق آنست که مرد پیشنمازی
مردان و زنان تواند کرد اما زن را پیشنمازی مردان کردن جایز
نیست لیکن پیشنمازی زنان وی را جایز است و اگر اقتدا کننده
مرد باشد و میان او و پیشنماز حایلی بوده باشد بمرتبه که پیشنماز را
یا کسی اگر پیشنماز را می بیند نه بیند نماز او باطل است و اگر زن باشد
و حایل در میان باشد نماز او صحیح است و اگر اقتدا کننده یک مرد باشد
سنت است که در جانب راست پیشنماز بایستد و اگر یک زن باشد باید
که در پس سر پیشنماز بایستد و اگر زن پیشنمازی زنان کند سنت است

که درمیان

باب زکوة

که درمیان صف ایشان بایستد و تقدم بر ایشان نکند چنانکه در نماز میت
اشارتی بران رفت والله اعلم **باب سیم** در زکوة بدانکه
در دادن زکوة ثواب بسیار است و در ندادن آن عذاب بیشمار
مثل نماز زیرا که ایزد متعال و خالق ذو الجلال در کلام مجید خود در هر موضع
که امر بنماز کرده در عقب او امر بزکوة فرموده و ایشانرا با یکدیگر قرین
و سهیم ساخته که گویا این هر دو با هم یک عمل اند که بر بندگان خود
واجب گردانیده و ازینست که در روایت آمده که اگر کسی در مدت
عمر خود نمازهای خود را از واجبی و سنتی بجا آورده باشد و شرایط آنها را
کما ینبغی رعایت کرده باشد و زکوة مال خود را نداده باشد خدای تعالی
آن نمازها را ازو قبول نمیکند و مثل آن شخص مثل کسی است که نماز نکرده باشد
و در قرآن مجید در باب کسی که زکوة مال خود نداده باشد میفرماید که الذین
[illegible] فبشرهم بعذاب الیم [illegible]
[illegible] وظهورهم [illegible]
هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون یعنی آنانی که گنج میکنند
از طلا و نقره مسکوکه و نفقه نمیکنند در راه خدای عز و جل و زکوة

که ازان جهة برایشان واجب گشته باشد نمیدهند پس ای محمد بشارت ده
ایشانرا بعذابی دردناک و وقوع این عذاب بر ایشان در روز
برینوجه که گرم کرده میشوند آن طلاها و نقرها آن گنجها در آتش دوزخ
تا سرخ میشوند ازان آتش پس ازان داغ نهاده میشود بآنها پیشانیهای
ایشان و پهلوهای ایشان و پشتهای ایشان و گفته میشود بایشان
که اینست وبال و نکال آنچه گنج نهاده بودید بجهة راحت و زینت
نفسهای خود در دنیا پس بچشید لذت عذاب آنچه بودید در دنیا
که گنج مینهادید و در ضبط آن سعیهای بلیغه بتقدیم میرسانیدید و نیز
روایت کرده ثقة الاسلام و کهف الانام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی
در جامع کافی و رئیس المحدثین ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه القمی در
کتاب من لا یحضره الفقیه از حریز بن عبد الله سجستانی که او روایت
کرده از صادق آل محمد صلوات الله علیهم که آنحضرت فرموده که هر که طلا
و نقره مسکوک داشته باشد و زکوة آنها برو واجب گشته باشد و نداده
باشد خدای عز و جل در روز قیامت او را در صحرایی که در غایت
نرمی و سختی باشد در آورد و ماری عظیم که سر و دمن او پر از زهر قاتل

باشد

باشد برو میگمارد و آن مار قصد او میکند و او هرچند که میخواهد که از پیش آن مار
بگریزد پای او بر زمین از غایت نرمی که دارد و بند میشود تا تواند که بگریزد
و در این باب کوشش بسیار مینماید تا آخر که برو ظاهر میشود که خلاصی او را
میسر نیست دست خود را بدهن او میدهد و آن مار دندان بر دست
او میزند و میجاود چنانکه کسی دندان بر ترب زند و بجاود و تمام نرم خرد
بعد از آن بر دوشش سوار شده مانند طوقی بر گردن او می پیچد تا وقتی که خدای
عز و جل از حساب خلایق فارغ گردد و هر که شتر و گاو و گوسفند داشته
باشد و زکوة ایشان واجب گشته باشد و نداده باشد خدای تعالی در روز
قیامت او را در صحرایی در غایت نرمی گرفتار میسازد که در ان
صحرا حیوان سم دار و صاحب نیش بسیار بود باشد تا آن حیوانهای
سم دار او را پایمال کنند و آن حیوانهای صاحب نیش او را بگزند و او
هر چند خواهد که بگریزد و از [illegible] سم و نیش ایشان خود را برهاند از ان
زمین نتواند گریخت و هر که نخلستان و باغ و زراعت داشته باشد
در دنیا و زکوة که بآنها تعلق گرفته باشد نداده باشد خدای تعالی آنچه
از زمین او را رسیده باشد در روز قیامت طوقی ساخته بر گردن او

اندازد و در بعضی از روایات وارد گشته که او را ماری سازد و بر گردن او
طوق کند تا از مغز سر او طعمه کند و خورد تا وقتی که خدای عز و جل از حساب
خلایق فارغ گردد و همینست مراد از آیه کریمه سَیُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ
و امثال این حدیث از اهل بیت علیهم السلام بسیار مرویست که این رساله
گنجایش ذکر همه ندارد پس سزاوار آنست که هر بنده از بندهای خدای عز و جل
بعد از آنکه نمازهای خود را بجا آورده باشد از زکوة خود غافل نماند خواه
مرد باشد و خواه زن بشرط آنکه آزاد باشد و خواه مسلمان باشد و خواه
کافر و درین باب بخل نورزد و تغافل از خود راضی نکرد که این عقوبات
در پیش هست و همچنین در دادن خمس نیز ثواب بسیار هست و در ترک
آن عقاب بیشمار مثل زکوة و ازین بیان ظاهر شد که زکوة واجبی
و سنتی و خمس واجبی و سنتی چنانچه بمال مردان تعلق میگیرد و بعد از آنکه
بنصاب شرعی رسیده باشد و یکسال بر او گذشته باشد و بر ایشان
واجب و سنت میباشد بشرایطی که در کتب فقهیه مبسوطه مذکور است
و از آنجمله کتاب جامع عباسی است که شیخ بهاء الملة و الدین الحارثی
العاملی قدس الله روحه تصنیف نموده هر که خواهد بدان رجوع نماید و مجملش

آنکه زکوة واجب میشود در نه چیز اول طلا و نقره و چهار چیز شرطست اول آنکه با
سکه دار باشد دویم آنکه بنصاب شرعی رسیده باشد و نصاب او
دو هست اول بیست دینار شرعی و او از روی تخمین دوازده هزار دینار
یا چهارده هزار دینار این زمانست دویم چهار دینار و از روی تخمین
دو هزار و چهار صد دینار یا دو هزار و هشتصد دینار این زمانست
سیم حولست یعنی باید که یازده ماه در ملک آنشخص بوده باشد و در اول
ماه دوازدهم زکوة او واجب میشود چهارم آنکه باید که در یازده ماه تصرف
در و نکرده باشد پس اگر کسی قرض دهد یا طلا آلات بسازد زکوة ساقط
میشود و چون این شرایط متحقق گردد زکوة نصاب اول سیصد دینار
یا سیصد و پنجاه دینار رایج این زمانست و زکوة نصاب دویم شصت
دینار یا هفتاد دینار این زمانست دویم نقره و در و این شرایط
مذکوره معتبر است لیکن نصاب اول او دویست درهم شرعیست نصاب
دویم او چهل درهم و چون دویست درهم یازده و دوازده [illegible] دینار
یا چهارده هزار دینار این زمانست و چهل درهم دو هزار و دو دینار یا
چهارده هزار دینار این زمانست و چهل درهم دو هزار و چهار صد دینار

با دو هزار و هشتصد دینار و با زر زکوة این دو نصاب بر او وجهی است که
مذکور گردید اول گندم دویم جو سیم خرما چهارم مویز و زکوة واجب میشود
درین چهار چیز بدو شرط اول آنکه باید که صاحبان این اجناس خود ایشان را
کشته باشند دویم آنکه باید که بنصاب شرعی رسیده باشند و نصاب
این اجناس سیصد صاع است و آن از روی تخمین دویست من است بوزن [illegible]
و دویست و پنجاه من بوزن کهنه آن و اعتبار این نصاب بعد از دفع
اخراج و تخم و حصه برزگر و خراجات گاو و مصالح الاملاک است و زکوة این
اجناس ده یکست اگر بآب روان یا آب باران حاصل گشته باشند و نصف
ده یکست اگر بآب چاه گاو یا امثال آن حاصل آمده باشد هفتم شتر و زکوة
او بچهار شرط واجب میشود [illegible] که بمدت یازده ماه در ملک شخص
باشد دویم آنکه [illegible] از چریدن باشد نه از مال صاحب
سیم آنکه در تمام مدت از کار رفتن مانده باشد چهارم آنکه بنصاب شرعی رسیده
باشد و نصاب آن دوازده است پنج از آنها پنج پنج شتر است
و در هر پنج شتر یک گوسفند است نصاب ششم بیست و شش شتر است و زکوة
آن یک شتر ماده است که یکسال تمام کرده باشد و در سال دویم داخل شده باشد

و نصاب هفتم سی و شش شتر است و زکوة آن یک شتر ماده است که داخل سال
سیم شده باشد و نصاب هشتم چهل و شش شتر است و زکوة آن یک شتر
ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد و نصاب نهم شصت و یک
شتر است و زکوة آن یک شتر ماده است که در سال ششم داخل شده باشد
و نصاب دهم هفتاد و شش شتر است و زکوة آن دو شتر ماده است
که در سال دویم داخل شده باشند و نصاب یازدهم نود و یک شتر است
و زکوة آن دو شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشند و نصاب
دوازدهم صد و بیست و یک شتر است و زکوة آن هر قدر که بالا روند در هر
چهل چهل شتر یک شتر ماده است که داخل سال سیم شده باشد و در هر پنجاه پنجاه شتر
یک شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد و بر همین قیاس هشتم
گاو و زکوة آن وقتی واجب میشود که در آن چهار شرطی که در شتر مذکور
شد یافت شوند لیکن نصاب او دو است اول سی گاو و زکوة آن
یک گوساله است خواه نر باشد و خواه ماده که در سال دویم داخل
شده باشد دویم چهل گاو است و زکوة او یک گوساله است که در سال
سیم داخل شده باشد نهم گوسفند است و در وجه شرط از چهار شرط شتر

وگاو معتبر است لیکن نصاب و نخست اول چهل گوسفند است و زکوة آن یک
گوسفند است دوم صد و بیست و یک گوسفند و زکوة او دو گوسفند است سیم
دویست و یک گوسفند و زکوة آن سه گوسفند است چهارم سیصد و یک
گوسفند و زکوة آن چهار گوسفند است پنجم چهار صد گوسفند است و چون
باین عدد رسیدند زکوة ایشان در هر صد صد گوسفند یک گوسفند است
هر قدر که زیاده گردند و نصاب گوسفند بر این وجه مختار اکثر مجتهدین است
و گوسفندی که بزکوة داده میشود واجبست که کمتر از هفت ماه نباشد و بیمار و معیب
نباشد و لاغر و آبستن نباشد والله اعلم همچنین بمال زنان نیز تعلق میگیرد هر چند
که آن مال مهر ایشان شده باشد پیش از دخول شوهران بعد از آنکه بنصاب
شرعی رسیده باشد و یکسال بر او گذشته باشد و بر ایشان نیز واجب است و
میباشد بهمان شرایط و فرقی نیست پس اگر مردی زنی بخواهد و پیش از آنکه
با او دخول نماید مهر او را تسلیم او نماید و در حیطه تصرف او در آورد و آن مهر
بنصاب شرعی رسیده باشد و یکسال بر او بگذرد و در این صورت زکوتی
که بآن مهر تعلق گرفته باشد بر آن زن واجب میشود چه او بمجرد عقد مالک آن مهر
گشته و اگر آن زن بعد از آنکه زکوة او را داده باشد و شوهر او پیش از دخول

طلاق دهد و نصف آن مهر را از او باز پس گیرد در این صورت کل آن زکوة را از حصه
آن زن بیرون میرود و از آن نصف که حصه مرد است چیزی بیرون نمیرود
و اگر بعد از طلاق جمیع آن مهر بعد از آنکه زکوة بدو تعلق گرفته باشد در پیش
آن زن تلف شود کل آن زکوة در ذمه آن زن تعلق میگیرد و بر مرد چیزی
لازم نمیشود و ضامن آن نصفی است که حصه مرد است و واجبست برو
که باو رساند و در باب زکوة فطره هر زنی که شوهر او را طلاق رجعی
داده باشد زکوة فطره او بر آن شوهر واجبست بشرط آنکه در وقت دیدن
ماه شوال در عده باشد چه مطلقه رجعیه در حکم زوجه است و اگر او را طلاق
باین داده باشد پس اگر حامله نباشد زکوة فطره او بر شوهر واجب نیست
چه مطلقه بطلاق باین در حکم زن اجنبیه است و بر شوهر نفقه او در ایام
عده لازم نه و اگر حامله باشد زکوة فطره او بر شوهر واجبست اگر نفقه
که در این حال بر شوهر لازمست از برای آن زن باشد چنانچه مختار بعضی
از مجتهدین است و بر شوهر واجب نیست اگر نفقه که بر او لازمست
بجهت آن فرزندی باشد که در شکم دارد چنانکه مختار بعضی دیگر است چه
آن طفل در حال تعلق وجوب زکوة از ماه شوال متولد نگشته تا دادن زکوة

او واجب گردد و معنی طلاق باین و رجعی در باب طلاق تفصیل مذکور
میشود انشاء الله وحده العزیز باب سیوم در روزه بدانکه در روزه
گرفتن ثواب بسیارست و در ترک آن عقاب بیشمار مثل نماز و زکوة
روایت کرده ثقة الاسلام و کهف الانام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی
در جامع کافی باسناد خود و رئیس المحدثین و صدوق المسلمین ابو جعفر محمد بن
علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی در کتاب من لا یحضره الفقیه
باسناد خود از حضرت ابو جعفر محمد بن علی الباقر صلوات الله علیه که
آنحضرت فرموده که بنا نهاده شده است اسلام بر پنج چیز اول نماز
دویم زکوة سیم حج چهارم روزه پنجم ولایت و محبت اهل بیت پیغمبر
صلی الله علیه و علیهم و اعتقاد کردن بانکه ایشان پیشوایان دین و
امامان مبین اند و راه حق بجز پیروی ایشان بدست نمی آید و رستگاری
بغیر از اعتصام بحبل متین ایشان بهیچ وجه میسر نمیشود و چنانچه دوستی
ایشان بر عامه انام و کافه خلایق واجبست چه جوهر رساله است
تبرا از دشمنان ایشان نیز لازم و روزه سپریست بنده را از
آتش دوزخ یعنی هرکه روزه گرفته باشد در دنیا در روز قیامت

آتش

آتش دوزخ بدو آسیبی نتواند رسانید چنانچه کسی که در پناه سپر در آید
از تیغ دشمن بدو آسیب نمیرسد و نیز روایت کرده اند باسانید خود
از حضرت صادق آل محمد علیهم السلام که آنحضرت از آبای کرام خود
نقل کرده و ایشان از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که روزی از روزها
آنسرور با اصحاب خود خطاب فرمود که روزه سیاه میکرداند روی شیطان را
و هر چیزی را که در عالم است زکوتی دارد و زکوة بدنها روزه است
پس هر که روزه بدارد زکوة بدن خود را داده باشد و چنانکه مال
بدادن زکوة افزون میشود بدن نیز بگرفتن روزه متین میشود و توانائی
او می افزاید و نیز روایت کرده اند باسانید خود از حضرت ابی عبد الله
جعفر بن محمد الصادق و او از آبای کرام خود که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرموده که خدای عز و جل موکل ساخته است
فرشتگان خود را بر روزه داران که تا از برای ایشان دعا کنند
و بجهت ایشان رحمت و مغفرت از پروردگار خود طلب نمایند و در
هیچ شبهه نیست که دعای فرشتگان در حق روزه داران مقبول
درگاه ربوبیه است و بی شائبه ریا محل اجابت تجاوز نمی نماید

زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که خبر داد مرا جبرئیل ع
که حضرت پروردگار عالمیان میفرماید که من امر نکنم فرشتگان خود را
بدعا از برای بنده از بندگان خود مگر آنکه دعای ایشان را در حق آن
بنده اجابت میکنم و آنچه ایشان از برای او درخواسته باشند از
مطالب دنیا و آخرت بجهة آن بنده آماده میسازم و نیز روایت
کرده اند باسانید خود از حضرت صادق آل محمد علیهم السلام که آنحضرت
فرموده که خواب روزه دار عبادتست و خاموشی او تسبیح و تهلیل است
و عمل او پسندیده و دعای او مستجاب و بر همین منوال احادیث بسیار
وارد گشته لیکن اینمقدار کافیست و روزه واجبی و سنتی چنانچه بر مردان
واجب و سنت است با شرایط بر زنان نیز واجب و سنت است بهمان
شرایط و در کفاره همچنانکه اگر مردی زن خود را در روزه ماه رمضان
بزور با او جماع کند کفاره خود و کفاره زن هر دو بر او واجبست و همچنین
اگر زن نیز شوهر خود را بزور بر جماع دارد کفاره خود و شوهر هر دو بر او واجبست
لیکن اگر مردی دیوانه در روز ماه رمضان زن خود را گرفته بزور با او
جماع کند نه بر آن زن کفاره واجب میشود و نه بر آن دیوانه و اگر مسافری

از سفر

از سفر بیاید و زن خود را بزور گرفته با او مجامعت نماید کفاره او ساقط
میگردد و اما کفاره آن زن بر او واجبست و همچنانکه روزه مرد باطل
میشود اگر عمدا بر جنابت باند تا وقت صبح پس قضا و کفاره بر او
لازم میشود و همچنین اگر زن نیز عمدا بر جنابت باند تا صبح داخل
شود روزه او باطلست و قضا و کفاره بر او لازم میشود و همچنین زنی
که حیض یا نفاس یا استحاضه داشته باشد و غسلهای واجب خود را
چنانکه در مبحث حیض و نفاس و استحاضه مذکور شد بجا نیاورده باشد
روزه او صحیح نیست و اگر زنی در اثنای روزه ماه رمضان حیض
یا نفاس ببیند هر چند که بشام نزدیک باشد و بخاطرش رسد که روزه او
درستست و روزه بدارد آن روزه صحیح نخواهد بود و قضای آن روز بر او
لازمست و مکروهست که زن در روزی که روزه میدارد در آب نشیند
و مرد را مکروه نیست و زنرا حرامست روزه سنت داشتن بی رخصت شوهر
اما شوهر را حرام نیست بی رخصت زن و بر زن ممانعت شوهر از جماع
کردن با او در روز ماه رمضان بقدر مقدور لازمست و صورتی که
شوهر او بیمار باشد و طبیب حاذق گوید که علاج او منحصر است در

بجماعت و تاخیر در آن تا شب خطر عظیم دارد و زنی دیگر که روزه
بر او واجب نباشد بهم نرسد پس در صورت زن خود را میتواند
که بزور جماع کند و بر او کفاره لازم نشود و نسبت بخودش اما کفاره
ن زن او واجبست که هر زنی که حامله باشد و گمان آن داشته باشد
که از روزه داشتن او یا بفرزندی که در شکم دارد ضرر میرسد در صورت
روزه نگیرد و در عوض هر روز یکمد گندم تصدق نماید و هر وقت که عذر
او برطرف شود قضا کند و مدی از روی تخمین صد درم تبریزست
چنانکه در فصل و هم از باب نکاح بتفصیل بیان خواهیم نمود انشاء الله تعالی و زنی
که طفلی را شیر دهد خواه طفل خود را و خواه طفل غیر را او نیز روزه نمیگیرد
و در عوض هر روز یکمد گندم تصدق مینماید و در وقت زوال عذر
قضا میکند اما بشرط آنکه از روزه داشتن شیر او کم شود و بآن طفل
وفا نکند و متصرف گردد و این دو زن با این دو حال که گفته آمد
اگر روزه دارند روزه ایشان صحیح نخواهد بود و ثابت شدن
ماه رمضان اگر دو مرد عادل گواهی دهند که ماه را دیده اند ثابت
میشود که ماه رمضان داخل شده و اگر دو زن عادله گواهی دهند که

ماه را دیده اند ثابت نمیشود مگر آنکه بحد شیاع برسند لیکن روزه
داشتن بر خود شان واجب میگردد و قضای روزهٔ پدر بعد از وفات
بر پسر بزرگتر واجبست و بر دختر بزرگتر واجب نیست و درین حکم
میان مجتهدین خلافی نیست لیکن در باب وجوب قضای روزه
مادر بر پسر بزرگتر میان ایشان خلافست بعضی بر آنند که بر او واجبست
که بجهت مادر نیز قضا کند و بعضی دیگر واجب نمیدانند و بر دختر بزرگتر
قضای روزه مادر چون قضای روزه پدر واجب نیست **تتمه** در بیان
اعتکاف در لغت عرب در گوشه نشستن و بجایی نرفتن است و در عرف
اهل شرع درنگ نمودن بنیت طول بجهت عبادت ملک جلیل بهشت
شرط **اول** آنکه اعتکاف کننده باید که نیت کند پیش از شروع بر این وجه
که اعتکاف میکنم از برای آنکه واجبست یا سنت قربة الی الله پس اگر
نیت ناکرده شروع در اعتکاف کند صحیح نخواهد بود **دویم** آنکه
باید که اعتکاف کننده بالغ و عاقل و مسلمان باشد پس اگر طفلی یا دیوانه
یا کافری اعتکاف کند درست نخواهد بود **سیم** آنکه باید که اعتکاف
او کمتر از سه روز نباشد پس اگر یک روز یا دو روز اعتکاف کند صحیح

نخواهد بود **چهارم** آنکه باید که اعتکاف کننده در ایام اعتکاف روزه بدارد
پس اگر شخصی اعتکاف کند و روزه ندارد آن اعتکاف اعتباری ندارد
پنجم آنکه باید که اعتکاف او در مسجد جامع واقع شود و بعضی از مجتهدین
بر آنند که باید که در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر و مسجد کوفه و مسجد بصره بفعل آید
پس اگر اعتکاف کند در خانهٔ خود یا مساجد دیگر آن اعتکاف درست
نخواهد بود خواه اعتکاف کننده مرد باشد خواه زن و سنیان را مذهب
آنست که اگر زن باشد جایز است که در خانهٔ خود اعتکاف کند
ششم آنکه باید که اعتکاف کننده بیضرورتی در ایام اعتکاف از مسجد
بیرون نرود پس اگر بیضرورتی بیرون آید اعتکاف او اعتباری ندارد
هفتم آنکه باید که اعتکاف کننده در ایام اعتکاف با زن خود صحبت ندارد
و وی را از روی شهوت و لذت نبوسد و با وی دست بازی نکند
و بوی خوش بکار نبرد و منی خود را نیاورد و ترک مجادله با مردمان
و خرید و فروخت را بر خود واجب شمارد پس اگر ارتکاب این
امور نماید اعتکاف او باطل شود و بر او کفاره واجب میگردد و بعضی از
مجتهدین فرموده اند که هرچه بر محرم در ایام احرام حرام است بر معتکف نیز

در ایام اعتکاف حرام است پس بنابرین قول در پوشیدن جامهٔ
دوخته و تراشیدن سر و گوشت شکار خوردن و شپش کشتن
و نکاح کردن خواه بجهة خود باشد و خواه بجهة دیگری جایز نخواهد بود
و این امور مذکوره چنانچه در روز بر او حرام است در شب نیز بر او حرام است
هشتم آنکه اگر اعتکاف کننده کسی باشد که او را بر او ولایتی و سلطنتی
باشد چون غلام یا کنیز نسبت با آقا یا زن بقیاس با شوهر خود باید
که بی رخصت ایشان اعتکاف نکند چنانکه عنقریب مذکور میشود
و اعتکاف بر نوعی که مذکور شد بر دو قسمت واجب و سنت اعتکاف
واجب آن باشد که بطریق نذر یا عهد یا یمین یا استیجار بر کسی واجب
گشته باشد و اعتکاف سنت آن باشد که کسی بدون این وجوه مذکوره
بقصد عبادت در او شروع نماید و اعتکاف واجب بمجرد شروع در او
واجب میگردد و اعتکاف کننده را بعد از شروع اختیار بر هم زدن
نمی ماند پس اگر بیضرورتی بر هم زند قضای آن اعتکاف با کفاره بر او
واجب میگردد و اعتکاف سنت بعد از گذشتن دو روز از اعتکاف
روز سیم بر او واجب میگردد و باید که آن شخص بعد از غروب آفتاب

روز دویم تجدید نیت اعتکاف را بقصد وجوب بر خود لازم شناسد و بعضی از مجتهدین اعتکاف روز سیم را نیز واجب میدانند و این قول خالی از ضعف نیست و چون معنی اعتکاف و شرایط و اقسام او دانسته شد باید که دانسته شود که اعتکاف چنانچه بر مردان واجب و سنت میباشد با شرایط مذکوره بر زنان نیز واجب و سنت میگردد با شرایط و اگر زنی در حال اعتکاف شوهر او وی را طلاق رجعی دهد باید که اعتکاف خود را برطرف سازد و از مسجد بیرون آمده با خانه خود شتابد تا ایام عده او بسر آید و همین است حکم اگر در اثنای اعتکاف حیض بیند و بعد از انکه عده او تمام شود و یا آنکه از حیض پاک شود باید که باز بجانب مسجد مراجعت نماید و اعتکاف خود را قضا نماید اگر آن اعتکاف بر وی بطریق نذر یا عهد یا یمین یا بگذشتن دو روز از سه روز اعتکاف واجب شده باشد و اگر بر وی باین وجوه مذکوره واجب نگشته باشد قضای آن اعتکاف وی را لازم نشود و اگر زنی اعتکاف کند در ماه رمضان و شوهر خود را که او نیز اعتکاف کرده باشد باکراه بر مجامعت خود فرماید بر آن زن چهار کفاره لازم میشود دو بجهة خود

و دو بجهة شوهر و بعضی از مجتهدین دو کفاره را لازم میدانند و بس و طریق بجا آوردن کفاره روزه و کیفیة آن در فصل چهارم از باب ظهار بتفصیل مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و جایز نیست که زن اعتکاف کند بی اذن شوهر خود اگر آن اعتکاف سنت باشد و اگر واجب شده باشد بر و بنذر یا عهد یا یمین چنانکه پیش از آنکه شوهر کند این نذر او بحصول پیوسته باشد در جمیع این صور احتیاج باذن شوهر نیست پس اگر شروع در اعتکاف سنت نموده باشد بی اذن شوهر صحیح نیست و اگر شوهر او را اذن دهد در اعتکاف جایز هست که پیش از آنکه شروع نماید در ان او را منع کند و بعد از شروع نیز منع تواند کرد بشرط آنکه دو روز از سه روز اعتکاف نگذشته باشد اما اگر دو روز گذشته باشد او را منع نمیرسد والله اعلم

باب پنجم

در حج بدانکه در حج نیز ثواب بسیار است و در ترک آن عقوبات بیشمار مثل نماز و زکوة و روزه و روایت کرده ثقة الاسلام و کهف الانام ابو جعفر محمد بن یعقوب الکلینی در جامع کافی باسناد خود از صادق آل محمد صلوات الله علیهم که آنحضرت فرموده که [illegible] کسی که

از خانهٔ خود بقصد گذاردن حج بیرون رود بر خدای تعالی است با نظر
که اگر حکمت بالغهٔ او اقتضا کرده باشد که او را زنده بدارد ضامن است
که او را با اهل و عیالش باز رساند و اگر اقتضا کرده باشد که او را
بمیراند ضامن است که او را به بهشت درآورد و نیز روایت کرده
باسناد متصل از حضرت ابی جعفر محمد بن علی الباقر صلوات الله علیهما که
آنحضرت فرموده که چون کسی ارادهٔ حج کند و در تهیه اسباب آن شروع
نماید هر قدمی که بر دارد بجهت سرانجام آن کار خدای تعالی از برای او
ده حسنه در دیوان اعمال او ثبت میکند و از او ده سیئه محو مینماید و ترفیع
او را ده درجه بلند میگرداند و بهمین طریق با او معامله مینماید تا از
تهیه آن اسباب فارغ گردد و چون بار خود را بر شتر بندد و بر او
سوار شود آن شتر هر گامی که بردارد و بر زمین نهد حضرت حق
جل و علا از برای او ده حسنه مینویسد و از او ده سیئه محو میکند و ترفیع
او را ده درجه بلند میگرداند و بهمین دستور با او معامله مینماید تا وقتی
که بار خود را در مکه معظمه از پشت شتر فرود آورد و شروع در مناسک
عمره و حج نماید و چون از گذاردن این هر دو فارغ گردد خدای عز

وجل

وجل جمیع گناهان او را بفضل و کرم خود می آمرزد و از گناهان بیرون
می آید چنانکه گویا آن روز از مادر خود متولد گشته است و در تمام ماه
ذی الحجه و محرم و صفر و ربیع الاول خدای عز و جل از برای او
حسنات مینویسد و بر او از سیئات چیزی نمینویسد مگر آنکه گناه کبیره
از او صادر شود و چون این چهار ماه با تمام رسند با او بطریق
سایر مردمان معامله مینماید اگر از او عملی پسندیده بظهور میرسد حسنه
در نامهٔ اعمالش ثبت میکنند و اگر افعالی ناشایسته صادر میگردد سیئه
مینویسد و ثواب گذارندهٔ حج بسیار است و احادیث بیشمار در این
باب منقول گشته و رئیس المحدثین نیز در کتاب من لا یحضره الفقیه و شیخ
طایفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی نیز در کتاب تهذیب روایات بسیار
ایراد کرده اند که این رساله گنجایش ذکر همه آنها ندارد و احادیثی
که در باب عقوبت تارک حج وارد گشته بسیار است از آنجمله آنکه ثقة
الاسلام در کتاب کافی باسناد خود روایت کرده از صادق آل محمد علیهم السلام
که آنحضرت فرموده که هر که بمیرد و حجة الاسلام خود را بجا نیاورده باشد
و مانعی از گذاردن آن نداشته باشد چون بیماری که طاقت رفتن بحج

نداشته باشد یا جباری ظالم که او را از رفتن مانع آمده باشد پس هر کسی که
او یهودی و نصرانی مرده است و در روز قیامت از زمرهٔ ایشان محشور
خواهد گشت و از مضمون بعضی روایات چنین مستفاد میگردد که عقوبت
دنیای وی آنست که زود مفلس و پریشان میشود و فقر و درویشی از قفای
او بیرون نمیرود تا زنده است و چون بمیرد در روز قیامت کافر از قبر
خود بیرون آمده بصحرای محشر شتابد نعوذ بالله منه پس سزاوار آنست
که هر بنده از بندگان خدای عز و جل چون حجة الاسلام بر وی واجب گردد
در همان سال بجهة گذاردن حج متوجه مکه معظمه شود و این سال را
بسالی دیگر نیندازد که بر عمر اعتمادی نیست خواه مرد باشد و خواه زن
و خواه مسلمان باشد و خواه کافر چه بر کافر نیز حج واجبست لیکن از وی
صحیح نیست تا مسلمان نشود والله اعلم و این باب مشتمل بر پنج فصل است
فصل اول بدانکه اگر زن خواهد که حج سنت بجا آرد بی اذن شوهر او را جایز
نیست و در حج واجب احتیاج باذن شوهر نیست و اگر محتاج برفاقت
محرمی باشد و آن محرم بجهة رفاقت اجرتی خواهد پس اگر قادر باشد
بر دادن آن اجرت حج بر وی واجبست و اگر قادر نباشد واجب نیست

و اگر احتیاج برفاقت محرم نداشته باشد چنانکه ظن غالب او را حاصل
باشد بآنکه او درین سفر از رهگذر جان و مال و عرض محفوظ میماند درین
صورت حج بر وی واجبست و او را رفتن لازم والله اعلم فصل دویم
در احرام بدانکه در احرام میان مرد و زن هفت فرق است اول
آنکه لباس احرام مرد باید که حریر و دوخته نباشد و لباس زنان جایزست
که ازین دو قسم باشد دویم آنکه سنت است که مرد تلبیات اربع را
بلند بگوید و زن را سنت نیست بلکه اگر نامحرم آواز او را بشنود بلند خواندن
بر وی حرامست بشرط آنکه آواز او لذتی حاصل شود سیم حرامست بر مرد
که در وقت احرام سر و گوش خود را بپوشاند و اگرچه بعنوان سر در آب
فرو بردن باشد و این بر زن حرام نیست چهارم آنکه حرامست بر مرد در
حال احرام که در سایه چیزی راه رود و این بر زن حرام نیست پنجم
حرامست بر زن که در ایام احرام خود را اجازه باید بپوشیدن و زینت
کردن طلا آلات یا نقره آلات که عادت نباشد او را بپوشیدن
و خود را بامثال آنها زینت کردن ششم حرامست بر زن در حال
احرام که اظهار زینت خود نماید بر شوهر یا بر جمعی که محرم او باشند هفتم

حرامست بر زن که روی خود را بچیزی بپوشد که بر روی او بچسبد پس واجبست
که پوشش روی او بنوعی باشد که مطلقا بر روی او نرسد و اگر مرد و زن در حال
احرام پیش از ادراک موقفین از روی عمد و دانستگی با زن خود جماع کنند
پس اگر آن زن درین کار با او همداستان شده باشد و بدان خشنود باشد
بر هر کدام یک شتر کفاره واجب میگردد و حج هر دو باطل میشود و واجبست
بر ایشان که آن حج باطل شده را تمام نمایند و در سال آینده هر کدام بجهة
خود حج دیگر بجا آرند و اگر آن زن را باکراه برین کار داشته باشد
حج او تنها باطل میشود و واجبست که کفارهٔ خود و آن زن را بدهد و آن
حج باطل شده را اتمام نماید و در سال دیگر حج دیگر بجا آرد و بر آن زن
چیزی واجب نمیگردد و اگر این عمل از ایشان پیش از طواف حج یا طواف
نسا بظهور آید حج ایشان باطل نمیگردد ولیکن وجوب کفاره برقرار
خود هست والله اعلم باید که دانسته شود که در صحت احرام طهارت شرط
نیست بلکه طهارت شرط صحت طواف خانهٔ کعبه و نماز طوافست پس اگر
زنی پیش از احرام حایض یا نفسا شود و چون بمیقات رسد احرام گیرد
مضرتی ندارد و همچنین هر زنی با احرام او نفسا شود اگر بعد از احرام تمتع

حایض یا نفسا شود اما بعد از رسیدن بمکهٔ معظمه اگر وقت آنقدر باشد
که از حیض یا نفاس پاک شود و غسل کند و طواف عمره و نماز او را و
باقی افعال عمره را بجا آرد و محل گردد و بعد از آن احرام بحج تمتع گیرد و متوجه
عرفات شود پس باید که صبر کند تا پاک شود چنین که مذکور شد عمل نماید
و اگر وقت آنقدر نمانده باشد درینصورت عدول نماید از حج تمتع
بحج افراد یعنی بخاطر بگذراند و نیت کند که این احرام من بجهة حج افراد است
و بعد از آن از ابطح متوجه عرفات شود و از آنجا بمشعر الحرام آید
و از آنجا بمنی آید و اعمال ثلثهٔ منی را در روز عید بجا آرد و ذکر قربانی
که درینحال از او ساقط میگردد چه او از لوازم حج تمتع است و بعد از
انقضای ایام تشریق که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی الحجه است
یا پیش از انقضای آنها اگر پاک شده باشد بمکهٔ معظمه آید و غسل کند و
طواف حج را با باقی افعال او بجا آرد و فارغ گردد و اگر احیانا آن زن
بعد از احرام بمکهٔ معظمه در آید و خواهد که افعال عمره بجا آرد و چون شروع
در طواف عمره نماید پس تا که در اثنای طواف حایض گردد حکم او
درینصورت آنست که ملاحظهٔ حال خود نماید پس اگر یکشوط یا دو شوط

باره شوط بر دور خانهٔ کعبه گردیده باشد باید که طواف خود را بر طرف
سازد و فی الفور از مسجد الحرام بیرون آید و عدول کند از حج تمتع بحج
افراد اگر وقت نمانده باشد و متوجه عرفات شود و بر وجهی که مذکور شد
عمل نماید و اگر چهار شوط بر دور خانهٔ کعبه گردیده باشد باید که باز طواف
خود را بر طرف سازد و فی الحال از مسجد الحرام بیرون آید لیکن درین
صورت عدول از حج تمتع بحج افراد و بر او واجب نبود بلکه باید که
متوجه صفا شود و سعی نماید میان صفا و مروه و چون از سعی فارغ گردد
از موی خود چیزی تقصیر نماید و از احرام خود بدر آید و بعد از ان در مکهٔ
معظمه احرام بحج تمتع گیرد و از انجا متوجه عرفات شود و از عرفات
بمشعر الحرام آید و از مشعر بمنی آید و در روز عید افعال ثلثهٔ منی را تمام
بجا آرد و چون ایام تشریق را در منی بسر برد متوجه مکهٔ معظمه شود
و صبر نماید تا از حیض خود پاک شود و بعد از ان غسل کند و بمسجد الحرام
در آید و سه شوط که از طواف عمرهٔ خود باقی گذاشته بود قضا نماید
و نماز طواف را در مقام حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام بجا آرد
و بعد از ان طواف حج را با نماز او بعمل آورده و از مسجد الحرام بیرون آمده

متوجه صفا شود و هفت مرتبه میان صفا و مروه سعی نماید و چون از سعی فارغ
گردد بار دیگر متوجه مسجد الحرام شود و طواف نسا را با نماز او بعمل
آورد و فارغ گردد و چون در صورت حج تمتع از و بحصول پیوسته است
پس عمرهٔ مفرده بجا آوردن او را لازم نبود و الله اعلم **فصل سیم** در طواف
بدانکه در واجبات طواف خانهٔ کعبه و سنتها و مستحبات او میان مرد و زن فرقی نیست
الا در استلام حجر الاسود یعنی او را در بغل گرفتن و سینه و شکم را بر او مالیدن
که آن زن را سنت نیست و مرد را سنت است و اگر زنی نذر کند که بچهار
دست و پا طواف کند واجبست برو که دو طواف بجا آرد یکی بجهت دستها
و یکی بجهت پایها و شیخ محقق نجم الدین ابو القاسم حلی طاب الله ثراه در
کتاب شرایع مایلست بآنکه آن حکم مخصوص زنانست چه ورود روایت در
این حکم بایشان صادر گشته پس بمردان سرایت نمیکند و بسیاری از مجتهدین
مردان را با زنان درین حکم شریک میدانند چه حکمی که از حضرت شارع
بر احدی از مکلفین وارد گردد آن حکم شامل جمیع ایشان میشود زیرا که
حضرت رسول فرموده که حکمی علی الواحد حکمی علی الجماعة و محمد بن ادریس علیه
الرحمه میفرماید که این نذر از هر که بظهور آید خواه مرد باشد و خواه زن

منعقد نمیشود و بران نذر چیزی واجب نمیشود چه بر کیفیتی غیر مشروع واقع
گشته و علامه حلی قدس الله روحه نیز در کتاب مختلف الشیعه اعتماد برین سخن
نموده و هر دو روایت را طرح فرموده چه طریقشان ضعیف است و این
قول خالی از قوة نیست لیکن قول اول خالی از قوتی با احتیاط نزدیکتر است
والله اعلم و اما در سعی میان صفا و مروه در واجبات او نیز فرقی نیست
اما در مندوبات دو فرق است اول آنکه بر بالای صفا رفتن و در آنجا
ادعیه ماثوره خواندن مرد را سنت است اما زنان را سنت نیست دویم
آنکه در وقت سعی کردن مرد را سنت است که چون به بازار عطاران برسند
هروله نمایند یعنی تند راه روند و چون به مناره رسند آهسته روند و هموار
و زنان را این سنت نیست فصل چهارم در وقوف عرفات و مشعر
بدانکه در واجبات و مندوبات وقوف عرفات و وقوف مشعر میان
مردان و زنان فرقی نیست اما در وقوف مشعر الحرام که زنان را و مردان
ضعیف و ناتوان را اگر ضرورتی روی نماید جایز است که پیش از طلوع صبح
از مشعر الحرام متوجه منی شوند اما مردان قوی و توانا را اگر ضرورتی نباشد
جایز نیست که پیش از برآمدن آفتاب از زمین مشعر الحرام بیرون روند

چه در روایات صحیحه باسانید معتبره از اصحاب عصمت علیهم السلام وارد گشته
که رسول خدا علیه الف الف التحیة و الثنا زنان و مردان ضعیف را
از بنی هاشم پیش از طلوع صبح رخصت انصراف از مشعر الحرام فرموده
و دیگران را نفرموده بلکه از ان نهی کرده و اوامر و نواهی آنسرور را
اطاعت و انقیاد نمودن از ضروریات دین مبین است فصل پنجم
در منی بدانکه در اعمال ثلثه منی یعنی جمره عقبه را بهفت سنگ
ریزه زدن و قربانی کشتن و حلق یا تقصیر کردن از واجبات و مندوبات
آنها میان مرد و زن فرقی نیست الا در حلق و تقصیر که مرد مخیر است در
تراشیدن سر یا از موی خود چیزی کم کردن و اگرچه بکندن باشد و در
که سر تراشیدن را اختیار کند سنت است که کل سر را بتراشند و شیخ
طایفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی علیه الرحمه را مذهب آنست که مرد را اول حجیست
که سر خود را همه بتراشد و اگر بعضی را بتراشد صحیح نخواهد بود و باتفاق
مجتهدین رحمهم الله تعالی زنرا تراشیدن سر مطلقا جایز نیست و در
باقی مناسک حج مثل طواف حج و نماز او و سعی میان صفا و مروه
و طواف نسا و نماز او فرق بطریقیست که مذکور گردید و در بودن

ایام تشریق در منی و رمی جمرات ثلث درین روزها هم در واجبات این افعال
و هم در مندوبات میان مرد و زن فرقی نیست و داخل خانهٔ کعبه شدن
مرد را سنت است و زن را سنت نیست چنانچه از حضرت صادق ع
منقولست و چنانکه مرد میتواند که نایب شود و بجهة مرد و زن حج بنیابت
بگذارد با شرایط آن زن نیز میتواند که نایب شود و بجهة زن و مرد حج
بنیابت بگذارد بهمان شرایط لیکن مرد که نو حاجی باشد نیابت او مکروه
نیست و زن که نو حاجی باشد نایب شدن او مکروهست و در رفتن
بمدینهٔ مکرمه بعد از فراغ از حج بجهة زیارت حضرت سید المرسلین و سیدة نساء
العالمین و ائمه اربعه و همچنین بزیارت سایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین رفتن میان مرد و زن فرقی نیست والله اعلم **باب ششم**

در جهاد بدانکه در جهاد کردن و در راه خدای عز و جل شمشیر زدن ثواب
بسیارست و در ترک آن عذاب بیشمار چه او نیز رکنی است از ارکان
دین مبین است مانند اکثر چون نماز و زکوة و روزه و حج و با شرایطی که در کتب
مبسوطهٔ فقهیه مذکورست بر مردان واجبست اما بر زنان مطلق واجب
نیست و ایشان را ازین رکن دین بهره و نصیبی نیست و خدای تعالی

جهاد

بفضل و رحمت خود ایشان را ازین تکلیف معاف داشته لیکن روایت کرده
ثقة الاسلام در جامع کافی باسناد خود از اصبغ بن نباته که او گفت که
روزی حضرت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود که
جهاد همچنانکه واجبست بر مردان بر زنان نیز واجبست لیکن جهاد مردان
آنست که مال و جان خود را در راه خدای عز و جل بذل نمایند تا کشته
گردند و جهاد زنان آنست که بر آزار و بدخویی شوهران خود صبر و تحمل
نمایند و بدان خشنود باشند و در روایتی دیگر وارد گشته که جهاد زنان
آنست که فرمان شوهران خود برند و خود را بجهة ایشان بیارایند
والله اعلم و در باب امان دادن و جزیه دادن حکم زنان بر خصوصیت است
که اگر زنی از زنان مسلمانان امان دهد شخصی را از کفار و جزیه بر او
قرار دهد جایز است که امام ع قبول آن نماید و درین حکم با مردان مسلمان
شریکند و چون امام ع با ایشان و بر اهل ذمه جزیه قرار دهد در صورت
آن جزیه از زنان و کودکان ایشان ساقط میگردد و بر مردان
ایشان قرار میابد چه جزیه خون بهای اهل ذمه است و چون زنان
از دادن آن ابا و امتناع نمایند کشتن آن زنان مباح نمیگردد چه

رسول خدا صلی الله علیه و آله از ان نهی فرموده تا او ازون خون بها بر ایشان
قرار گیرد و بخلاف مردان ایشان که چون از ادای جزیه باز ایستند
و ندهند قتل ایشان بر مسلمانان مباح میشود و از زنان جزیه بر مردان
ایشان قرار یافته و از زنان و کودکان ایشان ساقط گشته و این دلیل
بر موجب مضمون روایت حفص بن غیاث از حضرت ابی عبدالله جعفر بن
محمد الصادق علیهما السلام معلوم میگردد و زنان و کودکان کفار چون اسیر
دست مسلمانان افتند آن زنان کنیزکان و کودکان غلامان ایشان
میشوند و اما زنان و کودکان خوارج که بر امام زمان خود بیرون آمده باشند
و با آنحضرت محاربه نمایند بعد از انکه فتح شده باشد جایز نیست ایشانرا
اسیر و مملوک ساختن باجماع مجتهدین چه حضرت امیرالمومنین و امام
المتقین و یعسوب الدین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه در جنگ جمل
بعد از فتح با گروه عایشه و طلحه و زبیر چنین معامله نمود و زنان و کودکان
ایشانرا اسیر نگرفت و تاسی بفعل آنحضرت از واجبات است والله اعلم
باب هفتم در امر معروف و نهی از منکر بدانکه درین دو چیز نیز
ثواب بسیار است و با شرایطی که مجتهدین ذکر نموده اند بر مردان و زنان واجب

و سنت میباشد اما زنانرا ازین دو نیز بهره و نصیبی هست و خدای تعالی
ایشانرا معاف داشته و اگر بطریق ندرت زنی متصف بصفات
آمر معروف و ناهی از منکر باشد و شرایط متحقق باشد و موانع مرتفع
زنان را و مردان محرم خود را امر بمعروف و نهی از منکر میتوانند کرد
و الا لزومی ندارد والله اعلم **باب هشتم** در عقود بدانکه در جمیع اقسام
عقود چون بیع و رهن و قرض و عاریت و ودیعه و مصالحه و مضاربه
و حواله و کفاله و شرکه و مزارعه و مساقاة و وقف و هبه و وکاله و وصایت
و احکام و متفرعات و متعلقات آنها میان مردان و زنان فرقی
و تفاوتی که ذکر آن درین رساله ضرور باشد نیست لیکن سبق و رمایه
که عبارت اند از گرو بستن در اسب دوانیدن و تیر انداختن بجهت
ورزش و استعداد در امر جهاد مخصوص اند بمردان و زنانرا درین
دو باب نیز نصیبی و حکمی نیست زیرا که فایده این هر دو بجهاد راجع
میشود و جهاد بر ایشان واجب نیست چنانچه مذکور شد والله اعلم
باب نهم در نکاح و این باب مشتمل بر دو فصل است
فصل اول بدانکه چنانکه مرد را سنت مؤکد است زن خواستن

زنان را نیز سنت موکده است شوهر کردن زیرا که همچنانکه مردان را عزب
مردن نیکو نیست زنان را نیز بی شوهر مردن نیکو نیست چه بطریق صحیحه
و اسانید متصله پسندیده از صادقین صلوات الله علیهم مرویست
که حضرت رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله با اصحاب و یاران خود
خطاب فرموده‌اند که شِرارُ مَوتاکُم العُزّاب یعنی بدترین مردهای شما کسانی اند
که عزب از دنیا رحلت نموده باشند خواه مردان باشند و خواه
زنان و نیز فرموده‌اند که النکاح سُنَّتی فمن رَغِبَ عَن سُنَّتی فلیس منّی
یعنی نکاح روش و آیین منست پس هر که ازین آیین بگردد و ترک نکاح
کند خواه مرد باشد و خواه زن پس او از من نخواهد بود و در سلک تابعان
و پیروان من انسلاک و انتظام نخواهد داشت و نیز فرموده‌اند که تناکحوا
تناسلوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیمة و لو بالسقط یعنی ای
مردان زن بخواهید و ای زنان شوهر کنید و اولاد و فرزندان
بهم رسانید و بسیار شوید و وفور تمام بهم رسانید پس بدرستی که من که
پیغمبر شما ام در روز قیامت به بسیاری شما بر امتان پیغمبران پیشین
مباهات و افتخار مینمایم و هر چند که بانطفی باشد که از شکم مادر خود پیش

آزانکه حیوه بسر رسانده افتاده باشند یعنی با ایشان میگویم که کثرت گروه
و پیروان من از کثرت تمام شما و افزون و غلبگی ایشان از غلبگی شما
بیشتر است و چون شما تناکح و تناسل نمایید من این گفتگو را در روز
قیامت با ایشان میتوانم کرد و بکثرت و وفور شما بر ایشان مباهات
توانم نمود و نیز روایت کرده ثقة الاسلام و کهف الانام ابو جعفر
محمد بن یعقوب کلینی در جامع کافی باسناد خود از حضرت ابی
عبدالله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه که آنحضرت فرموده که
از سعادت مرد یکی آنست که دخترش در خانه او خون حیض نبیند
بلکه پیش از آن که بسر حد زنان برسد او را بشوهر داده باشد
تا در خانه شوهر خون حیض بیند و نیز روایت کرده در کتاب مذکور
باسناد خود از صادق آل محمد صلوات الله علیهم که آنحضرت فرموده
که خدای عز و جل هر چیز را که بندگان باو محتاجند بایاد حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله داده و آنحضرت بایشان خود
رسانیده و از جمله چیزها که بایشان رسانیده یکی آنست که روزی
آنحضرت بر منبر برآمده فرمود که ای مردمان بدانید و آگاه باشید

که امروز جبرئیل امین از نزد پروردگار لطیف خبیر آمده پیغام رسانید
که خدای عزّ و جلّ میفرماید که دختران بکر در خانهای شما بمنزلهٔ میوهاست
بر درختان شما پس اگر در وقتی که میوه‌ها برسد و شما آنها را نه چینید
و در خانهای خود محفوظ نکرده اید هرآینه آفتاب گرم و سرماهای
سخت و بادهای گران ایشانرا ضایع و پراگنده میسازد و همچنین
دختران بکر را نیز چون بسر حدّ زنان برسند و خون حیض ببینند دوا
و علاج ایشان آنست که ایشانرا بدست شوهران بسپارید
و در خانهای ایشان جای دهید پس اگر در خانهای خود نگاه دارید
و ایشانرا بشوهران ندهید هرآینه از فسادها که از ایشان ممکن است
که بظهور رسد ایمن نخواهید بود چه ایشان از نوع بشر اند و شهوات
و لذّات و آرزوها و فکرهای باطل در طبیعت ایشان مرکوزست و چون
آنحضرت سخن بدینجا رسانید مردی از اصحاب و یاران آنحضرت
برخواست و گفت یا رسول الله دختر خود را بکه شوهر دهیم آنحضرت
در جواب فرمودند که بکسی که کفو او باشد آنشخص گفت یا رسول الله
کفو دختران ما کیانند آنحضرت فرمودند که کسانی که بخدا و رسول خدا...

ازینها

در ائمهٔ هدی اعتقادشان درست باشد کفو دختران شما اند و چون ایشان
بخواستگاری دختران شما در آیند دست رد بر سینهٔ مراد ایشان مزنید
و دختران خود را عقد کرده بدیشان بسپارید و آنحضرت مضمون این
جواب را دو مرتبه تکرار فرمودند تا شبهه در دلها نماند و روایات و
احادیث درین باب بسیار است که اگر همه را ذکر کنیم از مقصود
باز میمانیم لیکن بجهت آگاهی بهمینقدر کافیست و باز بر سر سخن رویم
و گوییم که همچنانکه حرامست بر مردان دیدن زنانی که نامحرم باشند
مگر در حال ضرورت چنانکه مردی خواهد که زنی را در حبالهٔ نکاح خویش
در آورد یا آنکه خواهد که برو گواه شود یا طبیب حاذق که خواهد معالجهٔ
او کند بر زنان نیز حرامست دیدن مردانی که نامحرم باشند مگر در
حال ضرورت و درین مقام ناچارست از ذکر زنان محرم و زنان
نامحرم و مردان محرم و مردان نامحرم تا این دو حکم بوضوح انجامد
پس میگوییم [illegible]ن و زنانی که محرم یکدیگر اند بیست صنف اند اوّل
مادر و مادر مادر هرچند که بالا روند ثانی دختر فرزند و فرزند فرزند
هرچند که به پستی آیند خواه ماده و خواه نر باشد که آن فرزند از تو متولد گشته

باشد بوطی صحیح که مترتب بر نکاح صحیح یا شبهه شده باشد و خواه مادر رضاعی
که آن فرزند از شیر او پرورش یافته باشد بدو بسن با شرایطی که در فصل
سیم باز ذکر رضاع مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی پس آن فرزند روی و
اعضای مادر و مادر مادر را هر قدر که بالا روند میتوانند دید سوای
قبل و دبر ایشان و ایشان نیز روی و اعضای فرزند و فرزند فرزند را
هر قدر که باشیب آیند میتوانند دید سوای عورتین ایشان دویم خواهر
نسبت با برادر خواه خواهر پدری و مادری باشد و خواه پدری تنها
یا مادری تنها و خواه خواهر نسبی باشد و خواه رضاعی پس برادر خواهر را
تواند دید و خواهر برادر را بطریقی که در مادر مذکور شد سیم دختران
نسبت با پدران خواه دختران نسبی باشند و خواه رضاعی پس پدران
دختران خود را میتوانند دید و دختران پدران خود را بدستوری که ذکر
شد چهارم دختران پسر نسبت با جد هر چند که پایین روند خواه دختران
نسبی آن پسر باشند و خواه دختران رضاعی او پس دختران پسر جد
خود را میتوانند دید و جد نیز ایشان را بر وجهی که مذکور شد پنجم
دختران دختر نسبت با جد هر چند که باشیب آیند خواه نسبی باشند و خواه

رضاعی پس ایشان جد خود را میتوانند دید و جد ایشان را چنانچه مذکور شد
ششم عمه نسبت با پسران برادر خود خواه آن عمه خواهر پدری و مادری
پدر ایشان باشد و خواه پدری تنها یا مادری تنها و خواه خواهر نسبی آن
پدر باشد و خواه خواهر رضاعی پس عمه برادرزادهای خود را تواند دید
و ایشان عمه خود را بدستوری که در مادر مذکور شد هفتم خاله نسبت
بخواهرزادهای خود خواه آن خاله خواهر پدر و مادری ایشان باشد
و خواه پدری یا مادری تنها و خواه نسبی آن مادر باشد و خواه رضاعی
او پس خاله پسران خواهر خود را میتوانند دید و آن پسران خاله خود را
بدستوری که مذکور شد هشتم عمه پدر و عمه مادر هر چند که بالا روند خواه
خواهران پدر و مادری جد او باشند یا پدری تنها یا مادری تنها و خواه
نسبی باشند و خواه رضاعی پس ایشان پسران پسر برادر خود را و
پسران دختر برادر خود را میتوانند دید و آن پسران ایشان را بهمان
طریق که مذکور شد نهم خاله پدر و خاله مادر هر قدر که بالا روند خواه
خواهران پدر و مادری جده او باشند و خواه یکی ازین دو و خواه نسبی
آن جده باشند و خواه رضاعی او پس ایشان پسران پسر خواهر خود را

و پسران دختر خواهر خود را میتوانند دید و آن پسران ایشان را بهمان دستور
که مذکور شد. دهم دختران برادر نسبت با عمو خواه آن عمو برادر پدر و
مادری پدر ایشان باشد و خواه پدری یا مادری تنها و خواه نسبی
پدر ایشان باشد و خواه رضاعی پس عمو دختران برادر خود را میتوانند
دید و ایشان عموی خود را بطریق مذکور. یازدهم دختران پسران برادر
و دختران دختران برادر هر قدر که پایین روند و بهر وجه که باشند
عموی پدر و عموی مادر خود را میتوانند دید و آن عموها ایشان را بر وجه
مذکور. دوازدهم دختران خواهر نسبت با خالو بهر وجه که باشند خالوی
خود را میتوانند دید و آن خالوها ایشان را بدستور مذکور. سیزدهم دختران
پسران خواهر و دختران دختران خواهر هر چند که با نشیب آیند و بهر وجه
که باشند خالوی پدر و خالوی مادر خود را میتوانند دید و آن خالوها
ایشان را بر آن وجهی که مذکور شد. چهاردهم مادر زن و مادر مادر او
نیز هر قدر که بالا روند خواه مادران نسبی آن زن باشند و خواه
رضاعی او پس داماد مادر زن خود را و مادر مادر او را اتا بالا میتوانند
دیدن و ایشان نیز او را. پانزدهم ربیبه یعنی دختر زن که در

کنار شوهر او پرورش یافته باشد بر او حرامست و او را میتواند دید
و آن دختر نیز او را بشرط آنکه آن شوهر با آن زن دخول کرده باشد که اگر
دخول نکرده باشد بر او حرام نیست و میتواند بود که بعد از فوت مادر
یا طلاق او آن دختر را در حبالهٔ نکاح در آورد و بعضی از مجتهدین در
محرمیت او مجرد نکاح را کافی میدانند و دخول را شرط نکرده اند. شانزدهم
زن فرزند صلبی یا فرزند رضاعی پس آن زن پدر شوهر خود را میتواند
دید و آن پدر آن زن را. هفدهم زن پدر نسبت با پسری که از زن دیگر
متولد گشته باشد خواه پسر رضاعی آن پدر باشد و خواه نسبی او پس
آن زن آن پسر را تواند دید و آن پسر آن زن را چه او نیز حکم مادر
او دارد. هجدهم کنیز پدر نسبت بفرزند بشرط آنکه آن پدر با آن
کنیز دخول کرده باشد بدرستی که درینحال آن کنیز آن پسر را تواند
دید و آن پسر آن کنیز را چه بمنزلهٔ مادر او میشود و اگر دخول نکرده باشد
محرمیت حاصل نمیشود و اگر درینحال آن پدر آن کنیز را آزاد کرده باشد
آن پسر او را در حبالهٔ نکاح تواند آورد و یا آنکه با وهب یا تحلیل
نماید با او وطی تواند کرد و یا بعد از فوت پدر بطریق ارث در ملکیتش

اوور آید که درینصورت بطریق ملکیة نیز با او دخول تواند کرد **نوزدهم**
کنیز پسر نسبت با پدر این نیز بشرط دخول پسر چه بمنزلهٔ زن پسر او میشود
بتفصیلی که در کنیز پدر نسبت با پسر مذکور شد **بیستم** زنان کفار نسبت با
مسلمانان که ایشان مسلمانان را میتوانند دید و مسلمانان ایشان را چه زنان
کفار در حکم کنیز انند اما بشرط آنکه از روی لذت و شهوت نباشد و چون
اصناف زنان و مردان محرم معلوم شدند مردان و زنانی که محرم یکدیگر
نباشند قیاس با ایشان معلوم میشوند پس مرد و زنی که داخل درین بیست
صنف نباشند دیدن هر یک دیگری را حرامست و همچنانکه مرد را دیدن
زن نامحرم حرامست شنیدن آواز او نیز وی را حرامست بشرط آنکه از آن
آواز او را لذتی حاصل گردد پس مردی که کور باشد هرچند که زن را نمیبیند
اما آواز او را که بشنود بشرط لذت حرامست و زن را نیز دیدن مرد
کور حرامست و همچنانکه جایز است شوهر را دیدن روی و موی و جمیع
اعضا و عورتین زن خود برهنه زن را نیز جایز است دیدن شوهر خود
بهمان طریق که مذکور شد خواه آن زن دایمی باشد و خواه متعه و کنیز را نیز
همین حکمست نسبت با آقای خود والله اعلم **فصل دوم** در صیغه نکاح

بدانکه

بدانکه همچنانکه عبارت مرد در نکاح معتبرست عبارت زن نیز اعتبار دارد
پس اگر زن گوید که زَوَّجتُکَ نفسی علی الصداق المعلوم و مرد فی الحال گوید
قَبِلتُ التزویجَ لِنفسی علی المهر المذکور میان ایشان نکاح منعقد میشود
و اگر زن نتواند که صیغهٔ نکاح بگوید مردی را یا زنی را وکیل خود میگرداند
تا با آن مردی که اراده نکاح او دارد صیغه بگوید و چون دختری بالغه و عاقله
و رشیده نباشد ولی او پدر او یا جد پدری اوست و مادر و جد
مادری و برادران و خواهران و سایر خویشان و قومان او را ولایت
دخلی نیست پس اگر پدر یا جد پدری او را بشوهر دهند درینحال آن عقد
صحیح است و چون بالغه و عاقله و رشیده برآید او را نمیرسد که آن
نکاح را باطل گرداند و برهم زند لیکن اگر مهر او را کمتر از مهر امثال او کرده
باشند و او درین باب مضایقه داشته باشد درینصورت بعضی
از مجتهدین فرموده اند که مهر او راجع با مهر امثال او میشود و بعضی دیگر
برانند که همان مهری که ایشان کرده اند برقرار خود است و مناقشه
او درین باب مسموع نیست چه ایشان بمصلحت حال او بصیرتر اند و اگر
او را مادر یا جد مادری یا برادران یا سایر خویشان و قومان بشوهر

دهند بعضی از مجتهدین بر آنند که آن عقد باطلست و اعتباری ندارد و بعضی دیگر
بر آنند که باطل نیست لیکن موقوف باید داشت تا وقتی که بسن بلوغ
برسد پس اگر بالغ شود و اجازه کند و بدان راضی باشد آن عقد صحیح است
و اگر اجازه نکند باطلست و اعتباری ندارد و چون دختر بالغه و عاقله و رشیده
و باکره باشد آیا خود میتواند که بی رخصت پدر یا جد پدری شوهر کند باید در این
باب از مجتهدین رضی الله عنهم پنج قول منقولست اول آنکه میتواند خواه
عقد دایم خود را بشوهر دهد و خواه متعه شود هر چند که ایشان بدان راضی
نباشند دویم آنکه نمیتواند مطلقا دایمی باشد یا متعه بلکه رخصت ایشان را در این
باب مدخلی است پس بنا بر این قول رضامندی او و رخصت ایشان هر دو
در صحت نکاح شرطست و هیچکدام را به تنهایی اعتباری نیست و قول
اول مشهورتر است و قول دویم باحتیاط نزدیکتر است سیم آنکه او را
در شوهر کردن هیچ اختیاری نیست خواه دایمی باشد یا متعه بلکه در هر دو
صورت اختیار با پدر یا جد است پس اگر ایشان او را بشوهر دهند خواه
دایمی باشد و خواه متعه و او راضی نباشد آن عقد درست است و او را نمیرسد
که آن عقد را بر هم زند چنانکه در دختر غیر بالغه مذکور شد چهارم آنکه بی رخصت

ایشان میتواند که دایمی شوهر کند اما متعه نمیتواند شد پنجم آنکه بی رخصت
ایشان متعه میتواند شد اما دایمی شوهر نمیتواند کرد و این سه قول شهرتی
ندارد و اگر آن دختر بالغه و عاقله و رشیده باشد اما باکره نباشد در این
صورت اختیار شوهر نمودن با اوست و پدر و جد پدری را اصلا اختیاری
نیست پس اگر ایشان او را بشوهر دهند و او راضی نباشد آن عقد باطلست
و اعتباری ندارد و اگر او شوهر کند و ایشان رخصت نداده باشند
آن عقد درست است و ایشان را در فسخ آن اختیاری نیست لیکن سنت است
زنان را خواه باکره باشند و خواه نباشند آنکه پدر خود را یا جد پدری را
در شوهر دادن مرخص سازند و اختیار این کار را با ایشان گذارند
بی صلاح و مصلحت ایشان بدین کار جرأت ننمایند و اگر در میان ایشان
اختلاف افتد چنانکه پدر شوهری را بجهت دختر خود برگزیده باشد و جد
شوهری دیگر را در این صورت آنچه جد برگزیده باشد مقدم باید داشت
و اگر هیچکدام از ایشان نباشند اختیار این کار را با برادران
گذارند و برادر بزرگتر را بر دیگر برادران تقدیم نمایند و اگر برادر
نداشته باشند رضامندی عموها و خالوهای خود را در این باب رعایت

نمایند و از مصلحت ایشان بتجاوز روا ندارند و برهمین نسبت رضامندی
خویشان و قومان خود را مطمح نظر خود سازند و اگر زنی را بیگانه بی رخصت او
بشوهر دهد و یا آنکه بجهة خود صیغه بگوید درین صورت بعضی از مجتهدین برآنند
که آن عقد باطلست و اعتباری ندارد و بعضی دیگر فرموده اند که موقوفست
بر اجازه و رخصت او پس اگر اجازه کرد و تجویز نمود درستست و اگر
نکرد باطلست و از درجهٔ اعتبار ساقط والله اعلم **فصل سیم** در بیان اسبابی
که با وجود آنها زن بر مرد حرامست و آن اسباب شش اند **سبب اول**
نسبست و عبارتست از متولد شدن مردی از زنی بعقدی صحیح
یا بشبهه و محرمات او بتفصیل مذکور شدند **سبب دویم** رضاع است یعنی او و محرماتش
در ضمن محرمات نسبی بطریق اجمال مذکور گردیدند لیکن چون او را شرایط
و احکام و متعلقات بسیار بودند و دانستن همه ضرورست پس لازم نمود که در این
فصل جمیع را بتفصیل ادا نماییم انشاء الله تعالی تا زنان و مردان از اشخاصی
که آنها حاصل آید و از روی جهل و نادانی بدان قیام و اقدام ننمایند
و اجتناب را بر خود واجب شمرند چه اگر رضاع متحقق شود و ایشان
این احکام را که مذکور خواهند گشت ندانسته باشند بسیار باشد

که شخصی

که شخصی مادر رضاعی خود را یا خواهر رضاعی یا عمه و خالهٔ رضاعی خود را
بخواهد و تا انقراض عالم از ایشان و از اولاد ایشان بطنا بعد بطن
که بران نهج عمل نموده باشند حرامزاده اند بعلت سفاحی که در میان ایشان
تحقق یافته متولد شوند چه معنی سفاح اگر ان وجهی که ثقة الاسلام ابو جعفر
محمد بن یعقوب کلینی در جامع کافی باسناد خود از یونس بن عبدالرحمن
نقل فرموده عبارتست از وطیی است که مترتب شود بر نکاحی که نه
بر وجهی واقع شده باشد که خدای عز و جل بران وجه بندگان
خود را امر کرده باشد بلکه از ان نهی فرموده باشد چون نکاح محرمات
نسبی و رضاعی و نکاح زنی که در عدهٔ شوهر خود باشد و درین باب
مثال بسیار ایراد کرده که این رساله گنجایش ذکر همه ندارد پس وطیی
که مترتب برین نکاحها شود از انجهة که برخلاف حکم خدای عز و جل
واقع گشته حرامست و از انجهة که مترتب نکاح شده بگمان اینکه
آن نکاح صحیح بوده حلالست و اولادی که برین سبب تولد یابند
حرام زاده اند از جهتی و حلال زاده اند از جهتی دیگر و اولاد زنا
نباشند چه زنا وطیی است که از جمیع جهات حرام باشد و ولد الزنا

کسی است که ازین وطی متولد گشته باشد پس ازین بیان ظاهر شد که سفاح
وطی است که از جهتی حرام باشد و از جهتی حلال و زنا وطی است که
از جمیع وجوه حرام باشد و ولد سفاح کسیست که از جهتی حرامزاده باشد
و از جهتی حلال زاده و ولد الزنا کسیست که از جمیع وجوه حرامزاده باشد
پس هر زنا سفاح هست اما هر سفاح زنا نیست و هر ولد الزنا ولد سفاح هست
اما هر ولد سفاح ولد الزنا نیست و ازین جهة است که اگر کسی ولد سفاح را
قذف نماید و او را ولد الزنا گوید بر وی حد قذف لازم نیست چنانکه در
فصل چهارم از باب حدود و تعزیرات بتفصیل یاد نماییم ان شاء الله تعالی
اینست خلاصه سخن یونس بن عبد الرحمن که ثقة الاسلام و ربانی علیه الرحمه
از کتاب کافی یاد نموده باز بر سر سخن رویم و گوییم که و همچنین بسیار
باشد که زنان در خانهای شوهران خود باین رضاع بر ایشان حرام
شوند و بعد از آن میان ایشان توالد و تناسل رو دهد و گو بسیار
شود و بدین سبب مستحق عذاب الهی شوند نعوذ بالله منه پس میگوییم که
رضاعی که مانع میشود نکاحی را که هنوز نبسته باشند و بر هم میزند
نکاحی را که بسته باشند متحقق میشود بهشت شرط **شرط اول**

آنکه این شیر که طفل از و میخورد باید که از نکاح باشد نه از زنا یعنی آن زن شیر
دهنده باید که شوهر کرده باشد بنکاح صحیح و بعد از وطی شیر از پستان
او بهم رسیده باشد و آن طفل دهد پس اگر از زنا بهم رسیده باشد و یا
بی سببی پیدا شده باشد حرام گردانیدن از و بظهور نمیرسد **شرط دوم**
آنکه میباید که مکرر شیر بدهد پس اگر یکمرتبه بدهد حرمت حاصل نمیگردد
و شیخ ابو علی بن جنید علیه الرحمه که از اعاظم قدمای مجتهدین است میفرماید که
بیکمرتبه شیر دادن رضاع حاصل میشود و نشر حرمت میکند و در عدد
دادن شیر میان مجتهدین خلافست اکثر بر آنند که پانزده مرتبه میباید
یا یک شبانه روز تا رضاع متحقق شود و بعضی دیگر فرموده اند که ده مرتبه
کافیست و شیخ زین الدین علیه الرحمه که از اعاظم متاخرین مجتهدین است
در شرح کتاب شرایع میفرماید که احوط آنست که از یکمرتبه نیز باید که
اجتناب را برخود لازم شمرند و جانب احتیاط را فرو گذاشتن
نکنند که مبادا نشر حرمت کند و مفاسد لازم آید چنانکه شیخ ابو علی
جنید بر آن رفته و الله اعلم **شرط سیم** آنکه در هر مرتبه که شیر دهد
میباید که بگذارد تا آن طفل سیر شود و خود دهن از پستان بر دارد

پس اگر نگذارد که آن طفل سیر شود اعتباری ندارد شرط چهارم آنکه
جماع به یک زن آن پانزده مرتبه یا ده مرتبه را باتمام رساند پس اگر چند زن عدد
معتبر را اتمام نمایند و هرکدام شوهری علیحده داشته باشند نسبت بهیچکدام
رضاع تحقق نخواهد داشت شرط پنجم باید که آن زن شیر را از پستان
بآن طفل دهد پس اگر در ظرفی کند و در حلق او ریزد رضاع بهم نمیرسد شرط
ششم باید که آن شیر خالص باشد پس اگر شیر و قند یا دوشاب در دهن
طفل ریزد و از دنبال شیر را از پستان باو دهد تا آن شیرینی و شیر باهم
ممزوج شده در جوف آن طفل رود رضاع نخواهد بود شرط هفتم باید که
آن طفل در اثنای دو سال باشد و یکماه که مدت رضاعست شیر آن زن را
بخورد پس اگر در مدت شیر خوردن خورده باشد و مدت شیر خوردن
او بسر رسیده باشد بعد از ان زنی او را بعدد مذکور شیر دهد رضاع
نسبت با آن زن متحقق نمیشود شرط هشتم باید که این شیر بهم رسیده باشد
از یک شوهر پس اگر زنی شیر دهد پسری را او عددی را که در رضاع معتبرست
تمام کرده باشد و بعد از ان شوهرش وفات نماید یا او را طلاق دهد
و عده اش بسر آید و آن شیر خشک شود و شوهری دیگر کند و از ان شوهر

بشیری دیگر حاصل شود و دختری را شیر دهد آن پسر این دختر بهم نسبت
و برادر و خواهر رضاعی نمیشوند و در روایتی آمده که در ینحال نیز رضاع بهم
میرسد و شیخ ابو علی طبرسی صاحب مجمع البیان رحمة الله علیه که از
اعاظم مفسرین است عمل باین روایت کرده و حکم بتحقق رضاع نموده
و علمای اهل سنت نیز برین رفته اند و چون این شرایط برین وجه دانسته شد
باید که دانسته شود که احکام و متعلقات رضاع بر وجهی که این بی بضاعت
بر آنها اطلاع یافته سی و سه مسئله اند اول آنکه چون زنی بطفلی شیر داد با
این شرایط که مذکور شدند آن زن مادر آن طفل میشود و پدران و اجداد او و
و مادران و جدات او و برادران او و خالوهای او و خواهران او و خالها
و پسران او و برادران و دختران او و خواهران او و شوهر او پدر و پدران
و مادران آن شوهر و اجداد و جدات پدری او و برادران و خواهران
آن شوهر عموها و عمهای او میشوند لیکن هیچکدام از اینها که مذکور شدند از ان
طفل میراث نمیبرند باجماع مجتهدین چنانچه در صورتی که نسبی باشند از
یکدیگر میراث میبرند تمه و در وی سه مسئله مذکور میشود اول آنکه مذکور شد
که چون زنی شیر دهد طفلی را با شرایط مذکوره پسران آن زن برادران

آنطفل میشوند ودختران او وخواهران او وبر یکدیگر حرام مؤبد اند خواه ایشان
نسبی آنزن باشند وخواه رضاعی او واز شیر این شوهر وهمین است حکم
اگر آنزن از شوهر دیگر پسران یا دختران نسبی باشند ودرین دو حکم
از مجتهدین خلافی بظهور نرسیده لیکن اگر این زن را از شیر شوهر دیگر
دختران یا پسران رضاعی باشند آیا نسبت باین طفل انتشار حرمت
میشود یا نه خلافست مشهور آنست که نمیشود پس جایز است این طفل را
بعد از بلوغ وعقل که اگر پسر باشد آن دختران را بخواهد واگر دختر باشد
یکی از آن پسران شوهر کند زیرا که قبل ازین در شرط هشتم یاد نمودیم
که آن شیر باید که از یکشوهر حاصل گشته باشد پس اگر از دو شوهر بهم آمده
باشد رضاع محقق نمیشود وشیخ ابو علی طبرسی فرموده که اینها نیز حکم
نسبی آنزن دارند پس بر یکدیگر حرام مؤبد اند وقول مشهور بصواب
نزدیکتر است والله اعلم دویم آنکه چون زنی طفلی شیر دهد حرام میگردد
بر پدر آنطفل خواستن دختر آنزن خواه ازین شوهر داشته باشد
وخواه از شوهر دیگر چه آن دختران در حکم فرزندان او میشوند ودرین
حکم از مجتهدین خلافی معتدبه بظهور نرسیده اما برادران آنطفل

آیا

آیا میتوانند که آن دختران را بخواهند یا نه میان ایشان خلافست اکثر
برانند که جایز نیست زیرا که آن دختران بمنزله خواهران ایشان
میشوند چه خواهران برادر یا خواهر خواهر اند ومحمد بن ادریس وشیخ
محقق نجم الدین ابو القاسم علی در کتاب شرایع میفرمایند که جایز است
زیرا که علاقه رضاع میان ایشان وآن دختران تحقق ندارد واین قول
قوتی تمام دارد لیکن قول اول باحتیاط نزدیکتر است سیم اگر زنی
شیر دهد پسری را از طایفه ودختری را از طایفه دیگر هیچ شبهه نیست
درینکه حرامست بر آن پسر خواستن این دختر وخواهران وی چه خواهران
رضاعی وی اند وهمچنین برادران آن پسر را نیز جایز نیست خواستن
آن دختر چه خواهر رضاعی برادر ایشانست اما آن برادر را از جایز است
خواستن خواهران آن دختر چه در میان ایشان نه علاقه نسبی تحقق
دارد ونه رضاعی والله اعلم دویم اگر زنی شیر دهد طفلی را حرامست بر شوهر
آنزن خواستن مادر مادر او ومادر پدر او زیرا که همچنانکه مادر مادر
ومادر پدر فرزند نسبی را نتوان خواستن مادر مادر ومادر پدر فرزند
رضاعی را نیز نتوان خواستن چه حکم رضاع حکم نسب است چنانکه

از اصحاب عصمت صلوات الله علیهم منقولست و منافاتی که درین باب بعضی
از مجتهدین کرده اند این رساله گنجایش ذکر آن نمی‌دارد سیم اگر
زنی شیر دهد طفل برادر خود را بر شوهرش حرام مؤبّد میشود زیرا که درین
هنگام شوهر او پدر رضاعی آن طفل میشود و خود مادر رضاعی او و همچنانکه
او بر پدر نسبی آن طفل حرام مؤبّد است چه خواهر نسبی اوست بر پدر
رضاعی او نیز حرام مؤبّد میشود بجهت رضاع چه حکم رضاع حکم نسب است
چنانچه مذکور شد و نیز آن شوهر چون پدر رضاعی برادرزاده آن زن شد
بمنزله برادر نسبی او میشود پس همچنانکه او بر برادر نسبی خود حرام مؤبّد است
بر کسی که بمنزله او باشد نیز حرام مؤبّد است و از بعضی مجتهدین دلیل
حرمت آن زن بطریقی دیگر منقولست و حاصلش اینکه درین هنگام
لازم می‌آید که آن شوهر عمّه فرزند رضاعی خود را در حباله داشته باشد و عمّه
فرزند رضاعی بمنزله خواهر نسبی اوست پس همچنانکه خواهر نسبی
بر او حرامست کسی که بمنزله آن خواهر باشد نیز بر او حرامست لیکن این
دلیل و اگرچه بحسب ظاهر خالی از صورتی نیست امّا بعد از تعمق
نظر ظاهر میشود که خالی از ضعف نیست چه آن زن نسبت بشوهر خود

علاقه نسبی و رضاعی هیچکدام نیست زیرا که نه خواهر نسبی اوست و نه خواهر
رضاعی او والله اعلم چهارم اگر زنی شیر دهد طفل خواهر خود را مادام که زنده
باشد خواهرش بر شوهر خواهر و خود بر شوهر خود حرام میشود زیرا که آن زن
چون مادر رضاعی آن طفل میشود پس لازم می‌آید بر هر یک از شوهر
خواهر و شوهر خود که جمع میانه دو خواهر کرده باشد و خواستن دو خواهر
با هم حرامست امّا اگر یکی بمیرد دیگری بر شوهر خود حلال میشود چنانچه
پیش از شیر دادن حلال بود و سید المحققین امیر محمد باقر الداماد
الحسینی قدس سرّه در رساله رضاعیه خود بدین طریق که مذکور شد ذکر نموده
و در حین حیات خود از روی جزم و یقین فتوی بنشر حرمت میداده
و امّا شیخ بهاء الملة والدین محمد الحارثی العاملی رضی الله تعالی عنه در
باب نشر حرمت درین مادّه مذکوره متوقف میبوده بلکه در بعضی
اوقات فتوی بعدم نشر حرمت میداده والله اعلم پنجم اگر
زنی شیر دهد طفل برادر شوهر خود را بر شوهرش حرام نمیشود زیرا که
اگرچه باین شیر دادن مادر رضاعی آن طفل میشود امّا همچنانکه مادر نسبی
برادرزاده بر عمو حرام نیست مادر رضاعی او نیز بر او حرام نیست

لیکن اگر شیر دهد خواهرزادهٔ شوهر خود را بر شوهرش حرام مؤبد میشود
زیرا که مادر نسبی خواهرزاده که خواهر باشد بر عکس حرامست پس مادر
رضاعی او نیز برو حرامست چه حکم رضاع حکم نسب است چنانکه مذکور
گردید ششم اگر زنی شیر دهد برادر یا خواهر خود را خواه برادر و خواهر
پدری و مادری باشند یا پدری تنها بر شوهرش حرام مؤبد میشود زیرا که
آنشوهر درینصورت پدر رضاعی ایشان میشود پس آن زن همچنانکه بر
پدر نسبی ایشان حرام مؤبد است چه پدر اوست بر پدر رضاعی ایشان نیز
حرام مؤبد است هفتم اگر زنی شیر دهد عموی خود را بر شوهرش حرام مؤبد
میشود زیرا که باین رضاع شوهر او پدر رضاعی ایشان میشود پس همچنانکه
بر پدر نسبی عمو و عمهٔ خود که جد پدری او باشد حرامست بر پدر رضاعی ایشان
نیز حرامست هشتم اگر زنی شیر دهد خالو یا خالهٔ خود را بر شوهر خود
حرام مؤبد میشود چه درینصورت نیز آنشوهر پدر رضاعی ایشان میشود
و او بر پدر نسبی خالو و خالهٔ خود که جد مادری او باشد حرامست پس
بر پدر رضاعی ایشان نیز حرام میشود بسبب رضاع نهم اگر شیر دهد
زنی فرزند عموی خود را بر شوهرش حرام مؤبد میشود زیرا که درینصورت

چون

چون آنشوهر پدر رضاعی آن طفل میشود و آن زن بر پدر نسبی او حرامست
چه عموی نسبی اوست پس باید که بر پدر رضاعی او نیز حرام باشد چه منزله
او منزلهٔ شوهر عمه است دهم اگر شیر دهد زنی خالوزادهٔ خود را بر شوهر
خود حرام مؤبد میشود بجهة آنکه باین رضاع شوهر او پدر رضاعی آن خالو
زاده میشود و همچنانکه آن زن بر پدر نسبی آن طفل حرام مؤبد است
چه خالوی نسبی اوست پس باید که بر پدر رضاعی او نیز حرام مؤبد باشد
لیکن اگر شیر دهد خالهزادهٔ خود را بر شوهرش حرام میشود چه منزله
آنشوهر درینصورت منزلهٔ شوهر خالهٔ اوست و شوهر خاله باذن خاله
خواهرزادهٔ او را میتواند خواست بطریقی که در عمه زاده مذکور شد
یازدهم اگر زنی شیر دهد برادر یا خواهر شوهر خود را بر آنشوهر حرام
مؤبد میشود زیرا که باین رضاع مادر رضاعی ایشان میشود پس همچنانکه
مادر نسبی ایشان بر شوهر او حرام مؤبد است مادر رضاعی ایشان
نیز حرام مؤبد میشود برو دوازدهم اگر شیر دهد زنی عمو یا عمهٔ شوهر خود را
بر آن شوهر حرام مؤبد میشود زیرا که درینحال او مادر رضاعی ایشان میشود
پس همچنانکه مادر نسبی ایشان بر آنشوهر حرام مؤبد است چه جدهٔ

پدری اوست مادر رضاعی ایشان نیز بر و حرام مؤبّد است **سیزدهم**
اگر شیر دهد زنی خاله‌ی او یا خاله زاده‌ی شوهر خود را و در این صورت نیز بر و
حرام مؤبّد میشود چه آن زن مادر رضاعی ایشان میشود و همچنانکه مادر نسبی
ایشان بر آن شوهر حرام مؤبّد است چه جدّه‌ی مادری اوست مادر رضاعی
ایشان نیز بر و حرام مؤبّد است **چهاردهم** اگر زنی شیر دهد فرزند دختر شوهر
خود را خواه آن دختر از و متولّد شده باشد و خواه از زنی دیگر بر شوهرش
حرام مؤبّد میشود زیرا که باین رضاع مادر رضاعی آن فرزند میشود پس
همچنانکه مادر نسبی او که دختر آن شوهر است بر و حرام مؤبّد است مادر
رضاعی او نیز بر و حرام مؤبّد میشود و همچنین آن دختر نیز بر شوهرش حرام
مؤبّد میشود چه باین رضاع خواهر رضاعی فرزند خود میشود و همچنانکه
خواهر نسبی فرزند بر پدر حرام مؤبّد است خواهر رضاعی او نیز بر و حرام
مؤبّد میشود و همین است حکم اگر شیر دهد فرزند پسر شوهر خود را **پانزدهم**
اگر شخصی را دو زن باشد و از یکی زن دختری متولّد شود و آن دختر را
بشوهر دهد و از او فرزندی متولّد گردد و در حبال آن زن دیگر شیر بان
فرزند دهد آن هر دو زن بر شوهرشان حرام مؤبّد میشوند امّا آن زن

که شیر داده

که شیر داده و بهمان وجه که در شیر دادن فرزند دختر شوهر مذکور گردید
و امّا آن زن که مادر آن طفل از و متولّد گشته بجهة آنکه جدّه‌ی مادری فرزند رضاعی
او میشود پس همچنانکه جدّه‌ی مادری فرزند نسبی او بر و حرام مؤبّد است
جدّه‌ی مادری فرزند رضاعی نیز بر و حرام مؤبّد میشود **شانزدهم** چون زنی
شیر دهد طفلی را پس از این مذکور شد که مادر آن زن جدّه‌ی آن طفل میشود
و هیچ شبهه نیست که مادر نسبی او جدّه‌ی آن طفل است و بر و حرام مؤبّد است
آیا مادر رضاعی آن زن نیز همین حکم دارد و یا نه میان مجتهدین خلاف است
سیّد المحقّقین و خاتم المجتهدین امیر محمّد باقر الداماد اعلی الله مقامه
در رساله‌ی رضاعیّه خود فرموده که او نیز حکم مادر نسبی او دارد و بر آن
طفل حرام مؤبّد است امّا خواهران رضاعی و عمّه و خاله‌ی رضاعی آن زن نیز
شیخ ابو علی طبرسی صاحب مجمع البیان از علمای ما و نزد عامّه علمای اهل
سنّت حکم نسبی او دارند و بر آن طفل حرام مؤبّد اند و نزد باقی دیگر از مجتهدین ما
حکم نسبی او ندارند و بر آن طفل حرام مؤبّد نمیشوند پس اگر خواهد هر یک
از ایشان را میتواند خواست والله اعلم **هفدهم** چون زنی شیر دهد طفلی را
حرامست بر پدر آن طفل خواستن دختران شوهر آن زن خواه دختران

نسبی او باشند و خواه رضاعی و همچنین بر شوهر آن زن نیز حرامست
خواستن دختران پدر آن طفل خواه نسبی او باشند و خواه رضاعی
چه در هر دو صورت آن دختران در حکم اولاد ایشانند **هیجدهم**
اگر شخصی را دو زن باشد یکی بزرگ و شیرده و یکی کوچک و شیرخوار و آن زن
بزرگ زن کوچک را شیر دهد پس اگر آن مرد دخول کرده باشد با آن زن
بزرگ پیش از شیر دادن درین صورت هم زن بزرگ و هم زن کوچک
بر او حرام مؤبد میشوند اما زن بزرگ بجهة آنکه مادر رضاعی آن زن میشود
و اما زن کوچک بجهة آنکه دختر رضاعی میشود و مادر زن رضاعی و همچنین
دختر رضاعی مثل مادر زن نسبی و دختر نسبی بر او نیز حرام مؤبد اند و اگر
دخول نکرده باشد همان زن بزرگ بر او حرام میشود و بس بهمان وجه که مذکور
شد اما زن کوچک بر او حرام مؤبد نمیشود ولیکن عقدش باطل میگردد و
احتیاج بتجدید عقد دارد زیرا اگرچه دختر رضاعی او میشود اما چون
هنوز دخول با مادر او واقع نگشته حرام نیست چه حرام شدن ربیبه
مشروط است بآنکه با مادر او دخول واقع شود چنانکه در فصل اول ازین
باب مذکور شد و اما حکم مهر ایشان در صورت اول که هر دو حرام

میشوند

میشوند آنست که زن بزرگ چون دخول بر او واقع شده مستحق کل
مهر است و زن کوچک چون پیش از دخول علاقه زوجیة او بر هم خورده
مستحق نصف مهر خود است و بعضی از مجتهدین بر آنند که او را نیز کل
مهر میرسد چه تنصیف مهر مخصوص بحال طلاقست و در گرفتن ولی
زن کوچک نصف مهر یا کل آنرا از شوهر یا از زن بزرگ نیز
میان مجتهدین خلافست بعضی بر آنند که از شوهر میگیرد و بعضی دیگر فرموده اند
که از زن بزرگ چه او سبب انفساخ عقد گشته است و در صورت ثانی
که زن بزرگ تنها بر او حرام میشود و مهر زن کوچک بر حال خود ثابت است
چه علاقه زوجیة او باقیست اما مهر زن بزرگ بر طرف میشود چه فسخ
عقد از جانب او شده و هنوز دخول بر او واقع نگشته تا مستحق مهر خود
شود والله اعلم **نوزدهم** اگر کسی را سه زن باشد دو کوچک و شیرخوار
و یکی بزرگ و شیرده و آن زن بزرگ هر دو زن کوچک را شیر دهد
درین صورت هر سه زن بر آن مرد حرام مؤبد میشوند اگر دخول با آن زن
شیرده کرده باشد و اگر دخول نکرده باشد همان زن شیرده حرام
مؤبد میشود و بس و حکم مهر ایشان و خلافی که در و کرده اند نظر بعقبت

[illegible]

که مذکور کرده شد و حکم همین است در حرمت و مهر در صورتی نیز که چهار زن داشته
باشد و یکی بزرگ و شیرده باشد و سه کوچک و شیرخواره و آن زن بزرگ
این سه زن کوچک را شیر داده باشد والله اعلم **مبحث** اگر کسی را سه زن
باشد دو بزرگ و یکی کوچک و یکی از آن دو زن بزرگ اول بار
آن زن کوچک را شیر دهد و شرایط رضاع را بفعل آورد و بعد از آن
آن زن دیگر بهمان شرایط شیر دهد در این صورت نیز میان مجتهدین
خلافست بعضی بر آنند که همه آن زنان بر آن مرد حرام مؤبد میشوند بهمان
دلیل که مذکور شد و بعضی دیگر گفته اند که همان زن بزرگ که اول بار شیر
داده و آن زن کوچک بر او حرام مؤبد میشوند بدلیل مذکور اما آن زن
بزرگ که آخر بار شیر داده حرام نمیشود چه در وقتی شیر داده که آن زن
کوچک دختر رضاعی آن مرد شده بود و شیر دادن زن دختر شوهر خود را
سبب حرمت نمیشود و حکم مهرهای ایشان بطریقیست که مذکور شد
اینها همه که یاد نمودیم در صورتیست که آن مرد با آن دو زن بزرگ
یا با یکی دخول کرده باشد و اگر با هیچکدام دخول نکرده باشد همین زن
کوچک بر او حرام مؤبد میشود و بس بر هر دو قول لیکن عقدش بر هم میخورد

و اگر

و اگر خواهد بار دیگر باید که عقد او را تجدید نماید اما آن دو زن بزرگ
هر دو بر او حرام مؤبد میشوند بر قول اول و زنی که اول شیر داده
و بس بر قول ثانی والله اعلم **مبحث دیگر** اگر کسی کنیزی داشته باشد
و با او دخول نکرده باشد و زنی نیز کوچک و شیرخواره داشته باشد
و بعد از آن آن کنیز را بشوهر دهد و از آن شوهر شیر بهم رساند و آن
کنیز بزن آقا شیر دهد در این صورت آن زن بر آقا حرام میشود چه دختر
رضاعی غیر مدخوله اوست اما آن کنیز بر آقای خود حرام مؤبد میشود
و هرگز بر او حلال نمیشود زیرا که مادر رضاعی زن او شده است و مادر
رضاعی زن چون مادر نسبی او بر آنکس حرام مؤبد است و اگر با او دخول
کرده بشوهر داده باشد در این صورت هر دو بر او حرام مؤبد میشوند
اما کنیز بهمان دلیل که مذکور شد و اما آن زن بجهت آنکه دختر رضاعی کنیزیست که
مدخوله اوست و دختر رضاعی مدخوله چون دختر نسبی بر آنکس
حرام مؤبد است و بر هر تقدیر مهر آن زن کوچک ساقط نمیشود
اما در صورت اول ظاهر است چه زوجیت برقرار خود است و اما
در صورت ثانی که زوجیت بر هم خورده بر آن شوهر کل مهر یا نصف او

بنابر خلاف قولین که قبل ازین مذکور شد مدلل است و اگر با آن کنیز
دخول کرده باشد و ازو حامله گشته باشد و از شیر آن آن زن کوچک را
شیر داده باشد درین صورت نیز هر دو برو حرام مؤبد میشوند امّا کنیز
بهمان دلیل که مذکور شد و امّا آن زن بجهت آنکه دختر رضاعی او میشود و دختر رضاعی
همچو نسبی بر وی بعکس حرام مؤبد است و حکم مهر او بطریق تفصیل است که مذکور
گردید والله اعلم **مبحث دوم** اگر کسی چهار زن داشته باشد یکی
بزرگ و سه کوچک و آن زن بزرگ را سه دختر باشد همه شیر ده و هر یک ازان
دختران شیرده هر یکی ازان سه زن کوچک را شیر دهند و شرایط رضاع را
بفعل آورند درین صورت آن چهار زن برآن مرد حرام مؤبد میشوند
اگر دخول با آن زن بزرگ کرده باشد امّا آن سه زن کوچک بجهت آنکه
دختران رضاعی دختران نسبی آن زنی اند که مدخوله اوست پس ایشان
نیز همچو مادران رضاعی خود برآن مرد حرام مؤبد اند و امّا آن زن بزرگ
بجهت آنکه مادر نسبی مادران رضاعی زنان اوست پس اگر جدّه مادری
آن زنان خواهد بود و قبل ازین در فصل اوّل این باب مذکور شد که جدّه
مادری زن یعنی مادر مادر او هر قدر که بالا روند خواه نسبی باشند

وخواه

وخواه رضاعی بر زوج حرام مؤبد اند و اگر دخول نکرده باشد همان زن
بزرگ برو حرام مؤبد میشود و بس بهمان دلیل که مذکور شد امّا آن زنان
کوچک برو حرام مؤبد نمیشوند چه دختران دختران زن غیر مدخوله
و دختران زن غیر مدخوله هر قدر که بنشیب آیند خواه نسبی باشند
وخواه رضاعی و بر آنکس حرام مؤبد نیستند لیکن نکاح ایشان برهم
میخورد و اگر بار دیگر ایشان را خواهد احتیاج بتجدید عقد دارند
و حکم مهر ایشان بطریق تفصیل است که مذکور شد والله اعلم **مبحث سیوم**
اگر کسی را دو زن باشد یکی بزرگ و یکی کوچک و آن زن بزرگ را
مادری شیر ده باشد و آن مادر آن زن کوچک را شیر داده درین صورت
آن مرد دو زن برو حرام میشوند جمعاً زیرا که باین رضاع زن کوچک
خواهر زن بزرگ میشود پس لازم می آید که آن مرد جمع کرده باشد
دو خواهر را باهم و در شرع پیغمبر صلّی الله علیه و آله جمع میان دو خواهر
جایز نیست لیکن اگر یکی بمیرد دیگری برو حلال میشود امّا باید که
بار دیگر تجدید عقد او نماید والله اعلم **مبحث چهارم** اگر مرد را دو زن
باشد یکی بزرگ و دیگری کوچک و جدّه زن بزرگ زن کوچک را

شیر دهد درینصورت آن مرد و زن بر و حرام میشوند جمعاً زیرا که زن
کوچک یا عمّه زن بزرگ میشود اگر آن جدّه جدّه پدری او باشد و
یا خاله او میشود اگر جدّه مادری او باشد و جمع میان عمّه و خاله و دختر
برادر و دختر خواهر در صورت عدم رضای ایشان جایز نیست
و بر همین قیاس اگر خواهر زن بزرگ نیز زن کوچک را شیر دهد هر دو
جمعاً بر و حرام میشوند زیرا که لازم می آید که جمع میان خاله و دختر خواهر
او نموده باشد چه زن بزرگ درینصورت خاله زن کوچک میشود
و مذکور شد که جمع میان ایشان در حال عدم رضای خاله جایز نیست
و الله اعلم **بیست و پنجم** اگر دو برادر باشند و یکی پسر شیرخواره داشته
باشد و دیگری دختر شیرخواره و ایشان بطریق ولایت میان
فرزندان خود مناکحه کرده باشند و درینحال جدّه آن طفلان یکی
ازان دو طفل را شیر داده باشد درینصورت فسخ نکاح ایشان
میشود و آن عقدی که پدران ایشان کرده اند بر هم میخورد و هر یک
بر دیگری حرام مؤبّد خواهد بود چه لازم می آید که پسر آن شیر را
خورده باشد عمو یا خالوی زن خود شود و اگر دختر خورده باشد

عمه یا خاله شوهر خود شود **بیست و ششم** اگر شخصی کنیزی داشته باشد
و ازان کنیز فرزندی بهم رساند و بعد ازان آن کنیز را در حالتی که شیر
دهد بعقد طفلی آزاد یا بنده در آورد و آن کنیز شوهر خود را شیر دهد
درینصورت آن کنیز بر شوهر خود و بر آقای خود هر دو حرام مؤبّد
میشود اما بر شوهر خود بجهة آنکه مادر رضاعی او میشود و اما بر آقا
بجهة آنکه زن فرزند رضاعی او میشود و زن فرزند رضاعی همچون
فرزند نسبی بر پدر حرام مؤبّد است لیکن ملکیّة باین حرمت زایل
نمیگردد و آن کنیز همان بر ملکیّة آقای خود باقیست و الله اعلم
بیست و هفتم اگر کسی امّ ولد شیرده خود را یعنی کنیزی را که از خود فرزند
داشته باشد و شیر دهد بعقد طفل آزاد یا بنده در آورد و بعد ازان
زن او یا امّ ولد دیگر او آن طفل را شیر دهد درینصورت نیز آن
کنیز بر آقا و بر شوهر خود حرام مؤبّد میشود و همان ملکیّة او بحال خود
میماند اما بر آقا بجهة آنکه زن فرزند رضاعی او میشود چنانکه مذکور
شد و اما بر شوهر بواسطه آنکه آن شوهر درینحال برادر فرزندش میشود
و زن بر برادر فرزند حرام مؤبّد است و الله اعلم **بیست و هشتم**

اگر کسی کنیز خود را بعقد طفلی شیرخواره در آورد و بعد از ان او را
آزاد کند و آن کنیز نکاح خود را با آن طفل بهم زند و کسی دیگر شوهر کند
و از شیر آنکس که شوهر اوست آن طفل را شیر دهد درین صورت هم
بر آن طفل و هم بر شوهر خود حرام مؤبد میشود و امّا بر طفل بهمان دلیل که
مذکور شد و امّا بر آن شوهر بجهت آنکه زن فرزند رضاعی او شده بوده است
والله اعلم **بیست و نهم** اگر زنی شوهر کند و از ان شوهر فرزندی بهم رساند
و آن شوهر او را طلاق دهد و بعد از طلاق و تمام شدن عدّه طفلی شیر
خواره شوهر کند و شوهر خود را شیر دهد درین صورت هم بر آن شوهر
اوّل و هم برین شوهر طفل حرام مؤبد میشود و امّا بر طفل بجهت آنکه باین
شیر دادن مادر رضاعی او میشود و امّا بر شوهر اوّل بسبب آنکه
زن فرزند رضاعی اوست چنانکه مکرر یاد نمودیم **سی ام** اگر شخصی
زنی بزرگ داشته باشد و شخصی دیگر زنی کوچک و هر کدام زن
خود را طلاق دهند و زن یکدیگر را بخواهند و آن مردی که در نکاح
زن بزرگ او را دخول نماید با او و از و شیر حاصل شود و باین شیر
آن زن کوچک را شیر دهد و شرائط رضاع را بجا آرد درین صورت
آن زن

آن زن بزرگ هم بر شوهر خود و هم بر شوهر زن کوچک که سابقا
شوهر او بوده حرام مؤبد میشود و امّا بر شوهر خود بجهت آنکه مادر زن
سابق اوست چه این طفل پیش ازین بعقد او در آمده بوده و مادر زن
خواه سابق باشد و خواه در حال بر آنکس حرام مؤبد است امّا بر شوهر
زن کوچک ظاهر است چه مادر زن حالی اوست لیکن آن زن کوچک
بر هردو حرام مؤبد میشود بلکه بر شوهر زن بزرگ که با او دخول کرده
یعنی شوهر حالی و حرام مؤبد میشود چه ربیبه مدخوله اوست و قبل
ازین مکرر مذکور شد که ربیبه مدخوله بر آنکس حرام مؤبد است و بر شوهر خود
بجهت آن حرام میشود که نسبت با و ربیبه غیر مدخوله است و ربیبه غیر
مدخوله حرام مؤبد نیست چنانچه این نیز مکرر مذکور شد **سی و یکم**
اگر کسی را امّ ولدی شیرده باشد و پسر او را از زنی شیرخواره باشد و آن
امّ ولد زن آن پسر را شیر دهد درین صورت زن آن پسر بر و حرام
مؤبد میشود ولیکن آن امّ ولد بر آقای خود حرام میشود و امّا حرمت
آن زن بر پسر بجهت آنکه خواهر رضاعی او میشود و در نکاح او را
نصف مهر یا کل آن میرسد و امّا امّ ولد نسبت با آقای خود هرچند که

مادر زن پسر او میشود ولیکن مادر زن پسر خواه نسبی باشد و خواه رضاعی
بر پدر حرام موبد نیست والله اعلم سی و دویم اگر کسی زنی شیرخواره
بخواهد و مادر یا جدهٔ او شیر بآن دهند و شرایط رضاع را رعایت نمایند
درینصورت آن زن بر او حرام موبد میشود زیرا که اگر مادر با او شیر
داده باشد خواهر رضاعی او میشود و اگر جدهٔ شیر داده باشد عمهٔ
رضاعی او میشود و اگر آن جده جدهٔ پدری باشد و خالهٔ رضاعی او میشود
اگر جدهٔ مادری باشد و درین هر سه همچو نسبی بر او حرام موبد اند
والله اعلم سی و سیم اگر مردی طفلی را بنکاح خود در آورده و خواهر او
شیر بآن طفل دهد بر او حرام موبد میشود زیرا که درینحال لازم می آید که
آن طفل دختر رضاعی خواهر او باشد و همچنانکه دختر نسبی خواهر او
بر او حرام موبد است دختر رضاعی او نیز بر او حرام موبد است
والله اعلم سی و چهارم اگر شخصی زن شیرخواره بخواهد و زن پدر
آن شخص او را شیر دهد بشیری که از آن پدر حاصل گشته باشد درینصورت
آن زن بر او حرام موبد میشود زیرا که درین هنگام لازم می آید که
آن طفل دختر رضاعی پدر و خواهر رضاعی او باشد و چنانچه خواهر نسبی

برانکس

برانکس حرام موبد است خواهر رضاعی نیز حرام موبد است و اگر بشیر غیر
پدر او آن طفل را شیر دهد چنانکه قبل از آنکه زن پدر او شود شوهری
دیگر داشته باشد و از و حامله گشته و وضع حملش شده و بعد از آنکه
آن شوهر فوت شده یا طلاقش داده و عدهٔ منقضی گشته بنکاح پدر او
در آمده باشد بدرستی که درین صورت آن طفل باین رضاع بر شوهرش
حرام نمیشود والله اعلم سی و پنجم اگر مردی زن شیرخواره بخواهد
و زن برادر او بشیر آن برادر آن طفل را شیر دهد درینصورت نیز
بر او حرام موبد میشود چه درینحال دختر رضاعی برادر او میشود و همچنانکه
دختر نسبی برادر بر او حرام موبد است دختر رضاعی او نیز بر او حرام
موبد است و اگر بشیر دیگری او را شیر دهد حرام موبد نمیشود
چنانکه در زن پدر مذکور شد سی و ششم مجتهدین رضی الله تعالی
عنهم خلاف کرده اند در قبول شهادت زنان در ثبوت رضاع
شیخ طایفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی و ابن ادریس و یحیی بن سعید
صاحب جامع و [illegible] در کتاب تجرید علیهم الرحمة بر آن رفته اند
که گواهی ایشان در رضاع مطلقا مقبول نیست خواه مرد داخل

ایشان باشد وخواه نباشد بلکه بگواهی دو مرد عادل ثبوت میرسد
وشیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان معلم وسلار بن عبد العزیز وشیخ طایفه
ابو جعفر محمد بن حسن طوسی در کتاب مبسوط وابن حمزه وشیخ حسن بن
ابی عقیل وعلامه حلی در کتاب مختلف وقواعد الاحکام وشیخ محقق
نجم الدین ابو القاسم در کتاب شرایع وشیخ شهید محمد بن مکی در کتاب
لمعه دمشقیه وسید محققین وخاتم مجتهدین امیر محمد باقر داماد در رساله
رضاعیه طاب الله ثراهم وجعل الجنة مثویهم بران رفته اند که گواهی
زنان در ثبوت رضاع اعتبار تمام دارد وبشهادت ایشان ثابت
میشود وچه رضاع از جمله اموریست که در غالب اوقات غیر زنان را برو
اطلاعی حاصل نیست چون زاییدن ایشان و فریاد زدن طفل در آن
وقت وعیوب ایشان وامثال اینها وشهادت زنان در امثال این
امور مذکوره اعتبار تمام دارد واین قول اصوب نزد کمترینست
والله اعلم وهمین گروه که بر قبول شهادت ایشان رفته اند در عدد
ایشان خلاف کرده اند علامه حلی وشیخ ابو القاسم وشیخ شهید
فرموده اند که تا چهار کس از ایشان گواهی ندهند رضاع ثابت نمیشود

خواه ضرورتی باشد وخواه نباشد واین قول باحتیاط نزدیکتر است وشیخ
مفید رحمه الله فرموده که در غیر حال ضرورت بگواهی دو زن که امین
باشند رضاع ثابت میشود ودر حال ضرورت گواهی یکی از ایشان کافیست
وشیخ حسن بن ابی عقیل وسلار بن عبد العزیز رضی الله تعالی عنهما رضاع
وغیر رضاع را مثل آن اموری که مذکور شد بگواهی یک زن امین
ثابت میدانند وشیخ ابو علی بن جنید علیه الرحمه همان چهار عدد را
اعتبار کرده لیکن فرموده که در حال ضرورت اگر کمتر باشند نیز حکم بثبوت
رضاع میتوان کرد [illegible] اجماع کرده اند مجتهدین رضی الله
عنهم که بگواهی زن شیرده [illegible] ثابت نمیشود واگر سه زن
دیگر با او اتفاق نمایند ثبوت میر[illegible] زنان یا مردان
وقتی که گواهی دهند بر رضاع کافی نیست [illegible] بگویند که فلانه زن
فلان طفل را شیر داد بلکه ناچار است ایشان را که تفصیل چهار چیز ثابت
[illegible] آنکه ما دیدیم
پستان [illegible] آنکه دیدیم که آن طفل پستان را
مکید تا غیر حلق او رفت چهارم آنکه دیدیم که آن طفل آن قدر پستان

آنرا نزد آنکه تا سیر شد و بعد از آن خود از روی اختیار دهن بر داشت و چون
بان طریق گواهی دهند آن رضاع بثبوت میرسد **سی و نهم** در تحقیق رضاع
اذن شوهر در زن و رخصت آقا در کنیز شرط نیست پس اگر زنی بی رخصت
شوهر خود طفلی را شیر دهد و یا کنیزی بی اذن آقا رضاع بهم میرسد
و نشر حرمت میکند **تتمه** بحث رضاع و در دو مسئله است **اول**
بدانکه در پاکی و نجاست شیر دختران میان مجتهدین خلافست بعضی
بر آنند که نجس است چون بول ایشان پس اگر بر بدن یا جامه چکد شستن
آن واجبست و چون نجس باشد خوردن او نیز بی ضرورتی حرامست
و اکثر از ایشان بر آنند که نجس نیست لیکن خوردنش نیز بی ضرورتی حرامست
اما شیر پسران باتفاق مجتهدین پاکست و خوردن آن نیز غیر اطفال را
برای ضرورتی حرامست چه شیر حیوانی که گوشت او را نخورند خواه
آدمی باشد و خواه غیر آدمی خوردن او حرامست و بول پسران
در مدت رضاع همچو شیر ایشان پاکست بشرط آنکه غذایی دیگر نخورده
باشند و اگر خورده باشند باید که از شیر کمتر باشد و اگر بر بدن یا جامه
چکد شستن آن واجب نیست لیکن رسانیدن آب به آن موضع [illegible]

واحتیا

و احتیاج بفشردن جامه نمیشود در وقتی که خواهد که آب بدو رساند
اما فشردن سنت است والله اعلم **دویم** آنکه خلاف نیست میان مجتهدین
که شوهر زن خود را اجبار نمیتواند کرد بر اینکه طفل خود را شیر دهد
بلکه اختیار با اوست اگر خواهد شیر میدهد و اگر نخواهد نمیدهد و بر تقدیری
که شیر دهد آیا او را میرسد که اجرت از شوهر بستاند یا نه میان
مجتهدین خلافست شیخ طایفه ابوجعفر محمد بن حسن طوسی علیه الرحمه
میفرماید که او را نمیرسد که اجرت بستاند و باقی دیگر از مجتهدین برآنند
که میرسد **سیم** بعضی از مجتهدین چون علامه حلی در کتاب قواعد الاحکام
و شیخ شهید محمد بن مکی علیهما الرحمه در کتاب لمعه دمشقیه برانند که واجبست
بر مادر که فرزند خود را از آن شیری که در وقت زاییدن بهم
میرسد که آن را بفارسی فله و بترکی آغوز گویند بدهد زیرا که اگر فرزند
از آن شیر نخورد در غالب اوقات زنده نمیماند و اگر بطریق ندرت
زنده ماند پیوسته ضعیف و نحیف خواهد بود و همیشه رنجور و نزار
و محافظت فرزند بر مادر از واجباتست و بعضی دیگر از مجتهدین
برانند که تا سه روز واجبست و همین گروه در گرفتن اجرت شیر

تا سه روز یا کمتر خلاف کرده اند بعضی از ایشان فرموده اند که مادر را
جایز نیست گرفتن اجرة درین شغل چه گرفتن اجرة در امری که واجب
باشد حرام است و بعضی دیگر برآنند که جایز است غسل و جوب و اداد
طعام بکسی که قریب بمردن رسیده باشد و جواز گرفتن عوض ازو والله
اعلم سبب سیم مصاهرتست یعنی بنکاح با کسی وصلت نمودن پس اگر
شخصی زنی بخواهد و با او دخول کند قبل ازین در فصل اول مذکور شد
که مادر آن زن هر چند که بالا رود و دختر او اگر داشته باشد و هر چند
که پایین آید بر او حرام موبد میشوند و او را جایز است دیدن ایشان
و ایشان را دیدن او و همچنین پدر آن شخص هر قدر که بالا رود و پسران
او اگر باشند و هر قدر که پایین آیند بر آن زن حرام موبد میشوند
و آن زن را ایشان پس او را جایز است دیدن ایشان و ایشان را
دیدن او و اگر دخول نکرده باشد بمجرد عقد آن زن بر پدر و پسر او
حرام موبد میشود اما دختر آن زن بر او حرام موبد نمیشود پس اگر مادر را
دخول نکرده طلاق دهد آن دختر را میتواند خواست و آیا بمجرد
عقد مادر آن زن بر او حرام موبد میشود یا نه میان مجتهدین خلافست

اکثر برآنند

اکثر برآنند که میشود و بعضی دیگر فرموده اند که نمیشود و خواهر آن زن نیز
بر او حرام میشود اما تا وقتی که آن زن در حباله نکاح او باشد پس اگر
فوت شود یا طلاقش دهد آن خواهر را میتواند خواست و دختر خواهر
و دختر برادر آن زن را نیز بی رضای او نمیتواند خواست اما اگر اینها را
پیش از آن زن خواسته باشد آن زن را نیز میتواند خواست و احتیاج
باذن ایشان نیست و اگر اینها ضمناً مذکور شده اند لیکن بتقریب ذکر
اسباب تحریم مذکور ساختیم تا واضح تر گردد والله اعلم تتمه بحث
مصاهرت و در وی هفت مسئله مذکور میشود اول آنکه اگر کسی با عمه یا خاله
خود زنا کند در هر صورت دختران ایشان بر او حرام موبد میشوند
و بعقد نکاح بر او حلال نمیگردند و این قول در میان مجتهدین شهرتی
تمام دارد و اگر این عمل ناشایسته ازو بعد از آن باشد که آن دختر را
خواسته باشد بر او حرام نمیشوند دویم آنکه اگر شخصی با مادر زنی یا با دختر او
زنا کرده باشد آن زن بر او حرام موبد میشود و بعد از آن عمل هرگز
بر او بنکاح حلال نمیشود و بعضی از مجتهدین او را بنکاح بر او حلال
میدانند و قول اول اصوب نزد کمترست چه روایاتی که دلالت

برو و از نظر ایشان و مختر است و همین است حکم و خلاف اگر با پدر او
یا پسر او لواطه کرده باشد و اگر این عمل ناشایسته و کردار ناپسندیده از و
بعد از خواستن آن زن بظهور آمده باشد برو حرام میشود و باتفاق مجتهدین
رضی الله عنهم چه هیچ حرامی حلالی را باطل نمیکرداند والله اعلم **سیم**
اگر کسی زنی را در عده بخواهد و بداند که آن زن در عده است و ویرا این
عمل حرام است و خواه با او دخول نماید و خواه ننماید برو حرام مؤبد میشود
و بر حاکم شرع واجبست که ایشانرا از یکدیگر جدا کرداند و همین است
حکم اگر در عده بخواهد و نداند که در عده است و این عمل ویرا حرام
و با او دخول کرده باشد لیکن در صورت اگر دخول نکرده باشد برو حرام
مؤبد نیست اما آن نکاح باطل میشود و بعد از انقضای آن عده اگر او را
خواهد باید که تجدید عقد وی نماید والله اعلم **چهارم** اگر کسی با زنی شوهردار
زنا کند آن زن برو حرام مؤبد میشود و بعد از فوت آن شوهر یا طلاق
او جایز نیست که او را بخواهد و همین است حکم اگر با آن زن در عده رجعیه
زنا کند چه مطلقه رجعیه در حکم زوجه است و اگر با زنی که شوهردار
نباشد زنا کند آن زن برو حرام مؤبد نمیشود و جایز است که او را بخواهد

واله

والله اعلم **پنجم** اگر کسی با بچه‌ای لواطه کند مادر آن پسر و خواهر او و دختر او
برو حرام مؤبد میشوند و هرگز برو بنکاح حلال نمیشوند و اگر این عمل قبیح
از و بعد از خواستن یکی از ایشان بظهور آید برو حرام نمیشود **ششم**
اگر کسی زنی را در وقتی که احرام بحج یا عمره گرفته باشد از برای خود
نکاح نماید و داند که این عمل ویرا حرام است آن زن برو حرام مؤبد میشود
و هرگز ویرا حلال نمیکردد و اگر نداند که این عمل حرام است نکاحش باطل
میکردد و چون از احرام بدر آید جایز است که او را بخواهد **هفتم** اگر کسی
دختری غیر بالغ را بخواهد حرام است برو که پیش از نه سالگی که سن بلوغ
زنانست با او وطی کند و درین حکم از مجتهدین خلافی بظهور نرسیده
اگر با او وطی نماید و این عمل حرام از و بظهور آید در صورت شیخ طایفه
محمد بن حسن طوسی علیه الرحمه میفرماید که بعد از افعل آن دختر برو حرام مؤبد
میشود و دیگر او را جایز نیست که با او وطی کند و باقی دیگر از مجتهدین
برانند که برو حرام مؤبد نمیشود و اگر در حال دخول ورا افضا نماید
یعنی ممر بول و حیض یا ممر بول و غایط او را یکی کرداند در صورت
باتفاق مجتهدین برو حرام مؤبد میشود و جایز نیست که

با او وطی کند و با این عمل از حبالهٔ نکاح او بیرون نمیرود و واجبست که او را
نفقه و کسوه دهد تا وقتی که وی را یا آن زن را وفات رسد و جایز است
که او را طلاق دهد لیکن بعد از طلاق باز نفقه و کسوهٔ او بر قرار خود نسبت
تا آن زمان که بکسی دیگر شوهر کند و چون شوهر نماید بعضی از مجتهدین بر آنند
که در این صورت نفقه و کسوهٔ او از شوهر اول ساقط میشود و بر شوهر
دویم قرار میگیرد و بعضی دیگر بر آنند که ساقط نمیشود و باز بر شوهر اول
واجبست که او را نفقه و کسوه دهد و این قول قوتی تمام دارد و در هر دو
قول اگر شوهر دویم او را طلاق دهد باز نفقه و کسوه او بر شوهر اول
واجب میگردد والله اعلم سبب چهارم استیفای عدد است یعنی عددی
که شارع صلوات الله علیه از برای زنان مقرر فرموده با تمام رسیده
باشد و این بر دو قسمت قسم اول و در وی پنج مسئله است مسئلهٔ
اولی آنکه مرد آزاد هرگاه هر چهار زن آزاد بعقد دایمی خواسته
باشد و همه زنده باشند و هیچکدام را طلاق نداده باشد بر وی حرامست
خواستن زن دیگر پس اگر یکی از اینها بمیرد یا آنکه طلاق دهد جایز است
که زنی دیگر بخواهد و اگر کنیز کسی را خواهد که بنکاح دایمی در آورد

زیاده بر دو عدد او را جایز نیست مسئلهٔ دویم مرد آزاد هر قدر که خواهد
متعه آزاد و کنیز میتواند کرد و کنیزان خود را هر قدر که خواهد جامعه میتواند
کرد و شارع صلوات الله علیه از برای این هر دو قدری و عددی قرار
نداده مسئلهٔ سیم غلام باذن آقای خود هرگاه دو زن آزاد بعقد
دایمی خواسته باشد و هر دو زنده باشند و هیچکدام را طلاق نداده
باشد حرامست بر وی که زن دیگر بخواهد و اگر یکی را طلاق دهد و یا خود
بمیرد جایز است و اگر حضرت آقا زنی دیگر بخواهد مسئلهٔ چهارم
غلام اگر حضرت آقا چهار کنیز بنکاح دایمی خود در آورده و یا دو کنیز
و یک زن آزاد حرامست بر وی که زن دیگر بخواهد مادام که همه زنده باشند
و کسی را از ایشان طلاق نداده باشد و اگر در صورت اول یک کنیز
از آن چهار کنیز بمیرد و یا خود طلاق دهد کنیزی دیگر بحضرت آقا
میتواند خواست و در صورت ثانی اگر یک کنیز از آن دو کنیز بمیرد
و یا خود طلاق دهد و یا آنکه هر دو بمیرند یا هر دو را طلاق دهد در صورت
بحضرت آقای خود کنیزی دیگر باید و کنیز دیگر را در عوض میتواند
خواست و اگر آن زن آزاد را طلاق دهد و یا خود بمیرد بحضرت

آقا زنی دیگر آزاد و یا دو کنیز دیگر میتواند خواست **مسئله پنجم** آنکه
غلام بر حضرت آقا هر قدر که خواهد متعه آزاد و کنیز میتواند کرد و اگر خود مالک
کنیزان بوده باشد هر قدر که خواهد خاصه میتواند گرفت پس معلوم شد که
استیفای چهار عدد یا دو عدد از برای آزاد و استیفای دو عدد یا سه یا چهار
از برای بنده سبب حرمت خواستن زن میشود والله اعلم **قسم دوم**
آنکه اگر زنی را شوهر سه مرتبه طلاق دهد باین طریق که در هر مرتبه در عده
رجوع نماید و با او دخول کند و باز طلاق دهد بران شوهر حرام میشود
دیگر جایز نیست که او را بخواهد مگر وقتی که آن زن شوهری دیگر کند و آن شوهر
با او جماع کند و بعد از آن او را طلاق دهد و عده اش بسر آید که درین
صورت جایز است که آن شوهر اول بار دیگر او را بخواهد و این مرد دیگر را
که درمیان درآمده در عرف اهل شرع محلل گویند چه حلال گردانید
آن زن را بر شوهر خود بار دیگر پس اگر احیانا درین نوبت نیز با او بطریق
اول سلوک نماید یعنی او را سه بار طلاق دهد و در هر مرتبه در عده رجوع
نماید و با او دخول کند بطریقی که مذکور شد برو حرام میشود و باز برو
حلال نمیشود تا آنکه بار دیگر شوهر کند و آن شوهر با او دخول کند و طلاقش

دهد

دهد و عده اش بسر آید که درینصورت نیز اگر آن شوهر اول او را بخواهد
جایز است و چون بار دیگر او را بنکاح خود درآورد و با او بهمان طریق
که مذکور شد سلوک نماید که تا مجموع نه طلاق شود درینصورت آن زن
بر آنمرد حرام مؤبد میشود و دیگر هرگز برو حلال نمیشود پس معلوم شد که
استیفای نه عدد طلاق سبب حرمت مؤبد میشود و اگر در هر مرتبه در عده رجوع
نکند و بگذارد تا عده او بسر آید و بعد از آن او را بنکاح جدید و مهر جدید
بخواهد تا سه مرتبه درینصورت نیز احتیاج بمحلل میشود تا نه مرتبه تمام شود
ولیکن بعد از تمام شدن نه طلاق برو حرام مؤبد نمیشود و قسم اول را
طلاق عدی خوانند و این قسم را طلاق سنی یعنی محض چنانکه در فصل
دویم از باب طلاق بتفصیل بیان خواهیم ان شاء الله تعالی و درین محلل
چهار چیز شرط است **اول** آنکه بالغ باشد پس اگر بعد از سه طلاق
آن زن بعقد طفلی درآید بر شوهر اول خود بار دیگر حلال نمیشود **دویم**
آنکه باید که بعد از خواستن با آن زن وطی نماید در قبل پس اگر وطی ننماید
اصلا یا آنکه در دبر وطی کند بر شوهر اول بار دیگر حلال نمیشود **سیم**
آنکه وطی او باید که بطریق عقد باشد پس اگر آن محلل آقای آن زن باشد

و بطریق ملکیت با او وطی نماید بر شوهر اول بار دیگر حلال نمیشود **چهارم** آنکه
آن محلل باید که بعقد دایمی او را بخواهد پس اگر متعه کند بر شوهر اول خود
بار دیگر حلال نمیشود والله اعلم **سبب پنجم** لعان است و آن عبارتست از لعنت
کردن هر یک از زن و شوهر خویشتن را بجهت سببی که در باب لعان تفصیل یاد
نماییم ان شاء الله تعالی و چون در میان ایشان لعان متحقق یافت آن زن بر شوهر
خود حرام مؤبد میشود والله اعلم **سبب ششم** کفر است باین طریق که اگر یکی از
زن و شوهر کافر گردد نکاحی که در میان ایشان انعقاد یافته باطل میشود
و بر یکدیگر حرام میشوند پس اگر زن پیش از دخول کافر شود بر شوهرش حرام میشود
و مهرش نیز ساقط میگردد چه خود ضایع گردانیده است حق خود را و اگر
بعد از دخول کافر گردد باز بر شوهرش حرام میشود ولیکن مهرش ساقط نمیگردد
چه بدخول مهر او در ذمه شوهر قرار گرفته و بمجرد عروض کفر زایل نمیشود
و اگر شوهر پیش از دخول کافر گردد زنش بر او حرام میشود و باید که نصف
مهر آن زن را تسلیم او نماید و اگر بعد از دخول کافر گردد و هم آن زن بر او
حرام میشود و همه کل مهر او را واجبست که تسلیم وی نماید والله اعلم **فصل**
چهارم در اختیار کردن زن شوهر را و رد او نمودن و در وی شش مسئله است

اول آنکه باید که چون زن خواهد که شوهر کند اختیار نماید مردی را که
کفو و مثل او باشد و مراد بکفو نه آنست که مثل او باشد در نسب و حسب چنانکه
در میان مردمان شهرت نموده دارد بلکه مراد آنست که مثل او باشد در اسلام
یعنی همچنانکه آن زن مسلمانست آن مرد نیز مسلمان باشد و در شیعه آن میان
مجتهدین خلافست بعضی از ایشان بر آنند که این نیز شرطست پس جایز
نیست زن را که بمردی سنی شوهر کند چه زن زود بمذهب شوهر اختیار
مینماید و این قول قوتی تمام دارد و بعضی دیگر بر آنند که شرط نیست لیکن
مکروهست او را که شوهر کند بمردی که سنی باشد و مراد بشیعه در ایمان باصطلاح
اهل شرع آنست که چون زن امامیه اثنی عشریه باشد باید که شوهر
کند بمردی که او نیز امامیه اثنی عشریه باشد و بهر تقدیر اگر شخصی مؤمن
بخواستگاری زنی در آمد اجابت دعوت او باید نمود هر چند که نسبش
از آن زن فروتر باشد و هر چند که آن زن از سادات عظام باشد و او
نباشد و مکروهست که زن شوهر کند بمردی که مشهور و معروف بفسق
و ناشایستگی باشد و در شراب خواره کراهت بیشتر است چه در روایات
بسیار نهی از دادن دختران بشراب خوارگان وارد گشته لیکن مجتهدین

آن نهی را بر کراهت شدیده حمل نموده اند والله اعلم دویم آنکه زنی در شوهر خود
یکی از سه عیب بیند جایز است که فسخ نکاح خود نماید و آن سه عیب یکی دیوانگیست
خواه همیشگی باشد و خواه دوری که گاهی بهم رسد و گاهی برطرف شود
دویم آنکه عنین باشد یعنی مرضی داشته باشد که با وجود آن مرض جماع نتواند
کرد سیم آنکه خصیهٔ او را کشیده یا کوفته باشند یا آنکه آلت مردی او را
از بیخ بریده باشند بدرستی که درین هر سه صورت زن را اختیار هست
که نکاح خود را برهم زند باتفاق مجتهدین اما در عیب اول مطلقا یعنی آن جنون
خواه پیش از عقد بوده باشد و یا آنکه بعد از عقد و پیش از دخول حادث گردد
و خواه بعد از عقد و دخول هردو بهم رسد که در جمیع این صور آن زن را اختیار
فسخ نکاح هست و اما در عیب دویم در صورتی که پیش از عقد باشد
و یا آنکه بعد از عقد و پیش از دخول حادث گردد آن زن را اختیار فسخ نکاح
هست لیکن اگر بعد از دخول حادث گردد میان مجتهدین خلافست
بعضی بر آنند که درینصورت نیز آن زن را اختیار فسخ هست و بیشتر بر آنند
که او را اختیار فسخ نیست و اما در عیب سیم در صورتی که آن عیب پیش
از عقد بوده باشد آن زن را اختیار فسخ نکاح هست لیکن اگر بعد از عقد

حادث

حادث شود باز میان مجتهدین خلافست بعضی بر آنند که درینصورت نیز
او را اختیار فسخ هست مطلقا یعنی خواه آن عیب پیش از دخول حادث
شده باشد و خواه بعد از دخول و بعضی دیگر بر آنند که او را اختیار فسخ نکاح
نیست مطلقا و بعضی دیگر بتفصیل قایل گشته اند و میگویند که اگر آن عیب
پیش از دخول حادث شده باشد او را اختیار فسخ نکاح هست و اگر
بعد از دخول بهم رسیده باشد او را اختیار فسخ نیست و قول دویم مشهور
تر است و شیخ ابوعلی بن جنید و ابن البراج که از اعاظم مجتهدین اند
فرموده اند که چون مرد بمرض خوره و برص و کوری نیز که مبتلا گردد زن را
نیز اختیار فسخ نکاح هست چنانچه در سه عیب اول او را اختیار بود اما
در خوره و برص مطلقا او را اختیار فسخ هست چه حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرموده که از صاحب این دو مرض گریزان باشید چنانچه از شیر
درنده گریزانید و اما در کوری اگر پیش از عقد باشد یا بعد از عقد و پیش از
دخول او را اختیار فسخ هست و اگر بعد از دخول حادث شده باشد حق
آنست که او را اختیار فسخ نیست والله اعلم و معنی خوره ظاهر است اما
معنی برص چنانچه اطبا ذکر نموده اند مرضی است که چون در آدمی بهم رسید

لکهای سفید براق مدور در پوست بدن و بدید می آید که چون سر سوزن
بدو فرو برند بجای خون چرکی سفید بیرون می آید و بجای موی سیاه موی
سفید میروید و این برص غیر از بهق است و الله اعلم سیم آنکه
اختیار فسخ فوریست پس اگر زن بر یکی ازین عیوب شوهر که برشمردیم
مطلع گردد فی الحال فسخ نکاح خود نماید دیگر او را جایز نیست که
فسخ نماید و اختیار او درین باب بهم نخورد و اگر بعد از اطلاع اختیار فسخ
نماید بر او لازم نیست که در حضور حاکم شرع بفعل آورد لیکن در صورتی
که شوهرش عنین باشد باید که نزد حاکم شرع رود و عرض حال نماید
تا حاکم بجهت رفع آن مرض مدتی قرار دهد پس اگر در اثنای آن مدت یا بعد
از انقضای آن آن مرض زایل نگردد درینصورت نکاح خود را برهم میتواند زد
و درین فسخ که بعد از مدت مقرره بفعل می آورد نیز حضور حاکم شرط
نیست و آن مدت که حاکم شرع قرار میدهد باید که یکسال باشد چه
سبب این مرض تواند بود که حرارت باشد یا برودت یا رطوبت یا یبوست
و باختلاف فصول اربعه سال ممکن است که این اسباب مختلفه زایل گردند
و بعد از تمامی سال این مرض نیز زایل گردد و الله اعلم چهارم آنکه چون

زن اختیار فسخ نماید و صیغه فسخ بگوید پس اگر پیش از دخول باشد او را نمیرسد
که مهر خود را از شوهر بگیرد چه سبب لزوم مهر که دخول باشد از و بعمل
نیامده است لیکن در صورتی که شوهرش عنین باشد و او بهمین علت
فسخ نکاح خود نموده باشد که درینحال میان مجتهدین خلافست بعضی
بر آنند که بر شوهر لازمست که کل مهر را تسلیم او نماید و بعضی دیگر نصف
مهر را واجب گردانیده اند و اما اگر آن فسخ بعد از دخول باشد در
وجوب کل مهر در جمیع صور بر شوهر خلافی نیست چه سببش بظهور
رسیده و الله اعلم پنجم آنکه اگر زنی شوهر کند بمردی بشرط آنکه سید
باشد یا آنکه از قبیله باشد که در بزرگی و نیکوئی سرآمد اهل روزگار خود
باشند پس از آن ظاهر شود که سید نبوده یا از آن قبیله بهم نرسیده
درینصورت نیز آن زن را اختیار هست که فسخ نکاح خویشتن نماید
پس اگر پیش از دخول فسخ کند مهرش ساقط میگردد و او را مطالبه
مهر نمیرسد و اگر بعد از دخول نکاح خود را برهم زند بر آن شوهر واجبست
که کل مهر را تسلیم او نماید و همین است حکم اگر شوهر کند بمردی بشرط آنکه
آزاد باشد و در ذل عبودیت کسی نباشد و بعد از آن ظاهر شود

که بنده هست والله اعلم ششم آنکه چون زنی شوهر نماید حال از دو بیرون
نیست که با شوهر خود شرط کرده که مهر او موجل باشد یعنی بعد از انقضای
مدتی معینه او را بدهد یا نکرده پس اگر شرط کرده باشد و مرد خواهد که با او مجامعت
نماید او را نمیرسد که ابا و امتناع نماید و اگر شرط نکرده باشد اصلا و یا آنکه
شرط کرده باشد که در حال آن مهر را به او تسلیم نماید و درین هر دو صورت آن زن را
میرسد که نگذارد که شوهر با او نزدیکی نماید تا مهر او را تمام تسلیم وی نماید و
بعد از آنکه تسلیم شود دیگر او را ممانعت نمیرسد والله اعلم فصل پنجم
در ذکر مهر و در وی پنج مسئله است اول آنکه شرط است که مهر زن چیزی باشد
که ملک مسلمانان شود و جایز باشد که در ملکیت ایشان در آید خواه عین باشد
چون درهم و دینار و ملک چون باغ و خانه و دکان و کاروانسرا و امثال
اینها و خواه منفعت باشد چون یاد دادن صنعتی و پیشه که لایق بحال زنان
باشد و یا تعلیم قرآن یا سوره از آن و امثال اینها پس اگر مردی مسلمان
شراب یا خوک که ملک مسلمان نمیشوند مهر زن خود کند درین صورت
میان مجتهدین خلافست بعضی برآنند که آن عقد باطلست و اعتباری ندارد
چه بر همین مهر بسته شده است و چون مهر صحیح نشد آن عقد نیز باطل میشود

وبعض

وبعضی دیگر برآنند که عقد صحیح است لیکن آن مهر باطلست و چون با آن زن دخول
نماید واجبست بر وی که مهر امثال او را تسلیم وی نماید و بعضی دیگر فرموده اند که
بعد از دخول باید که قیمت آن شراب یا خوک را با آن زن رساند و قول دویم خالی
از قوتی نیست والله اعلم دویم آنکه شیخ اقدم مفید بن محمد بن نعمان معلم
و شیخ طایفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی و شیخ حسن بن ابی عقیل و سلار بن
عبد العزیز و ابو الصلاح و ابن البراج و ابن ادریس و شیخ محقق نجم الدین
ابو القاسم و علامه حلی رضی الله تعالی عنهم بر آن رفته اند که مهر تقدیری و
اندازه ندارد بلکه بهر چه زن و شوهر بدان راضی شوند و بر آنقدر قرار شود
کردند صحیحست که عقد بر آن واقع شود هرچند که زاید بر مهر سنت باشد و سید
مرتضی علم الهدی و شیخ ابو علی بن جنید میفرمایند که جایز نیست که مهر زنان
زیاده از مهر سنت مطهره باشد پس اگر زیاده بر آن قرار دهند واجبست
که بمهر سنت برگردانند و زیادتی را بیندازند و این قول در غایت ضعف است
چه نص قرآنی و احادیث صحیحه حضرت مقدس نبوی و ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین دلالت واضحه بر حقیت قول اول دارند والله اعلم
و مهر سنت پانصد درهم شرعیست و درهمی از روی تخمین شصت دینار

با هفتاد و دو دینار این زمانست پس پانصد درهم شرعی سه تومان یا سه تومان و
نیم این زمان خواهد بود والله اعلم **سیم** آنکه سنت است که زن مهر خود را
برابر مهر سنت قرار دهد و اگر کمتر نیز راضی شود ثواب بسیار دارد و در روایت
آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است که بهترین زنان امت
من زنیست که وجیه‌ترین ایشان باشد از روی حسن و جمال و کمترین ایشان
باشد از روی مهر و کابین و مکروهست که مهر خود را زیاده بر مهر سنت قرار
دهد و سنت است که مرد پیش از آنکه با زن خود نزدیکی نماید چیزی که مالیتی
داشته باشد تسلیم او نماید بر رسم هدیه و تحفه خواه از جمله مهر او حساب کند و خواه برو
تبرع نماید والله اعلم **چهارم** آنکه شرط نیست که در وقت عقد مهر را ذکر نمایند پس اگر
شخصی زنی بخواهد و مهر را نام نبرد یا شرط کند که آن زن مهر نداشته باشد در این
صورت آن عقد صحیحست و اگر آن زن را پیش از دخول طلاق دهد و صاحب
مال باشد باید که اسبی یا جامه پر بهایی یا ده دینار که شش هزار یا هفت هزار
دینار این زمانست تسلیم او نماید و او را روانه کند و اگر پریشان حال باشد
یک دینار یا یک انگشتری یا امثال اینها با او دهد و اگر متوسط الحال باشد پنج دینار
یا جامه که نه پر بها باشد و نه کم بها و اگر بعد از دخول طلاق دهد واجبست

برو که مهر امثال او را تسلیم وی نماید و اگر دخول ناکرده فوت شود آن زن
مستحق هیچ چیز از اینها که مذکور شد نیست والله اعلم **پنجم** آنکه اگر زن در
وقت عقد شرط کند که شوهرش زن دیگر نخواهد یا خاصه بر وی نگیرد آن عقد
درستست لیکن آن شرط باطلست و از درجه اعتبار ساقط چه شرطیست
مخالف شرع شریف و اگر شرط کند که بعد از عقد او را از شهر خود بیرون
نبرد و از خویشان و قومان جدا نگرداند در این صورت میان مجتهدان
خلافست اکثر بر آنند که جایز است و عمل بآن شرط واجب و بعضی دیگر برآنند
که این شرط نیز باطلست و لزومی ندارد والله اعلم **فصل ششم** در قسم
و در وی شش مسئله است **اول** بدانکه قسم عبارتست از نگاه داشتن شوهر
سویت را در میان زنان خود و این حقیست از برای زن که بر شوهر
واجبست رعایت آن پس اگر مرد را یک زن باشد و بسفری نرفته باشد
واجبست برو که در هر چهار شب یکشب با آن زن بخوابد و سه شب دیگر
در هر جا که خواهد بسر برد و آن زن را دیگر برو سلطنتی و حقی نیست و اگر
دو زن داشته باشد واجبست برو که در دو شب از این چهار شب
با آن دو زن بخوابد و هر شبی را با یکی بسر برد و دو شب دیگر بهر جا

که خواهد بخوابد و اگر سه زن داشته باشد سه شب با ایشان بخوابد هر شبی
با زنی و شب چهارم را بهر جا که خواهد بسر میتواند برد و اگر چهار زن
داشته باشد واجبست بر وی که در هر شب ازین چهار شب با یکی از
زنان بخوابد بقدر حصه و رسد و چون چهار شب با تمام رسد باید که باز
خوابیدن را با ایشان بطریق مذکور از سر گیرد و برهمین منوال معامله
نماید و با ایشان برین نهج زندگانی کند و جایز نیست او را که در شبی از
شبها با یکی از ایشان بخوابد چه او از برای خود شبی ندارد مگر آنکه
عذری داشته باشد و یا آنکه بسفری رفته باشد و یا آنکه آن زنان هم
یا بعضی از ایشان از سر حصه خود برخواسته او را رخصت دهند که
بهر جا که خواهد بخوابد و با هر که خواهد بسر برد که درین هر سه صورت اگر
با ایشان نخوابد بروی چیزی لازم نمیشود و مظلمه و مواخذه نخواهد داشت
والله اعلم **دویم** آنکه آیا جایز است شوهر را که از برای هر یک از زنان
خود زیاده بر یکشب قرار دهد چنانکه مقرر سازد که با هر کدام دو شب
یا سه شب یا زیاده بخوابد یا جایز نیست بلکه باید که رسد هر کدام
از ایشان یکشب باشد و بس و درین باب میان مجتهدین خلافست

شیخ

شیخ طایفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی و جماعتی از مجتهدین رحمهم الله تعالی
بر آنند که جایز است و بعضی دیگر بر آنند که جایز نیست چه حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله با زنان خود از برای هر کدام یکشب مقرر
فرموده بود و تاسی بفعل آنجناب از ضروریات دین مبین است
و قول اول بصواب نزدیکتر است اما بشرط آنکه آن زنان باین معامله
راضی باشند و بدین نهج خشنود باشند و اگر کراهه داشته باشند جایز
نیست والله اعلم **سیم** آنکه واجبست بر شوهر که چون قسمت را بطریق مذکور
مقرر نماید در شب با ایشان بخوابد نه در روز و خوابیدن نزد او واجبست
نه جماع کردن چه جماع کردن با هر یک از ایشان در هر چهار ماه یکمرتبه
واجبست و بس و بعضی از مجتهدین فرموده اند که چون شبی از شبها با زنی
از زنان خود چنانچه قسمت نموده بخوابد واجبست بر وی که در وقت
صبح نیز ساعتی با او بسر برد و بعد از ان اگر خواهد از خانه بیرون رود
و بعضی دیگر بر آنند که در وقت صبح با او بودن ساعتی سنت است پس
اگر زود از خانه بیرون رود قصوری ندارد و این قول خالی از قوتی
نیست چه اصل برائت ذمه است از وجوب والله اعلم **چهارم** آنکه اگر

مردی دو زن داشته باشد یکی آزاد و دیگری کنیز که بجهت آنکه او را
در سلک ازدواج کشیده باشد در صورت دو شب رسد آن زن آزاد را است
و یک شب رسد آن زن کنیز پس واجبست بر وی که دو شب با آن زن آزاد
بخوابد و یک شب با آن زن کنیز و بر همین منوال عمل نماید اگر بیشتر از دو زن
نیز داشته باشد و بعضی آزاد باشند و بعضی کنیز و اگر خود کنیزی چند داشته
باشد و با ایشان بطریق ملکیت دخول نموده باشد آن کنیز از قسمتی نیست
پس اگر با هیچکدام نخوابد و یا با بعضی بخوابد و با بعضی نخوابد قصوری ندارد
و او را مواخذه لاحق نمیگردد والله اعلم **پنجم** آنکه اگر مرد را یک زن یا دو
زن باشد و زنی دیگر را در حباله نکاح خود در آورد و آن زن باکره
باشد چون او را بمنزل خود آورد واجبست بر وی که تا هفت شب پی در پی
با او بسر برد چه او بمنزله میهمانیست که او را رسیده باشد و چون هفت
شب با تمام رسد باز بطریق حصه و رسد با ایشان معامله نماید همچنان اگر آن زن
باکره نباشد واجبست بر وی که سه شب پی در پی با او بخوابد و بعد از ان
شروع در قسمت نماید والله اعلم **ششم** آنکه مردی که چند زن داشته باشد
سنت است که نفقه ایشان را برابر بدهد و در نفقه نیز سویت را رعایت

نماید و در میان ایشان تفاوت نگذارد و همچنین در صحبت و مجامعت و
شگفتگی و گشاده رویی نیز سویت را مرعی دارد تا بر هیچ علت با آن زنان
معامله نموده باشد و اگر زنی از زنان او حصه و رسد خود را باو یا بزنی
دیگر هبه نماید و او قبول کند و بدین معامله راضی گردد پس جایز است
که اگر حصه خود را باو بخشیده باشد آن شب که رسد آن زن است بهر جا
که خواهد بخوابد و بهر که خواهد بسر برد و اگر بزنی دیگر از آن زنان بخشیده باشد
واجبست بر وی که آن شب را با آن زن بگذراند و اگر رسد خود را بهمه بخشیده
باشد باید که آن شب را در میان ایشان قسمت نماید باین طریق که حصه او را
از آن شبها ببیند از دو و در باقی اوقات با آن زنان دیگر بسر برد
چنانکه اگر چهار زن داشته باشد چنان انگارد که سه زن دارد و در
هر سه شب با یکی از ایشان بخوابد و اگر سه زن داشته باشد چنان
انگارد که دو زن دارد و در هر شب از دو شب با یکی بخوابد و درین
صورت شب سیم را بهر جا که خواهد بگذراند و بر هیچ با ایشان زندگانی
کند و اگر آن زن بعد از آنکه وضع را چنین مشاهده نماید و از کرده خود
پشیمان شود واجبست بر آن شوهر که قسمت را باز از سر گیرد و بطریقی که

در سابق با ایشان زندگانی میکرد عمل نماید و الله اعلم **فصل هفتم** در نکاح
متعه و کنیزان و در و سیزده مسئله است **اول** بدانکه متعه کردن سنت است
مرد را و متعه شدن زنان را بشرط آنکه پدران آن زنان بمتعه شدن ایشان
راضی باشند و درین باب با ایشان همداستان گشته باشند پس اگر
زنی بکر باشد و پدر او راضی بمتعه شدن او نباشد یا آنکه پدر نداشته
باشد مکروهست که متعه کسی شود و استحباب متعه از مخصوصیات مذهب
حق امامیه اثنی عشریه است و نص قرآنی دلالت واضحه بر آن دارد
و نسخ آن چنانچه سنیان بی دین ادعا مینمایند به ثبوت نه پیوسته است
و از سخن خلیفه دویم ایشان که او را بر طرف ساخته ظاهر میشود که متعه
از جمله سنن و آیین سید المرسلین بوده و احادیث بسیار نیز درین
باب از ائمه اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین وارد گشته بمرتبه که بمنزله
تواتر رسیده و از مذهبیات اولیه گشته و با وجود آنکه در بعضی اوقات
بعضی احادیث ایشان علیهم السلام در باب حکمی از احکام بطریق تقیه وارد
گشته است اما در باب متعه حدیثی که دلالت بر عدم جواز داشته
باشد و بطریق تقیه منقول گشته باشد یافت نشده و این از غرایب

امور است

امور است و مع هذا سنیان بی دین در باب حرمت آن مبالغه بیش از
پیش مینمایند و عمل آنرا زنا میدانند و بر فرقه ناجیه درین باب تشنیعات
مینمایند سوی مالک بن انس شیبانی که از ائمه اربعه ایشانست که او
فتوی بجواز آن داده و در باب رد بر ایشان و مناقضاتی که
در کلام خود ادراک نموده اند سخن بسیار است که ذکر آنها مناسب
وضع این رساله نیست باز بر سر سخن رویم و گوییم که صیغه متعه مثل صیغه
نکاح دایمی است و فرق در دو چیز است یکی آنکه ذکر مهر واجبست مقرری
در صیغه متعه شرط است و در نکاح دایمی شرط نیست چنانکه مذکور شد
پس اگر کسی متعه کند و در عقد مهر را ذکر ننماید آن عقد باطلست و اعتباری
ندارد دویم ذکر مدت مقرری که در عقد متعه شرطست و در عقد دایمی
اصلا نمیباشد پس اگر در عقد متعه ذکر مدت ننمایند در صورت بیان
مجتهدین خلاف است بعضی بر آنند که باطلست و از درجه اعتبار ساقط و این
قول مختار علامه حلی است در کتاب قواعد الاحکام و فخر المحققین در
ایضاح و غیر ایشان و شیخ طایفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی و ابن البراج
و ابن حمزه و ابو الصلاح و ابن زهره طاب الله ثراهم میفرمایند که آن

عقد متعه در بنجال نکاح دایمی میشود و دلیل ایشان درین حکم موثقه عبدالله بن
بکیر است و ابن ادریس علیه الرحمه که از اعاظم مجتهدین است میفرماید که اگر
آن زن با وکیل او در عقد انکحت یا زوجت گفته باشند دایمی میشود
و اگر متعت گفته باشند آن عقد باطل است و اعتباری ندارد و قول اول
بصواب نزدیکتر است چه ذکر مدت شرط صحت عقد متعه است و عدم شرط
مستلزم عدم مشروط است و دلیل مقدمه اولی صحیحه زرارة بن اعین است از حضرت
صادق آل محمد علیهم السلام که آنحضرت فرموده که متعه نمیباشد الا بدو چیز ذکر
مهر مسمی و مدت مسماة و حقیقت مقدمه ثانیه بدیهی است و احتیاج بدلیل ندارد
و موثقه عبدالله بن بکیر که دلیل قول دویم است با آنکه ماوّل است معارضه
با صحیحه نمیکند والله اعلم دویم آنکه اجرت مقرری در متعه باید که ملک
مسلمانان شود چنانکه در مهر زوجه دایمی مذکور شد و همچنین باید که جنس
و قدرش معلوم باشد بکیل یا وزن یا مشاهده یا وصف پس اگر نامشخص بگذارند
جایز نیست و در جانب قلت و کثرت حدی و اندازه ندارد و جایز است
که بیک درهم یا یک کف گندم باشد والله اعلم سیم آنکه بمجرد عقد آن زن
مالک کل المهر و اجرت میشود و بعد از دخول در تمام مدت قرار میگیرد

و اگر تمام مدت آن زن با آنمرد بسر برده باشد و تمکین او نموده باشد مستحق
کل اجرت مقرری میگردد و واجبست بر او که تسلیم وی نماید و اگر در بعضی
از آنمدت اطاعت نکرده باشد بنسبت آن بعض از آن اجرت چیزی
کم میشود و اگر آنمرد دخول ناکرده مدت را بآن زن بخشد در نصورت آن زن
مستحق نصف اجرت خود میگردد چنانکه در نکاح دایمی زن مستحق نصف
مهر خود میشود اگر شوهر پیش از دخول او را طلاق دهد والله اعلم چهارم
آنکه باید که مدت مقرری از اول و آخرش مضبوط باشد بروجهی که احتمال زیاده
و نقصان نداشته باشد پس اگر اول مدت را تعیین نمایند که اول ماه است
مثلا و آخر مدت را گویند که وقتی که حاجیان از سفر مکه بر گردند یا فلان کس
فلان کار را بکند جایز نیست و اگر آخر مدت را تعیین نمایند و اول را ذکر
نکنند جایز است چه ظاهرست که اول مدت زمانی است که متصل بآخر عقد
باشد اگر شرط تاخیر نکرده باشند لیکن اگر اول را نیز تعیین نمایند بهتر است
و اگر در تمام این مدت آن زن تمکین شوهر خود نماید و آن شوهر در تمام مدت مطلقا
بجانب او التفات ننماید و با او دخول نکند تا مدت بسر آید در نصورت
آن زن مستحق کل اجرت مقرر است و اگر بجای ذکر مدت یکمرتبه یا دو مرتبه

وخولرا اگر خواهند پس اگر مقید سازند آن یکمرتبه یا دو مرتبه را بزمانی معین
جایز هست و اگر مقید نسازند جایز نیست والله اعلم **پنجم** زنی که متعه
شده باشد او را نفقه و کسوه نمیرسد و مستحق هیچکدام نیست مگر آنکه در وقت
عقد این هر دو را شرط کنند که درینصورت بر آنمرد لازم میشود چه بشرط
خود وفا نمودن از ضروریات دین مبین است **ششم** آنکه در نکاح دایمی
مرد را عزل از زن جایز نیست یعنی نگذاشتن که در وقت مجامعت منی در رحم
آنزن ریزد و لیکن اگر درین باب زن با او همداستان شود و بدان راضی
گردد جایز هست چه غرض از نکاح دایمی در اغلب اوقات طلب نسل و پیدا شدن
فرزند هست و در نکاح متعه در حال مجامعت با او این عزل جایز هست
چه غرض اصلی از متعه در اغلب اوقات طلب شهوت و لذت و استمتاعست نه نسل
و پیوند والله اعلم **هفتم** آنکه در نکاح دایمی چون مرد خواهد که او را بر هم زند
محتاج میشود بطلاق و تا طلاق در میان نیاید آن نکاح زایل نمیگردد
بخلاف نکاح متعه که در بر طرف ساختن او بطلاق احتیاج نمیشود بلکه
ازاله او بیکی از دو چیز است اول بگذشتن تمام مدت مقرری و بسر آمدن
آن دویم ببخشیدن آنمرد تمام آنمدت را یا آنچه را که باقی مانده هست

ازان بآنزن بر بستن که درین هر دو صورت نکاح متعه بر طرف میشود و حکمش
زایل میگردد والله اعلم **هشتم** آنکه در زن دایمی ایلا و لعان و ظهار واقع میشود
باتفاق مجتهدین رضی الله عنهم و معنی هر یک ازینها و احکام ایشان بتفصیل تمام
در باب هر یک مذکور میشود انشاء الله تعالی و در وقوع شدن این سه چیز
بر زنی که متعه باشد میان مجتهدین خلافست سید مرتضی علم الهدی و شیخ
اقدم مفید بن محمد بن نعمان معتقد باشند که ایلا و لعان برو نیز واقع میشوند چنانچه
بر زن دایمی واقع میشوند و سایر مجتهدین بر آنند که این دو مخصوصند بزن
دایمی و بر متعه وارد نمیشوند و در ظهار شیخ طائفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی
و سید مرتضی علم الهدی و شیخ ابو الصلاح و ابن زهره و علامه حلی در کتاب
قواعد الاحکام و شیخ فخر الدین در ایضاح شرح قواعد و شیخ شهید محمد بن
مکی در کتاب لمعه دمشقیه و شیخ زین الدین در شرح آن طاب الله ثراهم مقرراند
که ظهار برو نیز واقع میشود و شیخ صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه القمی
و شیخ ابو علی بن جنید و شیخ حسن بن ابی عقیل و ابن ادریس و غیر ایشان
نیز علیهم الرحمه بر آنند که ظهار برو واقع نمیشود چه حضرت صادق آل محمد علیهم السلام
فرموده که ظهار مثل طلاقست و شبیه اوست در جمیع احکام پس هر که طلاق

واقع میشود و ظهار نیز واقع میشود و بر عکس و چون بر متعه طلاق وارد نمیشود
ظهار نیز وارد نخواهد شد و قول اول بصواب نزدیکتر است بجهة عموم آیة
کریمه و دلالت و اخبار بر ورود و روایتی که قایلین بقول ثانی بر آن تمسک جسته اند
بر تقدیر صحت عموم مثلیة در جمیع احکام و موارد ممنوعست و ضعیف بسبب ارسال
والله اعلم بحقیقة الحال و حقیقة المقال **نهم** آنکه توارث یعنی از یکدیگر میراث
بردن در نکاح دایمی میباشد باجماع مجتهدین رضی الله عنهم چنانکه در باب میراث
تفصیل باز نمائیم انشاء الله تعالی و در نکاح متعه میان ایشان خلافست اصح
اقوال آنست که توارث نمیباشد مگر آنکه در اثنای عقد شرط نمایند که از
یکدیگر میراث برند اگر فوتی روی نماید چه روایت جمیل بن دراج و صحیحه
محمد بن مسلم ثقفی از صادق آل محمد علیهم السلام و حسنه احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی
از حضرت امام ثامن علی بن موسی الرضا علیه الف التحیة والثنا دلالت
و اخبار بران دارند و بعضی دیگر از مجتهدین بر آنند که توارث در متعه
نیز میباشد مطلقا چنانکه در زوجه دایمی میباشد بی تفاوت و بعضی دیگر
بر آنند که نمیباشد مطلقا و بعضی دیگر از ایشان بر آنند که توارث در و
میباشد اگر عدم او را در وقت عقد شرط نکرده باشند و نمیباشد

اگر

ضعیف
اگر شرط کرده باشند و دلیل جماعت روایاتست و سخنانی که قایلین از
مینشد والله اعلم **دهم** آنکه عده متعه اگر آزاد باشد بعد از آنکه دخول بر او واقع
شده باشد و مدت مقرری بسر رسیده باشد دو حیض است اگر
ذات عادت مستقره باشد و چهل و پنج روز است اگر بسن صاحب حیض
رسیده باشد و خون نه بیند و اگر شوهرش وفات نماید عده او چهار ماه و
ده روز است هر چند که با او دخول نکرده باشد و اگر دخول کرده باشد
و حامله باشد عده او ابعد اجلین است از وضع حمل و چهار ماه و ده روز یعنی
اگر بزاید و هنوز چهار ماه و ده روز نشده باشد صبر باید تا چهار ماه و ده روز
بگذرد و اگر چهار ماه و ده روز بسر آمد و او نزاییده باشد صبر کند تا بزاید
و اگر کنیز باشد بعد از دخول و انقضای مدت مقرری عده او دو حیض است
اگر ذات عادت باشد و اگر نباشد چهل و پنج روز است چنانکه در آزاد
مذکور شد و اگر شوهرش وفات یابد عده او دو ماه و پنج روز است
نصف عده آزاد هر چند که دخول بر او واقع نشده باشد و اگر دخول
کرده باشد و حامله باشد عده او ابعد اجلین است از دو ماه و پنج روز
و وضع حمل و اینها به تفصیل در فصل سیم و چهارم از باب طلاق

که در بیان عدهٔ آزاد و کنیز است مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **یازدهم**
آنکه عذر مانعه از استمتاع مانند حیض و بیماری و مثال این دو سبب سقوط
اجرت وی نمیشود هر چند که تمام مدت را فراگیرد و همچنین است حال اگر
وفات نماید و شوهر از وی استمتاع نگرفته باشد و بعضی از مجتهدین بر آنند
که اجرت او در جمیع این احوال ساقط میگردد چه در برابر استمتاع است
و اگر در بعضی از مدت استمتاع گرفته باشد آن زن آنچه در برابر آن بعض
می افتد از اجرت از شوهر خود میگیرد ولیکن قول اول بصواب نزدیکتر است
والله اعلم **دوازدهم** آنکه آقای کنیز با او وطی میتواند نمود بطریق ملکیت نه بعقد
دایمی باشد یا منقطع و اگر زن شخصی کنیز باشد و بعد از آن ورا از آقای
وی بخرد نکاحش باطل میگردد و وطی او بطریق ملکیت بر وی حلال میشود
والله اعلم **سیزدهم** آنکه اگر زنی غلامی داشته باشد جایز نیست که
بغلام خود شوهر کند نه دایمی و نه متعه و جایز نیست آن غلام را که او را
ببیند یا با او وطی نماید نه از جهت که ملک آن زنست و نه از جهت عقدی که
واقع شود چنانچه مذکور شد و اگر زنی بنکاح غلام شخصی باذن او در آید
و بعد از آن شوهر خود را از آقای او بخرد در این صورت نیز نکاح او

باطل

باطل میگردد و بعد از آن بهیچ وجه با او وطی نمیتواند کرد چنانچه مذکور شد
والله اعلم **فصل ششم** در نشوز و شقاق اما نشوز و او عبارتست
از نافرمانی هر یک از زن و شوهر در آنچه خدای عز و جل بر ایشان
واجب گردانیده است از حقوق یکدیگر بدانکه حضرت حق سبحانه
و تعالی بحکمت بالغه و مصلحت شامله خود بر هر یک از زن و شوهر نسبت
با یکدیگر حقی واجب گردانیده که ایشان را باید از عهدهٔ آن حق بیرون
آمد و مصلحت آن را کما ینبغی رعایت نمود پس واجب گردانیده است
بر شوهر نفقهٔ زن را از خوردنی و آشامیدنی و کسوهٔ او را از پوشیدنی
در وقت خوابیدن و بیداری بقدر حال او و مسکن او را از جایی
که در آنجا بنشیند و ساکن گردد و همچنین واجب گردانیده است
بر او که در هر چهار شب یک شب با او بخوابد و در عرض هر چهار ماه یکمرتبه
با او مجامعت نماید و سنت گردانیده است بر او که در امر نفقه و کسوه
و مسکن توسعه نماید با او و در این باب تنگی و کم فطنتی نکند و هر شب با او
بخوابد و همیشه با او بشگفتگی و گشاده رویی ملاقات کند و درشتی
و کج خلقی ننماید و مجامعت بسیار کند اگر او را احتیاج باشد و تعهد مقدور

درین باب نیز سعی نماید و تقصیر از خود راضی نگردد که مستحق ثواب بسیار
و اجر بیشمار میشود و واجب گردانیده است بر زن که هرگاه شوهر خواهد
که از وی تمتع جوید و از وی بهره گیرد امتثال نماید و آنرا بر خود لازم شمرد
و فرمان بردار او باشد و خود را سازد و اباء و امتناع را بر خود حرام گرداند
و هر چه شوهر از وی متنفر باشد اجتناب از وی بر خود واجب گرداند و در
خانهٔ شوهر بی رخصت او چیزی بکسی ندهد و از آن چیز خیرات و تصدق
نیز ننماید و بی رخصت او از خانهٔ خود بیرون نرود و بی رضای او روزهٔ سنتی
نگیرد و اعتکاف سنت نکند و بزیارت مشاهد مشرفه و اماکن متبرکه
نرود و بی خشنودی شوهر نگذارد و بحج سنت مشغول نگردد و سنت
گردانیده است بر وی که پیوسته با شوهر خوش کشاده روی و شگفته نماید
و درشتی و بدخویی بعمل نیاورد و در هر صبح و شام خود را زینت کند
و بر شوهر جلوه دهد و کارهای خانه و ضروریات آن که گردانش بر وی لازم
باشد بکند و همیشه رضامندی او را مطمح نظر خود سازد و پیوسته خشنودی
او را وسیلهٔ رستگاری دنیا و آخرت خود شناسد و چون در پیش او
رود بطریق خدمتکاران و پرستاران سلوک نماید پس اگر هر یک از

زن

زن و شوهر ازین حقوق که برشمردیم سر باز زند و خلاف آن از عمل
آورد مرد را ناشز و زن را ناشزه گویند و در آخرت مستحق عذاب
الهی و عقاب نامتناهی میشود و در دنیا زن از نفقه و کسوه بی بهره میگردد
و مستحق هجران میشود بلکه مرد را جایز است که در صورتی که از مجامعت
اباء و امتناع نماید او را بزند و تادیب نماید بشرطی که اعضاء و جوارح او را
نشکند و مجروح نسازد و مرد در دنیا بدادن نفقه و کسوه مجبور میشود و اگر
بجبر از وی نتواند گرفت حاکم شرع او را بزندان و سیاست تادیب
مینماید و اما شقاق و آن عبارتست از نافرمانی زن و شوهر هر دو
با هم در آنچه واجب گردانیده است خدای عز و جل بر ایشان از حقوق
یکدیگر بر آن نوعی که یاد کردیم و این نافرمانی را ازآنجهة آن شقاق گویند
که هر یک از ایشان در حق یکدیگر با یکجانب افتاده اند و فرمان
هم نمیبرند و شقاق در لغت عرب بیکطرف افتادن هر یکیست از دو
نسبت بآن دیگر و چون در میان زن و شوهر شقاق روی نماید
پس اگر حاکم شرع ترسد که مبادا در صورت فتنه حادث گردد
و فسادی بدید آید واجبست بر وی که شخصی را از خویشان شوهر و شخصی

دیگری را از قومان زن بجهة اصلاح کار ایشان و دفع فتنه و فسادی که از
ایشان متوقعست تعیین نماید تا در میان ایشان محاکمه کنند و کار ایشان را
باصلاح آورند چه اصلاح ذات البین از ضروریات دین سید المرسلین
و فخر عالمین است و وظیفه حاکم شرع و هر یک از آن دو شخص را در عرف
اهل شرع حَکَم خوانند و هر دو را حَکَمَین و در ایشان پنج چیز شرطست اول
بلوغ دوم عقل سیم آزادی چهارم عدالت پنجم وقوف در باب مصالحه
و دفع فتنه پس اگر طفلی را یا دیوانه را یا غلام کسی یا فاسقی یا بیوقوفی را
درین باب حکم سازند و بجهة اصلاح کار ایشان تعیین نمایند صحیح نخواهد بود
و بعد از آنکه آن دو حکم را با این شرایط که برشمردیم تعیین نمایند پس اگر حکمان
کار ایشانرا باصلاح آوردند و عداوت و گسستگی ایشانرا بمحبت و پیوستگی
مبدل ساختند درین باب هیچ سخن نیست چه آنچه مقصود بود از تعیین
ایشان بحصول پیوست و اگر باصلاح نتوانند آورد و بهیچ وجه علاج
پذیر نباشند درین صورت اگر صلاح حال ایشانرا درین دیدند
که باید که از یکدیگر جدا شوند و طلاق و مفارقت در میان آید باید که
آن شخص که از جانب شوهر حکمست باذن او آن زنرا طلاق دهد و آن شخص
که از جانب

که از جانب زن حکم گشته باید که اگر شوهر عوضی خواهد بجهة طلاق او آن عوض را
برضای آن زن در حضرت او مقرر نماید چه اختیار طلاق زن بغیر از شوهر
کسی دیگر ندارد و بذل مال کسی بی رضای آنکس صحیح و درست نیست و اگر
اصلاح کار ایشان بشروطی چند باز بسته باشد که اگر آن شروط بعمل
آید از دو طرف یا از یکطرف محبت و پیوستگی در میان ایشان بهم
می آید درین صورت بر آن دو حکم لازمست که آن شروط را مقرر نمایند
تا هر که قرار یابد بعمل آورد و اگر هر دو قرار یابد هر دو بعمل آورند بشرط
آنکه موافق شرع انور حضرت مقدس نبوی باشند و اگر مخالف باشند
بهیچ وجه از کتاب قرار دادن آنها ننمایند و اجتناب از خود لازم شمرند
والله اعلم و چون حسن معاشرت زن و شوهر با یکدیگر و خشنودی هر یک
از دیگری و ترک نشوز و شقاق نمودن امریست ناگزیر و کاریست
ناچار و علتیست شایسته چه توالد و تناسل که سبب بقای نوع انسانست
موقوفست بر وجود اتفاق و با آن بسته است بنا برین شارع صلوات الله
علیه در احقاق این حقوق ترغیب فرموده و در تضییع ایشان ترهیب
نموده پس لازم نمود که بعضی از روایات و احادیث که وارد گشته

درین باب از حضرت صلوات الله علیهم اجمعین آنکه بعضی زنان و شوهران
که از حقایق این حقوق مذکوره غافل باشند و بر گوش ایشان نخورده
باشد ایشان را آگاهی حاصل آید و بر مقتضای آنچه بآن مامور گشته‌اند
عمل نمایند که هم در دنیا ایشان را رفاهیت و خوبی زندگانی میسر گردد
و هم در عقبی از سخط و عذاب الهی ایمن گردند روایت کرده ثقة الاسلام
و کهف الانام ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی در جامع کافی بسند صحیح
از حضرت امام همام ابوجعفر محمد بن علی الباقر صلوات الله وسلامه علیه که
آنحضرت فرمود که روزی از روزها زنی بخدمت حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله حق شوهر بر زن چیست آنحضرت
فرمود که هر وقت که آن شوهر خواهد که از وی بهره گیرد و تمتع جوید آن زن
ابا ننماید بر خود لازم شمرد و سر از فرمان او نپیچد بمرتبه که اگر
اراده او مباشرت باید بر بالای پالان شتر اطاعت کند و ابا و امتناع
ننماید و در خانه شوهر از مال او بی رخصت تصدق ننماید و چیزی از
مال غیر صلاح شایسته نیست و اجتناب از روزه مستحب و امثال آن بی
اذن شوهر روزه سنتی نگیرد و اگر اراده روزه داشته باشد باید که

اول

اول آنکه شوهر کند

اول آنکه شوهر گوید روزه دار و زن حاصل نماید اگر رخصت ندهد روزه نگیرد
و اگر بدون اذن او روزه داشته باشد زن باز شکند و روزه نگیرد و چنانچه ثواب
اطاعت شوهر از روزه سنتی بیشتر است خشنودی خدای عز و جل
در باب اطاعت شوهر زیاده بر خشنودی روزه سنتی حاصل میگردد و اگر بی
بهره فرماید و رخصت نگاه رسانیدن بسیار بتقدیم رساند و اگر خواهد که از خانه
بیرون رود اول از شوهر رخصت حاصل نماید اگر جوان رخصت دهد بیرون
رود و اگر ندهد باز ایستد و اگر بی رخصت او بیرون رود تا وقت مراجعت
ملائکه آسمان و زمین و ملائکه رحمت و غضب بر او لعنت میفرستند و او را
نفرین میکنند و از رضای خدای عز و جل و ثواب بهره او دور خواهد بود
و هیچ شبهه نیست که دعای ملائکه و نفرین ایشان در حق هر بنده که باشد
مستجاب است و مقبول درگاه احدیت پس آن زن گفت یا رسول الله
در میان مردمان کیست که حق او بر مرد بیشتر است آنحضرت فرمود
که پدر او چه حق پدر بر فرزند بسیار است پس گفت یا رسول الله کیست که
حق او بر زن بیشتر باشد در میان مردمان آنحضرت فرمود که شوهر او
بعد از آن آن زن گفت که یا رسول الله آن حقی که از شوهر بر زن است

مثل آن نیز از زن بر شوهر واجب است یا نه آنحضرت فرمود که نه بلکه اگر
یک حق زن که بر شوهر واجب باشد در برابر صد حق شوهر که بر زن واجبست
اندازند و بهمین نسبت حساب نمایند حق زن بآخر میرسد و تمام میشود و هنوز
حق شوهر بآخر نرسیده است و از وی چیزی باقی میماند و چون آن زن
این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید گفت بحق آن خدایی که ترا
براستی و درستی بر خلقان فرستاده که من هرگز کسی شوهر نکنم تا آنکه بر من
اینهمه حق واجب و لازم گردد و من از عهدهٔ آن بدر نتوانم آمد والله
اعلم و نیز روایت کرده باسناد خود از حضرت امام ناطق جعفر بن محمد
الصادق صلوات الله علیهما که آنحضرت فرموده که هر زنی که شوهر از وی ناراضی
باشد و درین باب حق با آن شوهر باشد خدای عز و جل نماز آن زن را قبول
نمیکند تا وقتی که آن شوهر از وی راضی گردد و هر زنی که بوی خوش بکار
برد از برای غیر شوهر خود ایزد تعالی نماز او را قبول نمیکند تا آن وقت
که بدن و جامهٔ خود را از آن خوشبویی پاک بشوید همچنانکه نماز او را قبول
نمیکند چون جنب باشد تا آن وقت که بدن خود را از جنابت بشوید
والله اعلم و نیز روایت کرده بسند خویش از صادق آل محمد علیهم السلام که آنحضرت

فرموده

فرموده که خدای عز و جل عمل سه کس را قبول نمیکند و از ایشان نمی پذیرد
اول غلامی که از آقای خود گریخته باشد تا باز مراجعت نماید و بخدمت
آقای خود نشتابد عمل او مقبول درگاه الهی نمیشود دویم زنی که شوهر ازو
ناراضی باشد تا آن شوهر از وی خشنود نگردد عمل او بدرجهٔ قبول نمیرسد
سیم شخصی که در رفتار بر خود نازد و تکبر نماید بر غیر خود و در روایتی دیگر
بجای این شخص متکبر پیش نمازی که اقتدا کنندگان ازو راضی نباشند
واقع شده والله اعلم و نیز روایت کرده باسناد متصل از حضرت باب
الحوائج ابو ابراهیم موسی بن جعفر صلوات الله علیهما که آنحضرت فرموده که
جهاد زن آنست که شوهر را از خود راضی نگاه دارد و درین بجای جهاد
مرد است که در راه خدای تعالی کشته گردد والله اعلم و نیز روایت کرده
بسند صحیح از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت
فرموده که روزی گروهی نزد سید عالم و سرور بنی آدم صلی الله علیه و آله
و سلم آمدند و گفتند یا رسول الله دیدیم طایفه را از مردمان که بعضی سجده میکردند
بعضی دیگر را و درین باب تعجب نمودیم آنحضرت فرمود که اگر مرا جایز
میبود که کسی را امر کنم بسجده کسی بغیر خدا هر آینه امر میکردم زنان را

که سجده کنند شوهران خود را والله اعلم و نیز روایت کرده باسناد متصل از
حضرت صادق آل محمد علیهم السلام که آنحضرت فرموده که مردی از انصار در زمان
خجسته حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله خواست که بسفری رود در وقت
رفتن زن خود را طلبید و گفت عهدیست میان من و تو و خدای عز و جل که
تا من ازین سفر مراجعت ننمایم تو از خانه خود قدم بیرون ننهی هرچند که ضرورتی
روی نماید و این سخن را با زن خود گفته و این عهد را با او بسته متوجه سفر
گردید و چون چند روزی ازین بر آمد پدر آن زن ببلای بیماری مبتلا
گردید کس بجناب مقدس نبوی فرستاد که یا رسول الله شوهر من بسفر رفته و با من
عهد بسته که تا از سفر برنگردد من از خانه بیرون نروم و حالا پدرم بیمار گشته
توقع دارم که مرا رخصت فرمایی که بعیادت پدر رفته زود بخانه مراجعت
نمایم آنسرور فرمود که من هرگز ترا رخصت نمیدهم که مخالفت امر شوهر خود
کنی در خانه بنشین و اطاعت شوهر را بر خود لازم گردان که خشنودی
خدای عز و جل در فرمان برداری شوهر است آن زن ساکن شد و چون دو
روزی برین بگذشت آن بیماری سنگین گشت و طاقت آن زن طاق شد
باز کس بخدمت آنحضرت فرستاد که بیماری پدرم اشتداد بهم رسانیده

و نزدیک

و نزدیک بمردن رسیده اگر رخصت فرمایی که او را عیادت نمایم و در وقت
رفتن او ازین دار فنا وی را ببینم و فی الحال برگردم [illegible]
آنحضرت فرمود که در خانه بنشین و سر از فرمان شوهر خود بر متاب که
رضای حق تعالی در ضمن آنست آن زن دم در کشید و در خانه نشست و چون چندی
برین بر آمد آن بیمار ازین دار فنا را وداع کرده بجهت ایزدی پیوست
و چون خبر فوت پدر بآن زن رسیده آتش در نهاد او افتاده بار
دیگر کس بجناب مقدس نبوی فرستاده رخصت خواست که بجنازه پدر
حاضر گردد آنحضرت همان جواب فرمود آن زن راضی بقضا شده صبر را شعار
و پیشه خود ساخت و از خانه خود بیرون نیامد چون آنحضرت از دفن
آن مرد فارغ گشت کس بآن زن فرستاد که بدان و آگاه باش که چون از
خانه بیرون نرفتی و فرمان شوهر خود بردی ببرکت این عمل که کردی
خدای عز و جل از تو خشنود گشته هم ترا بیامرزید و هم پدرت را والله اعلم
و نیز روایت کرده بسند صحیح از حضرت ابوجعفر محمد بن علی الباقر صلوات الله
علیهما که آنحضرت فرمود که روزی حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله
بر شتری سوار از مدینه مکرمه بیرون آمده و در حوالی شهر طوف میفرمود

که ناگاه چشمش بر جماعتی زنان افتاد که در یکجا جمع گشته بودند نزد ایشان آمد و
گفت ای گروه زنان تصدق نمایید از مال خود و اطاعت شوهران
خود کنید که اگر نه شما هیزم جهنم خواهید بود و چون زنان این سخن از رسول
خدا شنیدند فریاد و فغان برآوردند و بگریه و زاری افتادند یکی از آن زنان
میان برخاست و گفت یا رسول الله ما با کفار در جهنم باشیم و حال آنکه
ما کافر نیستیم تا آنکه در آتش دوزخ بسوزیم آنحضرت فرمود که شما کافرانید
بحق شوهران خود پس اگر رعایت حقوق ایشان نکنید مستحق جهنم
میشوید چنانکه کافران حقوق خدا را بجا نمیآورند والله اعلم و نیز روایت
کرده بسند صحیح از حضرت امام ناطق جعفر صادق صلوات الله علیه که
آنحضرت فرمود که سه کارست که زن بی رخصت شوهر میتواند کرد اول زکوة
مال خود که چون وقتش رسیده بود واجبست که اخراج نماید هر چند
که شوهرش رخصت نداده باشد دویم نیکویی کردن با پدر و مادر
خود که درین امر نیز احتیاج باذن شوهر نیست سیم صله رحم و با خویشان
و قومان خود احسان نمودن و با ایشان پیوستن که درین کار نیز
برخصت شوهر احتیاج نمیشود و در باقی دیگر از اعمال صالحه چون عتق

رقبه

رقبه و تصدق و بخشش و نذر مالی و غیر اینها باذن شوهر محتاجست و تا شوهر رخصت
ندهد این اعمال از وی شایسته و پسندیده نیست والله اعلم و آنچه روایت کرده
ثقة الاسلام در کتاب مذکور در باب حق زن که بر شوهر واجبست باسناد
متصل صحیح از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهما
آنست که روزی اسحق بن عمار از آنحضرت سوال کرد و گفت که حق زن
چیست بر شوهر که هرگاه آن حق را رعایت کند از نیکوکاران میشود آنحضرت
در جواب فرمود که سه چیزست اول وقتی که آن زن گرسنه باشد شکمش را
سیر کند دویم آنکه چون برهنه باشد بدنش را بلباس لایق بحال او بپوشاند
سیم آنکه اگر از روی جهل و نادانی از وی خطایی بظهور رسد از وی بپذیرد
و بر وی نگیرد والله اعلم و نیز روایت کرده باسناد متصل از حضرت ابی عبدالله
که آنحضرت فرموده که روزی زنی بخدمت حضرت مقدس نبوی آمد و از حق
شوهر بر زن سوال کرد آنحضرت از حقوق بسیار [illegible] و چون از
حق زن بر شوهر سوال کرد فرمود که او را بلباس لایق بپوشاند اگر برهنه
باشد و طعام دهد او را وقتی که گرسنه باشد و چون از وی خطایی بظهور رسد
بذیل عفو بپوشاند و دیگر در باب وی چیزی نفرمود آن زن گفت یا رسول الله

دیگر از حق زن چیزیست که بر شوهر واجب باشد آنحضرت فرمود که زن
گفت نجمه اقسم که هرگز شوهر نکنم تا این همه حق بر من واجب گردد که اگر چیزی ازانرا
بجای نیاورم مواخذه باشم و از من اندک حقی بر شوهر واجب گردد و این سخن را
گفته روان شد والله اعلم و نیز روایت کرده اند بسند صحیح متصل از ابو حمزه ثمالی
که او گفت شنیدم از جابر بن عبد الله انصاری که او گفت روزی نزد بهترین
خلق خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله حاضر بودیم که آنحضرت فرمود که بهترین زنان
شما زنیست که در وی هشت خصلت باشد اول آنکه زاینده باشد نه عقیم دویم
آنکه دل او پاک باشد و کینه و حسد نداشته باشد سیم آنکه با عفت
و پاک دامن باشد و ظاهر و باطن او بزینت پرهیزکاری از نامحرمان آراسته
و پیراسته باشد چهارم آنکه در میان قومان و خویشان خود با هیبت و وقار
باشد بمثابه که همیشه در نظر ایشان عزیز و گرامی و با قدر و منزلت باشد
و در پیش شوهر خود تواضع و فروتنی نماید بمثابه کنیزی در خدمت آقای خود
پنجم آنکه اگر زینت بسر و بر خود بندد و خود را آراید محض از برای
شوهر کند نه از برای غیر و از برای غیر او ترک زینت و آرایش را
بر خود واجب شمرد ششم آنکه اگر شوهر با او سخنی گوید آن سخن را بگوش

جان

جان بشنود و بهمه خاطر و حواس خود را متوجه گفتگوی او سازد و نگذارد
که از شوهر سخنی صادر گردد و او از آن سخن غافل مانده باشد هفتم
آنکه چون شوهر با او کاری فرماید از روی طوع و رغبت تمام در آن کار
شروع نماید که آن کار چون باتمام رسد بر وفق مدعای او بعمل آمده باشد
و در وقت کردن آن کار تنفر و دلتنگی ننماید که باعث دلگیری
شوهر شود هشتم آنکه در وقت خلوت هر چه شوهر از او اراده نماید و
برغبت تمام از و در خواهد دست رد بر جبهه مراد او نزند و نوعی نماید
که او از آن خلوت محظوظ و بهره مند گردد و بدترین زنان شما زنیست
که هشت خصلت که ضد این خصلتهاست در او باشد اول آنکه عقیم باشد
و نازاینده دویم آنکه دل او پر از کینه و حسد باشد خصوص کینه شوهر
بمرتبه که دل او هرگز با او پاک نشود سیم آنکه از نامحرم گریزد و پرهیز نکند
و از کردن اعمال ناشایسته و نابایسته باک نداشته باشد چهارم آنکه
در میان اقربا و خویشان خود خوار و بی مقدار باشد بمثابه که پیوسته
با ایشان افتادگی و فروتنی نماید و در پیش شوهر با هیبت و صلابت باشد
و باز آن مقدار از تکبر و تجبر نماید که همیشه آن شوهر در نظر او بمثابه فرومایگان

ـنان باشند پنجم آنکه چون شوهر از وی غایب شود و یا بسفری رود
خود را بیاراید و زینتها بر سر و بر خود کند تا آنکه بر مردمان جلوه نماید
و با ایشان در آویزد و چون شوهر حاضر گردد و یا از آن سفر باز آید
زینتها را از سر و بر خود دور کند تا مبادا که او را رغبتی تمام با او حاصل آید
ششم آنکه چون شوهر با او سخن کند گوش خود را بسخن او ننهد از دو و چنان
انگارد که او از برای خود سخن میکند نه از برای او هفتم آنکه چون شوهر
با او کاری فرماید از روی کسالت و دلتنگی در آن کار شروع نماید
بر وجهی که بیزار سازد و او را از این که بار دیگر با او کاری فرماید و چون
آنکار را باتمام رساند بنوعی بجا آورده باشد که نه بر وفق مراد او باشد
هشتم آنکه چون با او خلوت کند هر چه او اراده کند خلاف آن را
بعمل آورد و با او در خلوت بنوعی سلوک نماید که آن شوهر از آن صحبت
بیزار شود و نخواهد که بار دیگر با او خلوت گزیند والله اعلم و احادیث
و روایات در باب ثواب پرستاری زنان شوهر خود را و با ایشان ترک
بدخویی و کج خلقی نمودن و ثواب حسن سلوک شوهران نیز با زنان
بسیار هست و همچنین احادیث و روایات در باب عذاب و عقاب

زنان بدخو با شوهران و شوهران بدخو با زنان نیز بسیار وارد گشته که جمیع را
مذکور سازیم سخن دراز میگردد و باعث ملال میشود ولیکن بجهة آگاهی مقدار
کافیست خدای عز و جل بندگان خود را از زنان و مردان بر جادهٔ شرع
انور راسخ و ثابت قدم بداراد فصل نهم در ولادت و زاییدن
زنان و احکام آن طفل که متولد میگردد و در این فصل مشتمل بر شش مسئله است
اول آنکه چون زنی را وقت ولادت نزدیک شود واجب است که
زنان با شوهر او نزد او حاضر گردند و بیگانه را او بیرون کنند و مرد را نزد او جایز
نیست مگر در حالتی که اصلا زنان بهم نرسند و شوهرش نیز حاضر
نباشد که در این صورت اگر آن زن در آن وقت بکسی محتاج باشد بر تنها که اگر
کسی بیگانه را او بیرون کند و خود با طفل او تلف شود جایز است مرد را که
متکفل احوال او شوند هر چند که بیگانه و نامحرم او باشند با وجود زنان
از خویش و بیگانه شوهر او تنها جایز است که بیگانه از زن خود بیرون کند والله
اعلم دویم ختنه کردن بدانکه پسر را واجب است بر ولی او که پیش از بلوغ
ختنه کند و سنت است که در روز هفتم واقع شود و اگر او را ختنه نکرده باشند
تا بالغ شود در این صورت بر او واجب است که خود را ختنه نماید و دختر را ختنه

کردن سنت است خواه پیش از بلوغ باشد و خواه بعد از آن و چون طفل از مادر
متولد گردد سنت است که او را غسل دهند و بعد از آن اذان در گوش راست
او گویند و اقامت در گوش چپ او و کام او را بآب فرات و خاک کربلا
بردارند و اگر آب فرات بهم نرسد بآبی که شیرین باشد کام او را بردارند
و اگر آب شیرین نرسد شیرینی در آب شور اندازند تا شیرین گردد
و بآن کام او را بردارند و سنت است که چون روز هفتم شود اسم او را
بر گذارند و از جمله حقوق فرزند که بر پدر لازم گشته یکی آنست که
نام نیکو بر فرزند خود نهند و بهترین اسمها آنست که مشتمل باشد بر عبودیت
خدای عز و جل چون عبدالله و عبدالرحمن و عبدالرحیم و عبدالصمد و امثال
اینها و بعد از آن اسم محمد [illegible] ی باقی و دیگر از ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و مکروه است [illegible] چو در الحکم و حکیم و خالد
و مالک و حارث و ضرار نام نهند چه در روایات نهی از آن واقع گشته
و بعد از آنکه اسم او را بر گذاشته باشند همان روز هفتم سنت است که سر او را
بتراشند و هم وزن موی سر او طلا یا نقره در راه خدای تعالی تصدق نمایند
والله اعلم سیم عقیقه کشتن بدانکه عقیقه در اصل لغت موی سر

طفلی است

طفلی است که بتازگی از مادر متولد گشته باشد و در عرف اهل شرع گوسفند را
گویند که بجهت آن طفل میکشند و چون در غالب اوقات کشتن آن گوسفند
مقارن تراشیدن سر آن طفل می افتد از جهت آن گوسفند را عقیقه خوانند
و این از قبیل تسمیه شیء است باسم مجاور و شرایطی که در گوسفند قربانی
معتبر است در گوسفند عقیقه نیز معتبر است [illegible] که بی دو لنگ و لاغر
و شاخ شکسته نباشد و سید مرتضی علم الهدی و شیخ ابو علی بن جنید از
مجتهدین رضی الله عنهما بر آن رفته اند که این عقیقه واجب است باین طریق
که اگر فرزند پسر باشد بر ولی او واجب است که گوسفند نر بکشد و اگر دختر باشد
گوسفند ماده و اگر ولی بجا نیاورد بر ایشان واجب است که چون بسن بلوغ
و رشد رسند بجهت خو[illegible]سفند را تصدق نمایند
از عهده واجب خود بر[illegible] باقی و دیگر از مجتهدین بر آنند که عقیقه
سنت است ولی ایشان را پیش از بلوغ و ایشان را بعد از بلوغ و رشد و اگر
آن طفل در روز هفتم پیش از پیشین یا پیش از روز هفتم وفات نماید
عقیقه ساقط میگردد وجوباً و استحباباً و اگر در روز هفتم بعد از پیشین
یا بعد از روز هفتم او را وفات رسد ساقط نمیگردد بلکه وجوباً یا

اجتناب او بر قرار خود است و مکروه است که استخوانهای او را درهم بشکنند
بلکه باید که بندهای او را از یکدیگر جدا کرده والله اعلم چهارم قابله یعنی آن
زنی که طفل او را وقت زائیدن مادر بگیرد پای عقیقه با بالای ران
تعلق با وی دارد و بکسی دیگر نباید داد و اگر احیانا آن زن نباشد مادر خود
بزاید در این صورت بمقدار حصه آن زن را مادر بدهد و بجهت فرزند خود
تصدق نماید و مکروه است که پدر و مادر از گوشت آن عقیقه تناول
نمایند والله اعلم پنجم حضانت که عبارتست از نگاه داشتن و تربیت
نمودن طفل تعلق بمادر دارد و پدر را در آن حقی و بهره نیست تا دو سال
یا بیست و یک ماه که مدت رضاعست و چون این مدت بسر آید و آن طفل را از شیر باز
گیرند اگر پسر باشد پدر او را نگاه میدارد تا بسن بلوغ و رشد رسد
و اگر دختر باشد مادر تا هفت سال و بعضی از مجتهدین تا نه سال گفته اند و در
حضانت مادر هفت چیز شرطست اول آنکه مسلمان باشد پس حضانت
مادر کافره طفل مسلمان زاده را جایز نیست چه تواند بود که او را از اسلام
بگرداند و کافر برآورد دویم آنکه آزاده باشد پس اگر کنیز باشد حضانت
او جایز نیست چه حضانت نوعی از ولایت است و کنیز را بر آزاده ولایتی

و سلطنتی

و سلطنتی نیست سیم آنکه عاقله باشد پس اگر دیوانه باشد حضانت از و
ساقطست چه دیوانه خود محتاج بحضانت است پس حضانت او دیگری را
شاید چهارم آنکه در حباله نکاح پدر آن طفل باشد پس اگر مطلقه شود
و بکسی دیگر شوهر کند حضانت او برطرف میشود پنجم آنکه امین باشد
پس اگر فاسقه باشد حضانت از و ساقطست چه تواند بود که در محافظت
او خیانت نماید و آن طفل هلاک و ضایع گردد ششم آنکه مسافر نشود
پس اگر سفر کند بجایی که در آن سفر قصر نماز و روزه بر او واجب گردد
حضانت از و ساقط میگردد هفتم آنکه خوره و برص نداشته باشد پس
اگر باین دو مرض مبتلا باشد حضانت از و زایل میگردد و چون این
شرایط که بر شمردیم نباشد و حضانت از مادر ساقط گردد در هر صورت
حضانت پسر و دختر هر دو تعلق به پدر دارد و اگر پدر غلام باشد و مادر
آزاده و یا آنکه پدر بمیرد و یا خود کافر گردد در این هر سه صورت حضانت
آن طفل تعلق بمادر دارد هر چند که شوهر کرده باشد والله اعلم ششم
از مسایل شش گانه آنکه شیخ طایفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی فرموده
که هرگاه جمع شود خواهر پدری طفل با خواهر مادری او یا با مادر پدر او

بمادر مادر او و در خصوص حضانت آن طفل تعلق بخواهر پدری و مادری و برادر

و خواهر مادری و مادر مادر را ازین باب بهره نیست و نیز فرموده که هرگاه

جده و خواهران آن طفل باشند حضانت تعلق بجده دارد چه بمنزله مادر است

و نیز فرموده که هرگاه عمه و خاله با هم باشند در حضانت هر دو مساوی‌اند

پس در تعیین یکی ازین دو بقرعه عمل باید نمود باسم هر کدام که برآید حضانت

تعلق باو دارد والله اعلم **فصل دهم** در نفقه و کسوه و مسکن و این فصل

مشتمل بر پانزده مسئله است **اول** آنکه زن مستحق نفقه و مسکن و کسوه میشود

بدو شرط شرط اول آنکه باید که آن زن دایمی باشد نه متعه پس نفقه و مسکن

کسوه متعه بر مرد واجب نمیشود مگر آنکه شرط کنند چنانکه در فصل متعه مذکور شد

شرط دویم آنکه باید که شوهر خود را تمکین تام دهد یعنی آن شوهر در هر وقت که

خواهد با او خلوت گزیند و از و تمتع جوید ابا و امتناع ننماید پس اگر

مانع آید او را از آنچه اراده نموده است از و ناشزه میشود

و مستحق هیچکدام نیست چنانکه در فصل ششم بتفصیل مذکور گردید **دویم**

آنکه اگر زن بزرگ باشد و شوهر کوچک در این صورت آیا آن زن

مستحق نفقه و کسوه و مسکن میشود یا نه میان مجتهدین خلافست شیخ طایفه

ابوجعفر

ابوجعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب مبسوط و ابن البراج رحمة الله علیه در کتاب

مهذب فرموده اند که نفقه و کسوه و مسکن هر سه درینحال از آن شوهر طفل

ساقط است چه او را قابلیت استمتاع نیست و شیخ ابوعلی بن جنید از متقدمین و

شیخ نجم الدین ابوالقاسم در کتاب شرایع و شیخ فخرالدین در ایضاح

شرح قواعد از متاخرین فرموده اند که آن زن درینحال نیز مستحق نفقه و کسوه

و مسکن میشود چه تمکین تام داده و دوم که شرط این هر سه است نسبت باو

تحقق دارند و از جانب او مانع مرتفع است پس این هر سه بر آن شوهر

طفل واجب میگردند والله اعلم **سیم** آنکه اگر زن بی رخصت شوهر خود سفر

کند خواه آن سفر واجب باشد چون حج و خواه سنت باشد چون زیارات

و خواه مباح باشد چون تجارات در این صورت نفقه و کسوه او ساقط نمیشود

بر شوهر او و وجهش آنست که این هر دو را در مدت با او رساند و همین

حکم اگر آن سفر واجب باشد و برخصت شوهر مسافر گشته باشد لیکن اگر

بسفر سنت یا مباح رود بی اذن شوهر نفقه و کسوه او ساقط میگردد

و مستحق هیچکدام نیست و اگر مشغول شود بنماز واجبی یا روزه واجبی

اعتکاف واجب خواه شوهر رخصت داده باشد و خواه نداده باشد

اینها همه سنت باشند و باذن شوهر در اینها شروع نموده باشد بدرستی که
در جمیع این صور نفقه و کسوه او ساقط میگردند و اگر در صورتی که همه سنت
باشند و بی رخصت شوهر شروع در اینها کرده باشد مستحق هیچکدام نمیشود
و بر شوهر چیزی از اینها واجب نمیگردد والله اعلم **چهارم** زنی که شوهر
او وی را طلاق داده باشد پس اگر آن طلاق رجعی باشد نفقه و کسوه و مسکن
او تا عده او بسر آید ساقط نمیشوند چه مطلقه رجعیه حکم زوجه دارد و اگر باین
باشد این هر سه در ایام عده ساقط میگردند چه مطلقه بطلاق باین حکم
زن اجنبیه دارد و اگر آن زن که مطلقه گشته است حامله باشد خواه شوهر
او را طلاق رجعی داده باشد و خواه طلاق باین نفقه و کسوه و مسکن او
ساقط نمیگردند و بر شوهر این هر سه واجبست تا وقتی که بزاید و بعد از
زاییدن برطرف میشوند والله اعلم **پنجم** زنی که حامله باشد و شوهر
او فوت شده باشد در ایام عده وفات او را نفقه و کسوه و مسکن
از مال شوهر خود نمیرسد باجماع مجتهدین لیکن او را این هر سه از نصیب
فرزندی که در شکم داشته باشد میرسد یا نه میان مجتهدین خلافست
بعضی برانند که او درین حال این هر سه را از نصیب آن فرزند میرسد و

و بعضی دیگر برانند که او را درینحال نیز ازین هر سه هیچ بهره نیست و مستحق
هیچکدام نمیشود و اگر شوهر او وفات یابد و او حامله نباشد در صورت
نیز در ایام عده وفات آن زن مستحق هیچکدام نمیشود باجماع مجتهدین و
درین باب میان ایشان خلافی نیست و معنی طلاق باین و رجعی و این
احکام که درین دو مسئله یاد نمودیم در فصل پنجم از باب طلاق بتفصیل
مذکور خواهد شد ان شاء الله وحده العزیز **ششم** ضابطه نفقه و کسوه و مسکن آنست
که خوردنی و پوشیدنی و فرش و نهالی و لحاف و خانه که در آنجا بنشیند
و خدمتکار اگر قابلیت آن داشته باشد و آلات و ادواتی که ضرور
باشد چون کاسه و کوزه و دیگ و پاتیله و چمچه و دیگ پایه و امثال
اینها از برای آن زن مهیا سازد و در کمیت و قدر خوردنی میان مجتهدین
خلافست مختار علامه حلی قدس سره در کتاب قواعد آنست که خوردنی
تقدیری ندارد بلکه آنمقدار که شکمش سیر شود و سد حاجت او بشود
کافیست و شیخ طایفه ابوجعفر طوسی در کتاب خلاف فرموده که بر
شوهر واجبست که هر روز یک مد طعام تسلیم او نماید خواه مالدار باشد و خواه
نباشد و در کتاب مبسوط فرموده که اگر مالدار و خوشحال باشد بر دو مد

واجب است [illegible]

واجب است و اگر مفلس و پریشان حال باشد یک مد و اگر متوسط الحال یک مد و نیم و
شیخ ابن البراج در کتاب مهذب نیز اختیار همین قول کرده و مد در عرف
اهل شرع دو رطل و ربع رطل عراقیست و رطل یکصد و سی درهمست و درهمی
شش دانگ و دانگی هشت جو متوسط پس درهمی چهل و هشت جو متوسط
باشد و مدی دویست و نود و دو درهم و نیم و شیخ بهاء الملة و الدین
محمد العاملی الحارثی قدس سره در کتاب حبل المتین میفرماید که مدی از روی
تخمین صد درهم نیز زیادتست والله اعلم و جنس طعام و خوردنی رایج
میشود و بقوت غالب آن مملکت که در و باشند چون گندم از برای مردم
عراق و خراسان و برنج از برای مردم طبرستان و گیلان و خرما از برای مردم
حجاز و ذرت از برای بعضی و پوشیدنی و فرش و خانه نشیمن نیز
رایج بعرف آن سرزمین میشود نسبت بحال آن زن با مردم آن بوم و بر و چون
در زمستان احتیاج بجامه پنبه دار شود واجبست بر شوهر که از برای او
مهیا سازد والله اعلم **هفتم** آنکه اگر زن گوید که من خدمت خود میکنم و نفقه
و کسوه خادم را میخواهم بر شوهر واجب نیست که درین باب با او همداستان
شود و قبول نماید لیکن اگر قبول نماید مضایقه ندارد و اگر پیش از آنکه شوهر

قبول

مقدار یک مد گندم [illegible]

قبول کند و بدان رضا دهد آن زن شروع در خدمت نماید تا مدتی برین بگذرد
و در صورت او را نمیرسد که طلب نفقه و کسوه خادم نماید در مدتی که شوهر
بدان راضی گشته تا بر وی چیزی لازم آید **هشتم** آنکه زن مالک نفقه میشود
بگذشتن روز مادام که شوهر را تمکین دهد در استمتاع پس اگر چند روز بگذرد
و او نفقه خود را نیافته باشد در صورت آن نفقه در ذمت شوهر
قرار میگیرد و او را میرسد که طلب نماید و اگر ابا نماید و ندهد حاکم شرع بجبر از و
میگیرد و تسلیم آن زن مینماید **نهم** آنکه اگر زنی شوهر کند و آن شوهر با او
مجامعت نموده باشد و مدتی برین گذشته باشد و آن زن درین مدت
تمکین شوهر خود نموده باشد و نفقه خود را نیافته باشد اما با شوهر خود
همراه در مدت چیزی خورده باشد در صورت آن زن را طلب نفقه
نمیرسد چه استیفای نفقه خود در مدت نموده است **دهم** آنکه اگر زنی
ناشزه شود در مدتی یا مرتد شود و بعد از ان سر بطاعت شوهر فرود
آورد و از کرده خود پشیمان شود و از ارتداد بار دیگر باسلام مراجعت
نماید در صورت او را نمیرسد که طلب نفقه و کسوه و مسکن ایام نشوز
و ارتداد نماید **یازدهم** آنکه اگر زنی را شوهر خود قرض [illegible]

که نفقهٔ روز بروز خود را تنخواه و قرض حساب نماید تا تمام شود و بشرط آنکه او را
قدرت بر قوت خود هر روز باشد و اگر قدرت نداشته باشد جایز
نیست که نفقهٔ خود را تنخواه و قرض نماید چه ادای دین از فاضل بر قوت
یومیه واجبست نه از اصل آن والله اعلم **دوازدهم** نفقه و کسوهٔ زن مقدمست
بر نفقه و کسوهٔ سایر قومان و خویشان خواه ایشان نیز واجب النفقه باشند
چون پدر و مادر و خواه نباشند چه نفقه و کسوهٔ او در برابر تمتعیست که
از وی می یابد پس در ذمت شوهر قرار میگیرد بخلاف نفقه و کسوهٔ سایر خویشان
که در عوض چیزی نیست و در صورت قدرت و تمکنت بر و لازم میشود والله اعلم
سیزدهم اگر زنی نفقه و کسوهٔ خود را پیش از آنکه وقتش برسد [illegible] از شوهر
بگیرد چنانکه نفقه و کسوهٔ یکساله یا دو ساله یا شش ماهه را از شوهر خود گرفته
باشد و آن شوهر پیش از آنکه آن مدت بسر آید او را طلاق دهد درین صورت
باقی آن نفقه را که در برابر آن مدتیست که هنوز نگذشته است از وی باز
پس میگیرد و لیکن نفقهٔ روز طلاق را بحال خود میگذارد **چهاردهم**
آنکه اگر زنی را شوهر طلاق باین دهد و بعد از طلاق آن زن گوید که من
از شوهر خود حامله ام و درین صورت بر آن شوهر واجبست که نفقه [illegible]

او را و مدت حمل تسلیم او نماید تا وقتی که بزاید پس اگر ظاهر شود که دروغ گفته
و حامله نبوده است آن نفقه و کسوه را که در مدت باو رسانیده از وی باز
پس میگیرد و اگر موجود باشند و اگر تلف شده باشند قیمت آنها را از وی باز
یافت میتواند **پانزدهم** اگر زنی را از شوهر خود فرزندان بهم رسیده
باشند و آن شوهر مفلس و پریشان شود بر وجهی که او را قدرت بر دادن
نفقه و کسوهٔ ایشان نباشد و یا آنکه وفات نماید درین صورت نفقه و کسوهٔ
فرزندان او بر پدر و مادر آن شوهر واجب میگردد هر چند که بالا روند اگر
ایشان نیز مفلس و پریشان باشند و یا آنکه همه وفات یافته باشند درین صورت
نفقه و کسوهٔ آن فرزندان بر آن زن واجب میشود اگر مالدار باشد و قدرت
بر دادن این هر دو داشته باشد و اگر او نیز مفلس و پریشان باشد بر مادر
و پدر آن زن واجب میگردد هر چند که بالا روند اگر ایشان را نیز قدرت
بر دادن آنها باشد و اگر ایشان نیز فاقد باشند و یا آنکه وفات
یافته باشند درین صورت نفقه و کسوهٔ ایشان از بیت المال مسلمانان از
سهم فقرا و مسکینان داده میشوند والله اعلم و چون سخن بدینجا رسید
حضرت [illegible] پناه مشار الیه که باعث تالیف رساله است فرمودند که با[illegible]

در ختم این باب بذکر خصایص حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و ازواج طاهرات
آنحضرت در آنچه متعلق بنکاحست میشود چنانچه عادت مجتهدین جاری
گشته که در مقدمهٔ کتاب نکاح خصایص آنحضرت را ذکر مینمایند بنا بر آن
خاتمهٔ این باب را موشح بذکر آن خصوصیات ساختیم تا فایده اش تمام و
میمنتش بیشتر باشد **خاتمه** بدانکه خدای عز و جل آنسرور را در باب مجامعت زنان
و تزویج ایشان بخیر کرامت کرده است که بدیگری از بندگان خود آن
عنایت نفرموده است **اول** آنکه جایز بود که آنحضرت زیاده بر چهار زن
در حبالهٔ نکاح خویش در آورد و دیگران را جایز نیست چه وثوق تام و اعتماد
لاکلام بر عدالت آنجناب هست چه ظاهر است که خلاف مقتضای عدالت
هرگز از آن سرور بظهور نرسیده است و تفضیل لازمهٔ قسمت هرگز از و
بحصول نپیوسته و بر دیگران این وثوق و اعتماد نیست **دویم** آنکه
جایز بود آنحضرت را که زنی بخواهد و او را عقد نماید بصیغهٔ هبه بی کابین و مهر
باین طریق که چون زنی از زنان بخدمت حضرت مقدس نبوی می آمد و نفس
خود را بی مهر بآنحضرت هبه مینمود و می بخشید آن زن بر آنسرور حلال
میشد و دیگر احتیاج بصیغهٔ نکاح نبود و بر آنحضرت مهری لازم نمیشد خواه
دخول

دخول بکرده و خواه نکرده و این عقد بلفظ هبه بی مهر دیگران را جایز نیست
سیم آنکه خدای عز و جل بر پیغمبر برگزیدهٔ خود واجب کرده بود تخییر را
در میان ازواج طاهرات خود بی طلاق و شرایط آن و بر غیر آنحضرت
واجب نکرده بود توضیح این مطلب آنکه در اوایل حال که آنسرور بمدینهٔ طیبه
هجرت فرموده بودند و مامور بجهاد گردیده بودند و غزوهٔ بدر و احد و احزاب
که مشهور بجنگ خندقست روی نموده بود و مواد اخراجات و فتوحات تمام
بهم رسانیده و مدخل بغایت اندک بود و بدین سبب تشویش بسیار در خاطر
پدید آمده و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سایر یاران و دوستان را
دست تحمل و صبر بدامن قناعت زده بهر چه رو مینمود راضی میشدند
و در آن باب سعی بلیغ مینمودند که ناگاه در خلال این حال زنان آنحضرت
بخدمت مبادرت نمودند و بعرض رسانیدند که ما را بزیادتی نفقه و کسوه
بهیه و زینه آلات و فروش پسندیده و آنچه باعث زینت زنان باشد
در کارست و با آنحضرت مواجهه گفتند که باید که درین باب دستبرد
بر جهة مراد ما نزنی و آنچه بعرض رسانیدیم بجهة ما سرانجام نمایی و درین
مقدمات ابرام و الحاح بسیار نمودند و سخنان خشونت آمیز بر روی

آنسرور بجهة نقصان عقلی که در طبایع زنان مرکوز است گفتند و بدین سبب خاطر
مبارک آنحضرت ازیشان انحراف تمام بهم رسانیده با خود قرار
داد که دیگر یکماه با ایشان نزدد و با هیچکدام مصاحبه نفرماید و نخواهد و با ایشان
سخن نکند و در بعضی از تفاسیر بنظر رسیده که این واقعه در سال نهم از
هجرت خیر البشر بعد از فتح خیبر روی نمود و مجملش آنکه چون بقوت بازوی
حضرت شاه اولیا علی مرتضی علیه التحیة والثنا این فتح و گشاد از قوه
بفعل آمد و غنایم بسیار بدست مجاهدان دین و یاران سید المرسلین افتاد
و دلشاد و کامی تمام و خوشحالی لاکلام بمدینه طیبه مراجعت نمودند و زنان آنحضرت
از وفور غنایم آگاه گشته قوت طامعه ایشان بمقتضای نفس بهیمیه که
لازم ماهیت بشریت است بحرکت آمده همگی باتفاق نزد آنسرور آمدند بعضی
ازیشان طلب زیادتی اطعمه لذیذه کردند و بعضی هوس البسه فاخره و بعضی
التماس زرینه آلات جنه نمودند و بعضی فروش پسندیده خواستند و برین
قیاس هرکدام بر وفق مطالب خود سخن راندند و بهانه‌ها پیش نمودند
و بنصایح دلپذیر آن بی بدیل متنبه و آگاه نگشتند و ترک مطالبه
و مکالمه ننمودند تا آنکه خاطر عاطرش ازیشان ملال گشته ترک مصاحبه

نمود

نمود و یکماه با هیچکدام نمیرفت و بهر تقدیر چون از گفتگوی ایشان غبار
ملال بر خاطر همایونش نشست و زنگ کدورت غم بر مرآت دل مبارکش
جای گرفت و غمگین گشت در ساعت جبرئیل امین از نزد رب العالمین نازل
گشته بجهة تسلی خاطر و رفع کدورتش این آیت آورد که یَا أَيُّهَا النَّبِيُّ
قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ
أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا وَإِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ
اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ
أَجْرًا عَظِيمًا و مضمونش آنکه خدای بیچون پیغمبر برگزیده خود را امر تخییر کرده
میفرماید که ای پیغمبر من زنان خود را طلب نمای و ایشان را مخیر ساز میان آنکه
اگر خواهند بار از خود روند حق خود را بگیرند و روانه شوند و اگر خواهند که
با تو باشند و از خدمت جدا نگردند باید که بقناعت و ریاضت بسازند
که ما در روز قیامت بجهة ایشان اجری عظیم و عطیه جسیم مهیا میسازیم و چون
مفخر عالم و سرور بنی آدم از مضمون آیه خبردار گردید فی الحال زنان خود را طلبیده و
آیت بر ایشان خواندند و گفت که خدای عز و جل میفرماید که اگر شما میل
بزخارف دنیا و زینت آن دارید و میخواهید که از من مفارقت کنید

وجد اگر دیده درین باب اختیار با شماست و مرا مضایقه نیست پس باید که
ما من بعد تهیه اسباب شما مشغول شوم و آنچه لازمهٔ معاشرت است بعمل آورم
و حق شما را تسلیم نمایم و شما را باحسن وجهی و نیکوترین سیرتی روانه کنیم
و اگر اراده خدا و رسول او و رستگاری روز جزا و رفاهیت در دار
بقا دارید پس باید که در خانهٔ من بنشینید و هیچ جا از خانه قدم بیرون ننهید و بهر چه میسر
شود از خوردنی و پوشیدنی قناعت نمایید و هر روز هوس طعامی
نفیس و هر هفته خواهش لباس رنگین و هر ماه طلب زینتی تازه نکنید درستی
که هرگاه شما با من بطریق مذکور عمل نمایید و قناعت در زینت بسازید خدای
عز و جل در عقبی بجهة نیکوکاران شما آنمقدار اطعمهٔ شهیه و اشربهٔ بهیه و البسهٔ
فاخره مهیا کرده است و در بهشت آماده گذاشته است که هیچکس از عهدهٔ
حساب و شمار آنها بر نتوانند آمد و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله
سخن به اینجا رسانید و از مضمون آیت کریمه ایشان را آگاهی داد و مخیر
ساخت ایشان را که اگر خواهند بروند و اگر خواهند بنشینند جمیع بطوع
و رغبت تمام اختیار آنسرور نمودند [illegible] و قناعت
و ریاضت خشنود گشتند اینست آنچه مفسرین [illegible] سبب نزول این آیه

در تفاسیر

در تفاسیر خود ایراد کرده اند لیکن ثقة الاسلام و کهف الانام ابو جعفر
محمد بن یعقوب کلینی در جامع کافی باسانید مختلفه و رئیس المحدثین
و صدوق المسلمین ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی
رحمة الله علیه در کتاب من لا یحضره الفقیه باسناد خود سبب نزول این
آیت را از حضرت ابو جعفر محمد بن علی الباقر و از حضرت ابی
عبدالله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهما بر وجهی دیگر روایت
کرده اند و مضمون آن روایات آنکه روزی از روزها زینب بنت
جحش که یکی از زنان آنحضرت بود گفت که محمد با ما که زنان اوییم عدالت
سلوک نمی نماید و این سخن را بر روی آنحضرت گفت و آنسرور از این
سخن بی تاب شد و غمناک شده در جواب گفت که بخاک باد دو دستهای
تو ای زینب اگر من عدالت نکنم که عدالت خواهد کرد زینب
گفت یا رسول الله مرا نفرین کردی و از خدای عز و جل درخواستی که
دستهای مرا ببرد آنحضرت [illegible] که نه چنین است که تو فهمیدی
لیکن دستهای تو [illegible] گفته و این کنایه است
از فقر و مسکنت و حفصه [illegible] خطاب نیز که یکی از زنان آنحضرت

بر او گفت که محمد ما را کلان تمکین کرد ما را اطلاق دو شخص از قبیله ما گرفته است
بهم کرد او پرسید که از اهل سلاسل زنده و زوج گشته ما بیشتر از پیش ماند که
خاموش این خلاف است چه مادر ایشان در خواست کنان بسیار کرده
مضمون بعضی از روایات چنان مشهور که زن حاشیه دختر ابی بکر که او نیز در سلک
زنان آنحضرت انتظام داشت بخیال ابن عثمان در شبانه بر نوبات آنحضرت
رسیده بود و چون ایشان بخیر ابن عثمان رسید که از انزوای شب
حرمت شمرده و بر زبان آوردن آن شبانه که در شب شد نیز چون رسول
برگزیده خود را امر فرمود که بیست روز و نیز با ایشان سخن نگفته شب
با ایشان بسیار ملامت فرموده بیرون ماند تا هنگام مقاربت بخوابید چون آنحضرت و آن
با ایشان نزول وحی شد جبرئیل امین نازل گشت در این آیه
کرد مضمون بعضی روایات مشهور که در مدت تیز روی
از آنحضرت منقطع گشت و از مضمون بعضی گرفته که رستگی
دهی در مدت بیست روز بود چون این حادثه بجهة
که ایشان بخیال ابن عثمان اقدام نموده بود که بنا بر این آیه
بجهة تنبیه و تأدیب ایشان نازل گشت پس آنحضرت ایشان را

طلبید آیه بر ایشان خواند و ایشان را مخیر کرده بودند و چون از مضمون آیه
مطلع گشتند از گفتهای خود پشیمان شدند و از در توبه و انابت
در آمده به طوع و رغبت تمام رضا به آنحضرت و مصاحبت نمودند در خانهای خود
بنشستند و چون ایشان چنین کردند کرم علی الاطلاق تبارک و تعالی
این حال شایسته حرام کرده بود به پیغمبر برگزیده خود که زیاده بر ایشان
زنی دیگر در سلک ازدواج کشد و به دیگری بجز از ایشان رغبت
فرماید و دیگر حرام کرده بود به آنحضرت که زنی را از ایشان طلاق
دهد و در عوض آن دیگری را در حباله نکاح خویش در آورد و چون
مدتی برین بر آمد این دو حکم را که مذکور شد به یکدیگر نسخ فرموده امر کرد
که آنحضرت هر قدر که خواهد از زن بخواهد و هر کدام که خواهد طلاق
دهد و عوض آن هر که را که خواهد بخواهد و تحلیل
حرام کرده بود بر رسول برگزیده خود که بدل کند زنی را از زنان
خود بزنی دیگر بطریق که یکی را از ایشان طلاق دهد و در عوض
زنی دیگر بخواهد کرده بود بر آنحضرت که زیاده
کرد بر ایشان زنی دیگر را او بعد از آن این دو حکم را نسخ فرمود

چنانکه منقول است و قول مذکور را بعضی ترجیح داده‌اند و الله اعلم **ششم** آنکه حرام کرده شده بود بر آن حضرت
که زنی که کنیز کسی باشد در حباله نکاح خود درآورد خواه او را دیدن آن بجهت
دو امر چه خواستن کنیز بجهت آنست که اولاد کسی بنده و ناقص شوند و باب
جفای غرض داشته باشد و جمیع اولاد آزاد باشند و پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله از امثال این دو امر منزه است و دیگر خواستن کنیز و مانعی
و نیست که مناسب منزلت جلیله نبوت نیست و دیگر آنکه آن حضرت را خواستن
کنیز به وجهی که باشد حرام نیست **هفتم** آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله هر گاه چشم
جمال کسی نظر بر زنی می‌افتاد و آن حضرت را رغبت با آن زن بهم می‌رسید حاصل
می‌گشت واجب می‌شد بر شوهر او که وی را طلاق دهد که آن حضرت
در حباله نکاح خود درآورد و چنانکه وی را رغبت باز [illegible]
و شوهر او [illegible] آن حضرت خود در این معاملات
منزه و مبرا آن حضرت را این خصوصیت هست و الله اعلم **هشتم** آنکه
باجماع مجتهدین آن حضرت هر زنی را که [illegible] با او دخول نکرده دیگری
حرام می‌شد بر آن زن که بعد از وفات آن حضرت با کسی دیگر شوهر کند و [illegible]
این خاصیت نیست و زنان پیغمبران را این حرمت ثابت بود [illegible]

آن زن

که آن زن را دخول نکرده طلاق بدهد و یا فسخ نکاح او نموده و در حال حیوة
در حکم او میان مجتهدین خلاف است بعضی بر آنند که آن زن را نیز جایز
نبود که کسی دیگر شوهر کند و بعضی دیگر بر آنند که آن زن را جایز بود لیکن
قول اول اطلب نزد اکثر است چه در خبر صحیح آمده است که آن حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله از قبیله بنی عامر بن صعصعه زنی به نکاح
آورد آن زن در حسن و جمال یگانه آفاق و سرآمد روزگار خود بود چون چشم
عایشه و حفصه بر او افتاد با یکدیگر گفتند که اگر این زن در این خانه بماند
ما را بعد از این در پیش رسول خدا قدری و منزلتی نخواهد ماند حیله آن
در آنست که نوعی نماییم که آن حضرت او را پیش از آنکه با او صحبت کند
طلاق دهد و او را از خود براند و با اتفاق نزد آن زن آمدند و با او
گفتند که گمان ما [illegible] پیغمبر خدا نزد تو [illegible] با تو صحبت کند
چه او [illegible] خشنودی [illegible] در زبان [illegible]
[illegible] که آن زن [illegible] بدین سبب آن حضرت
خوفی عظیم [illegible] بهم رسانید [illegible]
پشیمان گشته آن زن را [illegible] تا وقتی که جناب مقدس نبوی

بامدرون خانه آمده با او بنشست و چون دست مبارک دراز کرده خواست
که دست او را بگیرد و با او در آمیزد که ناگاه آن زن گفت اعوذ بالله منه
یعنی پناه میگیرم بخدا از وی و چون رسول خدا این سخن بشنید او دیگر
گشته طلاقش داد و بقبیله خود فرستاد و چون چندی برین بر آمد زنی
دیگر از قبیله بنی کنده بخواست و چون آن زن را بنزد آنحضرت آوردند
وقتی بود که ابرهیم پسر آنسرور این جهان فانی را وداع کرده
داعی حق را لبیک اجابت گفته بود آن بدبخت از روی جهل و نادانی
و بالجهة شقاوت ذاتی گفت که اگر این مرد پیغمبر خدا میبود پسرش نمیمرد
چون این خبر بسمع شریف آنحضرت رسید پیش از آنکه با او دخول
نماید طلاقش داد و بقبیله خود فرستاد و چون مدتی بر آمد و آن سید
و سرور بمقتضای آیه کریمه کل نفس ذائقة الموت از دار فنا بدار بقا
انتقال فرموده بجوار رحمت ایزدی پیوست و در مقام محمود جای
گرفت و اول لصوص خلافه یعنی ابوبکر بن ابی قحافه بنابر شقاوت
ذاتی بر کمال بیحیایی بر جای آنحضرت بناحق بنشست و این خبر در
اطراف عالم انتشار یافت آن زن عامریه و کندیه هر دو از قبیله

خود بر خواسته متوجه مدینه طیبه شدند و بنزدیک ابوبکر رفته گفتند که دو کس
بخواستگاری ما بر خواسته اند و ما را میخواهند که در سلک ازدواج کشند
آیا جایز است که ما را که شوهر کنیم یا نه ابوبکر گفت که درین کار اختیار با شماست
اگر شوهر نخواهید کرد و در زاویه خمول خواهید نشست نفقه و کسوه
شما را از بیت المال مسلمانان مقرر میسازیم و نمیگذاریم که شما در باب
این هر دو تنگی و ریاضت بکشید و اگر باری شوهر خواهید کرد و با ایشان
در خواهید ساخت درین صورت نفقه و کسوه شما بر شوهران شماست
پس ایشان بر خواستند و شوهر کردند چون زفاف در رسید شوهر
یکی بمرض جذام مبتلا گردید و شوهر دیگری دیوانه گشت پس ازین
خبر ظاهر گردید که زنان آنحضرت خواه مدخول او باشند و خواه نباشند
و خواه در حیوة آنسرور باشند و خواه بعد از فوت او و بعد از طلاق یا وفات
جایز نبوده است که در حباله نکاح کسی در آیند و ازینجهة است که ایشان را
مادران مؤمنان خوانند و باید که دانسته شود که هرچند که ایشان مادران
مؤمنان اند و بر ایشان حرام مؤبد اند اما دیدن مؤمنان ایشان را
و ایشان مؤمنان را بعد از نزول آیت حجاب جایز نبود چنانچه در زنان

نامحرم دانسته شده والله اعلم نهم خدای عزّ و جلّ قسمت ازدواج را بر پیغمبر خود
واجب نکرده بوده چنانکه اگر شبی از شبها با زنی از زنان خود میخوابید
بر وی واجب نبود که با زنان دیگر نیز آن ترتیب بجا آورد و این قسمت را
بر امتان آنحضرت واجب کرده است چنانکه در فصل ششم یاد نمودیم
و بعضی از مجتهدین بر آنند که این قسمت بر آنحضرت نیز واجب بود چنانچه
از سیرت و سلوکش با زنان خود معلوم میگردد و با امتان خود درین حکم
شریک بوده و از ظاهر عبارت شیخ محقق نجم الدین ابو القاسم در کتاب
شرایع قول ثانی مفهوم میگردد و آن آنست که قسمت واجب بوده بر
آنسرور نسبت با زنانی که ایشان را بعقد نکاح خواسته بوده و واجب
نبوده قیاس با زنانی که ایشان خود را با آنحضرت بخشیده بودند والله اعلم
[illegible] آنسرور [illegible] است آنانکه ایشان مناسب این
باب است باب سیم در طلاق بدانکه طلاق در لغت عرب
گشودن بند و رها کردن است و در عرف اهل شرع برطرف ساختن
عقد نکاح است بصیغه و الفاظی که از جانب حضرت شارع صلوات الله علیه
با امتان او رسیده باشد و این طلاق گاهی ضرور میشود و بجا آوردن آن

باب طلاق

نیکو

نیکو و پسندیده است و در باب امر آن احادیث بسیار وارد گشته و
گاهی که ضرور نشود ناشایسته و ناپسندیده میشود و درین باب نیز بعضی از آن
منقول گشته پس مناسب مینماید که بعضی روایات و احادیث که دلالت بر آن
این دو مقدمه کند ذکر نماییم تا آنکه شوهران بی فکر و رویت اقدام بر طلاق
زنان خود ننمایند و بعد از آنکه بر ایشان ظاهر شود و بنظر تأمل که طلاق ایشان
ضرور گشته ارتکاب آن نمایند و همچنین زنان نیز از روی جهل و نادانی
بکردن کارها که سبب آزردگی شوهران خود شود اقدام ننمایند تا محبت
بعداوت مبدل گردد و موجب تفرقه و طلاق و بینونت در میان
آید چه بنای انتظام امور انام بر محبت و یکرنگی است و بنای خلل
امور ایشان بر عداوت و دورنگی و اگر بر زنان بعد از تعمق نظر و فکر
ظاهر گردد که صلاح حال ایشان در مفارقت شوهران و طلاق گرفتن
از ایشان باشد درین باب نیز سعیهای جمیله بجا آورند عرضهای
پسندیده بجهت گرفتن طلاق تمام اقدام نمایند چنانچه در فصل نشوز و
شقاق مذکور است اشارتی رفت چه طغیانی نایره فتنه و فساد بر انگیختن آن
بذل اموال از ضروریات دینیت اما روایاتی که در باب امر طلاق

وارد گشته در صورتی که آن اطلاق منفور گشته باشد از آنجمله آنکه روایت کرده
ثقة الاسلام و کهف الانام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی در جامع کافی باسناد
متصل از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهما که
آنحضرت فرموده که نفرین و دعای پنج کس بهدف اجابت نمیرسد یکی از ایشان
مردی که زن خود را چون با او بدخوئی مینماید و او را اذیت میرساند نفرین
میکند خدای عز و جل در انکار او خطاب میفرماید که آیا من کار او را
بدست تو باز نداده ام و تفویض ننموده ام که چون با تو بدی کند و درشتی نماید
و بوجهی ترا برنجاند او را طلاق دهی و چون دانستی که بغیر حق با تو بدی
میکند نفرینش مکن بلکه او را طلاق ده و از شر او ایمن نشین و
در روایات دیگر وارد گشته که دویم مردیست که چون همسایه با او درشتی
مینماید او را نفرین میکند و هلاک او را از خدای عز و جل درخواست
مینماید بدرستی که دعای او نیز مستجاب نمیشود و خدای عز و جل در جواب
او میفرماید که چون از همسایه بتو آسیبی رسد آن خانه را بفروش و خود را
از آسیب و مضرت او باز رهان و ویرا نفرین مکن چه نفرین کسی در حق
شخصی تاثیر میکند که او را بغیر از نفرین علاجی دیگر نباشد سیم مردیست

که اموال

که اموال خود را در غیر مصرف تلف مینماید و با مردم خودنمائی میکند و بجهة خشنودی
خدای عز و جل مال خود را صرف نمی نماید و چون مفلس و پریشان شد
میگوید که بار خدایا مرا غنی و بی نیاز گردان بدرستی که خدای عز و جل
حاجتش بر نمی آورد و التماس او را قبول نمیفرماید و باو میگوید که من از
فضل و رحمت خود بتو مال و اسباب داده ام و با تو فرموده ام که در مال
طریق اقتصاد را رعایت کنی و از اسراف و تبذیر پرهیزی و چون
چنین که با تو فرموده بودم بجا نیاوردی من نیز حاجت ترا بر نمی آورم و بتحقیق
مقصود تست حاصل نمیگردانم و در روایتی دیگر وارد گشته که چهارم
مردیست که چون مال خود را بکسی قرض میدهد بر آنکس قرض میدهد
بر آنکس گواه نمیگیرد بگمان آنکه صاحب دیانت و مروتست و وثوقی که در دوستی
او باشد او میکند و مال مردم را بر خود مباح میداند و چون آنکس منکر شد
و مال او را باز پس نداد او ویرا نفرین میکند و از خدای عز و جل هلاک او را
طلب مینماید بدرستی که بر نفرین او نیز هیچ اثر مترتب نمیشود و با آنکس
آسیبی نمیرسد و ایزد بیچون در جواب او میفرماید که من شما را امر کرده ام
که چون دینی بکسی تسلیم نمایید برو گواهان بگیرید که تا منکر نتواند شد

ومال شما تلف و ضایع نگردد و چون بفرموده سعی نکردید و حکم مرا سهل انگاشتید
و اعتبار نکردید من نیز التماس شما را در باب هلاک او قبول نکردم و حاجت
شما را روا نکردم و از غرایب احوال و عجایب امور آنکه در روایات دیگر
وارد گشته از اصحاب عصمت علیهم السلام که این شخص با وجود آنکه مالش تلف گشته
و از اعمال بهره نبرده و در آخرت نیز در برابر آن اعمال اجری و ثوابی و بهره نخواهد
داشت و در روایتی دیگر وارد گشته که پنجم مرد کسیست که در خانه خود می‌نشیند
و در آمد شد مردم را بر خود مسدود میسازد و با وجود قوت و توانایی
بهیچوجه در طلب معاش کوشش نمی‌نماید و در تحصیل رزق و روزی سعی نمیکند
و میگوید که بار خدایا مرا روزی ده و از خوان نعمت بیدریغت برایم
دست بدرستی که دعای این شخص نیز مستجاب نمیشود و حاجتش روا نمیگردد
و خدای عز و جل در جواب میفرماید که آیا من در باب طلب معیشت ترا قدرت
و توانایی نداده‌ام و با تو نفرموده‌ام که باید در تحصیل آن سعی نمایی و طریق
بدست آوردن و راه و روش آن را با تو ننموده‌ام و چون بفرموده
من عمل نکردی و بدان اقدام نمی‌نمایی من نیز حاجت روا نکنم و درهای
رزق و روزی را بر روی تو نگشایم والله اعلم و نیز روایت کرده ثقة الاسلام

درکتاب

در کتاب مذکور باسنادی مشتمل بر خطاب بن سلمه که او گفت روزی از روزها
بخدمت حضرت ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیهما السلام رفتم و در خاطر داشتم که
از زن خود با آنحضرت شکوه و شکایت نمایم و در باب علاج او با آنحضرت
مشورت نمایم چه او با من بوجهی بدخویی بسیار میکرد و مرا بحیثی بستوه آورده بود
و من بقصد همین بخدمتش مبادرت نموده بودم که ناگاه آنجناب پیش از آنکه
من مقصود خود را عرض نمایم در دعای خود سخن آغاز فرمود که پدرم مرا
زنی داده بود بغایت بدخوی و کج خلق و من از آن زن بسیار در آزار
بودم بمرتبه که طاقتم طاق شده و خلقم تنگ گشته یکروزی بخدمت
پدر رفتم و از آن زن شکوه و شکایت نمودم در جواب من فرمود که چه خبر
ترا از طلاق و جدایی او منع میکند برو و او را طلاق ده تا از شر او
ایمن نشینی چه ایزد متعال حضرت ذی الجلال این کار را باختیار تو
گذاشته است خطاب بن سلمه گوید که چون این سخن از آنحضرت شنیدم
بغایت خوشحال گردیدم و با خود گفتم که مرا از تشویش و آزار رهایی
بخشیدی خدای عز و جل از تو خشنود باد بعد از آن رفتم و زن خود را
طلاق دادم و ایمن گشتم و نیز روایت کرده باسناد منقطع از حضرت

ابی جعفر محمد بن علی الباقر صلوات الله علیهما که آنحضرت را زنی بود که ظاهرا او بر نهایت
حسن و جمال آراسته بمرتبه که آنجناب از حسن با صفا و دلشگفت میبود و بجانب
وی را دوست میداشت و از همسری او محظوظ و بهره مند میگردید که ناگاه روزی
از روزها او را طلاق داده بسیار دلگیر و آزرده از خانه خود بیرون آمد
و با اصحاب خود بنشست و با هیچکدام سخن نمیکرد تا آنکه یکی از یاران و نزدیکان
از آنحضرت پرسید که جان من فدای تو باد بچه سبب وی را طلاق دادی که چنین
آزرده گشته در جواب فرمود که در شبی تقریبی در پیش او ذکر حضرت امیر
المؤمنین ع میکردم و از فضایل و کمالات آنجناب سخنان نقل میکردم و اوصاف
او را برمیشمردم که ناگاه آن بدبخت بنابر شقاوت ذاتی و خباثت باطنی
شروع در مذمت آنحضرت کرده سخنان زشت و گفتگوهای رکیک از بد منشی
خود بر هم بسته نسبت بآنجناب میگفت و چون این سخنان ناخوش از و
شنیدم دوست نداشتم که اخگری از اخگرهای جهنم پیوسته بدن من
بچسبد و در شب با من در یک لحاف بخوابد بجهت همین وی را طلاق دادم
و دیگر از این قبیل احادیث بسیار است لکن مجتهدین ما رضی الله تعالی عنهم اکثری
که درین روایات واقع گشته حمل بر استحباب نموده اند و طلاقی که بدین

سببها حاصل گردد و طلاق سنی میدانند و گاه باشد که طلاق واجب گردد بوجوب
تخییری چنانکه اگر شوهر اختیار طلاق نماید بر او طلاق واجب شود
و اگر ترک آن نماید بر او مستحق عقاب گردد و این در صورتیست که
شوهر با زن خود ایلا یا ظهار نموده باشد و مدت صبر و انتظار آن زن آخر آمده
باشد و آن شوهر کفاره نداده با زن خود رجوع نماید بدرستی که در هر یک از این دو
صورت حاکم شرع او را حبس مینماید و بر او خوردن و آشامیدن تنگ میگیرد
تا اختیار یکی از دو کار نماید یا آنکه کفاره بدهد و با زن خود رجوع نماید و یا
آن زن را طلاق دهد پس اگر طلاق را اختیار نماید بر او واجب میشود که بعمل آورد
چنانکه در باب ایلا و ظهار معنی هر یک را با احکام او تفصیل تمام بر وفق
مقتضای مقام یاد نماییم انشاء الله الملک العلام و اما روایاتی که در باب
نهی از طلاق وارد گشته در صورتی که مزبور روی نماید از آنجمله آنکه روایت
کرده ثقة الاسلام در کتاب مذکور باسناد متصل از امام همام ابو جعفر محمد بن
علی الباقر صلوات الله وسلامه علیه که آنحضرت فرمود که روزی از روزها
جناب مقدس نبوی بر مردی از اصحاب و یاران خود گذر کرده و با او گفت
که ای فلان با زن خود چه کردی آن مرد گفت یا رسول الله طلاقش دادم

آنحضرت فرمود که بی جرمی که از و بظهور رسیده باشد گفت بی جرمی
آنحضرت دیگر چیزی نفرمود و روان شد و آمد و بعد از چند روز زن دیگر بخواست
و در روزی از روزها بر رسول خدا علیه التحیة و الثنا گذر کرد آنحضرت از و
پرسید که دیگر زن خواستی گفت بلی یا رسول الله و چون چند روزی دیگر
برآمد آن زن را نیز طلاق داد و حسب اتفاق بر رسول خدا بگذشت
آنحضرت پرسید که با زن خود که خواسته بودی درین تازگی چه کردی گفت
وی را نیز طلاق دادم فرمود که بی گناهی گفت بیگناهی و چون روزی چند
برین بگذشت زنی دیگر بخواست از قضا بار دیگر رسول خدا بر و گذر
کرد و پرسید که دیگر زن خواستی گفت خواستم یا رسول الله و چون اندک زمانی
برآمد آن زن را نیز طلاق داد و اتفاقا این نوبت نیز آنجناب بر و بگذشت
و از و پرسید که با زن خود چه کردی گفت طلاقش دادم و او را نیز
از دنبال آنها روان کردم آنحضرت فرمود که بی مکروهی که از و بظهور
رسیده باشد گفت بی مکروهی آنحضرت فرمود که خدای عز و جل دشمن میدارد
هر مردی را که بوالهوس باشد و زن خود را طلاق دهد بگمان اینکه زن
دیگر از و بهتر است و از و چاشنی دارتر و وی را لعنت میکند و نیز لعنت

میکند

میکند هر زن بوالهوسی را که شوهر خود را آزار دهد تا او را طلاق دهد و شوهر
دیگر کند بگمان اینکه این شوهر از آن شوهر بهتر است والله اعلم و نیز روایت
کرده باسناد منقطع از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
که آنحضرت فرموده که در میان چیزهایی که خدای عز و جل بر بندگان خود حلال
گردانیده است هیچ چیز را از طلاق دشمن تر و زشت تر نمیدارد
بدرستی که ایزد تعالی دشمن میدارد کسی را که بی ضرورتی زن خود را طلاق
دهد تا بخواهد زنی دیگر را بجهة استیفای لذتی تازه و نیز روایت
کرده باسناد متصل از صادق آل محمد علیهم السلام که آنحضرت فرموده که خدای
عز و جل دوست میدارد خانه را که در آنخانه زنی را عروس کنند
و دشمن میدارد خانه را که در آنخانه زنی را طلاق دهند و خدای سبحانه
هیچ چیز را از طلاق زشت تر نمیدارد و نیز روایت کرده باسناد
متصل از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام که آنحضرت فرموده که
شنیدم از پدر بزرگوار خود که میفرمود که خدای عز و جل دشمن
میدارد هر طلاق دهنده را که بجهة خواستن زن دیگر از روی لذت
زن خود را طلاق دهد و نیز منقولست از بهترین خلق خدا محمد مصطفی ص

که هر زنی که بوجهی شوهر خود را بر طلاق دهد بدرستی که بوی بهشت با وجود
آنکه چندین ساله راه میرود بمشام او نرسد والله اعلم و امثال این اخبار
بسیار است لیکن بعضی از آنها که یاد نمودیم کافیست و مجتهدین ما رضی الله عنهم
نهی و تخویفی که درین روایات واقع گشته حمل بر کراهت شدیده نموده اند
و طلاقی که بی‌ضرورتی روی نماید طلاق مکروه میدانند و گاه باشد که طلاق
بر وجه حرام از قوت بفعل آید و آنرا طلاق حرام گویند و آن طلاقی
باشد که در حال حیض یا نفاس یا در طهر مواقعه واقع شود چنانکه عنقریب
مذکور میشود ان شاء الله تعالی و این باب مشتملست بر پنج فصل **فصل**
اول در شرایط طلاق نسبت با زن و آنها پنج اند **اول** آنکه باید که
آن زن در حباله نکاح آن مرد که اراده طلاق دارد در آمده باشد
پس اگر کنیز او باشد یا آنکه زن او نباشد خواه زن دیگری باشد
یا نباشد و او را طلاق دهد صحیح نخواهد بود **دویم** آنکه باید که آن زن
دایمی باشد پس اگر شخصی متعه خود را یا زنی را که بطریق شبهه با او
وطی کرده باشد یا کنیز را که آقای او برو حلال نموده باشد طلاق دهد
درین هر سه صورت آن طلاق صحیح نخواهد بود **سیم** آنکه باید که آن زن

از حیض

از حیض و نفاس پاک باشد و این شرط مخصوص است بزنی که شوهر با او
دخول کرده باشد و حامله نباشد و یا آنکه حامله گشته باشد و زاییده باشد
و با هر یک از این دو با هم سه آنکه شوهر نیز در آن شهر با او باشد پس اگر کسی در شهر خود
زن مدخوله خود را که از او حامله نباشد و یا نزاییده باشد در وقت حیض یا نفاس
طلاق دهد آن طلاق صحیح نخواهد بود و اگر زن خود را که با او دخول نکرده باشد
در حال حیض طلاق دهد یا زن خود را که حامله باشد پیش از زاییدن طلاق
دهد درین هر دو صورت آن طلاق صحیحست و نکاح و زوجیت برهم میخورد
و همین است حکم در وقتی که زن خود را طلاق دهد در شهری دیگر اما شرط
آنکه داند که از طهر مواقعه نقل بطهری دیگر کرده است بدرستی که درین صورت
نیز آن طلاق صحیحست هر چند که بحسب اتفاق آن زن حایض باشد و اگر نداند
که از طهر مواقعه نقل بطهر دیگر کرده و او را طلاق دهد آن طلاق صحیح نخواهد
بود هر چند که آن زن از حیض پاک باشد و شیخ اقدم مفید محمد بن محمد بن
نعمان معلم و شیخ صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه القمی و شیخ حسن بن
ابی عقیل و شیخ ابو الصلاح از مجتهدین بر آن رفته اند که چون شوهر
شهری دیگر باشد و حال زن را نداند و نتواند که از احوال او خبر بگیرد و

و در این صورت وی را طلاق دهد آن طلاق صحیح است شیخ طائفه ابو جعفر محمد بن
حسن طوسی در کتاب نهایه و ابن حمزه بر آن رفته اند که چون یکماه شوهر در سفر
باشد زن خود را طلاق میتواند داد و شیخ ابو علی بن جنید و علامه حلی در کتاب
مختلف بر آنند که بعد از سه ماه که در سفر باشد میتواند طلاق داد و این قول احتیاط
نزدیکتر است والله اعلم **چهارم** آنکه باید که آن زن مستبراه باشد یعنی استبرا
کرده باشند او را یعنی آنکه در طهر غیر مواقعه باشد پس اگر شخصی زن خود را در طهر مواقعه — طهر مو
یعنی طهری که در آن طهر با او دخول نموده باشد طلاق دهد آن طلاق صحیح
نخواهد بود و این شرط مخصوص است بزنی که یائسه نباشد و به سن زنی که حیض
می بیند رسیده باشد و حامله نیز نباشد پس اگر شخصی طلاق دهد زنی را که
یائسه باشد و یا زنی را که بسن صاحب حیض نرسیده باشد و یا زنی را که حامله
باشد در طهر مواقعه آن طلاق صحیح و درست است **پنجم** باید که آن زن در وقت
طلاق مشخص و معین باشد باسم یا باشاره و وصف چنانکه گوید زوجتی
فاطمة طالق یا زوجتی هذه طالق یا زوجتی کذا و کذا طالق پس اگر یک زن داشته
باشد و گوید زوجتی طالق آن طلاق صحیح است و اگر چند زن داشته باشد
و گوید زوجتی طالق پس اگر تعیین نماید یکی را از ایشان و گوید که من همین

زنرا در وقت گفتن صیغه طلاق قصد کرده بودم آن طلاق صحیح است و اگر
هیچکدام از ایشان نکرده باشد در این صورت میان مجتهدین خلاف است بعضی
گفته اند که آن طلاق باطل است و اعتباری ندارد و بعضی بر آنند که صحیح است لیکن
باید که در این حال میان ایشان قرعه زنند و قرعه طلاق باسم هر که بر آید
آن مطلقه شناخته شود و اما شرایط طلاق نسبت بمرد چهار است اول بلوغ
دوم عقل سیم اختیار چهارم قصد پس اگر طفلی یا دیوانه زن خود را طلاق دهد
صحیح نخواهد بود و همچنین اگر مردی را بزور بر آن دارند که زن خود را طلاق
دهد و یا آنکه شخصی صیغه طلاق گوید و قصد طلاق زن خود نکند در این هر دو
صورت نیز آن طلاق صحیح نخواهد بود والله اعلم **فصل دویم** در اقسام
طلاق بدانکه طلاق بر دو قسم است طلاق بدعت و طلاق سنت و این دو را
طلاق بدعی و طلاق سنی یعنی اعم خوانند و طلاق سنی بمعنی اخص در فصل سیم
از باب نکاح بتقریب ذکر اسباب تحریم یاد نموده ایم و بعد از این نیز مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی **اما طلاق بدعت** و آن آنست که بر وفق قانون
شریعت مطهره حضرت مقدس نبوی باشد و آن بر شش قسمست **اول**
طلاقی که بعد از دخول و حضور شوهر در ایام حیض یا نفاس واقع شده باشد

دویم طلاقی که در طهر مواقعه تحقق پذیرفته باشد سیم سه طلاق پی در پی که
در میان آنها رجعی واقع نشده باشد و هر سه معتبر باشد و هیچکدام لغو و عبث
نباشد چهارم طلاقی که در حضور دو مرد عادل واقع نشده باشد پنجم
که شوهر موقوف سازد بر شرایطی چند چنانکه در حال طلاق گوید زوجتی
طالق ان قدم الحاج یعنی زن من مطلقه است اگر حاجیان از سفر مکه معظمه
برگردند ششم طلاقی که بطریق کنایه بحصول پیوسته باشد چنانکه شخصی
با زن خود گوید که بهر جا که خواهی برو و یا از من جدایی اختیار کن و یا آنکه
تو بر من حرامی و امثال این عبارات هر چند که با اینها قصد طلاق کنند و جمیع
این اقسام که مذکور شدند در مذهب سنیان اعتبار دارند و با اینها طلاق
تحقق میابد الا دو قسم اول که در مذهب ایشان نیز اعتباری ندارد و نزد
مجتهدین ما رضی الله عنهم هیچکدام ازین اقسام اعتباری ندارد و تحقق او طلاق
متحقق نمیشود چنانچه در فصل ذکر شرایط بعضی ازیشان اشاره رفت
و طلاق سنت آن باشد که نه چنین بود بلکه بر وفق قوانین شریعت غرا
با آن شرایط که ذکر نمودیم تحقق یابد و این طلاق سنت بر دو قسمت طلاق
باین و طلاق رجعی اما طلاق باین و آن آنست که شوهر بعد از آنکه زن خود را

طلاق دهد دیگر با او در عده رجوع نتواند کرد و این بر شش قسمت اول طلاق
زنی که شوهر با او دخول نکرده باشد بدرستی که در نصورت آن شوهر را در عده
رجوع با وی میسر نیست چه آن زن را در نحال عده نیست و آن شوهر را رجوع
چنانکه در فصل سیم مذکور خواهد شد بلکه اگر میل آن زن داشته باشد باید که بار
دیگر بعقد جدید و مهر جدید او را در حباله نکاح خویشتن در آورد دویم
طلاق زنی که یائسه باشد که در نصورت نیز شوهر او در عده رجوع نمیتواند
کرد خواه قایل شویم که او را سه ماه عده هست چنانچه مختار سید مرتضی علم الهدی
و ابن زهره است و خواه گوییم که او را نیز چون زن غیر مدخوله عده نیست
چنانچه مختار باقی مجتهدین است بر وجهی که در ضمن مسئله پنجم از فصل سیم باذن الله
ان شاء الله تعالی و بر هر تقدیر اگر بار دیگر او را خواهد باید که بهمان طریق که مذکور
شد عمل نماید سیم طلاق دختری که هنوز بسن زنی که حیض می بیند نرسیده
باشد چه در نحال نیز شوهر او را بعد از طلاق در عده نیست بر وجهی که
در زن یائسه دانسته شد بلکه اگر خواهد بهمان طریق که مذکور شد عمل نماید چهارم
طلاق خلعی و آن آنست که چون زن از شوهر خود در آزار باشد و دیر نخواهد
در نصورت چیزی بشوهر خود میدهد خواه اندک باشد و خواه بسیار

[illegible]
الآن خفف الله عنکم وعلم ان فیکم ضعفا [illegible]
ذلک تخفیف من ربکم و رحمة

تا آن شوهر وی را طلاق دهد و چون آن زن مال مقرر را تسلیم شوهر نماید و آن شوهر
وی را طلاق دهد در آن حال نیز وی را در عده رجوع نمیتواند کرد ما دام که آن زن در
اثنای عده پشیمان نشود و آن مبلغ را از وی باز پس نگیرد و که اگر آن زن رجوع با
مبلغ نماید آن شوهر رجوع با آن زن میتواند نمود و پس درین صورت آن طلاق باین
طلاق رجعی میشود چنانچه عنقریب مذکور خواهد شد **پنجم** طلاق مبارات
و او آنست که چون نفار خاطر و کدورت میان زن و شوهر از هر دو طرف
باشد و زن از او فراق و جدایی داشته باشد درین صورت نیز چیزی
بشوهر میدهد تا وی را طلاق دهد بشرط آنکه آن مال مقرری زاید بر مهر او نباشد
بخلاف طلاق خلعی که مال مبذول در وی تواند بود که زاید بر مهر آن زن باشد
و بعد از آنکه مقرر را تسلیم نمود و شوهر او را طلاق داد و دیگر رجوع با او نمیتواند
کرد ما دام که باز آن زن در عده پشیمان نشود چنانکه در خلع مذکور شد
و حکم این دو قسم طلاق با شرایط ایشان بتفصیل در باب خلع و مبارات
مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **ششم** طلاق زنی که بعد از دو طلاق واقع
شود باین طریق که شوهر او دو نوبت در عده رجوع کرده باشد که در صورت
نیز با او در نوبت سیم بعد از طلاق دیگر در عده رجوع نمیتواند کرد و

و همین است حکم طلاق ششم و هفتم نیز چنانچه در فصل سیم از باب نکاح که در بیان
اسباب تحریم بود مذکور گردید و بعد ازین نیز بشرح تمام مذکور میگردد
و طلاق رجعی بر خلاف طلاق باین است یعنی شوهر بعد از آن طلاق در عده
رجوع میتواند کرد و خواه رجوع او بلفظ در آید و خواه بفعل و این طلاق رجعی
بر سه قسمست **قسم اول** طلاق عدیست و او عبارت از آنست که شوهر
بعد از طلاق با شرایط در عده رجوع نماید و با زن خود مجامعت کند و بعد
از آن در غیر طهر مواقعه وی را طلاق دهد و باز در عده رجوع نماید و دخول کند
و باز مرتبه دیگر در غیر طهر مواقعه او را طلاق دهد بدرستی که درین صورت
بر وی حرام میشود و بر وی حلال نگردد تا محلل در میان نیاید و بعد از محلل
بدستور مذکور سه طلاق دیگر واقع شود بار دیگر آن زن بر وی حرام میشود و حلال
نگردد تا محلل دیگر در میان نیاید و چون محلل در آید و بعد از آن نیز باز
بطریق مذکور عمل نماید و سه طلاق دیگر بفعل آورد تا مجموع نه طلاق شود آن زن
بر وی حرام مؤبد میشود و دیگر هرگز بر وی حلال نمیشود چنانکه مکرر بیان نموده ایم
قسم دوم طلاق سنی بمعنی اخص است و او عبارت از آنست که شوهر
در هر مرتبه از مراتب طلاق زن خود در اثنای عده با او رجوع نماید

بلکه صبر کند تا عده او بسر آید و بعد از ان بعقد و مهر جدید او را بخواهد تا آنکه بعد از طلاق
عقدی تازه بکند که درین صورت نیز بعد از سه طلاق در حلال شدن آن زن
بار دیگر احتیاج بمحلل میشود ولیکن بعد از تمام شدن نه طلاق بر و حرام مؤبد میشود
و چون شوهر در هر مرتبه از مراتب طلاق در اثنای عده رجوع میتوانند نمود و هرچند
که رجوع بالفعل ننموده است بنابرین این قسم از طلاق را از اقسام طلاق رجعی
شمرده‌ایم و هرگاه این نه طلاق باین کیفیت که مذکور شد واقع شود آن را طلاق
سنی بمعنی اخص خوانند چه قسمیست از یکی از دو قسم طلاق سنی بمعنی اعم
یعنی طلاق رجعی بر وجهی که یاد نمودیم و بعضی از مجتهدین او را داخل در قسم
طلاق باین که قسم دیگر است از دو قسم طلاق سنی بمعنی اعم نیز کرده‌اند
بانظر آنکه شوهر بعد از آنکه زن خود را طلاق باین داده باشد صبر نماید
تا عده او بسر آید و بعد از ان بعقد جدید و مهر جدید او را بخواهد تا سه مرتبه
بطریقی که مذکور شد و چون شوهر در هر مرتبه از مراتب طلاق او را طلاق
باین داده بنابرین از قسم طلاق باین میتواند بود پس بنابر قول این
بعض طلاق سنی بمعنی اخص قسمی از هر یک از دو قسم طلاق سنی بمعنی اعم
میتواند بود و نسبت میان او و هر یک از طلاق باین و طلاق رجعی

عموم

عموم و خصوص من وجه خواهد بود و طلاق باین نیز باین اعتبار بر دو قسم
منقسم خواهد گشت اما مشهور میان مجتهدین آنست که او از اقسام طلاق
رجعیست و بس چنانکه ذکر نمودیم و چون این مبحث از مشکلات علم فقه بود
و تقریب اقتضای ذکر عموم و خصوص من وجه نمود پس مراد او آنست
که معنی او را ادا نموده طلاق هرچند که خارج از وضع رساله است مناسب
حال زنان معنیت مذکور ساختیم تا واضح تر و روشن تر گردد پس میگوییم که
عموم و خصوص من وجه آن باشد که دو معنی با هم فراهم آیند در یک ماده و در
دو ماده از یکدیگر جدا گردند مثالش طلاق باین و طلاق سنی بمعنی اخص
آنست که گوییم که طلاق باین و طلاق سنی بمعنی اخص هر دو در صورتی جمع
می‌آیند که شوهری زن خود را طلاق باین دهد و چون در عده رجوع نمیتواند
نمود صبر کند تا عده او بسر آید و بعد از ان او را بعقد و مهر جدید بار دیگر
در حباله نکاح خویش درآورد و پس از ان بار دیگر او را طلاق باین
دهد و بعد از انقضای عده بار دیگر او را بعقد و مهر جدید بخواهد تا سه مرتبه
تمام کرده و طلاق باین جدا میشود از طلاق سنی بمعنی اخص در صورتی
که شوهری زن خود را طلاق باین دهد و بعد از تمام شدن عده دیگر

باو بعد از ایشان نشود و وی را نخواهد و طلاق سنی یعنی حیض جدا یکدیگر دو از طلاق
باین در صورتی که مردی زن خود را طلاق رجعی داده باشد و با آنکه در عده
رجوع میتواند نمود رجوع نماید و بعد از انقضای عده بار دیگر او را بعقد و مهر
جدید بخواهد و بهمین طریق بار دوم باید تا سه مرتبه تمام کرده و شناسش و طلاق
رجعی و طلاق سنی یعنی حیض آنست که گوییم که طلاق رجعی و طلاق سنی یعنی
حیض با هم جمع می آیند در صورتی که شوهری زن خود را طلاق رجعی داده باشد
و بعد از انقضای عده بار دیگر او را بعقد و مهر جدید خواسته باشد تا سه مرتبه
تمام شود چنانکه در قسم دوم از طلاق رجعی یاد نمودیم و طلاق رجعی
یافت میشود بدون طلاق سنی یعنی حیض در صورتی که آن شوهر زن خود را
طلاق رجعی داده باشد و در عده رجوع نماید و باز مرتبه دیگر طلاق رجعی دهد
تا سه مرتبه تمام شود چنانکه در طلاق عدی که قسم اولست از طلاق رجعی ذکر
کردیم و طلاق سنی یعنی حیض یافت میشود بدون طلاق رجعی در صورتی که
آن شوهر زن خود را طلاق باین داده باشد و صبر نماید تا از عده بدر آید
و بعد از آن او را بار دیگر بعقد و مهر جدید بخواهد و پس از آن او را بار دیگر
طلاق باین دهد تا سه مرتبه تمام کرده چنانکه مکرر مذکور شد والله اعلم **قسم سیم**

طلاق

طلاق زنی که شوهر با او دخول کرده باشد که در این صورت نیز آن شوهر را رجوع
میرسد **قسم چهارم** طلاق زنی که یائسه نباشد **قسم پنجم** طلاق زنی
که بسن صاحب حیض رسیده باشد بدرستی که درین هر دو قسم نیز شوهر را
بعد از طلاق رجوع میرسد **قسم ششم** طلاق خلعی که آن زن در اثنای عده
پشیمان شود و آن مالی که بشوهر داده باشد بعوض طلاق از و باز پس گیرد **قسم**
هفتم طلاق مبارات که باز آن زن در اثنای عده پشیمان شود و آنچه بشوهر
داده باشد بگیرد و بدرستی که درین هر دو صورت نیز آن شوهر را رجوع باز زن
میرسد و این هر دو قسم که از اقسام طلاق باین بودند از اقسام طلاق رجعی
میشوند چنانکه در اقسام طلاق باین یاد نمودیم والله اعلم **تتمه** بدانکه طلاق
باید که در حضور دو مرد عادل واقع شود پس اگر در حضور دو زن شخصی زن
خود را طلاق دهد خواه آن زنان عادله باشند یا نباشند و یا در حضور
یک مرد عادل و یک زن عادله آن طلاق صحیح نخواهد بود و اعتباری ندارد
و همچنین باید که آن طلاق موقوف و معلق بر شرط نباشد و صیغه او نیز باید
که بطریق صریح دلالت بر و داشته باشد نه بطریق کنایه چنانکه در اقسام
طلاق بدعت یاد نمودیم و بعضی از مجتهدین برآنند که در صورت کنایه نیز

اگر قصد طلاق کند بحصول می پیوندد و اگر قصد آن نداشته باشد طلقت شوهر او
و اعتباری ندارد و لیکن این قسم الفاظ از صنف صریحست و نیز باید که شوهر یا وکیل
آن طلاق را بنفس آن زن اضافه نماید نه بجزوی از اجزای وی پس اگر بهر یک از زنان
گوید که دستک طالق و یدک او رجلک طالق یا امثال این عبارات
ازو بظهور آید آن طلاق تحقق نخواهد داشت و نیز باید که ایشان قصد
انشای آن طلاق نمایند نه قصد اخبار ازو پس اگر قصد اخبار نمایند و یا آنکه بصیغه
اخبار تلفظ کنند چنانکه شوهر در حضور دو مرد عادل گوید که طلقتک یا طلقت
زوجتی یا وکیل او در حضور ایشان گوید طلقت زوجة موکلی درین صورت آن طلاق
صحیح نخواهد بود و شوهر در وقتی که خواهد بعد از وقوع طلاق رجعی با زن خود
رجوع نماید باید که بیکی از دو وجه رجعت خود را بفعل آورد یکی آنکه با او گوید
که راجعتک یا ارتجعتک یا امثال این سخنان که دلالت بر رجوع
دارند تلفظ نماید دویم آنکه از روی قصد و اختیار با او وطی نماید و یا ویرا
ببوسد یا امثال این فعلها ازو بظهور آید پس اگر بطریق شبهه او را
ببوسد یا وطی نماید رجوع نخواهد بود و سنت آنست که بر رجوع خود گواه بگیرد
تا آن زن انکار آن نتواند کرد و سنیان این گواه گرفتن را واجب میدانند

با زن خود

و این

از احکا

و این احکام که درین تتمه یاد نمودیم خارج از وضع این رساله است چه از احکام
مختصه بمردانست لیکن بتقریبی مذکور ساختیم تا زنان نیز از احوال رجعت
شوهران خود و کیفیت وقوع طلاق آگاه گردند **فصل سیم** در عده
زنان آزاد و در وی چهارده مسئله است **اول** آنکه زنی که شوهر با او
دخول نکرده باشد هرگاه وی را طلاق دهد و یا بسبب عیبی از عیوب زنان
فسخ نکاح او نماید درین هر دو صورت عده نگاه داشتن بر آن زن واجب
نیست چه ظاهر در وجوب اوقات وجوب عدت بجهة برائة رحم زنانست از فرزند
پس در صورتی که دخول واقع نشده باشد احتیاج باستبرا بعده نخواهد شد لیکن
جهی
در صورتی که آن زن غیر مدخوله شوهرش وفات نماید بر وی عده وفات بر او
که در مسئله یازدهم یاد نمائیم واجبست چه عده زنانی که شوهران ایشان
وفات نموده باشند بجهة حرمت و عزت شوهران نیز میباشد و عیوب
زنان که با وجود هر یک از آنها شوهر را اختیار فسخ نکاح ایشان هست
هفت اند **اول** خوره و معنی او بر همه کس ظاهرست **دویم** برص و معنی او
در فصل چهارم از باب نکاح بتقریب ذکر عیوب مردان مذکور شد
سیم قرن و در معنی او میان مجتهدین خلافست بعضی برآنند که قرن گوشت

پارچه را گویند که از اندرون فرج زنان میروید و بعضی دیگر را گویند که استخوانیست
که در اندرون فرج ایشان پیدا شود بشرط آنکه آن گوشت پاره یا آن
استخوان مانع ایلاج آلت مردان در فرج ایشان باشد چهارم افضاست
و آن آنست که مخرج حیض و بول زنان یکی شود پنجم کوریست هر دو چشم
لنگیست هفتم رتق است و آن آنست که فرج زنان بمرتبه فرو
گوشتین میشود که باوجود آن مردان از دخول عاجز میگردند بدرستیکه در
هر یک ازین عیوب مذکوره هرگاه شوهر را در وقت عقد اطلاعی نباشد
و چون بعد از آن بر وی ظاهر شود او را اختیار فسخ نکاح و برهم زدن آن است
و در اینجا نیز اختیار فسخ فوریست چنانچه زن را در صورت عیوب شوهران
اختیار فسخ فوری بود و در فصل چهارم از باب نکاح در مسئله سیم یاد شد دوم
دوم از آن مسایل آنکه زنی که عادت مستقره داشته باشد و حال او مضبوط
گشته باشد بحسب وقت و عدد و هر دو یا بحسب وقت تنها عده او سه طهر است
خواه شوهر وی آزاد باشد و خواه بنده پس اگر شوهر وی را طلاق دهد و بعد از
طلاق لحظه بگذرد و بعد از آن حیض ببیند در صورت آن زن آن لحظه
یک طهر حساب میکند و دو طهر دیگر را اتمام مینماید و از عده بدر می آید بمجرد دیدن

خون

خون سیم و اگر عادتش مضبوط باشد بحسب عدد تنها و یا آنکه او را عادت مستقره
نباشد و خون خود را مختلف ببیند چنانکه گاهی در اول ماه ببیند و گاهی در وسط
ماه و گاهی در آخر ماه و درین هر دو صورت بعد از انقضای سه روز که اقل
مدت حیض است از عده بدر می آید به دیدن خون چه تواند بود که آن
خون که دیده پیش از سه روز منقطع شود و خون حیض نباشد پس هنوز سه طهر
از برای او بانجام نرسیده است و اگر بعد از طلاق بیفاصله خون ببیند
عده خود را بعد از آنکه از حیض پاک شود به طهر دیگر تمام نماید و از عده
بدر میرود بمجرد دیدن خون چهارم اگر عادت مستقره داشته باشد و بعد از
گذشتن سه روز از خون چهارم اگر عادتش مستقره نباشد و اگر طلاق دهد
ناشده خون ببیند آن طلاق صحیح نخواهد بود چه در حال حیض انعقاد نیافته است
و بعضی از مجتهدین بجای سه طهر سه حیض را اعتبار کرده اند لیکن مشهور
قول اول است والله اعلم سیم بدانکه اقل مدتی که در آن عدت ممکن است
که ذات عادة مستقره از عده بیرون آید بیست و شش روز و دو لحظه است
لحظه آخر از برای آنست که تا معلوم شود آن زن که از عده بیرون آمده است
نه آنکه جزو عده است و در [illegible] شیخ طایفه ابوجعفر محمد بن حسن

طوسی علیه الرحمه میفرماید که جزء عدّه است زیرا که حکم بانقضای عدّه موقوفست
بر تحقق او چنانکه کل موقوفست بر تحقق جزء خود لیکن قول اول مشهورتر است
و فایدهٔ این خلاف آنست که بنا بر قول مشهور آن شوهر در آن لحظه رجوع
با زن خود میتواند کرد چه داخل در عدّه نیست و بر قول شیخ طایفه
علیه الرحمه در آن لحظه وی را رجوع نمیرسد چه از تمامی عدّه است و داخل در وی نیز
و بر قول مشهور اگر آن شوهر را سه زن دیگر باشد در همان لحظه زن دیگر را
عقد میتواند کرد و در حبالهٔ نکاح خویش تواند آورد و بر قول شیخ علیه الرحمه
او را در آن لحظه عقد نکاح زن دیگر جایز نیست و نیز بنا بر قول مشهور
اگر شوهر در آن لحظه وفات یابد آن زن از وی میراث نبرد چه بانقضای
عدّه از زوجیت او بدر رفته است و این لحظه از تمامی عدّه نیست و بر
قول شیخ علیه الرحمه از شوهر خود میراث ببرد و تصویر اینکه اقل مدت
عدّه تواند بود که بیست و شش روز و دو لحظه باشد برین وجه است که تواند بود
که مردی مثلا زن خود را طلاق دهد و بعد از طلاق بیک لحظه حایض گردد
و تواند بود که ایام عادتش اقل مدت حیض که سه روز است باشد
و بعد از سه روز حیض او منقطع شود و تواند بود که ایام طهر او نیز اقل مدت

طهر باشد که ده روز است پس بعد از ده روز بار دیگر حایض شود و سه روز
از حیض او بگذرد و بعد از سه روز بار دیگر حیض او منقطع شود و تا ده روز
که اقل مدت طهر است پاک باشد پس بعد از ده روز بار دیگر حایض
شود و چون یک لحظه از حیض او بر آید آن زن از عدّه خود بیرون آمده است
والله اعلم **چهارم** زنی که بسن صاحب حیض رسیده باشد و حیض نه بیند
عدّه او سه ماهست پس اگر در وقت دیدن ماه شوهر او وی را طلاق دهد
عدّه سه ماه هلالیست و اگر در اثنای ماه طلاق دهد در عدّه او میان مجتهدین
خلافست بعضی بر آنند که عدّه او آنچه باقی مانده است از آن ماه با دو ماه
دیگر هلالی و در ماه سیم آن مقدار که کم شده باشد از ماه اول و بعضی دیگر
بر آنند که این زن سه ماه عدّه خود را سی روز سی روز حساب میکند
و ماه هلالی را اعتبار نمیکند و شیخ محقق نجم الدین ابو القاسم علی
رحمة الله علیه در کتاب شرایع این قول را پسندیده است والله اعلم
پنجم زن یایسه و دختر غیر بالغه که شوهر او بطریق شبهه یا از روی
عمد و دانستگی با او دخول نموده باشد هرگاه این هر دو مطلقه شوند
در باب عدّه ایشان میان مجتهدین خلافست بیشتر بر آنند که

این هردو عده ندارند چه استبرای رحم ایشان از فرزند متصور نیست
و سید مرتضی علم الهدی و ابن زهره از مجتهدین رحمهم الله علیهما برآنند که عده
ایشان نیز سه ماه است چنانکه مذکور شد و زنی که حیض نمی بیند و در سن حیض
رسیده است والله اعلم ششم آنکه قبل ازین مذکور شد که عده زنی که حیض
بیند سه طهر است نه سه ماه پس اگر در ایام عده یکمرتبه خون بیند و بعد از آن
بسن یأس رسد و یائسه شود در این صورت تمام میکند عده خود را به دو ماه
دیگر والله اعلم هفتم زنی که عده میدارد به سه طهر اگر خون او مشتبه شود چنانکه
گاهی بصفت حیض بیند و گاهی بصفت استحاضه و از ده روز بگذرد در این
صورت اگر ذات مستقره بوده است عمل بعادت خود میکند و بنای عده خود را
بر عادت خود میگذارد و به سه طهر عده خود را اتمام مینماید و اگر ذات عادت
مستقره نبوده است عمل بتمیز میکند یعنی هر خون که بصفت حیض بیند حیض میگیرد و
هرچه بصفت استحاضه است استحاضه و عده خود را به سه طهر با تمام میرساند
و اگر تمیز نتواند کرد چنانچه همیشه خون خود را یکرنگ می بیند در این صورت
رجوع میکند بعادت خویشان خود اگر عادت ایشان موافق باشد
و اگر موافق نباشد و یا آنکه خود و اقوام نداشته باشد عمل بعادت

همسالان خود از همشهریان مینماید اگر ایشان نیز موافق باشند و باز
عده خود را به سه طهر تمام میکند و اگر مخالف باشند در این صورت عده او
به ماه میگیرد یعنی به سه ماه عده خود را اتمام مینماید و خون را اعتبار نمیکند
والله اعلم هشتم زنی که حامله باشد و شوهر او وی را طلاق داده باشد در این
صورت عده او بوضع حمل تمام میشود هرچند که بعد از طلاق بیفاصله بزاید
خواه آن طفل خلقتش تمام باشد و خواه ناقص متولد گردد و چه استبرای رحم او
باین زاییدن حاصل میگردد و اگر شوهر او وفات نماید در این صورت
عده او ابعد الاجلین است از وضع حمل و گذشتن چهار ماه و ده روز یعنی اگر
بزاید و هنوز چهار ماه و ده روز نگذشته باشد واجب است که صبر
کند تا چهار ماه و ده روز بگذرد و بعد از آن اگر خواهد شوهر کند و اگر چهار
ماه و ده روز بگذرد و او نزاییده باشد صبر کند تا بزاید و بعد از زاییدن
اگر خواهد شوهر کند چنانکه در فصل هفتم از باب نکاح کرده شد که متعه و نکاح
کنیز است بتقریب عده متعه یاد نمودیم والله اعلم نهم اگر زنی را
شوهر او طلاق دهد و آن زن ادعای حمل خود نماید در این صورت واجب است
که بر او صبر نمایند تا انتهای مدت حمل بگذرد و پس اگر آن مدت بگذرد و آن زن

برآید در این حال هیچ شبهه نیست که آن زن از عدّه خود بیرون آمده است
لیکن اگر زاید و ظاهر شد که دروغ گفته بوده است در این صورت میان مجتهدین
خلافست اکثر برآنند که آن زن بگذشتن انقضای مدت حمل از عدّه خود
بیرون رفته است بلکه واجبست بر او که بعد از گذشتن این مدت سه ماه
دیگر عدّه بدارد و بعد از آن هر که خواهد شوهر کند و ابن ادریس علیه الرحمه
که از بزرگان مجتهدین است میفرماید که همان گذشتن انقضای مدت
کافیست و احتیاج باین سه ماه نیست و در انقضای مدت حمل نیز میان
مجتهدین خلافست بیشتر برآنند که نه ماهست و از این بیشتر نیست و بعضی
فرموده اند که یکسالست ولیکن نادر واقع میشود و الله اعلم **دهم** آنکه اگر
زنی حامله نباشد و شوهر او را طلاق رجعی داده باشد و در عدّه آن شوهر
وفات نماید در این صورت بر آن زن واجبست که عدّه وفات را از حین
وفات حساب نماید و آنچه از عدّه طلاق گذشته باشد اعتبار نکند
زیرا که مطلقه رجعیه حکم زوجه دارد و اگر او را طلاق باین داده
باشد همان عدّه طلاق را تمام مینماید و احتیاج بعدّه وفات نمیشود
چه آن زن در این حال حکم زن اجنبیه دارد بنابر آنکه پیش از وفات شوهر

زوجیة او بر نخورده و الله اعلم **یازدهم** زنی که شوهر او وفات یافته
باشد و حامله نباشد عدّه او چهار ماه و ده روز است خواه آن زن
بزرگ باشد و خواه طفل و خواه آن شوهر نیز بسن بلوغ رسیده باشد
و خواه نرسیده باشد و خواه با او دخول کرده باشد و خواه نکرده باشد
پس وقتی که آفتاب روز دهم غروب کند آن زن از عدّه خود بیرون
میرود و اگر آن زن حامله باشد باز عدّه او ابعد الاجلین است از وضع
حمل و گذشتن چهار ماه و ده روز چنانکه مذکور شد و الله اعلم **دوازدهم**
آنکه واجبست بر زنی که شوهر او چون وفات نماید در ایام عدّه
ترک زینت و آرایش کند خواه بزرگ باشد و خواه کوچک و خواه
مسلمان باشد و خواه کتابیه پس در این صورت حرام میشود بر او که
بوی خوش بکار برد و سرمه سیاه در چشم کشد و بحنا دست یا موی
خود را رنگین کند و بوسمه ابروان خود را سیاه کند و بسفیده آب
روی خود را سفید کرداند و غیر اینها که سبب زینت زنان شود
نیز اجتناب را بر خود لازم شمرد و در باب جامه و رنگ آن از
حضرت شارع صلوات الله علیه ضابطه منقول نگشته چه اوضاع مردمان

در باب زینت آن مختلفست بلکه راجع بعرف اهل آن سرزمین میشود پس
زنگ جائز را که در عرف ایشان زینت شمرند اجتناب از آنرا
بر خود واجب شناسد و اگر زینت ندانند پوشیدن آن جامه ویرا
جایز بود و حمام رفتن و موی خود را شانه کردن و ناخن گرفتن و مسواک
کردن و در خانهای بی تکلف نشستن و فرزندان و پرستاران
خود را بآرایش و زینت امر نمودن و لباسهای نیکو بدیشان پوشانیدن
ویرا جایز بود و هیچکدام ازینها که مذکور گشت بر وی حرام نمیشد
و این ترک زینت بر نوعیکه یاد نمودیم بر زنی که شوهر او ویرا طلاق
داده باشد در ایام عدّت واجب نیست خواه او را طلاق رجعی داده
باشد و خواه طلاق باین چه ویرا مصیبتی بجهة وفات شوهر روی ننموده است
والله اعلم **سیزدهم** اگر شخصی را چند زن باشد و یکی را طلاق دهد خواه
آن طلاق رجعی باشد و خواه باین و نگوید که کدام را از ایشان طلاق
داده و چون چند روز ازین بگذرد ناگاه آن شوهر را وفات رسد
درینصورت بر جمیع آن زنان واجب میشود که عدّة وفات شوهر خود
بدارند خواه با ایشان دخول کرده باشد و خواه نکرده باشد و اگر جمیع

ازو

ازو حامله گشته باشند عدّه ایشان ابعد الاجلین است چنانکه مذکور
شد و اگر گوید که کدام را طلاق داده و بعد ازان وفات یابد
پس اگر آن طلاق باین باشد درینصورت بر آن زن واجبست که ابتدای
عدّه خود را از حین طلاق گرفته حساب نماید و اگر رجعی باشد از حین وفات
شوهر چه اول حکم زن اجنبیه دارد و ثانی حکم زوجه چنانکه مذکور شد
والله اعلم **چهاردهم** زنی که شوهر او بطرفی از اطراف عالم رفته باشد
و مدتی مدید و عهدی بعید بران گذشته باشد پس اگر معلوم شود خبر او
و ظاهر گردد که در کجاست و یا آنکه اگر ظاهر نگردد و ولی او بآن زن نفقه
و کسوه و لوازم زوجیت را هر وقت که ضرور شوند برساند درین هر دو صورت
آن زن را هیچ وجه اختیار طلب شوهری دیگر نیست و بر وی لازمست که در خانه
خود نشیند و بصبر و تحمل بسازد تا شوهرش از ان سفر برگردد و اگر از خبر او
اثری ظاهر نباشد و کسی را از احوال او اطلاعی نه و ندانند که بکدام طرف
رفته است و او را نیز ولیّی و وکیلی نباشد که آن زن را نفقه و کسوه و لوازم
معاش و مهر داده باشد و او را باینها که مذکور شد دسترسی نباشد
پس درینصورت اگر صبر کند و مشقت را بامنت بسازد تا که معلوم شود

که کار شوهر او بکجا می انجامد و از حیات و وفات او چه اثر بظهور میرسد
در باب او هیچ سخن نیست و در کار او حکمی نه و اگر صبر نکند و به بی شوهری
نسازد و تاب محنت و ریاضت نداشته باشد درینصورت حاکم شرع
بجهة او مدت صبر او را چهار سال مقرر مینماید و بعد از ان تفحص و تجسس احوال
و اخبار او میپردازد و درین باب سعی بلیغ و جهد کثیر بظهور میرساند پس اگر
از و خبری ظاهر شود و اثری از آثار او بدید گردد و باز بر و واجبست که
صبر کند و بر ریاضت بسازد تا شوهرش باسر او آید و بر حاکم شرع لازمست
که درین مدت نفقه و کسوه و لازمه او را از بیت المال مسلمانان باو رساند
و اگر این مدت چهار سال که مقرر گشته بسر آمد و از انشوهر اثری ظاهر نگردد
و از و خبری بان زن نرسد درینصورت حاکم شرع ولی آن شوهر را
امر بطلاق میکند اگر او را ولی باشد و اگر ولی نداشته باشد خود
آن زن را طلاق میدهد و بعد از ان امر میکند ویرا که عدهٔ وفات بدارد
پس اگر بحسب اتفاق آن شوهر در اثنای عدهٔ بیاید آن زن تعلق باو دارد
و کسی را بر و سلطنتی نیست باجماع مجتهدین رضی الله عنهم و اگر بعد از انکه
عده بسر آمده باشد و آن زن شوهر کرده باشد آن شوهر از سفر باز آید

درینصورت

درینصورت باز باجماع مجتهدین آن شوهر را بر و سلطنتی نیست و آن زن حق
شوهر دویم است و اگر وقتی از سفر بیاید که عدهٔ او بسر آمده باشد
اما هنوز شوهر نکرده باشد درینصورت میان مجتهدین خلافست بعضی
بر انند که باز آن زن حق اوست و دیگری را بر و سلطنتی نیست از رفع
زوجیة بمجرد عده داشتن و طلاق و دیگری نمیشود بلکه بر همان اصل خود
باقیست و بعضی بارکان او ره نیافته چه اصل در موجود بقاست تا علم
عدم و رفع او بیقین تحقق بیابد و بعضی دیگر بر انند که آن زن حق او نیست
و هر که بخواهد شوهر میتواند کرد و قول اول بصواب نزدیکتر است
لیکن احوط آنست که تجدید عقد وی نمایند اگر طلاق از ولی یا حاکم
شرع بظهور رسیده باشد و اگر بطلاق بر داشتن عدت مبادرت
ننموده باشد احتیاج بتجدید عقد نیست والله اعلم و علامهٔ حلی قدس الله روحه
در کتاب مختلف الشیعه اختیار مذهب ثالث نموده و قایل بتفصیل گشته
میفرماید که اگر آن زن را ولی آن شوهر یا حاکم شرع طلاق داده باشد
درینصورت مختار قول دویم است و زوجیة باطلست و اگر هیچکدام
ویرا طلاق نداده باشند بلکه حاکم شرع بطلاق او را امر بداشتن

عدهٔ وفات امر کرده باشد چنانچه بعضی از مجتهدین تجویز فرموده‌اند و درین
صورت مختار قول اولست و زوجیت باقیست والله اعلم **فصل چهارم**
در عدهٔ کنیزکان و استبرای ایشان و در وی هشت مسئله است **اول**
آنکه چون کنیز را آقای او شوهر دهد بعد از دخول وی را طلاق دهد عدهٔ
او دو طهر است و بعضی از مجتهدین دو حیض گفته‌اند لیکن مشهور قول اولست
چنانکه در آخر مسئلهٔ دویم از فصل سیم این باب که در بیان عدهٔ زنان
آزاد است مذکور گردید و اگر دخول ناکرده وی را طلاق دهد در صورت
برآن کنیز عده لازم نمیگردد چنانکه در مسئلهٔ اول ازین فصل یاد نمودیم
و در کنیز مدتی که در اقل مدت تواند بود که از عده بیرون آید سیزده
روز و دو لحظه است چه تواند بود که بعد از طلاق بیک لحظه آن کنیز
حیض بیند و بعد از انقضای اقل مدت حیض پاک شود و بعد از انقضای
اقل مدت طهر باز حیض بیند و بیک لحظه از عده بدر آید و باز درین
لحظه آخر که آیا جزء عدهٔ اوست یا خارج میان مجتهدین خلافست چنانکه
در مسئلهٔ سیم از فصل سیم این باب بتفصیل تمام با فایدهٔ خلاف مذکور کردیم
والله اعلم **دویم** اگر کنیزی در سالی زنی حایض باشد و حیض نه بیند عدهٔ او

یکماه و نیمست نصف عدهٔ زن آزاد و پس اگر شوهر او در وقت دیدن
ماه وی را طلاق داده باشد عدهٔ او یکماه هلالیست و پانزده روز از
ماه دیگر و اگر در اثنای ماه طلاق داده باشد احوط قولیست
که عدهٔ او چهل و پنج روز است چنانکه در مسئلهٔ چهارم از فصل سیم این
باب بتفصیل یاد نمودیم و اگر آقای او وی را آزاد کند و بعد از آن
شوهر او وی را طلاق دهد عدهٔ او سه ماهست بطریقی که در زن آزاد
در همان مسئلهٔ چهارم از آن فصل گفته آمد و اگر اول شوهر او وی را طلاق
دهد و آن طلاق رجعی باشد و بعد از آن آقای او وی را آزاد کرده
درین صورت نیز عدهٔ او سه ماهست چه مطلقهٔ رجعیه حکم زوجه دارد و اگر
آن طلاق باین باشد باز عدهٔ او یکماه و نیمست چه مطلقهٔ باینه حکم
زن اجنبیه دارد چنانکه مکرر مذکور شد **سیم** آنکه اگر شخصی را از زن وی بچه
باشد و آن زن را طلاق دهد عدهٔ او عدهٔ زنان آزاد است یعنی اگر
عادت مستقره در حیض داشته باشد عدهٔ او سه طهر یا سه حیض است
و اگر خون خود را مختلف بیند در عمل کردن بتمیز و رجوع نمودن بخویشان
و هم‌شهریان بطریقیست که در زنان آزاد در مسئلهٔ هفتم از فصل سیم

این باب مذکور شده و اگر ذات عادت نباشد عدهٔ او سه ماه است و اگر شوهر
او وفات یابد عدهٔ او نیز چهار ماه و ده روز است و در بعضی از
روایات وارد گشته که عدهٔ زنان ذمیه مثل عدهٔ کنیزکانست لیکن آن روایت
نادرست والله اعلم مخفی نماند که ذکر عدهٔ زن ذمیه در اثنای عدهٔ کنیزان
به تقریبی مذکور گشته چنانچه عادة مجتهدین ذکر آن درین مقام جاری گشته
والا مناسبتی تمام باین مقام ندارد والله اعلم چهارم اگر کنیز سریه آقا
او از وی فرزند نداشته باشد او را شوهر دهد و شوهرش وفات نماید
و آن کنیز از آن شوهر حامله نگشته باشد عدهٔ او دو ماه و پنج روز است
نصف عدهٔ زنان آزاد و اگر از وی حامله گشته باشد عدهٔ او ابعد
الاجلین است از وضع حمل و دو ماه و پنج روز پس اگر پیش از زاییدن
دو ماه و پنج روز به آخر رسد صبر نماید تا بزاید و اگر پیش از دو ماه و
پنج روز بزاید صبر کند تا دو ماه و پنج روز بسر آید والله اعلم پنجم اگر
کنیزکی از آقای خود فرزندی داشته باشد و آن آقا آن کنیز را
بشوهر دهد و شوهرش وفات نماید عدهٔ او چهار ماه و ده روز است
مثل عدهٔ زنان آزاد و اگر آن شوهر پیش از آنکه بمیرد او را طلاق

رجعی داده باشد و بعد از آن در اثنای عدهٔ وفات نماید واجبست
بر آن کنیز که ابتدا کند بعدهٔ وفات از حین وفات تا چهار ماه و ده روز
باتمام رسد و آنچه گذشته باشد از عدهٔ او پیش از وفات شوهر اعتبار
ننماید چه حکم او درین هنگام حکم زوجه است و اگر او را طلاق بائن داده
باشد عدهٔ خود را از حین طلاق حساب مینماید و عدهٔ طلاق [illegible] باتمام
میرساند نه عدهٔ وفات را چه حکم او اجنبیه [illegible]
چنانکه بکرات مذکور گردید و اگر آن کنیز ر[illegible]
و شوهر او بعد از آنکه وی را طلاق رجعی [illegible]
عدهٔ خود را از حین وفات شروع نمود [illegible]
نصف عدهٔ زنان آزاد و اگر آن طلاق بائن باشد [illegible]
از حین طلاق گرفته باتمام میرساند و بس بهمان وجه که مذکور شد والله اعلم
ششم آنکه اگر کنیزی آقای او وفات نماید و او را از آن آقا فرزند
باشد پس اگر آن کنیز شوهر داشته باشد عدهٔ وفات آقا بر وی واجب
نیست و باجماع مجتهدین رضی الله عنهم و اگر شوهر نداشته باشد درین
صورت میان مجتهدین خلافست شیخ طایفه ابوجعفر محمد بن حسن

طوسی و شیخ ابو الصلاح و ابن زهره و علامه حلی در کتاب تجرید و شیخ شهید
محمد بن مکی در کتاب لمعهٔ دمشقیه طاب الله ثراهم و جعل الجنة مثواهم بر آنند
که واجب است بر او که عدهٔ زنان آزاد بدارد یعنی چهار ماه و ده روز و در موثقهٔ
اسحق بن عمار از حضرت ابو الحسن اول موسی بن جعفر صلوات الله علیه و آله
بر آن وارد و محمد بن ادریس علیه الرحمه میفرماید که اصلا عده بر او واجب نیست
نه عدهٔ آزادان و نه عدهٔ کنیزکان چه او را با آقای خود علاقهٔ زوجیت
نیست تا عده بر او واجب گردد و اصل برائت ذمت اوست از تکلیف
و عمل بروایت مذکور ننموده بلکه فرموده که اگر کسی او را بخرد واجب است بر او
که استبرای رحم او نماید و قول اول بصواب نزدیکتر است والله اعلم بالصواب
هفتم اگر کنیز را که آقا با او وطی نموده باشد و بعد از وطی
او را مدبره ساخته باشد چون آقای او وفات نماید واجب است بر آن کنیز
که چهار ماه و ده روز عدهٔ وفات بدارد و چه بعد از فوت او در سلک
آزادان انتظام دارد و معنی مدبره و مکاتبه که بعد از این در صورت
هشتم از سقوط استبرا خواهد آمد با شرایط و احکام ایشان بتفصیل تمام
در فصل دویم از باب عتق مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **هشتم**

اگر کنیز را شخصی بخرد و عده ندارد و لیکن بر او واجب است که استبرای رحم او نماید
یعنی با او مجامعت نکند و او را بحال خود گذارد تا یک حیض ببیند
اگر آن کنیز ذات عادت باشد و چون از حیض پاک گردد اگر خواهد
با او نزدیکی نماید و اگر آن کنیز خون نبیند واجب است بر او که تا چهل و پنج روز
صبر نماید و با او نزدیکی ننماید و چون این مدت بسر آمد اگر خواهد با او مجامعت
نماید پس استبرای کنیز بیک حیض است یا بچهل و پنج روز و این استبرا
ساقط میشود در ده صورت **اول** آنکه آن کنیز در وقت خریدن حایض
باشد که درین صورت چون از حیض پاک شود آن آقا که او را خریده
با او نزدیکی میتواند نمود و احتیاج باستبرای دیگر ندارد **دویم** آنکه
آن کنیز را از مردی عادل خریده باشد و آن عادل خبر از استبرای
خود داده **سیم** آنکه فروشنده او زن باشد **چهارم** آنکه آن کنیز
یائسه باشد **پنجم** آنکه حامله باشد بمدتی که در جمیع این صور استبرای
رحم او واجب نیست الا در صورت آخر که بعضی از مجتهدین بر آنند که
ترک استبرای او در صورتیست که حمل او از زنا باشد و اگر حمل او از زنا
نباشد در زمان استبرای او واجب است ولی استبرا و دخول نمودن با او حرا

وبعضی دیگر از مجتهدین فرموده اند که در صورتی که حمل او از زنا باشد استبرای
او سنت است و بی استبرا با او نزدیکی نمودن مکروه و بعد از آنکه مکرر با او
دخول نموده باشد چون بزاید سنت است که آن فرزند را آزاد نماید
و حصه از مال خود بجهت او جدا کرده و چون بزرگ شود آن حصه را تسلیم
وی نماید و روایات بسیار درین باب وارد گشته والله اعلم ششم
اگر شخصی کنیز کسی را در حبالهٔ نکاح خویش در آورده و بعد از آن او را از
آقای وی بخرد در صورت زوجیت او باطل میشود و استبرای او
ساقط میگردد و با او مجامعت نمودن بطریق ملکیت بر وی حلال میشود هفتم
اگر کنیز را آقای او بشوهر دهد و آن شوهر بعد از دخول وی را طلاق دهد
قبل ازین مذکور شد که عدهٔ او دو طهر است یا دو حیض و چون یکی
ازین دو باتمام رسد آقای او با وی مجامعت میتواند نمود و احتیاج
باستبرا نیست چه آن عده که پیش ازین بجا آورده قایم مقام آنست
استبراست و اگر کنیز کسی مالک کنیزی شود بطریق غنیمت یا صلح یا ارث
یا بجز اینها از اسباب انتقال که در جمیع این احوال نیز استبرا واجب
میشود والا در اقسام خمسه سابقه که واجب نمیشود و چنانکه اگر آن کنیز

درحال

درحال غنیمت یا مصالحه یا ارث حایض باشد و یا آنکه آن شخص که با او
مصالحه نموده عادل باشد و خبر از استبرای خود داده یا زن باشد
و یا آنکه آن کنیز در جمیع این صور یائسه یا حامله باشد چنانکه بتفصیل یاد
نمودیم هشتم اگر شخصی کنیز خود را مکاتب سازد و در ایام کتابت
حرامست بر وی که با او مجامعت نماید خواه آن کتابت مشروط باشد و خواه
مطلقه لیکن چون آن کنیز از ادای مال کتابت عاجز گردد و آن کتابت
برهم خورد در صورت بر وی حلال میشود که با او دخول نماید و احتیاج
باستبرا نمیشود و اگر آن کتابت مشروط باشد و همین است حکم اگر آن کتابت
مطلقه باشد بشرط آنکه از مال کتابت چیزی بآقای خود نداده باشد و اگر
داده باشد باز دخول او وی را حرامست والله اعلم نهم اگر نومسلمانی کنیزی
داشته باشد و بعد از آن آن نومسلمان مرتد شود در صورت بر وی
حرامست که با آن کنیز وطی نماید و لیکن چون بار دیگر باسلام در آید وطی
آن کنیز بر وی حلال میشود و احتیاج باستبرا نیست دهم اگر کسی کنیزی
بخرد و آن کنیز کافره باشد و بعد از آنکه آقا او را استبرا نموده باشد
مسلمان گردد در صورت نیز وطی او بر وی حلال میشود و احتیاج باستبرای

نظیره

دیگر نمیشود و درین پنج صورت آخر میان مجتهدین رضی الله عنهم خلافی
نرسیده است لیکن ابو حنیفه علیه اللعنه که یکی از مجتهدین اربعه سنیانست میگوید
که درین صور اعتبار آن کثیر واجبست و دلیل او در غایت ضعف است
فصل پنجم در نفقه و کسوه و مسکن زنانی که شوهران ایشان را طلاق داده
باشند و در وی یازده مسئله است **اول** زنی که شوهر او وی را طلاق رجعی
داده باشد واجبست بر وی که در ایام عدّه در خانه شوهر خود نشیند و حرامست
بر وی که از آنخانه قدم بیرون نهد و بجای دیگر رود مگر آنکه وی را امر ضرورتی
روی نماید و امری ناگزیر پیش آید که درینصورت بعد از نصف شب
بجهة مشیت آنکار بیرون میتواند رفت لیکن باید که پیش از آن که
صبح طلوع نماید برگردد و بجایگاه خود آید و نیز جایز نیست او را که
بی رخصت شوهر حج سنتی یا تجارات یا زیارات بجا آرد امّا حج
واجبی را بی رخصت شوهر در ایام عدّه بجا تواند آورد و همین است
حکم در روزه سنت و اعتکاف سنت و نذر کردن عبادات سنتی
چنانچه در زنانی که ایشان را طلاق نداده باشند مذکور شد چه او حکم
زن غیر مطلقه دارد و اگر او را طلاق باین داده باشد بر وی واجب

نیست

نیست که در ایام عدّه در خانه شوهر نشیند بلکه بهر جا که خواهد تواند رفت
چه او حکم زن اجنبیه دارد چنانکه در میراث مستقل در مذکور شد والله اعلم
دویم آنکه واجبست بر شوهر نفقه و کسوه و مسکن زن خود در عدّه رجعی
که وی را طلاق رجعی داده باشد و اگر او را طلاق باین داده باشد
اینها هیچکدام بر وی واجب نمیشود بهیچ وجه که مذکور گردید مگر آنکه حامله باشد
که درینصورت همه بر وی واجبست تا وقتی که آن زن بزاید و بعد از
زائیدن از وی ساقط میگردند چنانکه در فصل نفقه و کسوه و مسکن زنان
ارباب نکاح یاد نمودیم والله اعلم **سیم** زنی که شوهر وی را طلاق
رجعی داده باشد در وقت طلاق در هر خانه که بوده است واجبست
بر وی که در ایام عدّه در آنخانه نشیند و از آنخانه بخانه دیگر نرود پس اگر
شوهر پیش از آنکه خواهد وی را طلاق دهد با او گوید که ازین خانه که نشسته
بیرون رو و در خانه دیگر قرار گیر و او اطفال خود را با فرش و ظروف
و آلات خانه از آنجا بخانه که شوهر بجهة او تعیین نموده باشد برده
امّا خود هنوز نرفته باشد که شوهر او را طلاق دهد درینصورت
واجبست بر وی که در همان خانه اول که در وی میبود نشیند و عدّه برآرد

و اطفال و عیال و اثقال خود را با همان خانهٔ اول بر گردانند و اگر حال بر عکس این
باشد چنانکه خود در خانه که شوهر وی بنشستن در او امر کرده باشد برود لیکن
اطفال و اسباب و اثقال او در همان خانهٔ اول باشد و در این حال شوهر وی را
طلاق دهد در این صورت واجب است که در آن خانهٔ دویم که رفته است بنشیند
و اطفال و ضروریات خود را نیز در این خانه در آورد و عدهٔ خود را با تمام
رساند و اگر بخانه که شوهر بجهت او تعیین نموده نقل کند و در آنجا اقامت
کند و منزل گزیند لیکن بجهت حاجتی یا بکشیدن متاعی بخانهٔ اول آید و در این
حال شوهر وی را طلاق دهد در این صورت واجب است که در خانهٔ دویم
که شوهر او امر کرده بنشیند و عده بدارد نه بخانهٔ اول که بجهت حاجتی رفته
چه خانهٔ دویم منزل و مأوای وی گشته است و اگر از خانهٔ اول بیرون
آید و هنوز بخانهٔ دویم نارفته در راه شوهر وی را طلاق دهد در این صورت
واجب است که در خانهٔ دویم بنشیند و عده بدارد و باز نگردد
و بخانهٔ اول نرود چه از جانب شوهر مأمور گشته که در این خانهٔ دویم ساکن
گردد و منزل خود شناسد و در خانهٔ اول نشیند والله اعلم چهارم
آنکه چون زن مرد صحرا نشین چون شوهر او وی را طلاق رجعی دهد در وقت

طلاق

طلاق در هر خیمه که بوده همان خیمه را منزل گزیند و در آنجا بسر برده
تا عده او با تمام رسد مگر وقتی که چنین اتفاق افتد که در اثنای عده
صحرا نشینان همه از آن مکان و از آن سرزمین کوچ کرده خواهند که
بمکانی دیگر روند که در این صورت او نیز بجهت محافظت جان و عرض
و مال خود از آن مکان با ایشان کوچ نماید و بمکانی دیگر اقامت کند
و زنی که با شوهر خود در کشتی باشد و آن شوهر وی را در آن کشتی طلاق
رجعی دهد در وقت طلاق در هر مسکن که ساکن بوده همان مسکن را
مأوای خود شناسد و در آنجا اقامت نماید تا عده او بسر آید و اگر
در آن وقت در مسکنی معین ساکن نبوده و یا در حجره از حجرهای کشتی منزل
نگزیده در این صورت شوهر او در هر منزل که جای دهد در همین حجره
که نشانده باید که از آنجا بجایی دیگر نرود تا عدهٔ او بسر آید و اگر در اثنای
عده کشتی بکنار آید و در آنجا لنگر اندازد و کشتی نشینان همه بیرون
آیند او نیز باید که با شوهر خود از کشتی بدر آید و در این امور که مذکور
گشتند مخالفت نورزد والله اعلم پنجم آنکه اگر زنی را شوهر طلاق
رجعی داده باشد و آن زن در خانه که در آنجا ساکن گردیده باشد و در خانه

خود بنشیند و از شوهر خانه بجهت عده داشتن طلب نماید و چون عده بسر
آید درین صورت او را نمیرسد که از شوهر خود اجرت خانهٔ خود را طلب
نماید چه ظاهر حال دلالت میکند بر آنکه او درین باب با شوهر خود بطریق
تبرع عمل نموده باشد و اگر خود برخصت شوهر خانه را باجاره گیرد و در آنجا
ساکن گردد تا عدهٔ او بسر آید درین صورت نیز او را نمیرسد که طلب
اجرت آنخانه از شوهر نماید چه او مامور است از جانب حضرت شارع
صلوات الله علیه که در خانه بنشیند که شوهر او را در آنخانه جای دهد نه
خانه که خود برخصت شوهر بهم رسانیده باشد والله اعلم ششم آنکه مشهور
میان مجتهدین رحمهم الله آنست که نفقه و کسوه و مسکن این هر سه مخصوص اند
بزنی که شوهر وی را طلاق رجعی داده باشد و یا طلاق باین بشرط آنکه
حامله باشد چنانکه مذکور شد اما زنی که شوهر او وفات نماید و حامله
نباشد باجماع مجتهدین در ایام عدهٔ وفات مستحق هیچکدام ازین سه نمیشود
و اگر حامله باشد باز باجماع مجتهدین از مال شوهر او این سه چیز در ایام
عده نمیرسد لیکن آیا او را میرسد که این سه چیز را از مال آن فرزندی که
در شکم دارد بردارد و در ایام عده صرف خود نماید یا نمیرسد درین

باب

باب میان مجتهدین خلافست جمعی کثیر از متقدمین بر آنند که او را میرسد
چه روایات بسیار درین باب وارد گشته و متاخرین از مجتهدین بر آنند
که او را نمیرسد چه او را از مال آن فرزند وقتی بهره و نصیبیست که آن
فرزند زنده متولد گردد و او را از میراث پدر مالی باشد پس از
تولد آن فرزند او را از مال پدر میراثی نیست تا او نصیب خود را از نفقه
و کسوه و مسکن از مال بردارد و حکم بعد آن روایات که دلیل متقدمین اند
کرده اند والله اعلم و اینها بر تقریب ذکر نفقه زنان در فصل دهم
از باب نکاح مذکور شده اند هفتم زنی را که شوهر طلاق داده باشد
جایز نیست که پیش از آنکه عدهٔ او تمام شود شوهر کند پس اگر
در اثنای عده بجهت خود شوهری پیدا کند و در حبالهٔ نکاح او در آید و او
با او دخول نکرده باشد درین صورت بر حاکم شرع واجبست که ایشان را
از یکدیگر جدا گرداند و نگذارد که با هم در یکجا جمع شوند و آن زن باز
همان در عدهٔ شوهر اولست و از عدهٔ او بدر نرفته است و از برای
شوهر دویم درین حال چون ایشان را پیش از دخول از یکدیگر جدا
کرده اند احتیاج بعدهٔ دیگر نمیشود و اگر دخول کرده باشد و از یکدیگر

این عمل حرام است خواه آن زن حامله شود و خواه نشود و در این صورت تمام
باز در عده شوهر اول است و بعد از آن عده وطی برای شوهر دوم عده بنشیند
چه او در این حال زنا کرده است و زانی را حرمتی نیست که از برای او عده
واجب کرده و اگر ندانند که این عمل حرام است و از روی جهل یا مرتکب
بر نکاح اقدام نموده باشند و آن زن حامله نشود و در این صورت تمام عده را
بعد از آنکه ایشان را از یکدیگر جدا کرده باشند آنکه عده شوهر اول را
آنچه باقی مانده تمام نماید و از برای شوهر دوم عده دیگر بجا آرد از شوهر
دوم در این حال وطی شبهه مجهول بوده و از برای وطی شبهه عده لازم است
و بعد از تمام شدن این دو عده هر که خواهد شوهر کند و اگر حامله شود
و از دو بار دو... کرده و قرینه باشد که از آنجا معلوم کرده که آن فرزند که
در شکم دارد از شوهر اول است بانیطریق که از زمان دخول شوهر
اول تا وقت زائیدن شش ماه که اقل مدت حمل است گذشته باشد
و از زمان دخول شوهر دوم تا این وقت شش ماه نگذشته باشد
در این صورت عده شوهر اول را بزائیدن تمام میسازد و از برای شوهر
دوم بعد از آنکه بزاید سه طهر عده میدارد و پس از آن هر کدام را از ایشان

که بخواهد

که بخواهد بعد بر او که خواهد شوهر میکند و آن فرزند که متولد گشته حق شوهر اول است
و بدو ملحق میگردد و بعد از فوت او میراث میبرد و اگر قرینه باشد که آن
فرزند که در شکم دارد از شوهر دوم است باین وجه که از زمان دخول شوهر
اول تا وقت زائیدن بیشتر از اقصای مدت حمل باشد چنانکه ده ماه یا بیشتر
گذشته باشد بنابر قول مشهور یا سیزده ماه گذشته باشد بر قول دیگر
و از زمان دخول شوهر دوم تا وقت زائیدن شش ماه گذشته باشد
یا بیشتر از شش ماه تا نه ماه یا سیزده که در این صورت عده شوهر دوم را
بزائیدن به اتمام میرساند و عده شوهر اول را آنچه باقی مانده بعد از زائیدن
تمام میسازد پس از آن هر که بخواهد شوهر میکند و آن فرزند که متولد گشته حق
شوهر دوم است و بدو ملحق میشود و بعد از فوت او میراث میبرد
چه فرزندی که از وطی شبهه بظهور آمده باشد حکم فرزندی دارد
که از وطی صحیح بر طبق نکاح صحیح بحصول پیوسته باشد و اگر قرینه باشد
که آن فرزند از هیچکدام هم نرسیده چنانکه از زمان دخول شوهر اول
تا وقت زائیدن بیشتر از اقصای مدت حمل باشد و از زمان دخول
شوهر دوم تا وقت ولادت کمتر از شش ماه باشد در این صورت

انتهی. اگر در عده وطی شبهه بکند و حیض ببیند که بعد از آنکه از ابتدای عده شوهر
اول از آن بگاه گذشته بکرد و آنچه باقی مانده باشد با تمام رساند و بعد از آن
از برای شوهر دوم بسه طهر یا بسه ماه عده دیگر نگاه دارد و بعد از آن هر که خواهد
شوهر کند و آن فرزند حق بهیچکدام نیست و بهیچکدام ملحق نباید ساخت
بلکه باید او را ملحق بکرد و در صحیح این شقوق مذکوره میان مجتهدین خلافی
نیست لیکن اگر احتمال داشته باشد که آن فرزند از هر دو باشد چنانکه
بزاید در میان اقل مدت حمل و اقصای مدت آن نسبت بهر دو در تعیین
میان مجتهدین خلافست شیخ طایفه ابوجعفر محمد بن حسن طوسی علیه الرحمه
میفرماید که در باب آن فرزند نسبت بهر دو قرعه باید زد بهر کسیکه بنام
او بر آید حق او است و باو ملحق باید ساخت پس اگر از شوهر اول باشد
باید که عده او را بزاییدن تمام نماید و از برای شوهر دوم بسه طهر یا بسه
ماه عده نگاه دارد و بعد از آن که عده تمام کرده هر که خواهد شوهر کند و اگر
آن فرزند از برای شوهر دوم بر آید عده او را بزاییدن تمام نماید
و از برای شوهر اول عده جداگانه بسه طهر یا بسه ماه بجا آرد و بعد از آن
هر که خواهد شوهر کند و اکثر مجتهدین برآنند که آن فرزند حق شوهر دوم است

و باو ملحق باید ساخت بحضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده که الولد
للفراش یعنی فرزندی که از زنی متولد گردد حق مردیست که آن زن
فراش او باشد و چون در حال صاحب فراش شوهر دوم است و فراش
شوهر اول هر چند که احتمال دارد که آن فرزند از او باشد بهم خورده
گشته است و این قول اصلب و نزدیکتر است پس در حال باید که عده شوهر
دوم را بزاییدن تمام نماید و از برای شوهر اول عده دیگر جداگانه بجا
آورد و بعد از آن هر که خواهد شوهر کند و الله اعلم مطلب هشتم زنی که شوهر او غایب
باشد و بسفری رفته باشد چون او را طلاق دهد عده طلاق را از وقت
طلاق گیرد حساب باید نمود تا تمام شود و چون وفات یابد عده وفات
از حین وفات دیگر بسفری رفته باشد و از او غایب گشته باشد او را
طلاق دهد و خبر طلاق بزن رسد در خصوص تیز باید که عده طلاق را
از حین طلاق حساب نماید پس اگر شخصی از پیش شوهرش بیاید و خبر دهد که
یکماه قبل از این آن شوهر تو را طلاق داده باید که آن ماه را از عده حساب
نماید و آنچه باقی مانده باشد با تمام رساند و بعد از آن هر که خواهد شوهر کند و اگر
نه طلاق شوهر خود خبر یابد لیکن نداند که در چه وقت آن طلاق گفته

یافته در بینصورت باید که عدهٔ خود را از آن وقت که خبر یافته حساب نماید
تا تمام شود و اگر شوهرش در آن سفر وفات نماید باید که عدهٔ وفات را
از آن وقت که خبر باو رسیده حساب نماید هرچند که از فوت شوهر او مدتی
مدید گذشته باشد خواه آن خبر دهنده عادل باشد و خواه نباشد لیکن آن زن را
جایز نیست که شوهر کند تا فوت شوهر او بشیاع یا باخبار عدول
ثابت نگردد والله اعلم **نهم** اگر زنی را شوهر او با وی دخول کرده طلاق
دهد و بعد از آن در عدّه رجوع نماید و بعد از رجوع و قبل از دخول بار دیگر
وی را طلاق دهد در بینصورت واجب میشود بر آن زن که عدّهٔ خود را بار دیگر
از سر گیرد چه برجوع شوهر با او آن عدّهٔ اول زایل گشته و باطل گردیده است
والله اعلم **دهم** اگر مردی با زنی بطریق شبهه وطی نماید یعنی آن زن
بگمان اینکه زن اوست مثلا وطی نماید و آن زن بگمان اینکه آن مرد شوهر
اوست تن در دهد تا با وی دخول نماید پس اگر این شبهه از هر دو طرف
باشد و هیچکدام عالم بتحریم این وطی نباشند در بینصورت حدّ زنا که
عنقریب در باب حدود و تعزیرات مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
از هر دو ساقط میگردد و بر آن زن عدّه واجب میشود و مستحق مهر امثال

خود

خود میگردد و اگر باین وطی آن زن حامله گردد و از و فرزندی متولد شود آن فرزند
بهر دو ملحق میشود و از ایشان میراث میبرد و ایشان از و و اگر فوتی روی
نماید چنانچه در ضمن مسئلهٔ هفتم ازین فصل اشارتی بآن رفت و اگر آن شبهه
از جانب مرد تنها باشد چنانکه زن عالم باشد و مرد نباشد در بینصورت
آن فرزند بآن مرد ملحق میشود و زن را از و بهره نیست لیکن بر و عدّه واجب
میگردد و بعد از آنکه عدّه بسر آید حدّ زنا نیز بر و لازم میشود و مهر او
نیز ساقط میگردد و مستحق چیزی از آن نمیشود و اگر قضیه برعکس باشد
یعنی آن شبهه از جانب زن تنها باشد چنانکه مرد عالم باشد و زن
نباشد در بینصورت آن فرزند حق آن زنست و با او ملحق میشود و مرد را
از و بهره نیست و بر و عدّه واجب میگردد و مستحق مهر امثال خود
میشود و حدّ زنا بر آن مرد لازم میگردد والله اعلم **یازدهم** هرگاه زنی را
شوهر او طلاق باین دهد و بعد از آن بطریق شبهه با او وطی نماید
در بینصورت بر آن زن یک عدّه واجب میشود خواه حامله باشد و خواه نباشد
و بعضی از مجتهدین بر آنند که بر وی دو عدّه لازمست یکی بجهت طلاق
و دیگری بجهت وطی شبهه و قول اول بصواب نزدیکتر است چه

باب خلع

طلاق دهنده و وطی نماینده در اینجا یک شخص اند و در اکتفا نمودن بیک عده
فرقی نیست میان یک وطی و وطیهای متعدد و هرگاه وطی کننده یک کس
باشد لیکن در صورتی که متعدد باشد نسبت بهر یک عدهٔ علیحده واجب میشود
والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب **باب یازدهم** در خلع
و مبارات و این باب مشتملست بر دو فصل **فصل اول** در بیان معنی خلع و صیغه
و کیفیت و شرایط و احکام آن و در وی شش مسئله است **اول** بدانکه خلع
در لغت عرب بمعنی کندن جامه است و هرچه بدان ماند قال الله تعالی فاخلع
نعلیک یعنی پس بکن ای موسی نعلین خود را چون بدین وادی آمدی
و در عرف اهل شرع طلاقیست که حاصل گشته باشد بعوضی معلوم که آن عوض را
زن بشوهر داده باشد و از و طلاق گرفته باشد چنانکه در فصل دوم از
باب طلاق بتقریب ذکر اقسام آن مذکور گردید که گویا زن جامهٔ ای
شوهر خود را که آن شوهر باین عوض در او میکند و از خود دور میکرداند
و یا آنکه گویا شوهر جامه ایست زن خود را که آن زن او را بدادن عوض
و گرفتن طلاق از خود دور میسازد و صیغهٔ او بر نحویست که چون
شوهر با زن خود گوید که خلعتک علی کذا یعنی دور میکردانم ترا ای زن

از خود

از خود برین مبلغ که معلوم است میان من و تو آن زن باید که فی الحال بی
فاصله در جواب او گوید که قبلت المعاوضة یعنی قبول این معاوضه نمودم
و یا آنکه چون شوهر یا وکیل او با وکیل زن گوید زوجتی مختلعة علی کذا یعنی
زن من کنده شده و دور افکنده شده بازاء خود برین مبلغ یا زوجة موکلی
علی کذا یعنی زن وکیل کننده من بازاء خود رونده است برین مبلغ باید
که وکیل زن فی الفور بگوید قبلت المعاوضة لموکلتی فلانة یعنی قبول
معاوضه نمودم از برای فلانه زن که وکیل کننده منست و یا آنکه چون زن
پیش از شوهر با او گوید که اخلعنی بکذا یعنی خلع کن مرا و از خود دور گردان
برین مبلغ که معهود است میان من و تو و یا وکیل او با آن شوهر یا وکیل او
گوید خلع موکلتی فلانة زوجتک او زوجة موکلک بمبلغ کذا یعنی
از خود دور گردان وکیل کننده مرا فلانه که زن تست یا زن وکیل
کننده تست برین مبلغ واجبست که آن شوهر در صورت اول فی الفور
در جواب آن زن گوید خلعتک علی کذا و در صورت دوم آن شوهر
یا وکیل او فی الفور در جواب وکیل آن زن گوید فلانة موکلتک زوجتی و
زوجة موکلی مختلعة علی کذا یعنی فلانه زن که وکیل کننده تست و زن منست

یا زن وکیل کننده هست روا نشود هست با راه خود برین مبلغ که معهود است
پس اگر در صورتی که شوهر یا وکیل او ابتدا بصیغه نماید زن یا وکیل او فی الفور
در جواب ایشان قبول معاوضه نمایند و یا آنکه در صورتی که زن یا وکیل او
ابتدا بطلب خلع نمایند شوهر یا وکیل او فی الفور در جواب خلع نمایند
درین هر دو صورت آن طلاق خلعی نخواهد بود بلکه راجع با طلاق رجعی
خواهد گشت و شوهر او در هر دو حال جایز است که رجوع با زن خود نماید
اگر عوض را متصرف نشده باشد و بمجرد همین صیغه که در میان ایشان
جریان یافت و با این کیفیت که مذکور گردید بظهور پیوست طلاق
خلعی متحقق میشود و دیگر بعد ازین احتیاج بصیغه طلاق نمیشود و شیخ
طایفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی علیه الرحمه میفرماید که بمجرد همین صیغه طلاق
خلعی بظهور نمی آید و آن به تنهایی سبب نمیگردد بلکه ناچار است که
در عقب آن صیغه طلاق نیز مذکور گردد و بدین کیفیت که شوهر یا
وکیل او گوید با زن یا وکیل او خلعتکِ علی کذا او انتِ طالق
یا زوجة موکلی مختلعة بکذا او هی طالق و ایشان باید که فی الفور در
جواب گویند که قبلتُ المعاوضة لموکلتی و در صورتی که زن یا وکیل او

ابتدا بطلب خلع نمایند باید که شوهر یا وکیل او فی الفور خلع نمایند و در عقب
آن صیغه طلاق را بطریق مذکور یاد نمایند و قول شیخ خالی از احتیاط
نیست و بیان صیغه مخالعه بر وجوه مذکوره از وجوب فوریت قبول
معاوضه از جانب زن یا وکیل او و یا طلب کردن ایشان خلع را بفدیه
معلومه پیش از شوهر خواه ذکر صیغه طلاق در عقب صیغه خلع شرط باشد
و خواه نباشد مبنی است بر آنکه طلاق خلعی از قسم عقود باشد که محتاج اند
بایجاب و قبول و با اتصال قبول با یجاب نه از قسم ایقاعات که
محتاجند بصیغه ایجاب چنانچه مختار جمهور مجتهدین است و اگر از قسم
ایقاعات باشد بمجرد گفتن شوهر یا وکیل او زوجتی مختلعة علی کذا یا زوجة
موکلی مختلعة علی کذا طلاق خلعی حاصل میشود و احتیاج بقبول معاوضه
یا ابتدا بمطالبه مخالعه بفدیه معلومه از جانب زن یا وکیل او نمیشود
چنانچه مختار بعضی از مجتهدین است و بر هر تقدیر چون شوهر بعد از
جریان صیغه بر نهج مذکور عوض را از زن خود گرفت و تصرف خویش
در آورد و این مخالعه نسبت با او لزوم بهم رسانید و آن طلاق بقیاس
باو باین میشود و او را در عده رجوع نخواهد بود اما از جانب آن زن

لزومی ندارد و چه تواند بود که او پیش از تمامی عده رجوع با عوض نماید
پس درین صورت آن شوهر نیز در عده رجوع با او میتواند نمود و آن طلاق
که بقیاس با او باین بود رجعی میگردد چنانکه در بیان اقسام طلاق بدان
اشارتی رفت دویم آنکه عوضی که زن بشوهر خود میدهد بجهت گرفتن
طلاق از جانب حضرت شارع صلوات الله علیه تقدیری و تعیینی ندارد بلکه
بهر چه شوهر بدان خشنود گردد جایز است هرچند که زیاده بر مهر آن زن
باشد چنانکه مهر نیز از جانب آنحضرت مقدر و معین نگشته است و باید که
جنس و مقدار و وصف آن عوض معلوم باشد اگر در مجلس طلاق حاضر نباشد
و اگر حاضر باشد مجرد مشاهده کافیست والله اعلم سیم آنکه آن عوض باید
که ملک مسلمانان شود پس اگر زنی در عوض طلاق شراب بشوهر خود
دهد و از و طلاق بگیرد درین صورت میان مجتهدین خلافست بعضی
برانند که آن طلاق رجعی میشود و باین نخواهد بود و بعضی دیگر برانند
که اگر در عقب صیغه خلع طلاق مذکور گشته باشد چنانچه مختار شیخ
طائفه است آن طلاق رجعی میشود و اگر نگفته باشد آن مخالعه باطلست
و اعتباری ندارد و اگر مردی زن خود را طلاق دهد بشرط آنکه

آن عوضی که آن زن با او میرساند سرکه باشد پس از آن ظاهر شود
که آن عوضی که بجهت او فرستاده شراب است درین صورت آن طلاق که بصفت
آن عوض واقع گشته صحیحست لیکن بر آن زن لازمست که بقدر آن شراب
سرکه تسلیم شوهر خود نماید والله اعلم چهارم آنکه شرایطی که از برای زن
و شوهر معتبر است در طلاق معتبر است در خلع نیز چه او قسمیست از مطلق
طلاق پس باید که آن زن در حباله نکاح آن مرد باشد نه آنکه کنیز او باشد
یا زن او نباشد خواه زن دیگری باشد یا نباشد و باید که آن نکاح
دایمی باشد نه منقطع و باید که آن زن معین و مشخص باشد باسم یا باشاره
یا بوصف و باید که از حیض و نفاس پاک باشد و از طهر مواقعه نقل بطهر
دیگر کرده باشد هرگاه یائسه نباشد و شوهر با او دخول کرده باشد و در آن
شهر با او باشد و از احوال او خبردار باشد پس اگر طلاق خلعی دهد کنیز
خود را یا زن دیگری را یا متعه خود را یا زنی را از زنان خود یا زن
خود را که یائسه نباشد و مدخوله باشد در حال حیض یا نفاس یا در طهر
مواقعه آن طلاق خلعی صحیح نخواهد بود و اعتباری ندارد و دیگر
طلاق خلعی دهد زن یائسه یا غیر مدخوله خود را در وقت حیض یا نفاس

صحیحست و همین است حکم اگر در شهری دیگر باشد و زن خود را طلاق خلعی
دهد و داند که آن زن از طهر مواقعه نقل بطهر دیگر کرده است هر چند که آن
طلاق بحسب اتفاق در حال حیض یا نفاس واقع گشته باشد و خلع را
زاید بر طلاق یک شرطست و آن آنست که باید که کراهت از جانب زن
باشد پس اگر از جانب شوهر باشد یا از هر دو جانب و یا آنکه از هیچ طرف
کراهتی نباشد درین هر سه صورت طلاق خلعی بوقوع نمی آید و باید که آن شوهر
بالغ و عاقل و مختار باشد و قصد طلاق خلعی داشته باشد پس اگر طفلی یا دیوانه
یا کسی که بزور او را بر خلع دارند یا در مستی زن خود را طلاق خلعی دهد
آن طلاق صحیح نیست و اعتباری ندارد و شرایطی که در صیغهٔ طلاق معتبر است
در صیغهٔ خلع نیز معتبر است پس باید که در حضور دو مرد عادل گفته شود و بنفس
آن زن اضافه شود نه بجزوی از اجزای او و معلق و موقوف بشرط نباشد
و بطریق کنایه مذکور نگردد و گوینده او قصد انشای طلاق کند نه بقصد
اخبار از و چنانکه در تتمهٔ فصل دویم از باب طلاق بتفصیل مذکور گردید
والله اعلم **پنجم** زنی که شوهر او را طلاق رجعی داده باشد دیگر او را
طلاق نمیتواند داد تا با او رجوع نماید و درین مسئله میان مجتهدین

رضی

رضی الله تعالی عنهم خلافی نیست لیکن بعضی از مجتهدین سنیان بر آنند
که تا آن زن در عده باشد آن شوهر پیش از آنکه با او رجوع نماید بار دیگر
او را طلاق میتواند داد و اگر چه در مذهب ایشان سه طلاق پی در پی بدون
آنکه رجعی در میان در آید واقع میشود چنانکه در اقسام طلاق بدعت
مذکور گردید و همین است حکم در طلاق خلعی نیز چه در و رجوع نمی باشد
لیکن در صورتی که زن رجوع بعوض نماید شوهر رجوع با او میتواند نمود
پس بعد از رجوع بار دیگر آن زن را طلاق میتواند داد والله اعلم **ششم**
اگر زنی شخصی را وکیل کند تا با شوهر او مخالعه نماید بعوضی مطلق باید که آن
وکیل آن عوض را زیاده از مهر امثال آن زن قرار ندهد پس اگر زیاده بر آن
مقرر نماید و آن شوهر بعد از آن وی را طلاق دهد و آن زن بدان رضا ندهد
درینصورت آن طلاق رجعی خواهد بود و آن عوض که وکیل مقرر نموده
باطل میگردد و بر آن وکیل چیزی لازم نمیشود و ضامن دادن آن
مبلغ مقرری نیست و اگر برابر مهر امثال او یا کمتر از آن مقرر نماید
و آن شوهر آن زن را بدان مقرری طلاق دهد درینصورت آن طلاق
که واقع گشته طلاق خلعی خواهد بود والله اعلم **فصل دویم** در مباراة

بدانکه مبارات در لغت عرب بمعنی مفارقت و جدا شدن است و در عرف اهل
شرع جدا کردن و بریدن شوهر است زن را از خود بعوضی که از آن زن بگیرد
و فرق میان خلع و مبارات به سه چیز است اول آنکه در خلع دلگیری
و آزردگی از جانب زنست و بس و در مبارات اکراه و آزردگی از هر دو
جانبست دویم آنکه در مبارات شرطست که لفظ طلاق در عقب صیغه او
گفته آید باتفاق مجتهدین رضی الله عنهم چنانکه گوید بارأتک علی کذا فانت
طالق یعنی جدا ساختم ترا ای زن از خود برین مبلغ و تو رونده باری
خود پس اگر گوید بارأتک علی کذا و در عقب آن نگوید انت طالق طلاق
واقع نشود بخلاف خلع که در آوردن صیغه طلاق در عقب
صیغه او میان مجتهدین خلافست چنانکه مذکور شد سیم آنکه در مبارات
جایز نیست که عوضی که زن بشوهر خود میدهد بجهة طلاق زیاده باشد
بر مهر مسمی یا مهر امثال و پس اگر شوهر زیاده برین هر دو از وی بگیرد
آن زیادتی وی را حلال نیست بخلاف خلع که آنجا عوض در وی میتواند بود
که زیاده باشد و شرایطی که معتبر است در مرد و زن در طلاق و خلع
معتبر است در ایشان در مبارات نیز و شرایطی که در صیغه این هر دو

معتبر است در صیغه مبارات نیز معتبر است بهمان تفصیل که مذکور شد والله
اعلم باب دوازدهم در ظهار و این باب مشتملست بر چهار فصل
فصل اول در معنی ظهار و کیفیت صیغه او بدانکه ظهار را از ظهر گرفته اند
و ظهر در لغت عرب پشت چیزیست و در عرف اهل شرع عبارتست از تشبیه
کردن شوهر زن خود را به پشت مادر خود چنانکه با او گوید انت علی
کظهر امی یعنی تو حرامی بر من همچو پشت مادر من و چون این تشبیه از و
بظهور آمد آن زن برو حرام میشود و با او مجامعت نمیتواند کرد تا آنکه
کفاره آن ظهار را بر وجهی که بعد ازین مذکور خواهد شد ندهد و درین حکم
میان اهل اسلام خلافی نیست و اما اگر تشبیه کند زن خود را به پشت یکی
دیگر از محرمات نسبی یا رضاعی خود چون خواهر و دختر خواهر و عمه و خاله
و امثال اینها درین صورت میان مجتهدین خلافست شیخ طائفه ابو
جعفر محمد بن حسن طوسی و ابن ادریس علیهما الرحمه میفرمایند که ظهار بفعل
نمی آید و آن زن برو حرام نمیشود و باقی دیگر از مجتهدین برانند که ظهار
واقع میشود و حرمت بفعل می آید لیکن اگر تشبیه کند زن خود را به پشت
یکی از زنان که بطریق مصاهرت برو حرام گشته باشند چون مادر

زن و خواهر زن و زن پدر و پسر و امثال اینها باتفاق مجتهدین ظهار بفعل
نمی آید و آن زن باین تشبیه برو حرام نمیشود و اگر تشبیه کند زن خود را
بعضوی دیگر از اعضای مادر خود چون دست یا پای یا شکم چنانکه گوید
اَنتِ عَلَیَّ کَیَدِ اُمّی اَو رِجلِ اُمّی اَو بَطنِ اُمّی یا امثال اینها درین صورت
نیز میان مجتهدین خلافست شیخ طایفه ابو جعفر طوسی و صدوق المسلمین
ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی و قاضی و ابن حمزه علیهم الرحمه میفرمایند که
ظهار بفعل می آید و متمسک شده اند درین حکم بروایتی که درین باب وارد
گشته و سایر مجتهدین برانند که ظهار واقع نمیشود چه در قرآن مجید ظهار
واقع گشته پس لفظ ظهر میباید که مذکور گردد نه سایر اعضا با آنکه اصل عدم
ظهار و حرمتست و این قول بصواب نزدیکتر است والله اعلم و اگر تشبیه کند
زن خود را بمادر خود و پشت و سایر اعضای او را ذکر نکند چنانکه گوید
اَنتِ عَلَیَّ کَاُمّی اَو مِثلِ اُمّی یعنی تو حرامی بر من همچو مادر من درین صورت
نیز میان مجتهدین خلافست شیخ طایفه ابو جعفر طوسی علیه الرحمه میفرماید
که اگر قصد ظهار کند واقع میشود و آن زن باین صیغه نیز برو حرام میشود
و اگر قصد نکند ظهار بفعل نمی آید و باقی دیگر از مجتهدین برانند که
باین

باین صیغه مطلقا ظهار حاصل نمیگردد و خواه قصد آن داشته باشد و خواه نداشته
باشد و این قول بصواب نزدیکتر است چه صیغه که درین باب از حضرت شارع
صلوات الله علیه بطریق تواتر منقول گشته و قرآن مجید برو دلالت دارد
آنست که مشتمل بر لفظ ظهر باشد پس اگر ظهر مذکور نگردد ظهار نخواهد بود
و غیر این صیغه را برو قیاس کردن جایز نیست والله اعلم **فصل دویم**
در شرایط ظهار و در وی مسئله هست **اول** آنکه شرطست که صیغه ظهار
در حضور دو مرد عادل واقع شود باتفاق مجتهدین پس اگر در حضور ایشان
واقع نشود آن ظهار اعتبار ندارد چنانکه طلاق و خلع و بسیاری از
بی حضور ایشان اعتبار ندارد و اگر ظهار را معلق سازد بشرطی یا بوقتی
چنانکه گوید اَنتِ عَلَیَّ کَظَهرِ اُمّی اِن فَعَلتِ کَذا اَو اِن دَخَلَ شَهرُ کَذا
یعنی تو حرامی بر من همچو پشت مادر من اگر فلان کار را بکنی یا فلان ماه
داخل شود و درین صورت میان مجتهدین خلافست شیخ طایفه ابو جعفر
طوسی و شیخ صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی و ابن حمزه و شیخ
نجم الدین ابو القاسم در کتاب مختصر نافع و بسیاری از متاخرین
مجتهدین رحمة الله علیهم برانند که باین طریق نیز ظهار بفعل می آید چه صحیحه

حریز بن عبدالله سجستانی و صحیحهٔ عبدالرحمن بن حجاج هر دو از صادق آل
محمد علیهم السلام دلالت بران دارند و بعضی دیگر برانند که بفعل نمی آید ظهار
نیز مثل طلاق و خلع و مبارات باید که معلق و موقوف بر شرط نباشد و بحالت
منتظره بازبسته نکرده و این دلیل خالی از قوتی نیست لیکن طرح دو حدیث صحیح
و رعایت این دلیل در غایت اشکالست والله اعلم **دویم** آنکه در زنی که
شوهر اراده ظهار او نماید سه چیز شرطست اول آنکه باید که زن او باشد
پس اگر با زن اجنبیه گوید انت علی کظهر امی ظهار بفعل نمی آید خواه مقید
بنکاح سازد چنانکه در عقب آن گوید ان تزوجتک یعنی اگر ترا در حباله
نکاح خویش درآورم و خواه مقید نسازد و درین مسئله میان مجتهدین رضی
الله عنهم خلافی نیست اما مجتهدین سنیان برانند که در صورتی که ظهار را
مقید بنکاح سازد بفعل می آید پس بعد از آنکه آن زن را بخواهد باید که اول
کفارهٔ ظهار را بدهد و بعد از ان با او نزدیکی نماید و این قول از ایشان
در غایت ضعفست و احتیاج به بیان ندارد و اگر متعه یا کنیز خود را ظهار
نماید درین هر دو صورت میان مجتهدین خلافست اکثر برانند که ظهار
در ایشان نیز واقع میشود چنانچه در زن دایمی واقع میشود و چه وقوع ظهار

درمتعه

در متعه از قرآن مجید ظاهر میشود زیرا که متعه کسی از زن او میگویند و در کتب از
روایت و ابن ادریس علیه الرحمه و بعضی دیگر از مجتهدین برانند که در باب
ایشان ظهار صورت پذیر نیست و قول اول صحیح ترست دویم آنکه
باید که آن زن از حیض و نفاس پاک باشد و از طهر مواقعه نقل بطهر دیگر کرده
باشد بشرط آنکه شوهر او حاضر باشد پس اگر شوهری ظهار نماید زن خود را
در حال حیض یا نفاس یا در طهر مواقعه و در ان شهر حاضر باشد آن ظهار
اعتباری ندارد و آن زن بر او حرام نمیشود و اگر غایب باشد لیکن داند
که از طهر مواقعه نقل بطهر دیگر کرده و ظهار نماید و درین صورت آن ظهار بفعل
می آید هر چند که در حال حیض یا نفاس اتفاق افتد و اگر حاضر باشد و زن
خود را که یایسه یا صغیره باشد ظهار نماید آن ظهار نیز واقع میشود چنانکه
در باب طلاق و خلع تفصیل یاد نمودیم **سیم** آنکه باید که آن زن مدخوله
باشد پس اگر شخصی ظهار نماید زن خود را که هنوز با او دخول نکرده باشد
آن ظهار اعتباری ندارد بروایت صحیحه محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر محمد بن
علی الباقر یا از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله
وسلامه علیهما و صحیحه فضیل بن یسار از حضرت صادق ع هر دو دلالت

میکنند براینکه در زن غیر مدخوله ایلا واقع میشود و نه ظهار و متابعت حکم
این دو بزرگوار از ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الجبار نادر القرار
از مهجورات دین مبین بسیار است و این قول مختار شیخ طایفه
ابو جعفر محمد بن حسن طوسی و شیخ صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه
قمی و بسیاری از متاخرین مجتهدین است و بعضی دیگر برانند که دخول شوهر
زن خود را در وقوع ظهار شرط نیست پس اگر شخصی زن غیر مدخوله خود را
ظهار نماید آن ظهار واقع میشود و آن زن بر او حرام میگردد چه آیت ظهار
در قرآن مجید بطریق عموم وارد گشته و مقید بدخول نشده است و خبر
واحد باعث تخصیص عموم کتاب خدا نمیشود و قول اول قوی تر است
چه در کتب اصولیه مبرهن گشته که هیچ عامی بر عموم خود باقی نمانده
و خبر واحد چون صحیح باشد مخصص عام کتاب خدا میشود و پس از این
دو حدیث صحیح ظاهر میگردد که مراد بزنانی که ظهار در ایشان بظهور
میرسد در آیه کریمه زنانی اند که شوهران با ایشان دخول کرده باشند
والله اعلم **سیم** آنکه هرگاه شوهری خواهد که زن خود را ظهار نماید باید
که در او چهار شرط باشد اول آنکه بالغ باشد دویم آنکه عاقل باشد سیم

مختار

مختار باشد چهارم آنکه قصد ظهار داشته باشد پس اگر طفلی یا دیوانه یا
کسی که او را بزور و تعدی بر ظهار دارند یا کسی که مست باشد و یا از
روی غضب و آزردگی زن خود را ظهار نماید در جمیع این صور آن ظهار
صحیح نخواهد بود چنانکه در طلاق و خلع مذکور شد والله اعلم **فصل سیم**
در احکام ظهار و در این فصل شش مسئله است **اول** آنکه هرگاه مردی زن
خود را ظهار نماید چون اراده مجامعت کند و خواهد که با او نزدیکی نماید
واجبست بر او که اول کفاره ظهار بدهد و بعد از آن دخول کند پس اگر
پیش از دادن کفاره با او وطی کند در این صورت بر او دو کفاره واجب
میشود یکی بجهة اراده مجامعت و دیگری بجهة بفعل آوردن او و بعد از آن
نیز در هر مرتبه که از او مجامعت بظهور رسد کفاره علیحده بر او واجب میگردد
چنانکه کسی در روز ماه رمضان مکرر با زن خود مجامعت نماید والله اعلم
دویم آنکه اگر کسی زن خود را ظهار نماید و بعد از ظهار او را طلاق
رجعی دهد پس اگر در عده رجوع کند و خواهد که با او مجامعت نماید واجبست
بر او که کفاره ظهار بدهد و بعد از آن نزدیکی نماید و پیش از کفاره جایز
نیست که با او وطی کند چه مطلقه رجعیه در حکم زوجه است لیکن اگر

صبر کند تا آن زن از عده بدر آید و بعد از ان او را بعقد جدید در حبالهٔ نکاح
خویش در آورد که درین صورت پیش از آنکه کفاره بدهد با او دخول
میتواند نمود و کفاره بر او واجب نمیگردد والله اعلم سیم اگر شخصی
کنیزی بخواهد و او را ظهار نماید و بعد از ظهار او را از آقای او بخرد
درین صورت نکاح او باطل میشود و وطی او بطریق ملکیت بر او حلال میگردد
و احتیاج بکفاره نمیشود و اگر دیگری او را بخرد و فسخ آن نکاح نماید حکم
ظهار برهم میخورد و پس اگر بعد از فسخ بار دیگر همان شوهر بعقد جدید او را
بخواهد و خواهد که با وی دخول نماید درین صورت نیز بر او کفاره واجب
نمیگردد والله اعلم چهارم آنکه قبل ازین در فصل اول ازین باب مذکور شد
که کسی از اهل اسلام خلاف نکرده درینکه چون کسی زن خود را ظهار نماید
و شرایط آن را بعمل آورد پیش از کفاره حرامست که با او وطی نماید و بعد
از کفاره بار دیگر بر او حلال میشود ولیکن در باب مقدمات جماع چون
ملامسه و ملاعبه و بوسیدن او زن خود را میان مجتهدین خلافست
بعضی بر آنند که اینها نیز حکم دخول دارند و هیچکدام پیش از کفاره بر او
حلال نمیشوند چه خدای عز و جل در کلام مجید خود میفرماید که الذین

یظاهرون

یظاهرون منکم من نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبة من
قبل ان یتماسا الآیة یعنی آنکه شوهران که ظهار مینمایند از شما ای گروه
مسلمانان زنان خود را و بعد از ان رجوع میکنند با آن زنان
بجهة تدارک و تلافی آن ظهار که از ایشان بظهور رسیده پس واجب
میشود بر ایشان که یک بنده آزاد کنند پیش از آنکه خواهند که
با آن زنان تماس نمایند و با ایشان خلوت کنند و این تماس که در آیهٔ
کریمه واقع گشته شامل جماع و مقدمات آنهمه هست و بعضی دیگر برانند
که مقدمات دخول بعلت ظهار بر او حرام نمیشوند و تماس را بدخول تنها
تفسیر کرده اند و قول اول باحتیاط نزدیکتر است چه امیر المؤمنین و امام المتقین
و یعسوب الدین علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه در باب روزه
دار میفرماید که روزه دار باید که در روز ماه رمضان با زن خود دست
بازی نکند و وی را نبوسد و دست بر اعضا و جوارح او نمالد و صبر و تحمل را
شیوهٔ خود سازد و درین الباب بیشتر مرا بر کنار گذارد تا شب درآید
چه جنگ و جدال و کشش و قتال و صدها حال از دست بازی و طپانچه
ابطال رجال در میان خلق بیشمار در روزگار رز ار حادث میگردد

پس سزاوار آنست که از باب احتیاط مردی که زن خود را ظهار نموده باشد
پیش از کفاره ازین امور مذکوره اجتناب نماید و بارتکاب آنها جرأت
ننماید والله اعلم **پنجم** آنکه شخصی که زن خود را ظهار نموده باشد و از وجوه
ثلاثه کفاره بطریقی که عنقریب مذکور خواهد شد عاجز آید آیا در صورت
اگر توبه کند و استغفار نماید آن زن بار دیگر بر وی حلال میشود یا نه میان
مجتهدین خلافست بعضی بر آنند که استغفار درینحال قائم مقام کفاره است
پس اگر آن مرد عاجز بخدای عز و جل بازگشت نماید و ازین عمل که ازو
بظهور رسیده استغفار نماید و پشیمان گردد آن زن بار دیگر بر وی حلال
میشود و بعضی دیگر استغفار را کافی نمیدانند و میگویند که درینحال
حاکم شرع لازمست که ایشانرا از یکدیگر جدا گرداند و نگذارد که باهم
ملاقات نمایند تا وقتی که آن مرد را قدرت بر کفاره حاصل گردد چه
از قرآن مجید علاج ظهار یکی از وجوه ثلثه کفاره معلوم میگردد پس
و قول اول بصواب نزدیکتر است چه موثقه اسحق بن عمار از حضرت
صادق آل محمد صلوات الله علیهم دلالت واضح بران دارد و با آنکه
اصل درینحال برائت ذمت و اباحه وطی است و تکلیف او بکفاره با عجز او

تکلیف

تکلیف بغیر مقدور است والله اعلم **ششم** آنکه زنی که شوهر او را ظهار نموده
باشد اگر صبر کند و با آنکه شوهر با او خلوت نمیکند بسازد در باب او هیچ
سخن نیست و اگر صبر نکند و بمفارقت خلوت نسازد باید که شوهر خود را
نزد حاکم شرع حاضر سازد تا حاکم شرع او را در میان یکی از دو کار مخیر گرداند
یا آنکه کفاره ظهار بدهد و با زن خود رجوع نماید و یا آنکه آن زن را طلاق دهد
و لازم او را بتسلیم وی نماید پس اگر آن شوهر در همان مجلس یکی ازین دو را
اختیار نمود در باب او دیگر سخنی نیست و اگر اختیار هیچکدام نکرد در صورت
حاکم شرع بجهة مهلت او سه ماه تعیین میکند و او را در مدت مهلت سه ماه
پس اگر در عرض این سه ماه اختیار یکی از آن دو کار نمود باز در باب
او سخنی نیست و اگر اختیار هیچکدام نکرد در صورت بر حاکم شرع لازم است
که او را محبوس سازد و خوردنی و آشامیدنی را بر او تنگ گیرد تا بیکی
از آن دو کار راضی گردد چه حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب
الدین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه در ایام خلافت خود خانه بجهة حبس
ایطایفه بنا کرده بود و با ایشان بر وجه مذکور عمل مینمود و بیرون آن عمل
آنجناب از ضروریات دین مبین سید ابرار است والله اعلم

در اقسام کفاره و درین باب چهار ره مسئله است **اول** بدانکه کفاره در لغت
عرب بمعنی پوشیدنست و در عرف اهل شرع اسم چیزیست که گناه کار بآن
چیز گناه خود بپوشاند و آن بر چهار قسمت **اول** کفاره مرتبه **دویم**
کفاره مخیره **سیم** کفاره که هم مرتبه است هم مخیره **چهارم** کفاره جمع اما کفاره
مرتبه آن باشد که خدای عز و جل بر بنده گناه کار خود چند چیز واجب کرده
باشد بترتیب چنانکه اگر از کردن اول عاجز آید دویم را بعمل آورد
و اگر از دویم عاجز آید سیم را تا با آخر رسد و این بر سه قسمت است **اول**
کفاره ظهار و آن آنست که چون شوهری زن خود را ظهار نماید واجب میشود
بر او که یک بنده آزاد کند و اگر از آزاد کردن بنده عاجز آید و او را
قدرت بر خریدن بنده و آزاد کردن آن نباشد دو ماه پی در پی روزه
بدارد و اگر از روزه داشتن عاجز آید شصت مسکین طعام دهد و رعایت
همین ترتیب بر او واجبست **دویم** کفاره قتل خطا یعنی چون مردی یا زنی
را از روی خطا نه از روی عمد و جنایت با تخمینی بکشد کفاره او بعینها کفاره ظهار
چنانکه مذکور شد و کفاره قتل عمد عنقریب در بیان کفاره جمع مذکور میشود
و حکم دیت قتل خطا و قتل عمد در باب دیات بتفصیل مذکور خواهد شد.

ان شاء

انشاء الله تعالی **سیم** کفاره قضای ماه رمضان و او بر نحویست که چون مردی
یا زنی روزه قضای ماه رمضان بدارد و بعد از پیشین افطار نماید واجبست
بر او که ده مسکین طعام دهد و اگر از آن عاجز آید سه روز پی در پی روزه بدارد
و رعایت همین ترتیب بر او واجبست و کفاره مخیره آن باشد که خدای عز
و جل بر بنده گناهکار خویش یکی از چند چیز واجب کرده باشد که
چون آن بنده هر کدام را که از آنها بجای آرد از گناه خود پاک شود
و از عهده واجب خود بیرون آمده باشد و این نیز بر سه قسمت است **اول**
کفاره روزه ماه رمضان چنانکه اگر کسی بعذری در روز ماه رمضان افطار
کند واجبست بر او که یا یک بنده آزاد کند و یا دو ماه پی در پی روزه بدارد
و یا شصت مسکین طعام دهد و این حکم در میان مجتهدین شهرت تمام دارد
و شیخ حسن بن ابی عقیل که از بزرگان مجتهدینست فرموده که این کفاره
مرتبه است چنانکه در ظهار مذکور شد و شیخ طائفه ابو جعفر محمد بن حسن
طوسی علیه الرحمه میفرماید که اگر آن شخص در روز ماه رمضان با زن خود
جماع کرده باشد کفاره او مرتبه است چون کفاره ظهار و اگر افطار
بطعام یا آب یا امثال اینها نموده باشد کفاره او مخیره است چنانکه

مذکور شد دویم کفاره روزه نذر چنانکه اگر شخصی بی‌عذری در روزی که روزهٔ
آن روز بطریق نذر بر او واجب گشته باشد افطار نماید واجبست بر او که کفارهٔ
روزه ماه رمضان را بر وجهی که مذکور شد بجا آرد و بعضی از مجتهدین بر آنند که
کفاره آن مرتبه است نه مخیره سیم کفاره خلاف نذر یا عهد یعنی اگر
کسی فعلی را بطریق نذر یا عهد بر خود واجب گردانید و بعد از آن خلاف آن فعل را
بعمل آورد واجب میشود بر او کفاره روزه ماه رمضان چنانکه مذکور شد و بعضی از
مجتهدین بر آنند که کفاره او کفاره یمین است بر وجهی که بعد ازین مذکور میشود
و سید مرتضی علم الهدی و محمد بن ادریس علامه حلی علیهم الرحمه میفرمایند که اگر
آن فعل که آن شخص بر خود بطریق نذر یا عهد واجب گردانیده روزه باشد
و بعد از آن در آن روز بی‌عذری ازو افطار بظهور آمده باشد کفاره او کفارهٔ
روزه ماه رمضانست بر وجهی که مذکور شد و اگر غیر روزه باشد و خلاف آن را
بعمل آورده باشد کفاره او کفاره یمین است بر وجهی که بعد ازین مذکور میشود
و اما کفاره که هم مرتبه و هم مخیره است کفاره یمین است و بر نحوی است
که چون شخصی خلاف قسم خود بعمل آورد واجب میشود بر او که یا یک بنده آزاد
کند و یا ده مسکین را طعام یا جامه دهد و اگر از یکی ازین سه چیز که مذکور شد

عاجز

عاجز آید سه روز روزه بگیرد بدرستی که درین کفاره هم تخییرست باعتبار
آنکه آن شخص را اول اختیار دارد که یا یک بنده آزاد کند و یا ده مسکین را
طعام یا جامه دهد و هم ترتیب هست باعتبار اینکه اول یکی ازین سه چیز بر او واجبست
و اگر از آن عاجز آید روزه سه روزه وی را واجب میگردد والله اعلم
و کفاره جمع آن باشد که جمیع اقسام و خصال کفاره بر شخصی واجب گردد
و این نوع کفاره بر دو کس واجب میشود اول کسی که از روی عمد و اختیار
مومنی را از مومنان بکشد بدرستی که درین صورت واجب میشود بر او که یک
بنده آزاد کند و دو ماه متوالی روزه بدارد و شصت مسکین را طعام بدهد اگر
اخلال بیکی ازین سه چیز نماید از عهده واجب خود بر نیامده است و از گناه
پاک نگشته است دویم کسی که روزه ماه رمضان را بچیزی حرام چون شراب
افطار نماید بدرستی که بر او نیز این سه چیز واجب میگردد والله اعلم دویم
از آن چهارده مسئله آنکه چون زنی در عزا و ماتم موی سر خود را جمیع ببرد
در باب کفاره او میان مجتهدین خلافست بعضی بر آنند که کفاره مخیره
بر آن زن واجب میشود یعنی باید که یا یک بنده آزاد کند و یا دو ماه متوالی
روزه بدارد و یا شصت مسکین را طعام دهد و بعضی دیگر فرموده اند که کفاره

مرتبه و برادو وجهیست یعنی باید که بنده آزاد کند و اگر از ان عاجز آید دو ماه متوالی
روزه بدارد و اگر از ان نیز عاجز آید شصت مسکین را طعام دهد و بعضی
دیگر برانند که بر آنزن مطلقا چیزی واجب نمیگردد و نمیشود و بنا بر این قول
کار آنزن در غایت اشکالست و عقوبت او در دار القرار بیشمار چه بدترین
گناهان گناهیست که خدای عز و جل بجهت تدارک و تلافی آن بران بنده که
این گناه ازو صادر گشته چیزی از قسم کفاره واجب نکرده باشد و الله
اعلم سیم آنکه اگر زنی در عزا و ماتم موی خود را بکند و یا روی خود را بخراشد در این
صورت برو کفاره یمین واجب میگردد یعنی باید که یک بنده آزاد کند یا ده
مسکین را طعام یا جامه دهد و اگر از یکی ازین سه چیز عاجز آید سه روز روزه بدارد
چنانکه مذکور شد چهارم آنکه در صورتی که بر شخصی بطریق کفاره آزاد کردن بنده
واجب گردد خواه بترتیب باشد و خواه بتخییر در ان بنده چهار چیز شرطست
اول آنکه آن بنده باید که مسلمان باشد پس اگر آزاد کند بنده خود را
که کافر باشد بجهة کفاره اعتباری ندارد و بعضی از مجتهدین بر آنند که اسلام
تنها کافی نیست بلکه باید که شیعه اثنی عشری باشد پس اگر بنده خود را
که سنی باشد بجهة کفاره آزاد کرده اند صحیح نخواهد بود و قول اول نوبت

و نه کفاره مخیره و نه کفاره مرتبه بلکه او را
در ینحال گناهی عظیمست که بهیچ کفاره
علاج او بهتر نمیشود

تمام

تمام دارد لیکن قول دویم باحتیاط اقرب و دیگر است والله اعلم دویم آنکه عیبهایی
که باعث آزادی آن بنده میشود در او نباشد یعنی باید که بهر دو چشم
کور نباشد و زمین گیر نباشد و خوره و برص نداشته باشد و آقا عضوی
از اعضای او را بریده نباشد چنانکه تفصیل در فصل دویم از باب عتق مذکور
خواهد شد ان شاء الله تعالی پس اگر بنده خود را که باین عیوب مبتلا باشد
بجهة کفاره آزاد کرده اند صحیح نخواهد بود و اگر عیبهای دیگر در او باشد
چنانکه یک چشم او کور باشد و یا پای او لنگ باشد و یا کر باشد و امثال
اینها و بجهة کفاره آزاد کرده اند صحیح است سیم آنکه آزادی او باید
که خالی از عوض باشد پس اگر بنده خود را بجهة کفاره آزاد کرده اند و در
عوض آزادی او چیزی بگیرد و یا شرط کند که بعد از آزادی بجهة او کاری
بکند در ینصورت آن آزادی بجهة کفاره اعتباری ندارد و چه قصد قربت
بجناب الهی نکرده چهارم آنکه در وقت آزاد کردن نیت کند و در ان
نیت قصد قربت نماید که این غلام را بجهة کفاره فلان گناه آزاد
میکردانم پس اگر نیت را برینوجه که مذکور شد بجا نیاورد آن آزادی
اعتبار ندارد و بعضی از مجتهدین در نیت قصد قربت و آزادی بجهة

کفاره را کافی میدانند و تعیین آن گناه که این کفاره بجهت اوست شرط نکرده‌اند
و اختیار قول اول احتیاط تر و بهتر است والله اعلم پنجم آنکه چون بر شخصی
روزه دو ماه بجهت کفاره واجب گردد خواه بطریق تخییر باشد یا ترتیب
باید که آن دو ماه را پی در پی روزه بدارد بر وجهی که هیچ روز را از آن
روزها افطار نکند و اگر این میسر نگردد باید که یکماه اول را با یک روزه بیعذری م
از ماه دوم پی در پی روزه بدارد چه درین صورت نیز اتصال دو ماهی
بعمل می‌آید پس اگر بی‌عذری بر نهج مذکور عمل ننماید و در روزی از روزهای
ماه اول افطار کند و روزه نگیرد اعتباری ندارد و باید که باز روزهای
خود را از سر گیرد و اگر عذری روی نماید چنانکه در اثنای ماه اول ویرا
سفری ضروری روی نماید و یا بیماری او را عارض شود و یا زنی
حایض گردد و اتصال آن دو ماه بر هم بخورد باید که چون عذر او زایل
گردد باز روزه خود را علی الفور از آنجا که گذاشته شروع نماید و
عدد آن را باتمام رساند و حکم نیت روزه و کیفیت آن بطریقی است
که در نیت آزاد کردن بنده مذکور گردید والله اعلم ششم آنکه چون
کسی بجهت کفاره طعام شصت مسکین یا ده مسکین واجب گردد خواه بطریق

تخییر

تخییر باشد یا ترتیب واجبست بر وی که رعایت هر یک از این دو عدد نماید
یعنی طعام شصت مسکین را بشصت کس از ایشان دهد و طعام ده مسکین را بده
کس از ایشان دهد و طعام ده مسکین را بده کس از ایشان پس اگر طعام
شصت مسکین را به بیست مسکین یا سی مسکین یا پنجاه و نه مسکین دهد و طعام ده
مسکین را به پنج مسکین یا نه مسکین دهد کافی نیست و اگر مساکین بسیار نباشند
و او یک کس یا دو کس از ایشان زیاده نیابد و طعام دهد تا طعام شصت
مسکین را در شصت مرتبه با ایشان رساند و یا طعام ده مسکین را در ده مرتبه
با ایشان تمام نماید صحیح نخواهد بود و اگر مساکین بقدر هر یک از این دو عدد
مذکور نباشند درین صورت جایز است که بهمین طریق که مذکور شد عمل
نماید والله اعلم هفتم آنکه در باب اوصاف مساکین میان مجتهدین خلاف
است شیخ محقق نجم الدین ابو القاسم رحمة الله علیه در کتاب شرایع مقرر نماید
که باید که مسلمان باشند و ایمان و عدالت در ایشان شرط نیست
پس اگر طعام دهد مساکینی را که کافر و ناصبی باشند بجهت کفاره صحیح
نخواهد بود و اگر سنی و شیعه فاسق دهد جایز است و شیخ ابو علی بن
جنید و ابن البراج و علامه حلی در کتاب قواعد و تحریر میفرمایند که

اسلام تنها در مسکین کافی نیست بلکه باید که مؤمن باشد لیکن عدالت
شرط نیست پس اگر طعام دهد مسکین سنّی را صحیح نخواهد بود و هر چند که عادل
باشد و اگر بشیعهٔ اثنی عشری فاسق دهد جایز است و محمد بن ادریس علیه الرحمه
میفرماید که در مسکین ایمان تنها کافی نیست بلکه با ایمان عدالت نیز
شرط است پس اگر طعام دهد بشیعهٔ عادل البته کفاره صحیح است و اگر عادل
نباشد صحیح نیست و این قول باحتیاط نزدیکتر است لیکن در صورتی که شیعهٔ
عادل بهم نرسد و کم یاب باشد جایز است که بشیعهٔ فاسق دهد بشرط آنکه
مشهور در فسق نباشد والله اعلم هشتم آنکه در مقدار طعامی که بهر یک از ان
مساکین دهند نیز میان مجتهدین خلافست بعضی بر آنند که آن مقدار که در یک
نشستن شکم او سیر شود کافیست و بعضی دیگر فرموده اند که یک مد از طعام
واجبست خواه آن طعام دهنده مالدار باشد و خواه نباشد و بعضی دیگر
بر آنند که اگر مالدار باشد دو مد بدهد واجبست و اگر نباشد و عاجز آید
یک مد و شیخ محقق نجم الدین ابو القاسم علیه الرحمه در کتاب شرایع
اختیار قول دویم نموده و معنی مد و مقدار او در فصل دوم از باب نکاح
بتقریب ذکر تقدیر نفقه مذکور شد والله اعلم نهم آنکه هرگاه بر شخصی جامه

ده مسکین بجهت کفارهٔ یمین واجب گردد در باب عدد آن جامه نیز میان
مجتهدین خلافست بعضی بر آنند که یک جامه واجبست که بهر مسکینی بدهد خواه
آن جامه دهنده مالدار باشد و خواه نباشد و بعضی دیگر بر آنند که اگر مالدار
باشد بهر دو جامه واجبست و اگر نباشد و عاجز گردد از دادن دو جامه
یک جامه کافیست والله اعلم دهم آنکه هرگاه کسی عاجز آید از آزاد کردن
یک بنده و شروع نماید در گرفتن روزه و بعد از آنکه چند روز روزه داشته
باشد ناگاه غنی و مالدار گردد و او را قدرت بر آزاد کردن بنده حاصل
گردد در این صورت واجب نیست بر او که بر گردد و بنده آزاد کند چه در آن
حال مکلف بروزه بوده است و همین است حکم اگر از روزه عاجز گردد
و شروع در طعام مساکین نماید و بعد از آنکه چند مسکین را طعام داده باشد
قدرت بر داشتن روزه و بر او حاصل گردد لیکن در هر دو صورت اگر بحکم
اول معاودت نماید بهتر است والله اعلم یازدهم آنکه قبل از این در مسئله
اول از فصل سیم مذکور شد که کسی که زن خود را ظهار نماید چون اراده
مجامعت کند واجبست بر او که اول کفاره بدهد و بعد از ان با او نزدیکی
نماید پس اگر پیش از اراده کفاره دهد و بعد از ان اراده نماید در صورت

شیخ طایفه ابوجعفر محمد بن حسن طوسی علیه الرحمه میفرماید که این کفاره که از روی پیش از
اراده بحصول پیوسته قایم مقام کفاره که بعد از اراده بر وی واجب میگردد
میشود چه بجا آوردن فعل واجب پیش از وقت وجوب اعتباری ندارد
چنانکه اگر کسی پیش از آنکه زکوة بر وی واجب گردد زکوة مال خود را ادا
کند و مستحق آن دهد و بعد از آنکه واجب گردد دیگر زکوة بدهد آن زکوة
که پیش از وجوب آن داده اعتباری ندارد و شیخ محقق نجم الدین ابوالقاسم
علیه الرحمه در کتاب شرایع این قول را احسن شمرده و پسندیده است و اگر
بعد از اراده کفاره نداده و با زن خود مجامعت نماید و بعد از مجامعت کفاره
دهد در این صورت تکرار کفاره دیگر لازم نیست والله اعلم دوازدهم آنکه
کسی که بر و کفاره مخیره واجب گشته باشد واجبست بر و که آن کفاره را
از یک جنس از اجناس ثلثه کفاره ادا نماید و بعضی از آنرا با بعضی دیگر
داخل نکند چنانکه اگر روزی را از روزهای ماه رمضان خورده باشد
باید که یا یک بنده آزاد کند یا دو ماه متوالی روزه بدارد یا شصت
مسکین را طعام دهد چنانکه مذکور شد پس اگر از دو جنس کفاره خود را با تمام
رساند چنانکه نصف یک بنده آزاد کند و یکماه متوالی روزه بدارد

و سی

و سی مسکین را طعام دهد درین هر دو صورت آن دو عمل ویرا مجزی نیست
و از عهده واجب خود بیرون نیامده است والله اعلم سیزدهم آنکه کسی که کفاره
بر وی واجب شده باشد جایز نیست که قیمت آنرا صرف نماید پس اگر قیمت
یک بنده را تصدق نماید و یا قیمت طعام یا جامه را بمساکین برساند در عوض
از عهده واجب بیرون نیامده است چه واجبست بر وی که کفاره خود را از
همان جنس که حضرت شارع صلوات الله علیه تعیین فرموده بجا آرد والله اعلم
چهاردهم آنکه بر کسی که روزه دو ماه متوالی بجهت کفاره واجب گشته
و از آن عاجز گردد باید که هیجده روز روزه بدارد و اگر از آن نیز عاجز
گردد باید که از برای هر روز از آن یک مد طعام تصدق نماید و اگر از آن
نیز عاجز گردد در این صورت باید که استغفار نماید و از کرده خود پشیمان
گردد و درین حال آن استغفار قایم مقام کفاره است چنانکه در مسئله
پنجم از فصل سیم این باب مذکور شد والله اعلم باب سیزدهم
در ایلا و این باب مشتمل است بر دو فصل فصل اول در بیان معنی ایلا و صیغه
او و شرایط آن صیغه و شرایط آنمرد ایلا کننده و آن زن که ایلا نسبت
باو واقع میشود و اما معنی ایلا در لغت عرب قسم یاد نمودنست و در عرف

ایلا

ایلا آنست که شوهر قسم یاد نماید که با زن خود مجامعت نکند و چون
قسم بفعل آورد و شرایط آن بطریقی که عنقریب مذکور میشود در عقب تمام
آن زن بر او حرام میشود و با او نزدیکی نمیتواند کرد تا کفارهٔ آن قسم را
ندهد و صیغهٔ او بر این وجه است که آن شوهر بزن خود گوید که والله لا اطئک
یعنی بخدا قسم که با تو صحبت نمیدارم و اما شرایط آن صیغه سه است اول
آنکه باید که آن صیغه صریح دلالت بر ترک جماع کند چنانکه مذکور شد پس اگر
بلفظی ادا نماید که بطریق احتمال دلالت بر ترک جماع کند نه صریح چنانکه گوید
بخدا قسم که با تو در زیر یک سقف آرام نگیرم و یا با تو در زیر یک لحاف نخوابم
یا امثال اینها آن ایلا نخواهد بود و وطی آن زن بر او حرام نمیشود اگر با آن
لفظ قصد ایلا نکرده باشد. و اگر قصد آن کرده باشد بر او حرام میشود دوم
آنکه باید که آن صیغه مشتمل بر شرط نباشد پس اگر ایلا را در ضمن آن صیغه
معلق بشرطی سازد چنانکه گوید بخدا قسم که اگر فلان شخص از سفر بیاید
با تو صحبت نمیدارم اعتباری ندارد و بعضی از مجتهدین برآنند که در این
صورت نیز آن ایلا صحیحست لیکن آن شرط لغو است و از درجهٔ اعتبار
ساقط سیم آنکه باید که باسمی از اسمهای خدای عز و جل قسم یاد نماید

چنانکه مذکور شد پس اگر با زن خود گوید که به پیغمبر قسم یا بعلی یا از ائمه معصومین قسم
یا بخانهٔ کعبه قسم یا بامثال اینها تلفظ نماید آن ایلا بفعل نمی آید و آن زن بر او
حرام نمیشود والله اعلم و اما شرایط ایلا کننده پنجست اول آنکه بالغ باشد
دوم آنکه عاقل باشد پس اگر طفلی یا دیوانه زن خود را ایلا کند اعتباری ندارد
سیم آنکه مختار باشد چهارم آنکه قصد ایلا داشته باشد پس اگر کسی را
بزور بر ایلای زن خود دارند و یا مستی یا کسی از روی فراموشی زن
خود را ایلا نماید در جمیع این صور آن ایلا اعتباری ندارد پنجم آنکه
باید که غرض او از این ایلا ضرر رسانیدن باشد بر زن خود در ترک جماع
پس اگر ایلا نماید و ترک مجامعت کند بجهة آنکه آن زن آبستن نشود
در مدت رضاع تا آنکه شیر او بیضرر باشد و فرزندش از خوردن
آن شیر ضعیف و ناتوان نشود و یا آنکه خود بیمار و ناتوان باشد و ایلا
نماید بجهة آنکه بیماری او بصحبت متبدل گردد و قوی نشود و یا امثال
اینها در جمیع این صور آن ایلا اعتباری ندارد و آن زن بر او
بدین سبب حرام نمیشود و آزادی در ایلا کننده شرط نیست پس
اگر غلامی زن خود را ایلا نماید آن ایلا بفعل می آید و اعتبار تمام

دارد و آن شرایط آن زن که ایلا نسبت با او واقع میشود دو است اول
آنکه باید که آن زن زوجه آن مرد ایلا کننده باشد بعقد خواه آزاد باشد و خواه
کنیز کسی نه بملک پس اگر کسی ایلا نماید کنیز خود را اعتباری ندارد دویم آنکه
باید که آن زن مدخوله او باشد پس اگر با زن غیر مدخوله خود گوید که بخدا قسم
که با تو صحبت نمیدارم ایلا واقع نمیشود و در باب متعه و وقوع ایلا در او
میان مجتهدین خلافست بعضی بر آنند که او نیز حکم زن دایمی دارد و ایلا
نسبت با او واقع میشود و بعضی دیگر بر آنند که ایلا با او اعتباری ندارد
و قول اول صحیح تر است والله اعلم فصل دویم در احکام ایلا و درین فصل شش
مسئله است اول آنکه چون ایلا واقع شود میان شوهر و زن اگر آن
شوهر کفاره دهد و با زن خود رجوع نماید در باب او سخنی نیست و اگر
رجوع نماید و مدتی برین بر آید پس اگر آن زن صبر نماید و مشغول ایلا نسازد
درین صورت نیز سخنی نیست و اگر صبر ننماید و آن شوهر نیز از کرده خود پشیمان
نشود و کفاره ندهد و با او مراجعت نماید درین صورت بر آن زن لازمست
که شوهر خود را نزد حاکم شرع برد تا حاکم شرع بجهة رجوع او مدتی تعیین فرماید
و آن مدت که حاکم شرع مقرر مینماید باید که چهار ماه باشد و ازین کمتر و زیاده

نباشد و درین حکم میان مجتهدین خلافی نیست چه قرآن مجید و احادیث
صحیحه دلالت بر صحه آن دارند لیکن در ابتدای آن مدت که از چه وقت
حساب باید نمود میان ایشان خلافست شیخ اقدم مفید بن محمد بن نعمان
معلم و شیخ طایفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی و محمد بن ادریس و علامه حلی
در غیر کتاب مختلف الشیعه و شیخ شهید محمد بن مکی علیهم الرحمة والمغفرة و غیر
ایشان از مجتهدین امامیه اثنی عشریه بر آنند که ابتدای آن مدت بعد از تعیین
حاکم شرع است و پیش از تعیین او مدتی بجهة رجوع نمی باشد و شیخ حسن بن
ابی عقیل و شیخ ابو علی بن جنید و علامه حلی در کتاب مختلف الشیعه و شیخ
فخر الدین علیهم الرحمة بر آنند که ابتدای آن مدت از آن وقتی است که از و
ایلا بظهور آمده است و شیخ محقق نجم الدین ابو القاسم حلی در کتاب
شرایع نیز مایل باین قول است پس اگر ده روز مثلا یا بیشتر یا کمتر پیش از
قرار نمودن حاکم آن مدت را از و ایلا بظهور آمده باشد آن ایام را
از مدت حساب نمایند و باقی مدت را بعد از تعیین حاکم باتمام رسانند و اگر
پیش از آنکه نزد حاکم شرع روند از زمان وقوع ایلا تا وقت حضور حاکم
و تعیین مدت چهار ماه گذشته باشد درین صورت تعیین مدت ساقط

میکرد و درین قول بصواب نزدیکتر است چه خدای عز و جل در قرآن مجید
میفرماید که لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ الآیه یعنی
مر آن شوهرانرا که ایلا نموده باشند زنان خود را لازمست که چهار ماه
صبر نمایند و ظاهر این آیت دلالت میکند بر آنکه ابتدای مدت صبر را باید که
بعد از ظهور ایلا حساب نمایند والله اعلم و بر هر تقدیر این چهار ماه حق شوهرست
و آن زن را در این مدت بر وی طلبی و دعوی نیست پس اگر بعد از انقضای چهار ماه
که مدت صبرست آن شوهر کفاره ایلا بدهد و با زن خود رجوع نماید باز در باب او
هیچ سخن نیست و اگر کفاره نداد و رجوع نماید درین صورت آن زن را میرسد
که از وی یکی از دو کار طلب نماید طلاق یا رجوع پس اگر بعد از مطالبه یکی ازین
دو در عمل آورد و باز در باب او سخن نیست و اگر ابا و امتناع نماید نه با او
رجوع نماید و نه او را طلاق دهد درین صورت بر حاکم شرع لازمست که
او را محبوس سازد و بر خوردن و آشامیدن زن تنگ گیرد تا یکی ازین
دو کار [illegible] کرد و چنانکه در مسئله ششم از احکام ظهار یاد نمودیم
والله اعلم دویم آنکه اگر مردی زن خود را ایلا نماید و آن ایلا را مقید
بشش ماه سازد چنانکه با زن خود گوید که بخدا قسم که تا شش ماه با تو

صحبت

صحبت نکنم و آن زن تا چهار ماه که حق شوهرست صبر نماید و بعد از ان
چون خواهد که او را نزد حاکم شرع برد و مطالبه رجوع نماید آن شوهر او را
بحیله و چاپلوسی مدافعه کند و آن زن در امروزی و فردا اندازد تا مدت شش ماه
بسر آید درین صورت حکم ایلا بر هم میخورد و چون بعد از شش ماه با وی
نزدیکی نماید بر وی کفاره لازم نمیگردد و چه با انقضای آن مدت یمین منحل میشود
و در طرف میگردد والله اعلم سیم آنکه ایلا متحقق نمیشود الا در چهار موضع
اول آنکه او را مطلق واگذارد و مقید بوقتی از اوقات یعنی از
افعال نسازد چنانکه گوید بخدا قسم که با تو صحبت نکنم چه این
عبارت بحسب ظاهر دلالت بر دوام همیشگی دارد پس ایلا واقع میشود
دویم آنکه مقید سازد بدوام و همیشگی چنانکه گوید بخدا قسم که با تو صحبت
نکنم هرگز بدرستی که درین هر دو موضع چون خواهد که با زن خود نزدیکی
نماید واجبست بر وی که کفاره بدهد و بعد از ان با او مجامعت نماید سیم
آنکه او را مقید سازد بمدتی که زیاده بر چهار ماه باشد چنانکه گوید بخدا
قسم که با تو صحبت نکنم تا پنجماه یا شش ماه یا بیشتر بدرستی که در جمیع این
صور نیز چون خواهد که در هر یک ازین مدتها با زن خود جماع کند واجبست

برو که کفاره بدهد **چهارم** آنکه او را مقید سازد بفعلی که آن فعل بیقین بعد از چهار ماه
حاصل شود چنانکه در عراق باشد و با زن خود گوید که بخدا قسم که با تو صحبت
نمیدارم تا بروم بهندوستان و برگردم و یا بفعلی که بحسب غالب بعد از چهار ماه
صورت پذیر گردد چنانکه باز در عراق باشد و گوید تا بروم بترکستان و
برگردم مراد آنست که درین هر دو صورت نیز ایلا واقع میشود و چون خواهد
که در هر یک ازین دو سفر با زن خود نزدیکی نماید و خلاف قسم خود
بفعل آورد واجبست برو که کفاره بدهد والله اعلم **چهارم** از مسایل مشکله
احکام آنکه هرگاه مردی با زن خود ایلا نماید و آن زن در مدت چهار ماه
صبر نماید و چون آن مدت بسر آمد ناگاه حایض یا بیمار شود درینصورت آیا
او را میرسد که در حال حیض یا بیماری از شوهر خود طلب رجوع یا طلاق
نماید یا نمیرسد درین حکم میان مجتهدین خلافست بعضی بر آنند که او را در
هر یک ازین دو حال مطالبه بحکم امام میرسد چه عذر از شوهر بر هر تقدیر
واضحست و بعضی دیگر بر آنند که مطالبه او ساقط میشود و چه طلب وعده
رجوع یا طلاق از زن را عیبست و وعده هر یک ازین دو شوهر را
ممکن چنانکه بعد از مطالبه شوهر با آن زن گوید که چون تو از حیض پاک شوی

و یا از

و یا از بیماری صحت و تندرستی انتقال یابی من با تو یکی ازین دو کار
که طلب مینمایی معامله میکنم و شیخ محقق نجم الدین ابو القاسم علیه الرحمه
در کتاب شرایع این قول را مستحسن شمرده والله اعلم **پنجم** آنکه چون شوهر
زن خود را ایلا نماید و بعد از ایلا و در اثنای مدت صبر که چهار ماهست با زن
خود مجامعت نماید درین صورت باجماع مجتهدین رضی الله عنهم برو کفاره
واجب میشود و اگر بعد از تمام شدن آن مدت با او نزدیکی نماید در حکم او
میان مجتهدین خلافست بعضی بر آنند که کفاره از و ساقط میگردد و برو
چیزی لازم نمیشود و بعضی دیگر فرموده اند که درینصورت نیز وجوب
کفاره برقرار خود هست و از و ساقط نمیگردد و این قول بصواب
نزدیکتر است والله اعلم و کفاره ایلا کفاره یمین است چه او یمینی است
خاص و در فصل چهارم از باب ظهار مذکور شد که کفاره یمین هم مرتبه
و هم مخیره است **ششم** اگر کسی بعد از ایلا با زن خود بطریق شبهه
وطی نماید چنانکه او را چند زن باشد و با او بگمان آنکه زن دیگر است
نزدیکی نماید و بعد از ان بر وی ظاهر شود که آن زنی که با او نزدیکی نموده
زنیست که از و ایلا نسبت با او بظهور رسیده درینصورت حکم آن

ایلا باطل میگردد و بر وی کفاره لازم نمیشود و چه خلاف یمین از وی حصول نپیوسته
و همین است حکم اگر بعد از ایلا دیوانه شود و یا آنکه او را فراموشی روی نماید
و در حال جنون یا فراموشی با زن خود نزدیکی نماید والله اعلم باب
چهاردهم در لعان و این باب مشتملست بر چهار فصل فصل اول در بیان
معنی لعان و سبب او بدانکه لعان در لغت عرب لعنت کردن و راندنست
و در عرف اهل شرع لعنت کردن هر یک از زن و شوهر است خویشتن را
بعد از شهادات بسببی و کیفیتی که بعد ازین مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
اما سبب او دو چیز است اول آنکه شوهر زن خود را قذف نماید یعنی او را
بزنا نسبت دهد چنانکه با او گوید که تو زنا کرده یا زانیه یا زنا کننده و امثال این سخنان
با او گوید و این قول از شوهر به پنج شرط سبب لعان میشود اول آنکه
باید که این سخن را با زن خود گوید پس اگر زن دیگری را بزنا نسبت دهد
لعان حاصل نمیشود بلکه بر وی حد قذف واجب میگردد و اگر سخن خود را بثبوت
نرساند و اگر ثابت گرداند و بر صدق دعوای خود گواهان بگذراند
بر آن زن رجم لازم میشود اگر محصنه باشد و حد زنا اگر غیر محصنه باشد
دوم آنکه آن زن باید که مشهور بزنا نباشد و بعصمت و پاک دامنی او

بر دهان ظاهر و هویدا باشد پس اگر زن خود را که باین صفت موصوف نباشد
و بزنا و بدعملی در میان مردم مشهور و معروف باشد نسبت بزنا و بدعملی او
گوید که تو زنا کرده لعان صورت پذیر نمیشود و لیکن اگر دعوای خود را
بثبوت رساند و گواهان ثابت کردند بر آن زن رجم لازم میشود و اگر بثبوت نرساند
با این سخن بر خود تعزیر واجب کردانیده است والله اعلم سیم
آنکه باید که با آن زن دخول کرده باشد پس اگر زن غیر مدخوله خود را بزنا
نسبت دهد لعان حاصل نمیشود و لیکن اگر سخن خود را در حق او بثبوت رساند
بر آن زن رجم لازم میشود و اگر نرساند و ظاهر شود که در حق او بهتان
گفته در این صورت بر وی حد قذف واجب میگردد والله اعلم چهارم آنکه
باید که دعوای مشاهده نماید یعنی گوید که من دیدم شخصی را که با او زنا میکرد
پس اگر زن خود را بزنا نسبت کند و نگوید که من آن زنا را از وی مشاهده
نموده ام لعان بهم نمیرسد لیکن اگر بثبوت رساند بر آن زن رجم
لازم میگردد و اگر نرساند بر خود حد قذف واجب کردانیده است
والله اعلم پنجم آنکه باید که بر صدق دعوای خود گواهان نداشته باشد
پس اگر زن خود را بزنا نسبت کند و گواهان بر ثبوت زنای وی بگذراند

لعان حاصل نمیشود بلکه درین صورت همین بر آن زن رجم واجب میگردد
و بس و معنی حد و رجم و تعزیر و فرق میان ایشان و تفاوت میان حد
زنا و حد قذف و معنی احصان و غیر احصان تفصیل تمام و بسط لا کلام
در باب حدود و تعزیرات مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی سبب دویم
انکار فرزند است چنانکه شوهر با زن خود گوید که این فرزند که از تو متولد
گشته از من حاصل نشده است بلکه از نطفه کس دیگر بهم رسیده و این قول
و انکار به سه شرط سبب لعان میشود **اول** آنکه باید که آن فرزند از وقت مجامعت
شوهر با آن زن به شش ماه یا بیشتر بشرط آنکه از نه ماه یا یک سال بنا بر اختلاف
قولین در انقضای مدت حمل تجاوز ننموده باشد از نه ماه متولد گشته باشد
پس اگر کمتر از شش ماه یا بیشتر از نه ماه یا یکسال تولد یابد درین صورت لعان
حاصل نمیشود چه ظاهر است که آن فرزند درینحال از آن شوهر بهم نرسیده
و از نطفه او مخلوق نگشته است پس آن شوهر را در انتفای او بلعان احتیاج
نمیشود **دویم** آنکه باید که آن زن زوجه او باشد بعقد دایم پس لعان در باب
متعه و کنیز و زن دیگری بجهة انتفای فرزند نمی باشد **سیم** آنکه آن شوهر
باید که با آن زن دخول کرده باشد پس لعان بجهة انتفای فرزند در زنی

که مدخوله

که مدخوله او نباشد صورت پذیر نیست چه درینحال ظاهر است که آن فرزند
که تولد یافته از و بهم نرسیده است پس بلعان احتیاج نمیشود و الله اعلم

فصل دویم در شرایط لعان بدانکه در زنی که با شوهر لعان میسازد
پنج چیز شرطست **اول** آنکه آن زن باید که بحد بلوغ رسیده باشد پس
لعان از طفلی که هنوز بالغ نشده باشد واقع نمیشود خواه آن لعان
بسبب نسبت آن طفل باشد بزنا و خواه بجهة انتفای فرزند چه این هر دو که
سبب لعان میشوند در حق آن طفل متصور نیست پس لعان که بسبب ایشانست
نیز صورت پذیر نیست **دویم** آنکه آن زن باید که عاقله باشد پس لعان
از زنی که دیوانه باشد خواه بجهة نسبت او باشد بزنا و خواه بجهة انتفای
فرزند در حال دیوانگی متصور نیست آنکه آن زن باید که کر و گنگ
نباشد پس لعان از زنی که باین دو مرض مبتلا باشد واقع نمیشود
خواه بجهة قذف باشد و خواه بجهة انتفای ولد و بعضی از مجتهدان
تجویز شق اخیر نموده اند و چون قذف از شوهر نسبت با این زن
روی نماید بحد این قذف برو حرام موبد میشود و الله اعلم
آنکه آن زن باید که زوجه او باشد بعقد دایم پس اگر لعان از زن دیگری

دشنه و کنیزک او صورت پذیر نیست چنانکه مذکور شد. پنجم آنکه آن زن باید
که مدخوله او باشد پس لعان از زن غیر مدخوله واقع نمیشود و بعضی از مجتهدین
بر آنند که اگر آن لعان بسبب قذف است دخول در وی شرط نیست و اگر بجهة
انتفای فرزند باشد شرط است پس لعان در صورت اول واقع میشود
و در صورت ثانی صورت پذیر نیست چنانکه مذکور شد والله اعلم و در شوهری
که با زن خود لعان مینماید دو چیز شرط است اول آنکه باید که بالغ باشد
دویم آنکه عاقل باشد پس اگر طفلی یا دیوانه با زن خود لعان نماید اعتباری
ندارد و در باب اسلام شوهر میان مجتهدین خلافست بعضی اسلام را
شرط صحت لعان میدانند پس اگر کافری با زن خود لعان نماید اعتباری
ندارد و بعضی دیگر شرط نمیدانند پس لعان کافر نزد ایشان صحیحست و
آزادی در شوهر شرط صحت لعان نیست پس اگر غلامی با زن خود لعان
نماید صحیحست و اعتبار تمام دارد والله اعلم فصل سیم در بیان کیفیت صورت
لعان و ذکر واجبات و مندوبات آن بدانکه صورت لعان بر نهجیست
که اول شوهر برمیخیزد و چهار نوبت میگوید که اشهد بالله انی لمن الصادقین
فیما رمیتها به یعنی گواهی میدهم بحق خدای براستی و درستی که من از

راست

راست گویانم در آنچه نسبت داده‌ام این زن را بآن از زنا و اگر این لعان
بجهة انتفای فرزند باشد چهار نوبت میگوید که اشهد بالله انی لمن الصادقین
فی ان هذا الولد من الزنا و لیس منی یعنی گواهی میدهم بحق خدای
براستی و درستی که من از راست گویانم در اینکه این فرزند از زنا حاصل شده
و از نطفه من مخلوق نشده است و بعد از آن در مرتبه پنجم میگوید ان لعنة الله
علی ان کنت لمن الکاذبین یعنی بر من باد لعنت خدای بر من
اگر باشم از دروغ گویان در آنچه در باب نسبت این زن بزنا یا در باب
نفی این فرزند از خود و پس بعد از آن زن برمیخیزد و چهار نوبت میگوید
که اشهد بالله انه لمن الکاذبین فیما رمانی به یعنی گواهی میدهم بحق
خدای براستی و درستی که این مرد از دروغ گویانست در آنچه بمن نسبت
داده است از زنا پس از آن در نوبت پنجم میگوید ان غضب الله
علی ان کان من الصادقین یعنی بر من باد غضب خدای عز و جل بر من
اگر بوده باشد این مرد از راستگویان در آنچه بمن نسبت داده است
از زنا و واجبات لعان چهار چیز است اول آنکه باید که این لعان
نزد حاکم شرع ظاهر آورند پس اگر با یکدیگر بنشینند و ملاعنه نمایند اعتباری

ندارد دوم آنکه تلفظ نمایند بشهادات بر وجهی که مذکور شد پس اگر بجای
اشهد شهدت یا انا شاهد یا اقسم بالله یا احلف بالله گویند لعان
متحقق نمیشود سیم آنکه باید که بلفظ الله تلفظ نمایند چنانکه گویند اشهد
بالله پس اگر گویند که اشهد بالرحمن یا بالخالق یا بالقادر یا امثال
این اسما لعان حاصل نمیشود چهارم آنکه شوهر باید که خبر دهد از صدق کذب
خود در شهادات لعن بر آن وجهی که مذکور شد پس اگر در صورت شهادت
انی لمن الصادقین انی صادق یا انی من الصادقین بی لام
یا انی الصادق یا انی لبعض الصادقین گوید و در صورت لعن بجای
ان کنت من الکاذبین ان کنت کاذبا گوید صحیح نخواهد بود و زن
نیز باید که در صورت شهادات و غضب خبر دهد از صدق کذب شوهر
خود باز بهمان طریق که مذکور شد پس اگر در صورت شهادات بجای انه
لمن الکاذبین انه الکاذب یا انه کاذب بی ذکر لام تاکید یا انه من
الکاذبین گوید بدون ذکر لام تاکید پیش از کلمه من و در صورت غضب
بجای ان کان من الصادقین ان کان صادقا گوید صحیح نخواهد بود و
پنجم آنکه بعد از شهادات شوهر باید که لعن تلفظ نماید و زن غضب پس

اگ

اگر بالفاظی که بمعنی این دو لفظ باشند ادا نمایند صحیح نخواهد بود چنانکه شوهر
بجای ان لعنة الله علی گوید که ان ابعاد الله علی یا ان طرد الله علی
و زن بجای ان غضب الله علی گوید که ان سخط الله علی یا امثال اینها
ششم باید که شوهر ابتدا بشهادات نماید و بعد از ان بلعن تلفظ نماید پس
اگر ابتدا بلعن کند و بعد از ان بشهادات و یا آنکه ابتدا بغضب کند و بعد از ان
بشهادات درین هر دو صورت آن لعان اعتباری ندارد و زن نیز
باید که ابتدا بشهادات نماید و بعد از ان بغضب تلفظ کرد پس اگر ابتدا بغضب
کند و بعد از ان بشهادات و یا آنکه ابتدا بلعن نماید و بعد از ان بشهادات
صحیح نخواهد بود و لعان بفعل نمی آید هفتم آنکه باید که هر یک از شوهر و زن لعان را
بلفظ عربی ادا نمایند بر وجهی که مذکور شد پس اگر با قدرت بعربی بغیر عربی
تلفظ نمایند آن لعان بفعل نمی آید لیکن اگر بعربی نتوانند گفت و از ان
عاجز باشند درینصورت بغیر عربی میتوانند لعان کرد و وجه این امور
مذکوره است که لعان باین کیفیت با رعایت این وجوه مذکوره در قرآن
مجید وارد گشته و عمل بمضمون قرآن مجید از ضروریات دین مبین است
هشتم آنکه اول باید که شوهر شروع نماید بلعان و بعد از ان زن پس اگر

بعکس مذکور عمل نمایند لعان بفعل نمی آید چه غرض از لعان اسقاط حدیست که گاه

شوهر بسبب قذف و بر زن بجهت لعان شوهر واجب میکردد پس باید که

اول شوهر اسقاط حد قذف از خود نماید بلعان و بعد از آنکه آن شوهر

از لعان فارغ شد بر آن زن حد زنا واجب میکردد پس در صورت آن زن

اسقاط حد زنا از خود بلعان میتواند نمود والله اعلم نهم آنکه شوهر در وقت

لعان خود باید که ایستاده باشد و زن نشسته و زن نیز باید که در وقت لعان

خود ایستاده باشد شوهر نشسته و بعضی از مجتهدین بر آنند که هر کدام در وقت

لعان خود و دیگری باید که ایستاده باشد پس اگر لعان خود را در حال نشستن

بظهور آورند صحیح نخواهد بود چه حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون دو کس را

امر بلعان میفرمود باین کیفیت عمل نمودند و احادیث بسیار [illegible]

از اصحاب [illegible] علیهم السلام مرویست دهم آنکه شوهر در وقت [illegible]

که تعیین نماید زن خود را باسم یا باشاره یا بوصف اگر او را چند زن

باشند چنانکه گوید فیما رمیت زینب مثلا یا هذه یا زوجتی کذا و کذا

پس اگر تعیین ننماید و مبهم بگذارد صحیح نخواهد بود و اگر [illegible] یک زن باشد تعیین باو

یکی از این وجوه ثلثه واجب نیست بلکه کافیست که بگوید فیما رمیت زوجتی

و اما تعیین زن شوهر خود را در وقت لعان واجب نیست چه زن را جز این یک شوهر

نمی باشد یازدهم آنکه شوهر در هر مرتبه از چهار مرتبه شهادات در صورتی که

آن لعان بجهة نفی فرزند باشد باید که آن فرزند را ذکر نماید بر وجهی که [illegible]

شد پس اگر اصلا ذکر نکند مذکور نسازد یا آنکه در مرتبه از آن مراتب او را

مذکور نسازد و در مرتبه دیگر ترک نماید آن لعان اعتباری ندارد و

بر زن ذکر آن فرزند در مراتب شهادات واجب نیست والله اعلم دوازدهم

آنکه جمیع کلمات لعان در مراتب شهادات و لعن باید که بهمان ترتیب که یاد

نمودیم مذکور کردند پس اگر بعضی از الفاظ را بجای [illegible] و بی ترتیبی

در میان ایشان بعمل آورند چنانکه [illegible]

[illegible] دین یا [illegible]

[illegible] یا آن [illegible] غضب

[illegible] بجهت نفی [illegible] یا امثال الفاظ آن لعان

اعتباری ندارد چه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در زمان مبارک

خود باین [illegible] الفاظ است و بهمین ترتیب مذکور امر بلعان میفرمودند

و ظاهر قرآن نیز دلالت تمام بر آن دارد و عمل نمودن بقرآن [illegible]

کردن بفعل پیغمبر آخر الزمان علیه صلوات الله الملک الرحمن و در باب لعان
و قرآن از حضرت و روایات بهترین دلایلست سیزدهم موالات است یعنی باید که کلمات
لعانه او رشهادات و لعن پی در پی یکدیگر گوید و رساند پس اگر سخنی دیگر
در میان ایشان در آورند و یا آنکه در میان هر دو کلمه آنقدر سکوت
نمایند که آن کلام از نظم و ترتیب بیفتد صحیح نخواهد بود چهاردهم آنکه حاکم شرع
باید که ایشان را امر نماید بلعان و با ایشان گوید که تلفظ بلعان نمایند پس اگر
در حضور حاکم شرع پیش از آنکه ایشان را امر نماید مبادرت بلعان کنند
اعتباری ندارد و چه حضرت رسول بر تنبیح امر بلعان مبادرت نمودند و با
لعان سنت است اول آنکه حاکم شرع پشت بقبله بنشیند دوم آنکه شوهر
و زن هر دو روی بجانب حاکم شرع نمایند لیکن شوهر بر جانب راست حاکم بایستد
و زن بر جانب راست شوهر خود سیم آنکه [illegible] جمعی از زنها و
و مطلای آن شهر حاضر شوند تا آنکه استماع آن لعان نمایند چه در زمان
خجسته حضرت مقدس نبوی جمعی از اعیان صحابه رضی الله عنهم حاضر شدند
و استماع لعان مینمود چهارم آنکه چون شوهر شهادات را باتمام رساند پیش
از آنکه شروع در لعن نماید حاکم شرع او را موعظه کند و سخنانی که در و تاثیر

کند

کند بسیار بگوید و او را از عذاب خدای عز و جل و روز رستخیز بترساند که اگر
دروغ بر آن زن بهتان گفته باشد شاید که از آن پشیمان گردد و از راه
توبه و انابت در آید و بخدای عز و جل بازگشت نماید و با زن نیز چنین
معامله نماید چنانکه بعد از شهادات و پیش از ذکر غضب او را از خشم خدای
عز و جل بترساند و از هول آتش دوزخ او را بیم دهد تا آنکه اگر داند که آنچه
شوهر در باب او گفته راست است و در حق او دروغ و بهتان نبسته است از آنکه
که در پیش او دو باز ایستد و غضب و خشم خدای عز و جل را بر خود واجب نگرداند
چه بدترین مصیبتها آنست که خدای عز و جل از بنده خود خوشنود نباشد پنجم
آنکه حاکم شرع ایشان را در مکانی شریف حاضر کرده اند چنانکه اگر در مکه معظمه
روی نماید ایشان را در میان رکن عراقی و مقام حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام
در آورده و در آنجا امر بلعان نماید و اگر در مدینه مکرمه واقع گردد ایشان را
در میان قبر مقدس آنسرور و منبر مطهر آن حضرت حاضر سازد و در آن مکان
شریف ایشان را امر بلعان نماید چه بهترین مکانهای مدینه است زیرا که
حضرت رسول الله علیه و آله فرموده که ما بین قبری و منبری روضة من
ریاض الجنة یعنی زمینی که در میان قبر من و منبر من است باغیست

از باغهای بهشت است و از منبر من که میان قبر و منبر آنحضرت را روضه گویند
و اگر در بیت المقدس لعان روی نماید آن زن و شوهر را در مسجد آن نزدیک
سنگی که در آنجا صخره حاضر سازد و در همان مکان بر لعان دارد و اگر
در شهرهای دیگر روی نماید در مسجدهای جامع ایشان را حاضر آورد و امر بلعان نماید
تا خوف ایشان در جمیع این صور مذکوره زیاده گردد و اگر آن زن را از خانه
بیرون آمدن عادت نباشد و در تکلیف آمدن باین مکانها نتاید بلکه حاکم عدلی را
بخانه او فرستد تا در آنجا استیفای لعان نمایند والله اعلم **ششم** آنکه در روزهای
گرامی و ساعتهای گزیده چون روز جمعه و بعد از نماز پسین ایشان را امر بلعان
نماید تا خوف ایشان باز بدین سبب زیاده گردد و بزودی بارتکاب
این امر عظیم جرأت ننمایند **هفتم** آنکه حاکم شرع در روزی که ایشان را امر
بلعان میکند مردمان را اعلام کند و خلقی بسیار را بر ایشان گرد آورد تا آن
مکان از خلایق پر گردد و کثرت عظیم روی نماید چه تواند بود که بدین سبب
نیز از خوف رسوایی مرتکب لعان نشوند و از راه توبه و انابت در آیند
والله اعلم **فصل چهارم** در احکام لعان و درین فصل ده مسئله است **اول**
بدانکه بعد از آنکه شوهر و زن هر دو از لعان فارغ شدند از برای ایشان

چهار

چهار حکم حاصل میگردد **اول** آنکه حد قذف از شوهر و حد زنا از زن ساقط
میشود چه اگر شوهر لعان نکند بر وی حد قذف واجب میگردد و چون لعان نماید
آن حد از و بلعان ساقط میشود و بعد از ان چون نوبت بزن رسد پس
اگر لعان نکند بر وی حد زنا واجب میگردد و چون لعان نماید آن حد از وی
بلعان ساقط میشود چنانکه بتقریب ذکر وجوبات لعان بر وجه اختصار ثبت
دویم آنکه اگر آن لعان بجهت نفی فرزند باشد آن فرزند از شوهر منتفی
میشود و بازن ملحق میگردد و بعد از آن مرد را از وی بهره و نصیبی نخواهد بود
نه او از آن فرزند میراث میبرد و نه فرزند از وی **سیم** آنکه علاقه زوجیت
زنی و شوهری از میان ایشان زایل میگردد و هیچ رابطه نمی ماند
چهارم آنکه آن زن بر شوهر خود حرام مؤبد میشود و دیگر هرگز بر وی بطریق نکاح
حلال نمیشود چنانکه در باب نکاح بتقریب ذکر اسباب تحریم یاد نمودیم
دویم از مسایل ده گانه آنکه اگر در وقت لعان زن گوید که من لعان
نمیکنم و یا آنکه اقرار نماید بزنا و تصدیق سخن شوهر کند درین هر دو صورت
بر آن زن رجم واجب میشود و در سنگسار باید کرد و کیفیت آن بتفصیل تمام
در باب حدود و تعزیرات مذکور میشود ان شاء الله تعالی و حد قذف

از شوهر ساقط میگردد اما میانهٔ ایشان علاقهٔ زوجیت بر طرف میشود و آن
زن میراث میبرد اگر آن زن رجم هلاک شود و اگر زنده باند بر شوهر خود حرام مؤبد
میشود چه لعان که سبب حرمت مؤبد است بعمل نیامده است و اگر شوهر در میانهٔ
لعان گوید که من در حق زن خود بهتان گفته‌ام و بتکذیب خود اعتراف نماید
و یا آنکه لعان نکند درین هر دو صورت بر وحد قذف واجب میگردد و بر
آن زن چیزی لازم نمیشود و زوجیت بر قرار خود است بنحوی که مذکور
شد و اگر آن لعان بسبب نفی فرزند باشد و یکی ازین دو حال مذکور روی
نماید آن فرزند نیز از و منتفی نمیشود و باو ملحق میگردد والله اعلم **سیم**
آنکه اگر شوهر بعد از آنکه از لعان فارغ شود و بتکذیب خود اعتراف نماید
درینصورت اگر آن لعان بسبب قذف بوده علاقهٔ زوجیت که بلعان
زایل گشته بار دیگر عود نمیکند و باز آن زن بر و حرام مؤبد است و بمجرد
تکذیب خود بعد از وقوع لعان بر و حلال نمیشود و اگر بسبب نفی
فرزند بوده آن فرزند از و منتفی نمیشود و باو ملحق میگردد و لیکن چون او
وفات نماید آن فرزند از و میراث میبرد و چون آن فرزند وفات
نماید نه او از و میراث میبرد و نه خویشان نزدیک او چون برادران
پدری

پدری و عموهای او اما در خویشان نزدیک او از میراث میبرند و حکم
علاقهٔ زوجیت بهمان نظر تقیست که در شق اول مذکور شد و درین باب از
مجتهدین خلافی بظهور نرسیده اما در باب لزوم حد قذف بر آن
شوهر درینصورت میان ایشان خلافست بعضی بر آنند که درینحال بر و حد
قذف واجبست و بعضی دیگر فرموده اند که آن حد از و بلعان ساقط
گشته است و بار دیگر عود نمیکند و این قول بصواب نزدیکتر است والله
اعلم و اگر آن زن بعد از لعان بصدق شوهر اعتراف نماید و گوید که آنچه
در حق من گفته راست است درینصورت نیز میان مجتهدین خلافست بعضی
بر آنند که اگر آن زن چهار مرتبه بصدق شوهر اعتراف نماید بر و رجم
واجب میگردد چه چهار مرتبه اقرار بوقوع زنا از خود نموده است
و بعضی دیگر فرموده اند که بر و چیزی لازم نمیشود چه رجم از و بلعان
ساقط گشته است و بار دیگر عود نمیکند و این قول نیز بصواب نزدیکتر است
والله اعلم **چهارم** آنکه هرگاه زن ادعا نماید که شوهر او وی را بزنا نسبت
داده و آن شوهر منکر باشد و آن زن بر صدق دعوای خود گواهان بگذراند
درینصورت بعد از آنکه آن گواهان ادای شهادت نمایند بر آن شوهر

حدِ قذف واجب میگردد و لعان ازو ساقط میشود یعنی او را نمیرسد که دفعِ حد
از خود بلعان نماید چه اگر بلعان تمسّک جوید تکذیب انکار خود نموده است
والله اعلم **پنجم** آنکه هرگاه شوهر ادّعا نماید که زنِ خود را با شخصی دیده و
آن زن منکر باشد پس اگر آن شوهر بر صدق دعوای خود گواهان بگذراند و آن
دعوی را ثبوت رساند درینصورت بر آن زن رجم واجب میگردد و بر
آن شخص که با او زنا کرده نیز رجم لازم میشود اگر محصن باشد و اگر محصن نباشد
بر او حدِ زنا واجب میگردد و اگر گواهان نداشته باشد و از اثباتِ
دعوای خود عاجز گردد درینصورت بر آن شوهر دو حدِ قذف لازم
میشود یکی بجهة بهتان در حقِ زنِ خود و دیگری بجهة بهتان در حقِ
آن شخص لیکن اگر خواهد میتواند که حدّی که بجهة قذفِ زنِ خود بر او لازم
گشته باشد بلعان از خود دفع نماید امّا حدِّ آن شخص برقرارِ خود است و حاکم
شرع آن حد را بر او جاری میکند والله اعلم **ششم** اگر شوهر ادّعا نماید که زنش
زنا کرده و آن زن نیز تصدیقِ قولِ شوهر نماید و گوید که آنچه او در حقِ من
گفته راست است درینصورت شیخ طایفه ابوجعفر محمد بن حسن طوسی علیه الرحمه
میفرماید که اگر آن زن چهار مرتبه اعتراف بصدقِ قولِ شوهر خود نماید

برو ج

اعتباری ندارد **ششم** آنکه در وقتِ آزاد کردن نیّتِ قربت بکند پس اگر
مردی یا زنی غلام یا کنیز خود را آزاد کرده و در آن وقت قصدِ تقرّب
بجناب الهی نکند صحیح نخواهد بود و در آن آزاد شونده خواه غلام باشد
و خواه کنیز دو چیز شرط است **اول** آنکه مسلمان باشد پس اگر مردی یا زنی
غلام یا کنیز خود را که کافر باشند آزاد کرده اند خواه بجهة نذر یا عهد
آزاد کردن آنها بر او واجب گشته باشد و خواه بجهتی باشد اعتبار
ندارد و این قول مختار بسیاری از مجتهدین است و بعضی دیگر بر آنند که
اسلام در آزادی ایشان مطلقا شرط نیست و بعضی دیگر فرموده اند که
اگر ایشان را بجهة نذر یا عهدی که بر او واجب گشته باشد آزاد کرده اند اسلام
شرط نیست و آن آزادی صحیح است و اگر بجهتی دیگر آزاد کرده اند اسلام
در ایشان شرط است پس اگر کافر باشند آن آزادی اعتباری ندارد
و قول اول صحیح تر است والله اعلم **دویم** آنکه مملوک او باشد پس اگر مردی
یا زنی غلام یا کنیز کسی دیگر را آزاد کرده اند بی رخصت آقای ایشان اعتباری
ندارد خواه آن آقا بعد از دانستن اجازه کند و بآن رضا دهد و خواه
نکند والله اعلم و امّا فرق میان مرد و زن درین باب آنست که چون مرد

پدر یا مادر یا جد یا جده پدری یا مادری خود را هر قدر که بالا روند بخرد و
و یا آنکه فرزندان خود را هر قدر که پایین آیند بخرد فی الفور بر و آزاد
میشوند و در ذل بندگی او در نمی آیند و او را بر ایشان سلطنت آقایی
نیست خواه اینها همه که مذکور شدند نسبی او باشند و خواه رضاعی او
و اگر خواهر خود را یا دختر خواهر یا دختر برادر خود را یا عمه و خاله خود را
بخرد اینها نیز فی الفور بر و آزاد میشوند اگر نسبی او باشند و درین حکم
از مجتهدین خلافی بظهور نرسیده لیکن اگر رضاعی او باشند خلافست شیخ
طایفه ابوجعفر محمد بن حسن طوسی و علامه حلی در کتاب قواعد الاحکام
و فخر المحققین در ایضاح شرح آن و شیخ محقق نجم الملة والدین ابوالقاسم
در کتاب شرایع بران رفته اند که اینها نیز همچو نسبی بر و آزاد میشوند و در این
حکم میان نسبی و رضاعی ایشان فرقی نیست و بعضی دیگر از مجتهدین برآنند
که رضاعی ایشان درین باب حکم نسبی ایشان ندارند و بر و آزاد
نمیشوند و قول اول بصواب نزدیکتر است والله اعلم و اگر غیر ایشان را
از خویشان و قومان خود بخرد بر و آزاد نمیشوند و نیست حکم مرد
درین باب اما زن چون پدر یا مادر یا جد یا جده مادری خود را هر قدر

پدری یا م

که بالا

که بالا روند بخرد و یا آنکه فرزندان خود را هر قدر که پایین آیند بخرد
خواه نسبی او باشند و خواه رضاعی او فی الفور بر و نیز آزاد میشوند چنانکه
بر مرد آزاد میشوند و در حکم اینها میان مرد و زن فرقی نیست لیکن
اگر غیر ایشان را از خویشان و قومان خود بخرد بر و آزاد نمیشوند و در
ذل بندگی او در می آیند خواه خواهر او و یا دختر خواهر یا دختر برادر یا عمه
و خاله او باشند و خواه نباشند و خواه رضاعی او باشند و خواه نسبی او
والله اعلم و اما امهات اولاد کنیزانی را گویند که از آقای خود فرزند بهم
رسانیده باشند و حکم ایشان نخست اول آنکه هر گاه آقا از کنیز خود
فرزندی داشته باشد باجماع مجتهدین آن کنیز بر و آزاد نمیشود
و باز کنیز اوست لیکن دوم که آن فرزند زنده باشد جایز نیست که
او را بفروشد مگر در صورتی که قیمت او را در وقت خریدن نداده
باشد و در ذمه او تعلق گرفته باشد و او را بغیر از آن کنیز مالی دیگر نباشد
و صاحب کنیز قیمت او را طلب نماید و درین باب تشدد کند که درین صورت
جایز است که آن کنیز را بفروشد و قیمت او را تسلیم صاحب وی نماید
و اگر فرزندش وفات نماید درین صورت جایز است که او را بفروشد

و با کسی بیع نماید و هر گونه تصرفی که خواهد در وی بعمل آورد چه او را در این حال هیچ
مانعی از امور مذکوره نیست والله اعلم دویم آنکه ام ولد بعد از آنکه آقای او
وفات نماید بیرون از آن آقا آزاد میشود لیکن از ترکه او بقدر آنچه حصه
و رسد فرزند او شود از آن آزاد میشود و پس آنچه حصه فرزند او باشد
از ترکه برابر شود با قیمت او یا بیشتر بود در آزادی او هیچ سخن نیست و اگر
کمتر باشد در این صورت آنچه در برابر حصه آن فرزند افتد از ما در او آزاد
میشود و آنچه باقی ماند از وی آزاد نمیشود لیکن بحصه هر کدام از ورثه که
قرار یابد بر وی لازم است که قیمت خود را بکسب و سعی بهم رساند و دفعه دفعه
تسلیم آن شخص نماید و شیخ طایفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی علیه الرحمه میفرماید
که اگر آن فرزند صاحب مال باشد و او را بجز از حصه او از ترکه پدر
مال بسیار باشد باید که قیمت آنچه باقی مانده است از ما در او از آن مال جدا کنند
و تسلیم آن شخص نمایند تا تمام او آزاد گردد و اگر صاحب مال نباشد باید که بکسب
و سعی قیمت خود را ادا نماید و آزاد گردد و قول اول اصوب نزد دیگران است
والله اعلم سیم آنکه هرگاه شخصی وصیت کند که از مال او چیزی با ام ولد
دهند و بعد از آن وفات نماید در باب آزاد شدن آن ام ولد

از نصیب

از نصیب فرزند خود از ترکه یا از مال وصیت میان مجتهدین خلاف است
بعضی بر آنند که از نصیب فرزند خود آزاد میشود و بعد از آزادی آن باقی را
که آقا بجهة او وصیت نموده متصرف میشود و بعضی دیگر بر آنند که او از آن
مال وصیت آزاد میگردد و نه از نصیب فرزند خود و پس اگر آن مال برابر
باشد با قیمت او سخنی نیست و اگر بیشتر باشد بعد از آزادی آن زیادتی را
متصرف میشود و اگر کمتر باشد آنچه از او در برابر آن مال افتد از آن مال
آزاد میشود و آنچه باقی ماند از او از نصیب فرزند و این قول با احتیاط
نزدیکتر است والله اعلم چهارم هرگاه ام ولدی از روی خطا عضوی
از اعضای شخصی را ناقص کرده باشد در این صورت آقا مخیر است میان
آنکه آن کنیز را تسلیم آن شخص نماید یا تاوان آن عضو را بدهد و کنیز خود را
خلاص کند و در این حکم از مجتهدین خلافی بظهور رسیده لیکن اگر
اختیار تاوان نماید خلاف است بعضی بر آنند که بر وی اقل امرین از تاوان
و قیمت آن کنیز لازم است یعنی باید که نظر کند و بر آورد نماید اگر تاوان
آن عضو کمتر از قیمت او باشد تاوان بدهد و اگر قیمت کمتر باشد قیمت را
و بعضی دیگر بر آنند که بر هر تقدیر وی را تاوان لازم است خواه کمتر از قیمت او

باشد و خواه نباشد والله اعلم **پنجم** آنکه هرگاه شخصی کنیزی داشته باشد و آن
کنیز نصرانی باشد و در پیش او بدین اسلام درآید و بعد از آن شخص از آن
کنیز فرزندی بهم رساند و او را آزاد نماید و بعد از آنکه او را آزاد نموده باشد
وفات یابد و آن کنیز بعد از آزادی و وفات آقا مرتد گردد و بار
دیگر بدین نصاری درآید و مرد نصرانی شوهر کند و از او حامله شود و این
خبر بحاکم شرع رسد در این صورت بعضی از مجتهدین میفرمایند که این کنیز حکم
مرتد ملی دارد و معنی مرتد ملی و حکم او در فصل هشتم از باب حدود و تعزیرات
مذکور خواهد شد یعنی باید که حاکم شرع او را محبوس سازد و امر نماید
و در وقتهای نماز بفرمایند تا او را بزنند و آزار رسانند که تا آنکه بار دیگر
باسلام درآید یا آنکه در آن حبس وفات یابد لیکن محمد بن قیس از حضرت
ابوجعفر محمد بن علی الباقر صلوات الله علیهما روایت کرده که آنحضرت
فرموده که حاکم شرع باید که او را حبس کند و صبر نماید تا آنکه بزاید و بعد
از زائیدن او را بکشد و آن فرزندی که از او متولد گشته از این شوهر
نصرانی غلام آنفرزندیست که از آن آقای مسلمان از او متولد یافته
پس باید که حاکم شرع این فرزند او را تسلیم آنفرزند یا ولی او نماید

و شیخ محقق نجم الدین ابو القاسم در کتاب شرایع این روایت را بعنوان
و نادر گفته والله اعلم **فصل دوم** در بیان اسباب آزادی بدانکه آزاد کردن
غلام یا کنیز خواه آزاد کننده مرد باشد و خواه زن چهار سبب دارد که تا
یکی از این اسباب اربعه بعمل نیاید آن آزادی صورت پذیر نمیشود
اول مباشرت **دویم** سرایت **سیم** ملکیت **چهارم** عوارض اما مباشرت
آن باشد که آزاد کننده خود از روی اراده و اختیار مباشر عتق
غلام یا کنیز خود شود و این مباشرت بر سه قسم منقسم میشود **اول**
اعتاق و آن آنست که آزاد کننده با آن شرایط مذکوره با غلام یا کنیز
خود گوید انت حرّ او حرّة یعنی تو آزادی ایشان آزاد میشوند و در این
حکم از مجتهدین خلافی بظهور نرسیده لیکن اگر بجای انت حرّ او حرّة
انت عتیق او عتیقة گوید میان ایشان خلافست اکثر برآنند که باین
صیغه نیز آزاد میشوند چه حرّ و عتیق هر دو یک معنی دارند و بعضی دیگر
برآنند که آزاد نمیشوند چه صیغهٔ ماثوره از حضرت شارع صیغهٔ انت حرّ است
والله اعلم **دویم** تدبیر و او در لغت عرب بمعنی بازپس انداختن چیزیست
و در عرف اهل شرع عبارت از آنست که آزاد کننده خواه مرد باشد

وخواه زن آزادی غلام یا کنیز خود را در عقب حیوة خود داند از دو صیغه
آن بر نهجی است که با هر یک از ایشان گوید انتَ حُرٌّ او حُرَّةٌ بعدَ وفاتی
یا اذا امتُّ فانتَ حُرٌّ او حُرَّةٌ یعنی تو آزادی بعد از آنکه من وفات یابم
یا آنکه هرگاه من وفات یابم تو آزادی و امثال اینها و چون آزاد کننده
این صیغه را با تمام رساند آن غلام را مُدَبَّر گویند و آن کنیز را مُدَبَّره و ایشان
بعد از وفات او آزاد میشوند مادام که در مدت حیوة ایشان پشیمان
نشده باشد و رجوع از آن نکرده بر قرار خود گذاشته باشد لاکن اگر رجوع
نموده باشد بعد از وفات او آزاد نمیشوند چه ایقاع تدبیر نسبت با هیچکدام
از آزاد کننده و آزاد شونده لزومی ندارد و پس آزاد کننده را در حال
حیات اختیار رجوع از آن هست و در صحت ایقاع این صیغه بر وجه مذکور
و مترتب شدن آزادی بر وی بعد از وفات میان مجتهدین خلافی
نیست لیکن خلاف در دو صورتست اول آنکه آزاد کننده بعد از آنکه غلام
یا کنیز خود را بکسی سپرده باشد که خدمت آنکس کند با هر کدام از ایشان
گوید که انتَ حُرٌّ او حُرَّةٌ بعدَ وفاتِ مخدومِکَ یعنی تو آزادی بعد از آنکه
مخدوم ترا وفات رسد و یا آنکه کنیز خود را بشوهر داده باشد و بعد از آن

خود از [illegible]

باد وگوید

باد و گوید انتِ حُرّةٌ بعدَ وفاتِ زوجِکِ یعنی تو آزادی بعد از آنکه شوهرت
وفات یابد مدبر نمی گردد درین دو صورت بعضی از مجتهدین بر آنند که بوفات
ایشان آزاد نمیشوند و بیشتر بر آنند که آزاد میشوند و این قول قوت
تمام دارد و الله اعلم دوم آنکه آزاد کننده بجای انتَ حُرٌّ او حُرّةٌ
بعدَ وفاتی انتَ مُدَبَّرٌ او مُدَبَّرةٌ گوید و بس مدبر نمی گردد بعقیده بیشتر
از مجتهدین بر آنند که صحیحست و تدبیر بفعل می آید چنانکه در صیغه اول
بظهور میرسد و بعضی دیگر بر آنند که تدبیر باین صیغه حاصل نمیگردد و اعتباری
ندارد و اما اگر بعد از آنکه گفته باشد انتَ مُدَبَّرٌ او مُدَبَّرةٌ فی الفور
بگوید فاذا امتُّ فانتَ حُرٌّ باجماع مجتهدین تدبیر بفعل می آید و در و
خلافی نیست والله اعلم و این تدبیر بر دو قسمست اول تدبیر مطلق و
آن بر وجهیست که مذکور شد و احتیاج به بیان علیحده ندارد دوم تدبیر
مقیّد و آن آنست که تدبیر کننده با هر یک از غلام و کنیز خود گوید که اذا
مِتُّ فی سفری اَوْ فی شهری اَوْ فی سَنَتی اَوْ فی مَرَضی فانتَ حُرٌّ
اَوْ حُرّةٌ یعنی هرگاه من درین سفر یا درین ماه یا درین سال یا درین بیماری
وفات یابم پس تو آزادی داد که بحسب اتفاق او را بر وجهی از وجوه گرو

وفات رسد آزاد میشوند و اگر وفات نیابد بر همان بندگی خود باقی اند والله اعلم
ایم مکاتبه و او در لغت عرب بمعنی نوشتن و جمع کردن چیزیست و در عرف
اهل شرع عبارتست از معامله ایست که آزاد کننده با غلام یا کنیز خود بفعل آورد
باین طریق که با هریکی از ایشان مقرر نماید که چون مبلغی معین را در مدتی
معینه تسلیم وی نماید آزاد شود و این معامله را مکاتبه بجهة آن گویند که
آن آزاد کننده آزادی ایشان را بعد از ادای مبلغ بر خود مینویسد
و یا بجهة آنکه بعد از اجرای صیغه مکاتبه در میان خود کیفیت وقوع آزا
با تعیین مبلغ و مدت و تاریخ بر کاغذی نوشته مسجّل میسازد و یا بجهة
آنکه آن غلام یا کنیز بعد از وقوع مکاتبه روز بروز آن مبلغ را جمع میکند
تا بیکدفعه یا بچند دفعه بر وجهی که مقرر گشته تسلیم وی نماید و چون این
معامله در میان ایشان انعقاد یابد و صیغه ایجاب و قبول از هر دو طرف
بر وجهی که مذکور خواهد شد گفته آید آن غلام را مکاتب و آن کنیز را
مکاتبه خوانند و هیچکدام را بعد از وقوع اختیار برهم زدن نیست
چه این عقدیست لازم چون سایر عقود لازمه مگر آنکه هر دو باهم اتفاق
نمایند و برضا و رغبت یکدیگر آن عقد را برطرف سازند و یا آنکه هر یک

ازان

ازان غلام یا کنیز بعد از وقوع مکاتبه از ادای مبلغ مقرری عاجز گردند
و از جمیع جهات طریق مهمسازی برایشان مسدود گردد که در این صورت
نیز آن آزاد کننده را اختیار برهم زدن آن مکاتبه هست والله اعلم
و این مکاتبه نیز چون غیر بر دو قسم است اول مکاتبه مطلقه
دویم مکاتبه مشروطه مکاتبه مطلقه آن باشد که چون شخصی اراده نماید
که غلام یا کنیز خود را مکاتب سازد با ایشان مقرر میسازد که چون هر یک
هر قدر را از آن مبلغ معین را در هر جزو از آن مدت معینه تسلیم او نماید
برابر آن عضوی از اعضای او آزاد گردد و چون تمام مبلغ ادا نماید او
گردد تمام او آزاد شود و اگر از رسانیدن بعضی از آن مبلغ عاجز گردد
بار دیگر عود به بندگی نکند و چون با ایشان شرط نکرده که بعد از آنکه
عاجز آیند باز به بندگی برگردند و از بجهة این معامله را مکاتبه مطلقه
گویند و صیغه آن بر نحویست که با هر یک از غلام و کنیز خود گوید که
کاتبتک علی ان تؤدی مبلغ کذا فی مدة کذا فاذا ادیت
فانت حر او حرة یعنی مکاتب میسازم ترا برآنکه برسانی بمن فلان
مبلغ را در فلان مدت پس اگر رسانیدی آزادی و فی الفور باید که

آن غلام یا کنیز در جواب بگوید که قبلتُ المکاتبةَ علی الوجهِ المذکور یعنی قبول
نمودم این مکاتبه را بر آن وجهی که مذکور شد امّا مکاتبه مشروطه آن باشد که چون
شخصی خواهد که غلام یا کنیز خود را مکاتب سازد و بکتابه مشروطه با ایشان
مقرر میکند که چون هر یک از ایشان جمیع آن مبلغ را در آن مدت معینه
تسلیم او نماید آزاد باشد و اگر جمیع آن ادا نمودن نتواند بار دیگر به بندگی
معاودت نماید و صیغه آن بر نحوی است که با هر یک گوید که کاتبتُکَ
علی اَن تؤدّی مبلغَ کذا فی مدّةِ کذا فاِن اَدّیتَ فانتَ حُرٌّ اَو حُرّةٌ
واِن عَجزتَ فانتَ رَدٌّ فی الرِّقِ یعنی مکاتب میسازم ترا بر آنکه برسانی
بمن فلان مبلغ را در فلانه مدت پس اگر رسانیدی آزادی و اگر عاجز
گشتی از ادای جمیع آن پس باز گردانیده میشوی به بندگی چنانکه پیش
از این بودی و باید که فی الفور آن غلام یا کنیز در جواب بگوید که قبلتُ
المکاتبةَ علی الوجهِ المذکور و چون آن شخص در آخر صیغه با ایشان شرط
میکند که اگر از رسانیدن جمیع مبلغ عاجز آیند بار دیگر به بندگی معاودت
نمایند از جهت این معامله را مکاتبه مشروطه خوانند و از حیثیت که آن
غلام یا کنیز که بر این وجه مکاتب گشته باشند هیچ از ایشان آزاد نمیشود

تا دینار

تا دینار آخر مبلغ را تسلیم وی ننمایند و آن شخص را رسد که در صورتی که از ادای
چیزی از آن مبلغ هر چند که بغایت اندک باشد عاجز گردند آنچه از ایشان
گرفته باشد بجهة خود نگاه دارد و ایشان را آزاد نکرده اند و باز به بندگی
برگردانند چنانکه بوده اند و امّا در مکاتبه مطلقه دیگر این عمل جایز نیست
بلکه آنچه از ایشان که در برابر آن مبلغ باشد که ادا نموده اند آزاد میشود
و آنچه در برابر آن باشد که باقی مانده آزاد نمیشود والله اعلم **تتمه**
در دو مسئله است **اول** آنکه چون عقد مکاتبه خواه مشروطه باشد
و خواه مطلقه میان آقا و غلام انعقاد یابد و آن غلام از زمانی که کسب
پیدا کرده باشد کنیزی بخرد در این صورت نه آقا با آن کنیز وطی میتواند
کرد و نه آن غلام امّا آقا بجهة آنکه آن کنیز هنوز در ملک او داخل
نگشته تا وی را وطی او جایز باشد مگر آنکه آن کنیز را بعوض مال کتابت
بجهة خود بردارد و امّا آن غلام بجهة آنکه تا او مال کتابت را تمام
تسلیم آقای خود ننماید مالک آنچه در دست اوست نمیشود و پس مالک
آن کنیزی که از مال کتابت خریده نیست تا وی را وطی او جایز باشد
والله اعلم **دویم** آنکه چون عقد مکاتبه میان آقا و کنیز صورت پذیرد.

جایز نیست که آن آقا با آن کنیز دیگر وطی نماید نه بطریق ملکیت چه او بجهة
مکاتبه کنیز محض او نیست تا با او تواند وطی نمود و نه بطریق عقد نکاح
چه او هنوز آزاد محض نگشته تا وی را در سلک ازواج تواند کشید بلکه
بر وی واجبست که وطی او را موقوف دارد تا حال آزادی و بندگی او بعد
از انقضای مدت مقرری معلوم وی گردد و چون معلوم شد که وطی او وی را
بعد از مکاتبه حرام است و بهیچ وجه بر وی حلال نیست پس اگر هیچ از وی آزاد نگشته
باشد و آن آقا بزور و تعدی او را بگیرد و با او وطی نماید و داند که این وطی
وی را حرامست درینصورت بران کنیز چیزی لازم نمیگردد خواه عالم بتحریم باشد
و خواه نباشد و بر عالم شرع واجبست که آقا را تعزیر نماید و اگر آن کنیز از
روی اختیار درین وطی با آقا همداستان شود و بدان رضا دهد و او نیز داند
که این عمل حرامست درینصورت بران کنیز حد زنا واجب میگردد و بر عالم
شرع چنانچه آقا را تعزیر میباید باید که بران کنیز نیز اقامت آن حد
نماید و اگر هیچکدام عالم بحرمت این وطی نباشند و این عمل ازیشان
بظهور رسد خواه از روی اراده و اختیار باشد و خواه بطریق کره
و اجبار بدرستی که درینصورت هم تعزیر از آقا ساقط میگردد و هم حد زنا

ازان

ازان کنیز چه وجوب حد و تعزیر مشروط است بدانستن تحریم چنانکه در باب
حدود و تعزیرات مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و همین است حکم اگر
جزوی ازان کنیز آزاد کرده باشد لیکن در هر موضع ازین صورت آنرا که
بر آقا تعزیر لازم میشود درینصورت بر وی در برابر آنچه ازان کنیز آزاد
شده حد زنا واجب میگردد و این حکم در کنیز مکاتبه برخلاف حکم کنیز
مدبره است چه آقا را جایز است که با کنیز مدبره خود در مدت حیوة بطریق
ملکیت وطی نماید و هر گونه تصرفی که خواهد در وی بعمل آورد والله اعلم مسئله
آنکه کنیز بعد ازانکه آقای وی را مکاتب ساخته باشد جایز نیست او را
که بی رخصت آقا بکسی شوهر کند چه او بر سبیل استقلال مالک نفس خود نیست
تا آنکه خود را بشوهر دهد پس اگر بعد از وقوع مکاتبه و پیش از رخصت آقا
در حباله نکاح کسی در آید درینصورت صحت آن نکاح بر وقوف اجازه
آقاست پس اگر اجازه نماید و بدان رضا دهد آن عقد صحیح است
و اگر اجازه ننماید و بدان خشنود نباشد باطلست و اعتباری ندارد و الله
اعلم و تدبیر اثبات آزادی را گویند که بی اراده و اختیار آزاد کننده
بظهور آید چنانکه شخصی جزوی شایع از غلام یا کنیز خود آزاد نماید

بدرستی که در صورت آن آزادی سرایت در جمیع اجزای او میکند و بنده او
آزاد میگردد و یا آنکه غلامی یا کنیزی میان او و دیگری مشترک باشد
و او حصه خود را تنها آزاد نماید بدرستی که در صورت نیز همه او آزاد
میشود لیکن به دو شرط اول آنکه او را قدرت بر دادن قیمت حصه شریک
باشد دویم آنکه قیمت حصه شریک را تسلیم او نماید پس اگر از دادن قیمت حصه
شریک عاجز آید و یا آنکه قادر باشد لیکن هنوز قیمت حصه شریک را
تسلیم وی ننموده باشد بدرستی که در صورت اول بر آن غلام یا کنیز لازم است
که کسب کنند و سعی نمایند تا قیمت حصه شریک را از خود بهم رسانند و تسلیم وی نمایند
و آزاد گردد و اگر از دادن آن قیمت عاجز گردد در صورت آنچه
حصه آن شریک باشد از او آزاد نمیشود و باید که بقدر آن حصه از برای او
بکسب یا خدمت اشتغال نماید و در صورت ثانی با وجود قدرت تا
قیمت حصه شریک را تسلیم وی نماید آن حصه از او آزاد نمیشود و این قول
مختار شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان معلم و شیخ محقق نجم الدین ابو القاسم است
رضی الله عنهما و محمد بن ادریس علیه الرحمه میفرماید که آزادی حصه شریک
موقوف بر ادای قیمت او نیست بلکه بمجرد گفتن صیغه آزادی در نصف

خود

خود و قدرت او بر ادای قیمت حصه شریک فی الفور آزاد میگردد لیکن
قیمت آن حصه در ذمت او قرار میگیرد و شیخ طایفه ابو جعفر محمد بن حسن
طوسی رحمه الله علیه در کتاب مبسوط میفرماید که در صورت آزادی حصه شریک
و عدم آن موقوف میماند و جزم بوقوع هیچکدام حاصل نمیشود تا وقتی که
قیمت آن را تسلیم شریک خود نماید یا از ادای آن عاجز گردد پس اگر
قیمت را ادا نماید معلوم میشود که حصه شریک در وقت آزادی حصه او
آزاد گردیده و اگر ادا نماید و از آن عاجز گردد روشن میشود که
حصه شریک در آن وقت آزاد نگشته و بر همان ملکیت او باقی بوده است
و این قول باحتیاط نزدیکتر است و رعایت عدالت در وی بیشتر و فایده اختلاف
در این اقوال ثمره در صور متعدده که ذکر جمیع مناسب وضع این رساله نیست
ظاهر میگردد و از آن جمله آنکه بنا بر قول اول شریک را جایز است که
پیش از ادای قیمت هر گونه تصرفی که خواهد در عمل آورد و چنین جایز است
که حصه خود را آزاد نماید و یا بکسی بخشد و یا بفروشد و امثال اینها و
بر قول شیخ طایفه و ابن ادریس پیش از ادای قیمت او را این
تصرفات جایز نیست و فایده دیگر آنکه بنا بر قول ابن ادریس آن

غلام یا کنیز در سلک آنچه را آزاد و ان انتظام دارد و احکام حریت چون
ثبوت توارث و کمال حد و دو امثال اینها بر و جاری میگردد و بران دو
قول دیگر تمام او آزاد میگردد و این احکام مذکوره بر و جاری میشود و آن
اکمل [illegible] که شخصی مالک پدر یا مادر یا خویشان
و نحو این [illegible] چنانکه مذکور شد بر و آزاد میشوند
و حکم آن و فرق [illegible] فصل دوم
ازین باب [illegible]
از آنها در غلام یا کنیز یافت شود [illegible] و این
شش قسم اند اول کوریست بهر دو چشم یعنی اگر غلام یا کنیز کسی بهر دو چشم
نابینا گردد بر و آزاد میشود و دیگر اختیار بر وی نماند و ملکیتی باقی نماند و اگر بیک
چشم نابینا گردد بر و آزاد نمیشود و بر همان بندگی خود باقیست چه
روایات بسیار درین باب وارد گشته از انجمله حسنه حماد و روایت
اسمعیل بن ابی زیاد سکونی است که این هر دو دلالت واضحه بر اینها
مطلب دارند دوم انقعاد است یعنی غلام یا کنیز کسی چون مقعد و زمین
گیر گردد بمرتبه که او را قدرت بر حرکت و راه رفتن نماند بر و آزاد

میشود

میشود و اگر بیک پا لنگ گردد بر و آزاد نمیشود و دلیل برین اتفاق مجتهدین است
برین حکم چه مستندی دیگر از روایات و احادیث یافت نشده است والله اعلم
سیم جذام و خوره است چنانکه اگر غلام یا کنیز کسی باین مرض مبتلا گردد
بر و آزاد میشود و عمده و مستند این حکم نیز اجماع مجتهدین است و ابن حمزه از جمله
از مجتهدین میفرماید که چون برص نیز که مبتلا گردد بر و آزاد میشود
چه علت آزادی در هر دو یکیست و حکم برص در فصل چهارم از باب
نکاح با ذکر مسئله دوم مذکور گردید والله اعلم چهارم تنکیل و مثله یعنی
چون شخصی غلام یا کنیز خود را مثله نماید و گوشش یا بینی یا عضوی از اعضای
او را ببرد بر و آزاد میشود و قول بعبودیت او می ماند و محمد بن ادریس
علیه الرحمه درین خلاف نموده و بآزاد شدن او باین عمل قایل نیست و مستند
اول ظاهر بعضی روایات است و دلیل ابن ادریس اصالت بقای عبودیت است
با عدم وجود ناقل قطعی و این دلیل خالی از قوتی نیست اما مشهور قول
اولست والله اعلم پنجم دفع قیمت وارث است و تفصیل این اجمال آنکه
هر گاه شخصی آزاد وفات نماید و از و مالی بماند و وارث او منحصر در غلام
یا کنیز کسی باشد بر سنی که در صورت حاکم شرع از ان مال قیمت او را

حکم م

برده شده تا اگر ابی از تسلیم کس مینماید و او را آزاد میسازد و بعد از آن با فی
آنمال از تصرف او میبرد و بعضی از مجتهدین دفع قیمت او را در آزاد
او کافی میدانند و وجود حاکم شرع را درین باب شرط نکرده اند لیکن
قول اول قوت تمام دارد والله اعلم ششم اسلام مملوکست که کفر آقا یعنی اگر
غلام یا کنیز شخصی که کافر باشد در دیار کفر مسلمان شود و پیش از آقای خود و گریخته
بدیار اسلام آید درینصورت آنشخص آزاد میشود و او را دیگر رد بسلطنتی نیست
و اگر آقای او بعد از او مسلمان شود و بدیار اسلام از دنبال او بیاید و یا آنکه
او بعد از آقای خود مسلمان شود و گریخته بدیار اسلام آید در هیچ هر دو صورت
آزادی او بر هم نخورد و عبدیت باقی نماند و بعضی از مجتهدین بر آنند که اسلام
مملوک کافر اقا سبب آزادی آن مملوک میشود بلکه واجبست بر حاکم شرع که آقای
او را بر فروختن او جبر نماید و درین باب بر وی تنگ گیرد تا بفروختن او
تن دهد ... بی رحمی کرده و بعد از آن قیمت مال مسلمان قیمت او را بدهد
تسلیم آقای او نماید و وی را آزاد کرده اند و قول اول بصواب نزدیکتر است
چه هرچند که بنابر هر دو قول قطع سلطنت کافر از مسلمان میشود و مصداق آیه
کریمه و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا عمل می آید و لیکن روایات

و خیار و ولایت و محو برحقیقه قول اول ندارد والله اعلم والحکم نهم آنکه در باب
کشتن حیواناتی که گوشت ایشانرا خوردن حلالست چون گوسفند و گاو و شتر
میان مرد و زن فرقی نیست پس همچنانکه حلالست خوردن گوشت حیوانی
که مرد او را کشته باشد حلالست خوردن گوشت حیوانی که زن او را کشته باشد
بی تفاوتی چه اسلام شرطست نه ذکورت و مرد بودن و همچنین در باب اقرار
و خیار یعنی حق سعی کسبی و او دن قسم یاد نمودن و شکار کردن و خوردن آن و اخذ غنائم
و بغیر مال مردم کردن زمینها که خراب و بایر افتاده باشند آباد ان
کردن و از شریک در وقت بیع شفعه گرفتن و چیزی حبس و نذر و عهد کردن
نیز میان مرد و زن تفاوتی نیست و هر کدام مخصوص بحکمی علیحده که در آن
رسالها مذکور باشد مشتمل اند در باب نذر که زن علی سنت بر خصت شوهر نذر منعقد
نمیشود و در باب حج احتیاج باذن شوهر ندارد و مرد در هر دو صورت محتاج باذن
زن نیست والله اعلم باب شانزدهم در میراث و فرق میان مرد و زن
درین حکم و این باب مشتمل بر شش مسئله است اول آنکه چون شوهر وفات یابد
و زن بعد از وی باقی ماند حال از دو بیرون نیست که از ایشان فرزند و فرزند زاده
هرقدر که باشد باقی آید مانده است یا نه اگر مانده باشد درینصورت نصیب آن زن

از جمیع متروکات آن شوهر ثمن یعنی هشت یک است خواه آن متروکات منقوله باشند
که از جایی بجایی توان بردن چون نقود و خوردنی و پوشیدنی و فرش
و سفینه و آلات و چهارپایان و جز اینها و خواه غیر منقوله باشند چون قنات
و باغچه و باغ و املاک و دکاکین و مستغلات و جز اینها و درین حکم از مجتهدین
رضی الله تعالی عنهم خلافی بظهور نرسیده و اگر از ایشان فرزند و فرزند زاده
نمانده باشد درین صورت نصیب آن زن از متروکات منقوله شوهر خود ربع یعنی
چهار یک است و درین حکم نیز میان مجتهدین خلافی نیست لیکن در بردن آن زن
نصیب خود را که ربع است از متروکات غیر منقوله شوهر خود میان ایشان
خلافست و اقوالی که درین صورت بنظر این بی بضاعت رسیده سه است
قول اول آنکه آن زن را از خانه و مسکن و باغچه و باغ و املاک و دکاکین و سایر
مستغلات شوهر خود بهره و نصیبی نیست مطلقا نه از عین آنها و نه از قیمت
آنها و نه از عین زراعت و اشجار و نه از قیمت آنها و همچنین او را از عین
آلات و ادوات و مصالح که در عمارات خانه یا غیر خانه بکار برده باشند
چون در و پنجره و چوب بستها و جز اینها نیز نصیبی و بهره نیست لیکن از قیمت
اینها محروم نیست پس حاکم شرع را لازمست که این مذکورات را قیمت کرده و

و ربع قیمت آنها از باقی ورثه گرفته تسلیم آن زن نماید و این قول مختار شیخ
طایفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی است در کتاب نهایه و شیخ ابو الصلاح
و قاضی و ابن حمزه و شیخ نجم الدین ابو القاسم در کتاب شرایع و علامه
حلی در کتاب مختلف الشیعه و شیخ شهید محمد بن مکی در کتاب لمعه و بقیه علما طاب
ثراهم و جعل الجنة مثواهم و قول دویم ضعیفه قول آنست در جمیع متروکات
الا در قیمت زراعت و اشجار که آن زن از قیمت اینها نیز نصیب خود میبرد
چنانچه از قیمت آلات و ادوات و مصالح عمارات نصیب خود را متصرف میشود
و این قول مختار علامه حلیست در کتاب قواعد الاحکام و فخر المحققین در
ایضاح شرح آن و شیخ شهید در کتاب دروس و بسیاری از متاخرین مجتهدین
رضی الله تعالی عنهم قول سیم آنکه آن زن در سایر عین و قیمت متروکات غیر
منقوله شوهر خود شریکست و نصیب خود را از همه میبرد الا در خانه و مسکن
که از عین و قیمت این هر دو محرومست لیکن در قیمت آلات و مصالح
عمارات شریکست و نصیب خود را از قیمت اینها میبرد و این قول مختار شیخ
اقدم ابو عبدالله مفید بن محمد بن نعمان معلم است و محمد بن ادریس
و شیخ محقق نجم الدین ابو القاسم در کتاب مختصر نافع رحمهم الله تعالی

و قول چهارم آنکه آن زن در عین جمیع متروکات غیر منقوله شوهر خود شریک
نیست اما در قیمت آنها شریکست و بنصیب خود میبرد الا در خانه و مسکن
که نه در عین آنها شریکست و نه در قیمت آلات وادوات و مصالح آنها شریکست
و بنصیب خود میبرد و این قول مختار سید مرتضی علم الهدی است رضوان الله
علیه و قول پنجم آنکه آن زن در جمیع متروکات غیر منقوله شوهر خود شریکست
و بنصیب خود از عین و قیمت همه میبرد چنانچه در صورتی که فرزند داشته
باشد بنصیب خود از همه متصرف میشود و این قول مختار شیخ ابو علی بن
جنید است علیه الرحمه و متمسک شده است درین قول بعموم کتاب الله و بروایت
عبدالله بن ابی یعفور از حضرت صادق صلوات الله علیه و باقی مجتهدین عام
کتاب مخصص ساخته اند بروایات صحیحه و روایت عبدالله بن ابی یعفور را حمل بر ذات
ولد نموده اند و قول اول ازین اقوال بصواب نزدیکتر است و شهرت
آن در میان عصابه شیعه رضی الله عنهم اقرب و عمل و فتوی اکثر بصحیحه زراره بن
اعین و محمد بن مسلم ثقفی و غیر ایشان از روایات دیگر دلالت و مخبر بآن دارند
و تخصیص عام کتاب الله بروایات صحیحه هرچند که بحد تواتر نرسیده باشند معقول
طبایع محققین اصولیین است و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب و درین

و درین احکام که مذکور شد هیچ فرق نیست میان آنکه آن مرد که وفات یافته
یک زن از و مانده باشد یا بیشتر یا چهار زن بر سبیل که در صورتی که آن زنان
بیشتر متعدد باشند و از آن مرد هیچ فرزند و فرزندزاده نمانده باشد حصه
ایشان ربعست بر نهجی که مذکور شد و آن ربع بالسویه میان ایشان
قسمت میشود بی تفاوت خواه با همه دخول کرده باشد و خواه نکرده باشد
و خواه با بعضی دخول کرده باشد و با بعضی نکرده باشد و اگر فرزند و فرزندزاده
از و مانده باشد نصیب ایشان ثمن است و باز بالسویه میان ایشان قسمت میشود
بی تفاوت مطلقا چنانکه مذکور شد و اگر زن وفات یابد و شوهر بعد از و
بماند در صورت نیز حال از دو بیرون نیست که از ایشان فرزند و فرزند
زاده هر قدر که باشد نشیب آینده مانده است یا نه اگر مانده باشد نصیب آن شوهر
از جمیع متروکات آن زن ربعست خواه منقوله باشد و خواه غیر منقوله
و اگر از ایشان فرزند و فرزندزاده نمانده باشد نصیب آن شوهر از جمیع متروکات
آن زن نصف است خواه منقوله باشد و خواه غیر منقوله و اهل اسلام قاطبة
درین دو حکم مذکور اجماع کرده اند و از ایشان خلافی بظهور نرسیده است
و در صورتی که از زن و شوهر فرزند نمانده باشد نصیب هر یک از ایشان

از مشترکات دیگری بر وجهی است که مذکور گردید و بعد از وضع نصیب هر یک
باقی از که نصیب خویشان نزدیک میت است که بعضی او باشند و اگر ایشان
نباشند باقی از که نصیب بنی عم میت است و اگر او نیز نباشد نصیب ضامن
جریره او است و بنی عمت و ضامن جریره عنقریب در فصل ششم از ابواب
مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و در این حکم نیز از مجتهدین خلافی نظر نرسیده
و اما در صورتی که آن میت از ضامن جریره نیز نباشد در حکم آن میان مجتهدین
خلافست اکثر بر آنند که اگر میت زن باشد نصف دیگر از متروکات او
باز بشوهر او برمیگردد و اگر شوهر باشد بعد از وضع ربع باقی دیگر از متروکات
باز بزن او برمیگردد و بعضی دیگر بر آنند که در هر دو صورت باقی دیگر نصیب
امام علیه السلام است و با ایشان برنمیگردد خواه غایب باشد خواه حاضر
و بعضی دیگر بر آنند که در صورت اول نصف باقی با شوهر برمیگردد و در صورت
ثانی باقی نصیب امامست مطلقا و این قول مختار شیخ نجم الدین ابو القاسم است
و بعضی دیگر بر آنند که در هر دو صورت باقی از که بر ایشان برمیگردد اگر امام
غایب باشد و اگر حاضر باشد در صورت اول باز نصف باقی با شوهر
برمیگردد و در صورت ثانی باقی نصیب امام علیه السلام است و قول اول

بصواب

بصواب نزدیکتر است و مقبول عمل الا آنکه روایت صحیحه محمد بن قیس با صحیحه دیگر
از ابو بصیر لیث مرادی دلالت دارد بر حقیت آن و اما روایت موثقه جمیل
بن دراج هر چند که دلالت بر ثبوت قول دوم بحسب ظاهر دارد و لیکن ثابت نیست
با آنکه موثقه معارضه با صحیحه نمیکند و الله اعلم و این احکام جمیع که مذکور شد
در صورتیست که شوهر زن خود او در حال صحت و تن درستی در حباله نکاح
خویش در آورده باشد اما اگر شخصی در مرض موت زنی را عقد کند و در آن
مرض وفات نماید پس اگر با وی در حال مرض دخول نموده باشد آن زن از او
مهر و میراث میبرد و اگر دخول نکرده باشد آن عقد باطلست و اعتباری
ندارد و آن زن مستحق هیچکدام نمیشود و اگر آن زن پیش از شوهر نقد جان
بقابض ارواح سپارد آیا آن شوهر از او میراث میبرد یا نه میان مجتهدین
خلافست بعضی بر آنند که میبرد و بعضی دیگر منع فرموده اند و گفته اند که چنانچه
او از شوهر خود میراث نمیبرد باید که شوهر نیز از او میراث نبرد و قول
اول بصواب نزدیکتر است چه عقدی که تحقق یافته بصحت و اثر آن
که توریث است بر او مترتب میشود و منع ارث او از شوهر بنص علیحده
معلوم گشته و در باب منع ارث شوهر از او بعضی نظر نرسیده و قیاس

نزد فرقه ناجیه اعتباری ندارد والله اعلم واما اگر آن شوهر در آن مرض وفات نماید
و بیماری او بصحت مبدل گردد و بعد از آن بار دیگر ببلای بیماری مبتلا گردد
و وفات نماید درین صورت آن زن که در حال بیماری اول عقد کرده از و
میراث میبرد و اگر آن زن پیش از و وفات نماید آن شوهر از و میراث میبرد
بی خلاف والله اعلم **دویم** آنکه زن مادام که در نکاح شوهر خود باشد از و میراث
ببرد هرگاه شوهر وفات یابد هر چند که با او دخول نکرده باشد و همچنین شوهر
نیز از و میراث میبرد اگر قضیه بر عکس شود و اگر مطلقه رجعیه در عدت وفات
نماید شوهر از و میراث میبرد و اگر شوهر وفات یابد زن نیز از و میراث میبرد
چه حکم او حکم زوجه است و اگر مطلقه بطلاق باین در عدت وفات یابد
شوهر از و میراث نمیبرد و اگر قضیه بر عکس شود آن زن نیز از و میراث نمیبرد
چه حکم او حکم زن اجنبیه است چنانکه قبل ازین بکرات مذکور شده و اگر دختر
غیر بالغه را پدر یا جد پدری بشوهر دهد و آن شوهر وفات نماید آن دختر
از شوهر خود میراث میبرد و اگر آن دختر وفات نماید شوهر نیز از و میراث
میبرد و اگر پسر غیر بالغ را پدر یا جد پدری زن دهد اگر زنش بمیرد آن پسر
از زن خود میراث میبرد و اگر آن پسر وفات یابد زنش نیز از و میراث

ببرد

میبرد و درین احکام مذکوره از مجتهدین رضی الله تعالی عنهم خلافی بظهور
نرسیده است والله اعلم **سیم** اگر مردی چهار زن داشته باشد و یکی را
از ایشان طلاق دهد و بعد از انقضای عده زنی دیگر بخواهد و پیش از آنکه
آن زن مطلقه را تعیین نماید وفات یابد درین صورت نصیب زنان که آن ربع
یا ثمن باشد بچهار قسم منقسم میشود و یک قسم نصیب آن زن است که آخر در حباله
نکاح خویش در آورده است و سه قسم دیگر میان آن چهار زن که یکی از ایشان
علی التعیین مطلقه گشته است بالسویه قسمت میشود و محمد بن ادریس علیه الرحمه
والمغفرة میفرماید که باید که اول آن زن مطلقه را از میان آن چهار زن بقرعه
اخراج کنند و بعد از آن سه سهم را بالسویه در میان آن سه زن قسمت نمایند
و آن زنی که بقرعه معلوم گشته که مطلقه گشته است او را نصیبی نیست و این
قول قوتی تمام دارد و چه لازم می آید که شخصی لا علی التعیین که وارث
نباشد بیقین از میت میراث برد و قول اول در میان مجتهدین رضی الله
عنهم شهرتی تمام دارد و بر وجهی که مخالفی بغیر از محمد بن ادریس [illegible] زمان
معلوم نگشته و مستند این حکم روایت ابی بصیر است از حضرت ابی جعفر محمد بن
علی بن الحسین علیهم السلم و این روایت از جهت سند خالی از ضعف نیست

چه در طریق آن علی بن فضالست و او واقفی است و حال او مخفی او با حضرت
امام ثامن علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا معلوم است و در جهت حکم خالی
از اشکال نیست چه مخالف مشهور است بنابر آنکه لازم می آید که شخصی که یقین حاصل فیملک
کرد وارث آن میت نیست از میراث برود اتفاقا **چهارم** اگر مردی مرتد
شود و ارتداد او از فطرت باشد یعنی از مسلمان متولد شده باشد و کافر
گردد در این صورت واجب است که حاکم شرع مال او را فی الفور در میان ورثه او
قسمت نماید و زنش را از وی جدا گردانند و امر کنند او را تا عده وفات بدارد
و بعد از انقضای عده بهر که خواهد شوهر کند و توبه او مقبول درگاه احدیت
نمیشود و خواه ما بهمین جهت او را بکشند و خواه بگذارند تا زنده بماند و اگر زنی
مرتد شود از فطرت جایز نیست که او را بکشند تا او زنده باشد جایز نیست
که مال او را میان ورثه قسمت نمایند لیکن باید که او را در حبس کنند و در
وقت هر نماز او را بزنند تا آنکه از ارتداد و کفر برگردد و باز باسلام
مراجعت نماید و یا آنکه در آن حبس وفات نماید و در زاویه ادبار قرار گیرد
و بعد از آن ترکه او را میان ورثه او قسمت نمایند و اگر مردی مرتد گردد و از ملت
یعنی از کفار متولد شده باشد و بشرف اسلام را دریافته باز دیگر کافر گردد

در این صورت

در این صورت بر حاکم شرع لازم است که او را امر بتوبه کند و با بابت و جمیع تکلیف
نماید پس اگر توبه کند و بار دیگر باسلام مراجعت نماید در باب او هیچ سخن نیست
و اگر قبول توبه نماید باید که حاکم شرع او را تا سه روز متوالی امر بتوبه نماید
و یا آنکه آنقدر در این تکلیف نماید بتوبه که ظاهر شود که او دیگر قبول توبه نخواهد
کرد و بنابر اختلاف قولین در این باب پس اگر قبول نماید و از راه باطل
برنگردد آن حاکم باید که او را در روز چهارم بعد از یاس و نومیدی از
قبول توبه بقتل آورد و مال متروکات او را در میان ورثه او قسمت نماید
و زن او را در وقت ارتداد او امر کنند که عده وفات بدارد پس اگر
پیش از آنکه عده او بسر آید بار دیگر باسلام درآید او را رسد که با زن خود رجوع
نماید و اگر عده او بسر آید و باز بر کفر خود باقی باشد آن زن بعد
شوهر میتواند کرد و اگر زنی مرتد گردد از ملت حکم او در توریث و حبس
حکم زنیست که مرتد گردد از فطرت بر وجهی که مذکور شد و حکم مرتد فطری
و ملی بار دیگر بتفصیل تمام در باب ششم از باب حدود و تعزیرات مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی **پنجم** اگر شخصی وفات یابد خواه مرد باشد
و خواه زن و از وی پدر تنها ماند متروکات او تمام از آن پدر او است

واگر زوج و مادر تنها ماند ثلث ترکه او بطریق تسمیه و تعیین از جانب خدای عز و جل
با مادر میرسد و بدیگری از خویشان نسبی او اگر باشند میرسد و باقی ترکه نیز
باو بر میگردد و چه در حق دیگری که با او در یک مرتبه باشد و نزدیکتر باشد میت و اگر
از آن میت پدر و مادر با هم باشند ثلث متروکات بتعصیب او است و
باقی از آن پدر او اگر آنها در این صورت حاجبی مانعی از بردن ثلث نباشد
که اگر باشند بتعصیب او سدس ترکه است و باقی بعد از اخراج سدس بتعصیب پدر است
و حاجب و مانع از ثلث ترکه دو طایفه توانند بود یکی آنانکه با او در میراث
شریک باشند و آنها اولاد آن میت اند که چون با مادر او جمع شوند مانع می
آیند او را از ثلث هر چند که یکی باشند چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد
دویم آنانکه با مادر در میراث شریک نشوند و آنها برادران و خواهران آن
میت اند و ایشانرا بچهار شرط حاجب او میشوند اول آنکه اگر برادران باشند
باید که از دو برادر یا بیشتر کمتر نباشند و اگر خواهران باشند از چهار و اگر با هم
باشند از یک برادر و دو خواهر پس اگر یک برادر باشند یا سه خواهر و یا یک برادر و
یک خواهر حاجب او نمیشوند دویم آنکه باید که مسلمانان و آزاد باشند
پس اگر کافر و بنده باشند حاجب نمیشوند سیم آنکه باید که پدر ایشان موجود باشد

پس اگر

پس اگر وفات یافته باشد ایشان حاجب نمیشوند چهارم آنکه باید که
برادران و خواهران پدر و مادری یا پدری آن میت باشند پس اگر برادران
و خواهران مادری او باشند حاجب او نمیشوند و اگر با وجود پدر و مادر از او
یک فرزند یا بیشتر نیز ماند در این صورت بتعصیب هر یک از پدر و مادر او سدس است
یعنی شش یک جمیع متروکات او و باقی دیگر از ترکه بتعصیب فرزند یا فرزندان
او است پس باید که جمیع متروکات او را شش سهم کرده آورند یکسهم از آن بپدر
و یکسهم از آن بمادر و چهار سهم دیگر از آن فرزند یا فرزندان او است و اگر
از آن میت یک پسر تنها ماند جمیع ترکه از او است و اگر یک دختر تنها ماند نصف
ترکه او بطریق تسمیه بآن دختر میرسد و باقی دیگر نیز باو بر میگردد و اگر از او
دو پسر ماند یا بیشتر تمام متروکات او بالسویه میان ایشان قسمت میشود
و اگر دو دختر یا بیشتر ماند ثلثان ترکه بطریق تسمیه بالسویه بتعصیب ایشان است و باقی
نیز با ایشان بر میگردد و باز بالسویه میان ایشان قسمت میشود و اگر پسر و دختر
با هم از او ماند دو سهم از جمیع ترکه بتعصیب پسر است و یکسهم بتعصیب دختر
و در جمیع این احکام میان مجتهدین رضی الله عنهم خلافی نیست و سنیان
بی دین در صورتی که از میت یک دختر ماند میگویند که نصف ترکه بآن دختر

بطریق تشبیه بر سند و ضعیف دیگر بخویشان پدری میت چون برادر و عموی او برسد
و این را تعصیب نام نهاده اند و درین حکم عمل بظاهر قرآن مجید کرده اند خطایی
عظیم کرده اند و بیان خطا مناسب وضع این رساله نیست **تتمه** بدانکه هرگاه
از میت مصحفی یا شمشیری یا انگشتری بماند و همچنین جامها که بجهه پوشیدن
خود سرانجام نموده باشد خواه پوشیده باشد یا نه جمیع اینمذکورات از آن
پسر بزرگتر است زاید بر نصیب میراثی خود بسه شرط اول آنکه باید که آن پسر سفیه
و بیعقل نباشد دوم آنکه سنی نباشد سیم آنکه از آن میت زاید بر اینمذکورات
متروکات دیگر مانده باشد پس اگر آن پسر بزرگتر سفیه یا سنی باشد و یا آنکه
متروکات او منحصر در اینمذکورات باشد در جمیع این صور اولاد از آن حصه خود
بعضی علی الخصوص میت و دادن اینمذکورات را به پسر بزرگتر در عرف مجتهدین
حبوه گویند و این از خصوصیات مذهب حق ائمه اثنی عشر است صلوات الله علیهم
اجمعین و سنیان بدین منکر این حبوه اند و در مذهب باطل ایشان این عمل
جایز نیست و همچنانکه اینمذکورات به پسر بزرگتر متعلق است نماز و روزه که
از آن میت فوت شده باشد قضای آنها نیز بر آن پسر لازمست نه بر غیر او
از اولاد و در باب قضای نماز از مجتهدین رضی الله عنهم سه قول مشهور است

اول آنکه بر وی قضای نماز پدر مطلقا لازمست خواه آن نماز باعذری از وی فوت
شده باشد و خواه بیعذری دوم آنکه بر وی قضای نمازی که باعذر از وی فوت
شده باشد واجبست نه نمازی که از روی عمد و اختیار بیعذری از وی فوت
گشته باشد سیم قضای نمازی که در مرض موت از وی فوت شده باشد و بر او لازمست
و بس قول اول باحتیاط نزدیکتر است چه عموم روایات بر آن دلالت دارد
والله اعلم و قضای روزه که پدر او ممکن بوده بر داشتن آن و نداشته باشد بر او
واجبست و بعضی از مجتهدین قضای روزه که در سفر از او فوت شده باشد
بر او واجب میدانند خواه در آن سفر ممکن بوده باشد بر داشتن آن چنانکه قصد
اقامت نموده باشد و خواه ممکن نبوده و متمسک شده اند درین حکم بروایت
منصور بن حازم و محمد بن مسلم و قول اول قوی تر است و این دو روایت
محمول اند بر استحباب والله اعلم و اگر آن میت را چند پسر بزرگتر باشند
مذکورات را بالسویه میان ایشان قسمت میشود و بر همین نسبت قضای نماز
و روزه او بر همه لازمست و اگر فرزند بزرگتر آن میت یکدختر یا چند
دختر باشد در حصه مذکورات آنمذکورات را با ایشان نباید داد و به پسری
که بزرگتر از پسران دیگر باشد باید داد چه حبوه از خصوصیات اولاد

ذکور است و اگر آن میت را جز از دختران بزرگ یک پسر کوچک باشد درین
صورت نیز آن حبوه متعلق بآن پسر کوچک دارد و قضای نماز و روزه او
ویرا لازم است چه روایت ربعی بن عبدالله از حضرت صادق آل محمد علیهم السلام
دلالت و مخبر بران دارد و رتبه علم ششم اگر شخصی وفات نماید و از وی برادر
پدر مادری ماند جمیع متروکات او بعصبیت آن برادر است و اگر چند برادر پدر
مادری از و مانند ترکه او میان ایشان بسویت قسمت میشود و اگر از و یکخواهر پدر
مادری ماند نصف متروکات او بطریق تسمیه بعصبیت اوست و نصف دیگر باز با او
برمیگردد و اگر چند خواهر پدر مادری بمانند دو ثلث ترکه باز بطریق تسمیه بعصبیت
ایشانست و باقی دیگر باز با ایشان برمیگردد و اگر از و یکبرادر پدر مادری
با یک خواهر پدر مادری بماند دو سهم از جمیع متروکات بعصبیت برادر اوست
و یک سهم بعصبیت خواهر او و اگر چند برادر پدر مادری از و بمانند باز دو سهم
بعصبیت برادران اوست و در میان ایشان بسویت قسمت میشود و یک
سهم بعصبیت خواهران اوست و باز بسویت قسمت میشود و حکم همین است
بعینه اگر یکبرادر پدری [illegible] چند برادر پدری یا یکخواهر پدری یا چند خواهر
پدری یا یکبرادر پدر[illegible] اهر پدری یا چند برادر پدری یا چند خواهر

پدری از و بمانند لیکن بشرط آنکه هیچیک از برادر یا خواهر پدر مادری خواه واحد
باشد و خواه متعدد موجود نباشد که اگر موجود باشد ایشانرا از متروکات
میت نصیبی و بهره نیست و اگر از آن میت یکبرادر مادری تنها ماند سدس
ترکه بطریق تسمیه بعصبیت اوست و باقی دیگر باز با او برمیگردد و همین است حکم
اگر از و یکخواهر مادری تنها بماند و اگر از و چند برادر مادری تنها بماند ثلث
ترکه او بطریق تسمیه بعصبیت ایشانست و باقی دیگر با ایشان برمیگردد و در
میان ایشان بسویه قسمت میشود و همین است حکم اگر از و چند خواهر مادری
و یا چند برادر مادری و یا چند خواهر مادری و باز بعصبیت ایشان بطریق
تسمیه یا در میان خواهران یا میان برادر و خواهر یا میان برادران
و خواهران بسویه قسمت میشود و اگر از آن میت یکبرادر پدر مادری یا
یکبرادر مادری بماند دو ثلث ترکه بعصبیت برادر پدر مادریست و سدس
ترکه بعصبیت برادر مادریست و باقی دیگر باز با آن برادر پدر مادری
برمیگردد و اگر از و یکخواهر پدر مادری با یکخواهر مادری بماند در صورت
ترکه او شش سهم منقسم میشود و یک سهم که سدس آن باشد بعصبیت خواهر
مادریست و سه سهم که نصف آن باشد بطریق تسمیه بعصبیت خواهر پدر مادریست

ودو سهم دیگر باز با او برسبیل رد ود واگر در صورت خواهر پدر مادری دو باشند
چهار سهم بطریق تسمیه بفرض ایشانست و یکسهم دیگر باز با ایشان رد گردد واگر
از و چند برادر پدر مادری یا چند برادر مادری باشند در صورت بفرض
برادران پدر مادری دو ثلث ترکه است و در میان ایشان بسویه قسمت
میشود و ثلث ترکه بفرض برادران مادریست و باز بسویه میان ایشان قسمت
میشود و همین است حکم اگر از و چند خواهر پدر مادری یا چند خواهر مادری باشند واگر
از و چند برادر و خواهر پدر مادری یا چند برادر و خواهر مادری باشند در صورت
ثلث ترکه بفرض برادر و خواهر مادریست بسویه میان ایشان قسمت میشود
و فرق میان برادر و خواهر نیست و دو ثلث کی بفرض برادر و خواهر پدر مادریست
بتفاوت قسمت میشود دو سهم بفرض برادرانست و یکسهم بفرض خواهران واگر از میت
جد پدری تنها باشد جمیع ترکه بفرض اوست و همین است حکم اگر از و جد مادری تنها
باشد و اگر هر دو با هم از و باشند دو ثلث ترکه بفرض جد پدریست و یک ثلث بفرض
جد مادری و اگر از و جده پدری تنها باشد باز جمیع ترکه بفرض اوست و همین است
حکم اگر از و جده مادری تنها باشد و اگر هر دو با هم از و باشند باز دو ثلث
ترکه بفرض جده پدریست و یک ثلث بفرض جده مادری و اگر از و جد و جده

پدری تنها باشد جمیع ترکه بفرض ایشانست دو سهم بفرض جد پدری و یکسهم بفرض جده
پدری و اگر از و جد و جده مادری تنها باشد باز جمیع ترکه بفرض ایشانست لیکن
در صورت بسویه میان ایشان قسمت میشود و اگر از و هم جد و جده پدری و
هم جد و جده مادری باشند دو ثلث ترکه بفرض جد و جده پدریست دو سهم از ان
بفرض جد و یکسهم بفرض جده و یک ثلث ترکه بفرض جد و جده مادریست بی تفاوت
میان ایشان قسمت میشود و اگر از میت جد پدری با برادر پدر مادری یا پدری باشند
جمیع ترکه میان ایشان بسویه قسمت میشود و اگر با خواهر پدر مادری یا پدری از و
باشد دو سهم بفرض جد است و یکسهم بفرض خواهر و اگر با برادر مادری از و باشد
سدس ترکه بفرض برادر مادریست و باقی بفرض جد پدریست و اگر چند برادر
مادری باشند دو ثلث بفرض جد پدریست و یک ثلث بفرض برادران مادری
و همین است حکم اگر با خواهر مادری از و باشد و اگر از و جده پدری با برادر پدر
مادری یا پدری باشد جمیع ترکه از ایشانست یکسهم بفرض جده پدری و دو سهم
بفرض برادر پدر مادری یا پدری و اگر با خواهر پدر مادری یا پدری از و
باشد جمیع ترکه بسویه میان ایشان قسمت میشود و اگر با برادر مادری باشد دو ثلث
بفرض جده پدریست و یک ثلث بفرض برادر مادریست و همین است حکم

اگر با خواهر مادری از زوجه باشد و اگر از زوجه جده مادری با برادر پدر و مادری یا پدری باشد
ثلث ترکه نصیب جده مادری است و دو ثلث نصیب برادر پدر و مادری یا پدری و
همین است حکم اگر با خواهر پدر و مادری یا پدری از زوجه باشد و اگر با برادر یا خواهر مادری
از زوجه باشد جمیع ترکه بسویه میان ایشان قسمت میشود و اگر از زوجه جده مادری با برادر
یا خواهر پدر و مادری یا پدری باشد ثلث ترکه نصیب جده مادری است و دو ثلث نصیب
برادر یا خواهر پدر و مادری یا پدری است و اگر با برادر یا خواهر مادری از زوجه باشد
جمیع ترکه بسویه میان ایشان قسمت میشود و اگر از میت جد پدری و جده پدری
و برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری باشند همچنین با ایشان جد مادری و جده
مادری و برادر و خواهر مادری جمع شوند نصیب آنان که منسوب اند باو از جانب
پدر دو ثلث ترکه است و در میان ایشان متفاوت قسمت میشود و دو سهم
نصیب مردان ایشانست و یکسهم نصیب زنان و نصیب آنان که منسوب اند باو
از جانب مادر ثلث ترکه است و در میان ایشان بسویه قسمت میشود والله
اعلم   اگر شخصی وفات نماید و از وی یکعمو تنها باشد ترکه او جمیع از وی است
و اگر دو یا زیاده از وی باشند جمیع متروکات او بسویه میان ایشان قسمت میشود
و اگر از وی یکعمه یا بیشتر باشد نیز حکم همین است و اگر عمو و عمه هر دو با هم از وی باشند

و دو سهم از ترکه او نصیب عمو است و یکسهم نصیب عمه و اگر با عمو یا عمه پدری و
مادری با هم عمو یا عمه مادری تنها جمع شود و درین صورت نصیب عمو یا عمه مادری
سدس ترکه است اگر یکی باشند و ثلث اگر بیشتر باشند و درین ثلث مذکر
و مونث مساوی اند و باقی دیگر از متروکات نصیب عمو و عمه پدری و مادری است
هر قدر که باشند و دو سهم از ان عمو و یکسهم از ان عمه و با وجود عمو و عمه پدری
مادری عمو و عمه پدری را از متروکات میت نصیبی و بهره نیست لیکن قایم
مقام آنها میشوند اگر موجود نباشند چنانکه در مسئله برادر و خواهر مذکور
شد و اگر از ان میت خالو یا خاله تنها باشد جمیع ترکه از وست و اگر
بیشتر باشند جمیع ترکه بسویه میان ایشان قسمت میشود و اگر خالو و خاله
هر دو با هم باشند خواه یکی باشند و خواه بیشتر باز ترکه میان ایشان بسویه
قسمت میشود و اگر با خالو یا خاله پدری و مادری خالو یا خاله مادری تنها
جمع شود و درین صورت اگر آن خالو یا خاله مادری یکی باشد نصیب او
سدس ترکه است و اگر بیشتر باشند ثلث و درین ثلث نیز مذکر و مونث
مساوی اند و بعد از اخراج سدس یا ثلث باقی ترکه در میان خالو و خاله
پدری و مادری باز بسویت قسمت میشود و یکسهم از ان خالو و یکسهم از ان خاله

از متروکات میت تعصیب و بهره نیست لیکن قائم مقام آنها میشوند اگر موجود نباشند و اگر از میت

وبا وجود خالو و خاله پدر مادری خالو و خاله پدری اعمام و عمه و خالو و خاله
باشند خواه هر کدام واحد باشند و خواه متعدد و خواه پدر مادری باشند
و خواه مادری تنها در ینصورت دو ثلث تعصیب عمو و عمه است و یک ثلث تعصیب
خالو و خاله و تعصیب هر صنف در میان ایشان بر آن وجهی که در حال انفراد و اجتماع
هر یک مذکور شد قسمت میشود و الله اعلم *ششم* اگر شخصی وفات نماید
و پدر و مادر و فرزند و برادر و جد و جده و عمو و عمه و خالو و خاله و زن
یا شوهر هیچکدام از ینها بعد از و نمانند در ینصورت جمیع متروکات او تعصیب
ولی نعمت او است یعنی کسی که او را آزاد کرده باشد و اگر او را ولی نعمت نباشند
ترکه او جمیع تعصیب ضامن جریره است و اگر او را ضامن جریره نیز نباشد
جمیع متروکات او تعصیب امام علیه السلام است چه او وارث کسیست که او را میراث
برندگان نباشند و از مسایل این باب ظاهر شد که مراتب میراث برندگان
نسبی از سه مرتبه بیرون نمیشند *مرتبه اول* پدران و مادران و فرزندانند *مرتبه
دویم* اجداد و جدات و برادران و خواهرانند *مرتبه سیم* عموها
و عمه‌ها و خالوها و خاله‌ها اند و همچنین ظاهر شد که میراث برندگان سببی از چهار
مرتبه فزون تر نمیشند *مرتبه اول* پدران و مادران و فرزندانند *مرتبه دویم*

اجداد و جدات و برادران و خواهرانند *مرتبه سیم* عموها و عمه‌ها و خالوها و خاله‌ها اند
و همچنین ظاهر شد که میراث برندگان سببی از چهار مرتبه فزون تر نمیشند *مرتبه
اول* زنان و شوهرانند *مرتبه دویم* ولی نعمتانند *مرتبه سیم*
ضامنان جریره اند *مرتبه چهارم* امامانند علیهم السلام و باید که دانسته شود که این
مراتب مذکوره بترتیب اند چنانکه مرتبه دویم با مرتبه اول در میراث بردن
شریک نباشد و همچنین مرتبه سیم با مرتبه دویم و برین قیاس تا آخر
الا مرتبه اول از مراتب سببی که با هر یک از ان مراتب جمع میشود و تعصیب
خود میبرد چنانکه بعد از دانستن تعصیبات و بر وجهی که در ضمن مسئله اول
بتفصیل تمام یاد نمودیم و بقیاس با هر مرتبه معلوم میگردد و احتیاج
به بیان علیحده ندارد و الله اعلم *باب* در باب قضا و اجرای احکام شرعیه
در میان مردمان زنان را نصیبی و بهره نیست و این حکم مخصوص مردانست
پس با وجود شرایط قضا چون بلوغ و کمال عقل و ایمان و عدالت و پاکی
دامنی مادر و علم باحکام شرعیه فرعیه بطریق اجتهاد و جایز است که مرد
قاضی شود و اجرای احکام شرعیه نماید و گاه باشد که با وجود این شرایط
بر مرد قضا واجب گردد و اما زن با وجود شرایط قضا و اتفاق

او باین اوصاف بهیچ وجه جایز نیست که قاضی شود چه ذکورة درین کار
شرطست والله اعلم **باب هفدهم** در شهادات بدانکه
در باب شهادة و گواهی دادن میان مرد و زن فرق بسیار است چه ان
گواهی یا بجهة اثبات حق الله است یا حق الناس و در هر دو صورت میان
شهادت ایشان فرقست اما حق الله بجهة آنکه قسمی از آن ثابت نمیشود
مگر بگواهی چهار مرد و بگواهی زنان تنها ثابت نمیشود هر چند که بسیار باشند
و آن زناست و لواطه و مساحقه و معنی هر یک عنقریب در باب حدود
و تعزیرات مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و در ثابت شدن وطی
با بهایم و حیوانات بچهار گواه باکثر میان مجتهدین خلافست بعضی بر آنند
که با زنا بچهار مرد گواهی نمیدهند بثبوت نمیرسد و بعضی دیگر گواهی دو مرد را
کافی میدانند و بهر تقدیر در ثبوت وطی بهایم نیز گواهی زنان مطلق
اعتباری ندارد و قسمی دیگر از حق الله آنست که بگواهی سه مرد و دو زن
ثابت میشود چون زنایی که موجب رجم است و بگواهی دو مرد و چهار زن
بثبوت میرسد چون زنایی که موجب جلد و تازیانه است نه رجم
و درین هر دو صورت گواهی دو زن قایم مقام گواهی یک مرد است و گواهی

یکمرد و شش زن و یا بگواهی هشت زن با ثبات این حقوق بثبوت نمیرسد
و قسمی دیگر از حق الله آنست که بگواهی دو مرد ثابت میشود و بگواهی زنان مطلق
اورا بهره از ثبوت نیست و آن گناهانی دیگر است که موجب حد یا تعزیر
باشد چون دزدی و شراب خوردن و مرده گفتن و امثال اینها و هیچ حقی
از حقوق الله بگواهی یکمرد و دو زن و یا بگواهی زنان تنها هر چند که بسیار
باشند و یا بگواهی و قسمی بحد ثبوت نمیرسد اما حق الناس بجهة آنکه
قسمی از و ثابت میشود بگواهی دو مرد عادل و گواهی زنان را در ثبوت
آن مطلقا دخلی و تاثیری نیست چون طلاق و خلع و وکالت و وصیت
و نسب و ماه نو دیدن و امثال اینها و در باب ثبوت عتق و نکاح و قصاص
بگواهی زنان میان مجتهدین خلافست بعضی بر آنند که این هر سه نیز بگواهی
زنان ثابت نمیشود و بعضی دیگر فرموده اند که بگواهی یکمرد و دو زن
هر یک از این سه چیز بثبوت میرسد و قسمی دیگر از حقوق الناس آنست
که بگواهی دو مرد و یکمرد و دو زن و یکمرد و قسم ثابت میشود و مثل
دین و مضاربه و غصب و بیع و شرا و صلح و اجاره و مساقاة و رهن و امثال
اینها و بگواهی زنان تنها که مردی داخل ایشان نباشد چیزی از این

مذکورست ثبوت نمی‌رسد و ثابت شدن نقص بگواهی زنان میان
مجتهدین خلافست بعضی برآنند که ثابت نمیشود و بعضی دیگر فرموده‌اند که
بگفته دو زن و بگفته دو قسم بثبوت میرسد و این قول مختار شیخ محقق
نجم الدین ابو القاسم جعفر بن سعید علیه الرحمه در کتاب شرایع و ثابت میشود
ولادت زنان و بانگ کردن طفل در آن وقت و عیبهای ایشان که مخفی باشند
بگواهی زنان خواه مردی در میان ایشان باشد و خواه نباشد و بگواهی
مردان نیز و در باب ثبوت رضاع بگواهی زنان تنها میان مجتهدین
خلافست و تفصیل تمام در فصل رضاع از باب نکاح مذکور شد و چون طفلی
بعد از تولد بانگ کند و بعد از آن بمیرد و هیچ شبهه نیست در آنکه پدر و مادر
ازو میراث میبرند و اگر احیانا یک زن برین مطلع باشد و در حضور حاکم
شرع گواهی دهد درین صورت گواهی او در ربع میراث آن طفل اعتبار دارد
نه در کل آن و اگر همین یک زن در حضور حاکم شرع گواهی بر ثبوت وصیت
شخصی دهد باز گواهی او در ربع آن وصیت اعتبار دارد و ضابطه در گواهی
زنان آنست که در هر موضع که گواهی ایشان تنها معتبر باشد باید که از چهار
زن کمتر نباشند و اگر سه زن باشند یا کمتر هیچ اعتبار ندارد والله اعلم

باب حدود و تعزیرات

در ذکر [illegible] حدود و تعزیرات درین باب مشتمل
[illegible] در بیان حد و تعزیر و اسباب این هر دو
بدانکه هر عقوبتی که حضرت شارع صلوات الله علیه از برای آن تقدیری و اندازه
مقرر فرموده باشد آنرا حد خوانند و اگر تقدیر نفرموده باشد تعزیر گویند و اسباب
حد شش است اول زنا و دویم آنچه تابع او باشد چون لواط و سحق و قیادت
اما لواط و آن عبارتست از دخول کردن مرد با مردی دیگر و این از زنا
بدتر است و عقوبت او بیشتر و اما سحق و آن عبارتست از مالیدن زنی
فرج خود را با فرج زن دیگر و کسی که کنند این عمل نیز در روز قیامت عقوبتش
بسیار است و اما قیادت آن باشد که شخصی زنی را از برای خود بیاورد
تا با او زنا کند یا مردی را از برای مردی بیاورد تا با او لواطه کند و عذاب
این شخص نیز در روز رستخیز بسیار است سیم قذف و آن عبارتست
از نسبت زنا و بد عملی بکسی دادن چهارم دزدی کردن پنجم شراب خوردن
ششم راهزنی کردن و اسباب تعزیر چهار است اول خروج کردن بر
امام زمان علیه السلام و با آنحضرت محاربه نمودن دویم مرتد شدن و از خدا
و رسول بیزار گشتن سیم با حیوانات جماع کردن چهارم ارتکاب

بباید محرمات نمودن و عقوبت هر یک در دنیا بتفصیل مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی

فصل دویم در زنا و عقوبت آن در دنیا و عقبی بدانکه در باب عذاب و عقاب
مردان و زنانی که زنا کنند احادیث بسیار وارد گشته لیکن مناسب نمود در این
مقام که بعضی را از آن یاد نماییم تا مردان و زنان از خواندن و شنیدن
آن تنبیهی حاصل کرده و از کردن آن کار باز ایستند و ترک آن را شیوهٔ
مرضیهٔ خود شناسند از آنجمله آنکه روایت کرده رئیس المحدثین و صدوق
المسلمین ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه القمی قدس الله روحه در کتاب من لا
یحضره الفقیه باسناد خود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرموده که
هیچ عملی بدی از اعمال بنی آدم عظیم‌تر نیست نزد خدای عز و جل از عمل سه کس
اول کسی که پیغمبری را از پیغمبران بقتل آورده باشد دویم کسی که خانهٔ کعبه را
که خدای عز و جل قبلهٔ بندگان خود کرده و این خراب کرده باشد سیم کسی
که منی کسی را در فرج زنی که بر او حرام بوده ریخته باشد ای عزیز در متن این
حدیث نیکو تامل کن تا بر تو ظاهر شود که عمل زنا در تعداد قتل پیغمبران و
خراب کردن خانهٔ کعبه است و عذاب و عقاب آن را برین قیاس کرده بدان
و از عذاب الهی اندیشه کن و اجتناب از آن بر خود واجب دان و نیز

روایت کرده در کتاب

روایت کرده در کتاب مذکور باسناد خود که آنحضرت فرموده که زمین در سه
وقت فریاد و فغان میکند بمرتبه که هرگز زیاده بر آن فریاد و فغان نکرده
باشد اول وقتی که بر روی زمین خون مومنی بناحق ریخته شود دویم وقتی
که کسی بعلت زنا جنب گشته بر روی زمین غسل کند سیم کسی که بر روی زمین
در خواب باشد تا آفتاب برآید ای عزیزان بدانید که هر مردی که در صدد
این باشد که با زنی زنا کند باید که یقین شناسد که شخصی دیگر با زن او
زنا خواهد کرد یا در آن وقت یا در وقتی دیگر و اگر با زن او این عمل نکند
با یکی از دختران او و بطنا بعد بطن روی خواهد نمود و تصدیق این سخن آنکه
روایت کرده رئیس المحدثین و صدوق المسلمین در کتاب مذکور باسناد
خود که در زمان حضرت داود علی نبینا و علیه السلام مردی بود زنا کننده
که همیشه نزد زنی میرفت و بزور با آن بیچاره زنا میکرد و آن زن را هیچ
علاج و سبب نمیدید و چون شد از آن مرد آن زن را میسر بود اتفاقا روزی از
روزها بقصد زنا نزد آن زن آمده خواست که با او در آمیزد که خدای عز
و جل بر دل آن زن انداخته با او گفت که ای فلان هر وقت که تو بجهة
کردن این عمل شنیع نزد من می‌آیی شخصی دیگر بخانه همین عمل نزد زن

تو بیرون رو با او این عمل میکند آمد و چون این سخن را از آن زن شنید آتش
در نهادش افتاد و از جای خود برجست و متوجه خانهٔ خود شد و چون بخانه
درآمد دید که مردی با زن او نشسته چنان میکند که او با آن زن میکرد فی الحال
آمد و او را گرفته نزد حضرت داود آورد و گفت یا نبی الله بر سر من که
بر من کاری واقع شده که بر هیچ خلقی از خلقان واقع نشده آنحضرت فرمود
که بر تو چه واقع گشته گفت یا نبی الله بخانه خود رفتم این مرد را با زن خود دیدم
حالا او را گرفته نزد تو آورده‌ام بیان فرما که در باب او حکم خدای عز و جل
چیست در آن حال خدای تبارک و تعالی بحضرت داود علیه السلام وحی فرستاد که با
این مرد بگو که هر چه میکنی جزای آن را بر آن نیز می یابی و تو چون با زن مردم
زنا میکردی این مرد نیز با زن تو زنا میکرد و عمل این مرد با زن تو بجهت آن عمل
است که با زن دیگری ای عزیز بدانکه اگر عرض و ناموس کسی را برباد میدهی
عرض و ناموس خود را برباد داده و اگر مال کسی را ضایع میکنی مال خود را ضایع
کرده و اگر چاهی در راه مسلمانان میکنی عاقبت خود در آن چاه می افتی
و برین قیاس ملاحظه کار خود میکن و از جادهٔ شرع انور حضرت مقدس
نبوی که ناموس اکبر است قدم بیرون منه و ملازمت آن را بر خود واجب

شناس

شناس و از زنا و غیر آن از اعمال ناشایسته اجتناب کن و نیز روایت کرده
ثقة الاسلام و کهف الانام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه در جامع
کافی باسناد خود از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلم که آنحضرت فرموده
که هیچکس در روز قیامت عذابش از عذاب کسی که زنا کرده باشد سخت‌تر نیست
و نیز روایت کرده در کتاب مذکور از صادق آل محمد علیهم السلم که آنحضرت
فرموده که سه کس اند که در روز قیامت خدای عز و جل با ایشان سخن نگوید و
نظر رحمت بر ایشان نخواهد دید و ایشان را پاک نخواهد ساخت
و ایشان راست عذابی دردناک بعد و باشد یکی از آن سه کس زنیست که
زندگی
غیر شوهر خود را در زیر لحاف شوهر در آورده و با او صحبت دارد و فرزند
از نطفهٔ او بهم رساند و با شوهر خود ملحق سازد و نیز روایت کرده باسناد
متصل در کتاب مذکور که در روز قیامت غضب خدای عز و جل سخت
میگردد بر زنی که غیر شوهر خود را در فراش شوهر خود در آورده و با او
در آمیزد و نیز روایت کرده در کتاب مذکور باسناد خود از حضرت
امام ناطق جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرموده که زنی از زنهای حواریون
که جماعتی بودند که در وقتی که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلم مبعوث شد

بر بنی اسرائیل و اظهار دعوت خود کرد ایشان باوّل ایمان آوردند و ملازمت
و اطاعت خصوص طوبت ایشان بمرتبه رسید که آخر الامر پیغمبران گشتند
نزد آنحضرت مجتمع گشتند و بعد از ادای وظایف طواحیه گفتند کای معلّم
خیر ما را براه خیر و کار خیر دلالت کن آنحضرت فرمود که ای حواریون موسی
کلیم الله شما را فرمود که در وقتی که بنای دعوای شما بر دروغ باشد بجهه اثبات
دعوای خود مرتکب قسم مشوید و من امر میکنم شما را که بهیچ وجه مرتکب قسم
مشوید خواه در آن دعوی که بجهه ایشان ثبات آن قسم یاد میکنید
صادق باشید و خواه کاذب حواریون گفتند که یا روح الله آنچه فرمودی شنیدیم
و اطاعت امر ترا بر خود واجب کردانیدیم باید که نصیحت و پند دیگر خود را زیاده
کردانی و بموعظهٔ بی نظیر دلهای ما را روشن کردانی آنحضرت فرمود
که موسی نبی الله امر کرده است شما را که زنا مکنید و از ان اجتناب نمایید
و من امر میکنم شما را که تصور زنا مکنید و در [illegible] خاطر خود جای مدهید چه جای
آنکه بعمل آورید بدرستی که هر بنده از بندگان خدای عزّ و جلّ که در فکر زنا باشد
و در آن خاطر بگذراند همچو کسیست که در خانه خود که مطلا و منقش
زیب و زینت داده باشد و انواع نقش و نگار و نقاشی و رنگ

در آن خانه بکار برده باشد و بکمال پاکیزگی و صفا آراسته و پیراسته کرده باشند
باشد آتش برافروزد و آن خانه را با وجود آن پاکیزگی و صفا مانند گلخن حمام
کرداند و آن خانه هر چند که نسوزد امّا آن نقش و نگار و آن صفا و پاکیزگی
برطرف میشود و از دود سیاه و ضایع میگردد و پس ازین حدیث شریف
ظاهر شد که کسی که عمل زنا در خاطر بگذراند دل خود را سیاه کرده باشد و نیز
روایت کرده باسناد خود در کتاب مذکور از حضرت صادق ع که آنحضرت
از آبای کرام خود روایت کرده که هر که زنا کند در وی شش خصلت پدید میگردد
سه از آنها در دنیا بروز واقع میشود و سه در عقبی و روز جزا امّا آن سه که در
دنیاست اوّل آنکه نور از روی او میرود دوم آنکه زود مفلس و پریشان
میشود سیم آنکه زود و بغتةً جان بقابض ارواح می سپارد و وبا در میان اولاد
او پدید میگردد امّا آن سه که در عقبی خواهد بود اوّل غضب خدای عزّ و جلّ
دوم دشواری حساب سیم مکث طویل در جهنم آنمقدار که خدای عزّ و جلّ خواهد
و الله اعلم و ازین قبیل احادیث و اخبار بسیار است که اگر همه مذکور گردد
سخن طویل میشود ولیکن بجهه تنبیه و ایقاظ آنمقدار کافیست باز بر سر سخن
رویم و گوییم که این فصل مشتملست بر دوازده مسئله اوّل بدانکه زنا

عبارتست از دخول کردن مرد با زنی که در حبالهٔ نکاح او نباشد و کنیز او نیز
نباشد و در آن باب شبههٔ نیز طاری نگشته باشد پس اگر کسی با زن خود یا کنیز
خود جماع کند و یا با زنی بگمان اینکه زن اوست جماع کند زنا نخواهد بود و این
زنا وقتی موجب حد است که در وی چهار شرط باشد اول آنکه این مرد و زن
هر دو دانند که این عمل حرامست پس اگر نادانسته از ایشان بظهور آید حدی
واجب نگردد دوم آنکه این عمل از ایشان از روی اختیار واقع گردد
پس اگر کسی ایشان را از روی اکراه و زور برین عمل دارد بر ایشان حدی
لازم نمیشود سیم آنکه باید که هر دو بالغ باشند پس اگر هر دو با هم غیر بالغ
باشند و یا آنکه یکی از ایشان غیر بالغ باشد بر آن غیر بالغ حدی واجب
نگردد چهارم آنکه باید که هر دو عاقل باشند پس اگر هر دو با هم یا یکی
از ایشان دیوانه باشد بر آن دیوانه حدی لازم نمیشود و وقتی موجب رجم
یعنی سنگسار کردن میشود که با این چهار شرط شرط دیگر جمع شود و آن
احصانست و احصان در لغت عرب یعنی زن خواستن و با او دخول کرده
و در عرف اهل شرع عبارتست از دخول کردن شخصی بالغ و عاقل و آزاد
و قبل زن خود که او را بعقد دوام در حبالهٔ نکاح خویش در آورده باشد

باد در قبل کنیز خود و دخولی که موجب غسل جنابت باشد و او را در هر صبح و شام این
دخول میسر گردد و چون شخصی متصف باین صفات باشد و از وی دخول بر نحوی
که مذکور شد حاصل گردد او را محصن گویند بضم میم و فتح صاد و آن زن او را
محصنه پس ازین تعریف ظاهر شد که اگر طفلی یا دیوانه یا بنده با زن خود
دخول نماید بر نحو مذکور محصن نخواهد بود و همچنین اگر شخصی در دبر زن خود یا متعه
خود وطی نماید و یا بطریق شبهه با زن دیگری دخول کند محصن نخواهد بود
و اگر با زن خود نیز دخول نماید در قبل بر وجهی که غسل جنابت بر وی واجب
نگردد چنانچه ایلاج تمام حشفهٔ خود در قبل آن زن نکند و یا آنکه او را در هر صبح
و شام این دخول میسر نگردد آن شوهر محصن نخواهد بود و آن زن محصنه نمیشود
و احصان در جانب زن نیز این قیود در او معتبر است بدرستی که هرگاه
که این پنج شرط مذکور در میان مرد و زن اتفاق افتاده باشد و از ایشان
عمل زنا بظهور آید واجب میشود که ایشان را سنگسار نمایند لیکن در اعتبار
کمال عقل در مردی که زنا کند میان مجتهدین خلافست شیخ اقدم ابو عبدالله
المفید و شیخ طایفه ابو جعفر طوسی رضی الله تعالی عنهما بر آنند که شرط نیست
پس اگر مردی دیوانه با زنی عاقله زنا کند بر آن دیوانه حد زنا واجب میشود

پس اگر محصن باشد عقوبت او رجم است و اگر نباشد عقوبت او صد تازیانه است
و مستند ایشان درین حکم روایت ابان بن تغلب است از حضرت ابی عبدالله جعفر بن
محمد علیهما السلام و باقی دیگر از مجتهدین برآنند که عقل شرط است پس اگر دیوانه زنا
کند بر وی حدی لازم نمیشود چه خدای عز و جل قلم تکلیف را از وی برداشته است
لیکن حاکم شرع هرچه رای او اقتضا کند وی را تادیب میکند و این قول اقوی
نزد فقیر است بجهت دلیل که مذکور شد و روایت ابان بن تغلب سندش خالی از
ضعف نیست چه در طریق آن ابراهیم بن الفضل است و او مجهول است و متنش نیز
صریح دلالت بر قول اول ندارد چه از مضمون نص مستفاد میگردد که آن دیوانه
که ابان بن تغلب ازو سوال کرده در حال زنا عاقل بوده و جنون او یا دوری بوده است
و یا بسببی از اسباب در آن حال زایل گشته بوده و الله اعلم و اما اعتبار کمال عقل
در زنی که زنا کند باجماع مجتهدین شرط است پس اگر شخصی زنا کند با زن دیوانه
بر آن زن حدی واجب نمیگردد و هرچند که محصنه باشد دویم آنکه مطلقه رجعیه
بقول زن بکرات مذکور شد که در حکم زوجه است پس اگر شخصی با او زنا کند در ایام
عده از روی اختیار و دانستگی بر و رجم واجب میگردد و اگر آن زن نیز در عده
شوهر نماید از روی اختیار و دانستگی و آن شوهر که او را خواسته باشد از روی

اختیار

اختیار و دانستگی با او وطی نماید درین صورت بر آن زن و شوهر هر دو رجم لازم
میشود و پس ازین ظاهر شد که طلاق رجعی زن را از احصان بدر نمیبرد و لیکن طلاق
باین بیرون میبرد پس اگر شخصی با مطلقه باینه در عده زنا کند رجم وی را واجب
نمیگردد اما جلد یعنی تازیانه برو لازم میشود چه زنا با زن غیر محصنه واقع گشته
و عقوبت آن جلد است چنانکه عنقریب مذکور میشود و الله اعلم سیم
آنکه ثابت میشود زنا بیکی از دو چیز اول اقرار دویم بینه و گواهان اما اقرار
و در وی پنج چیز شرط است اول آنکه باید که اقرار کننده بالغ باشد دویم
آنکه عاقل باشد سیم آنکه آزاد باشد چهارم آنکه از روی اختیار اقرار نماید
پنجم آنکه چهار نوبت اقرار کند در چهار مجلس پس اگر طفلی یا دیوانه یا بنده یا کسی
که بزور او را باقرار دارند گوید که من زنا کرده ام و مقصود درین عمل از جهت وجود
اقرار نماید بر وی حدی لازم نمیگردد و اگر کمتر از چهار نوبت نیز اقرار نماید
بر وی حدی واجب نمیشود و درین پنج شرط از مجتهدین خلافی بظهور نرسیده
لیکن در صورتی که چهار نوبت در یک مجلس اقرار کنند میان ایشان خلافست
شیخ طایفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی علیه الرحمه میفرماید که زنا بچهار اقرار در یکی
مجلس ثبوت نمیرسد بلکه باید که چهار نوبت در چهار مجلس اقرار نماید تا زنا

او بثبوت شرعی برسد و باقی مجتهدین بر آنند که چهار اقرار در یک مجلس از برای
ثبوت زنا کافیست و قول اول احتیاط نزدیکتر است چه بخلاف ازمنه و امکنه
حال مُقِر در اقرار مختلف میشود و نیز اکثر این وقایع و اقرار در آن در زمان
خجسته پیغمبر آخر الزمان و امیر مؤمنان علیهما صلوات الرحمن بر این نهج از قوت
بفعل آمده والله اعلم اما بینه در این نیز پنج چیز شرطست اول آنکه باید که آن گواهان
چهار مرد باشند تا آن زنا که موجب حد است بثبوت رسد و یا سه مرد و دو زن
و یا چهار مرد و یا دو مرد و چهار زن باشند یا آن زنا که موجب جلد است ثابت گردد
و اگر گواهان از این اعداد که مذکور شد کمتر باشند و گواهی دهند که فلان شخص
با فلانه زن زنا کرده ثابت نمیگردد و بر آن مرد و زن چیزی از قسم رجم و جلد
واجب نمیگردد بلکه واجب میشود بر آن گواهان حد قذف بر وجهی که عنقریب
مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی پس بر حاکم شرع لازمست که اجرای حد قذف بر آن
گواهان نماید تا بار دیگر بارتکاب این امر عظیم مثل از تمامی نصاب شهادت جرأت
ننمایند دویم آنکه باید که آن گواهان گواهی دهند بر نحوی که معاینه دیدیم ذَکَر
این مرد را در فرج این زن چون میل در سرمه‌دان چه بصحیح حلبی و روایت
ابی بصیر دلالت دارد بر کیفیت شهادت بر نحو مذکور پس اگر بر کیفیت

بر وجه مذکور گواهی ندهند آن زنا ثابت نمیشود و واجب میشود بر حاکم شرع
که گواهان را حد قذف بزند سیم آنکه باید بعد از بیان معاینه بکیفیت مذکور
ذکر نمایند که عقدی یا شبهه در میان ایشان تحقق نیافته پس اگر با ذکر معاینه این
قید را مذکور نسازند بر آن گواهان حد قذف لازم میشود چهارم آنکه آن
گواهان باید که اتفاق نمایند در یک زمان و در یک مکان پس اگر یکی از آن گواهان
آن فعل را بر وجهی خاص ادا نماید و دیگران بر وجه دیگر و یا آنکه یکی گوید که این
عمل از ایشان در وقت صبح بظهور آمده و دیگری گوید که در وقت شام بحصول
پیوسته و بر این قیاس و یا یکی آنکه گوید که در فلان خانه این عمل از ایشان صادر
گشته و دیگری گوید که در خانه دیگر در جمیع این صور آن زنا ثابت نمیشود و بر گواهان
حد قذف واجب میگردد پنجم آنکه باید که این چهار گواه با هم جمع گشته گواهی
دهند پس اگر بعضی از ایشان بر وقوع زنا از شخصی گواهی دهند و بعضی دیگر حاضر
نباشند آن زنا ثابت نمیشود و بر آن گواهان حد قذف واجب میگردد و اگر
آن بعض که غایب بود حاضر شود و نزد حاکم شرع رفته ادای شهادت خود
نماید او را نیز حد قذف لازم میشود چه در زمان خجسته حضرت امیر المؤمنین
و امام المتقین و یعسوب الدین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه شخص نزد

آنحضرت رفته گواهی دادند که فلان کس با فلانه زن زنا کرده آنجناب فرمودند که
گواه چهارم کجاست گفتند که غایبست یا امیر المؤمنین و حالا می‌آید آنحضرت
فرمودند که تا آن سه کس را حد قذف زدند و تا نشستن بعض آن قدر وه ابرار تا دار القرار
از ضروریات دین مبین احمد مختار است والله اعلم **چهارم** اگر شخصی با زنان محرم
خود چون مادر یا خواهر یا دختر زنا کند و یا زنی را دست و پا بسته و بزور
با او زنا کند و یا اگر مردی یهودی یا ترسا با زنی که مسلمان باشد زنا کند خواه
بزور باشد و خواه نباشد و یا کسی با زن پدر خود زنا کند درین چهار صورت
قتل آن زنا کننده واجبست و درین حکم میان مجتهدین رضی الله عنهم خلافی نیست
لیکن در کیفیت قتل او خلافست بعضی بر آنند که او را بشمشیر گردن باید زد خواه
محصن باشد و خواه غیر محصن و بعضی دیگر فرموده اند که اگر آن زنا کننده
محصن باشد باید که بار اول او را صد تازیانه بزنند و بعد از ان او را رجم کنند
و اگر غیر محصن باشد باید که اول صد تازیانه بزنند و بعد از آن بشمشیر گردن
او را از بار سر سبک سازند و این قول قوتی تمام دارد والله اعلم **پنجم**
زنی که محصنه باشد هرگاه مردی را برین دارد که با او زنا کند و مردی نیز
که محصن باشد هرگاه با زنی زنا کند عقوبت این هر دو رجمست چنانکه مذکور شد

و کیفیت آن برین وجه است که باید که اول او را امر بغسل میت نمایند و چون از
غسل فارغ گردد کفن در وی پوشانند بطریقی که اموات را کفن میکنند و بعد از آن
اگر مرد باشد او را باید که تا کمر در خاک کنند و اگر زن باشد تا سینه و بعد
از ان منادی ندا کند بحضور مردمان تا جمع جمعی فراهم آیند و بعضی از مجتهدین
حضور جمعی او واجب میدانند چه خدای عز و جل در قرآن مجید میفرماید که و لیشهد
عذابهما طائفة من المؤمنین الآیه یعنی باید که حاضر گردند رجم زانی و زانیه را
گروهی از مؤمنان و صیغه امر ظاهر در وجوبست و همین بعض که حضور طایفه را
واجب میدانند در عدد ایشان خلاف کرده اند محمد بن ادریس علیه الرحمه
میفرماید که اقل این طایفه سه کس اند و اکثر شان اندکی نیست و شیخ طایفه
ابو جعفر طوسی میفرماید که اقل آنها ده کس اند و ازین کمتر نیست و بهر تقدیر
چون جمعی از مؤمنان حاضر گشتند واجبست که اول آن گواهانی که ایشان را در زنا
مهلکه انداخته اند بر ایشان سنگ اندازند و بعد از ان مردمانی که در آنجا
حاضر اند و اگر زنای ایشان باقرار ثابت گشته باشد نه بگواهان واجبست
که اول امام زمان سنگ بر ایشان اندازد و بعد از ان حاضرین و سنتست
که آن سنگها کوچک باشند تا آنکه دیرتر جان ایشان بجان ستان بخشند

و حد ایشان بیشتر باشد و باید که سنگ ریزه نیز نباشند چه غرض از رجم فوت
میشود و مکروهست که سنگ اندازان کسانی باشند که حدی از حدود خدای تعالی
عز و جل بر ایشان واجب گشته باشد و بعضی از مجتهدین برانند که جایز نیست
که جماعتی که بر ایشان حدی از حدود خدای عز و جل لازم گشته باشد بر ایشان سنگ اندازند
چه در روایت آمده که در زمان خلافت امیر المؤمنین و یعسوب الدین
اسد الله الغالب علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه روزی زنی که حامله بود
و وضع حملش نزدیک رسیده بخدمت آنحضرت مبادرت نمود و گفت یا امیر
المؤمنین زنا کرده ام و میخواهم که مرا از گناه پاک کنی و درین باب بامید
که دست رد بر جبهه مراد من نزنی و مقصود مرا حاصل گردانی زیرا که عذاب
دنیا بر من آسانترست از عذاب عقبی چه این زود زایل میشود و آن ابدی خواهد بود
و مرا تاب عذاب ابدی نیست آنحضرت در جواب فرمود که ترا از چه چیز پاک کنم گفت
زنا کرده ام فرمود که شوهر داری گفت دارم فرمود که شوهرت حاضر بود در آن
وقت که این عمل میکردی یا غایب بود گفت حاضر بود بعد از آن فرمود که برخیز
و بخانه خود رو و صبر کن تا وقتی که ترا وضع حمل بشود و بعد از آن نزد من آیی
تا ترا پاک کنم آن زن برخواسته روان شد و چون پاره راه برفت از مجلس

همیون

همیون آن زن دور شد و چون پاره راه برفت آن مقدار که آواز او از مجلس
نمی شنید آنحضرت سوی آسمان کرد و گفت اللهم انها شهادة یعنی بار
خدایا این یک شهادت و چون وقت حمل بسر آمده آن زن بار خود بر زمین نهاد و
فی الحال رجعت بخدمت جناب مقدس مرتضوی مبادرت نمود و گفت یا امیر المؤمنین
حمل خود بر زمین نهاده ام مرا پاک گردان آنحضرت خود را ناشنیده و تجاهل
او را نادانسته انگاشته خواست که بار دیگر از وی اقرار بشنود از روی تجاهل
پرسید که ترا از چه چیز پاک گردانم گفت زنا کرده ام و همان سؤال و جواب
که در میان ایشان گذشته بود بار دیگر مذکور شد پس از آن حضرت فرمود
که برخیز و بخانه خود رو و دو سال که مدت رضاعست طفل خود را شیر ده و چون
او را از شیر باز گیری بیا تا ترا پاک گردانم آن زن برخواسته متوجه منزل
خود شد و چون از نزد آنحضرت دور شد بمرتبه که آواز او را نمی شنیدند
فرمود که اللهم انها شهادتان یعنی بار خدایا این دو شهادت و
چون دو سال بران بگذشت و مدت رضاع بسر آمد آن طفل را از شیر
باز کرده متوجه جناب مقدس مرتضوی شده گفت یا امیر المؤمنین فرزند
خود را از شیر باز گرفتم مرا پاک گردان آنحضرت باز از روی تجاهل

همان سؤال که در مبدء حال از و بحصول پیوسته بود بار دیگر تکرار فرمود
آن زن همان جواب داد آنحضرت فرمود که اگرچه آن طفل را از شیر باز گرفته
اما ترا باید که متکفل احوال او گردی تا آنکه بزرگتر گردد و در طعام خوردن و شراب
نوشیدن مستقل شود و چون بر بام خانه رود از آنجا نتواند نیفتد و چون بکنار چاه
رود در چاه نیفتد و در امثال این امور قوی و توانا گردد و چون چنین که
فرمودم عمل آوری بعد از ان بیا تا ترا پاک کنم آن زن برخواست و بگمان
اینکه آنحضرت نمیخواهد که او را پاک کند بگریست و میرفت و چون پاره راه برفت
که آواز آنحضرت را نشنید سر سوی آسمان کرد و گفت اللهم انها ثلث شهادات
یعنی بار خدایا این سه شهادت داد آن زن که بر گناه باز اری تمام میرفت
که ناگاه عمرو بن حریث مخزومی که یکی از اکابر اصحاب آنحضرت بود باو برخورده
گفت که یا امة الله چه چیز ترا بر گریه میدارد و من ترا می بینم که تو نزد امیرالمؤمنین
آمده شد میتمای وارد و درخواست میکنی که ترا پاک کند بر تو چه واقع شده
آن زن قصه خود را تمام بیان کرد و عمرو بن حریث گفت سبب گریه چیست
آن زن گفت که سببش اینکه متحیرم که اگر متکفل احوال آن طفل شوم مرگ زمان
ندهد و پاک ناگشته از دار فنا بدار بقا رحلت نمایم و مستحق عقوبت ناقصای

شوم عمرو بن حریث چون این سخنان از آن زن شنید و دانست که از روی اخلاص
آرزوی پاک شدن دارد دلش بر او رحم آمد گفت یا امة الله برگرد و بخدمت
امیرالمؤمنین مبادرت نمای تا ترا از گناه پاک کند که من ضامن آن طفل میشوم
و متکفل احوال او میگردم آن زن چون این سخن از عمرو بن حریث شنید بغایت
خوشحال گردیده او را دعا کرد و بازگشته بخدمت آنقدوة مؤمنان آمد
و گفت یا امیرالمؤمنین عمرو بن حریث کفیل و ضامن طفل گشته باید که درین مرتبه
مرا از گناه پاک کنی و مقصودم روا گردانی باز آنحضرت از روی تجاهل
همان سؤال که در مبدء حال از و استفسار فرموده بود بار دیگر تکرار فرمود تا اقرار
چهارم از آن زن بشنود آن زن همان جواب بر آن نهج که در مرتبه اول بیان
کرده بود بار دیگر بیان نمود آنحضرت سر سوی آسمان کرد و گفت بار خدایا
چهار شهادت برین زن نزد تو بثبوت پیوست و تو گفته به پیغمبر خود که
هر که حدی از حدود مرا معطل سازد و در اجرای آن سعی بلیغ بتقدیم نرساند
با من که خدا و خداوندم دشمنی کرده باشد و ضد آن کرده که ضدیت مرا بگیرد
و با من مجادله نماید بار خدایا من حدود ترا معطل نمیسازم و بقدر امکان در اجرای
آن سعی مینمایم و نمیخواهم که با تو معاند باشم و احکام ترا ضایع میگردانم

و پیوسته در جمیع ابواب مطیع فرمان تو ام و تابع سنت پیغمبر برگزیده تو ام عمرو بن
حریث چون این سخنان از آن امیر شنید رنگ او برافروخته شد و
گردگمان کرد که آنحضرت از کفالت و ضمان او آزرده گشته است پس گفت
یا امیرالمؤمنین من ضامن و کفیل آن طفل گشته‌ام بگمان اینکه ترا از این عمل خوش می
آید پس اگر تو از این عمل خشنود نیستی من نیز آن کفالت را قبول ندارم و بر
طرف میسازم آنحضرت فرمود که بعد از آنکه چهار شهادت از مجهول پیوست
و دیگر چیزی نفع نکند پس از آن آنحضرت بر منبر بر آمد و گفت یا قنبر مردمان را
ندا کن تا بنماز جماعت حاضر شوند قنبر ندا کرد تا مردم همه در مسجد جامع کوفه
حاضر گشتند چنانکه مسجد از آن خلقان پر شده دیگر جا نماند چون آنسرور
از ادای نماز جماعت فارغ گشته فرمود که ای مردمان بدانید و آگاه باشید
که امام شما فردا این زن در عقب کوفه میبرد و میخواهد که او را رجم نماید
و حد خدای عز و جل را اجرا نماید باید که فردا همه روهای خود را بر بندید و هر کدام
سنگی در آستین یا بغل خود گذارید و در آنجا حاضر گردید و چون روز دیگر از
نماز بامداد فراغت یافت برخواسته متوجه بیرون شهر شد و مردمان نیز
جمیع در آنجا حاضر گشتند و روهای خود را بعصابها بر بستند و هر کدام سنگی

در آستین

در آستین و بغل خود داشتند پس از آن امر فرمود تا گوی بکندند و تا سینه آن زن را
در خاک کردند بعد از آن آنحضرت بر دلدل سوار گشته پای مبارک خود را
بر رکاب محکم ساخته انگشتان سبابه را بر هر دو گوش نهاده و آواز بلند ندا
کرد که ای مردمان بدانید و آگاه باشید که خدای عز و جل با پیغمبر خود فرموده
و این عهد را با او در میان نهاده و آنحضرت نیز با من عهد کرده که سنگ نیندازد
و اقامت حد نکند بر کسی شخصی که حدی از حدود خدای عز و جل بر او لازم گشته
باشد پس کسی که بر او حد خدای عز و جل واجب گشته باشد چنانکه برین زن باید
که سنگ بر وی نیندازد و از اجرای این حد بر او باز ایستد و چون آنحضرت
این سخن ادا نمود مردمان جمیع با راه خود رفتند و بغیر از نفس نفیس آنحضرت
و امام حسن و امام حسین علیهما السلام کسی نماند که آن زن را رجم نماید پس ایشان به تنهایی
آن زن را سنگسار کردند تا از روی شوق نقد جان بقابض ارواح سپرده
این جهان فانی را وداع کرد و پس از تمهید این حدیث شریف سه چیز معلوم گردید
اول آنکه جایز نیست که اقامت حد نماید زنی را که حامله باشد پیش از وضع
آن حمل چنانکه عنقریب بمسئله ششم مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی دویم آنکه
جایز نیست کسانی که حدود خدای عز و جل بر ایشان واجب گشته باشد

کسی او را رجم نماید سیم آنکه بعد از ثبوت زنا باقرار یا به بینه تعطیل و تاخیر حد آن زن جایز
نیست خواه رجم باشد و خواه جلد زیرا حسنه زدار بزن امین ولایت و احد
بر نمیطلبد ولایت دو والله اعلم و اگر پیش از آنکه سنگ ببیند از خندق یا در اثنای انداختن
سنگ آن شخص خود را از زیر خاک بدر آورد و بگریزد در حکم آن میان مجتهدین
خلافست بعضی بر آنند که اگر زنای وی بگواهان ثابت شده باشد او را باید
گرفت و بار دیگر در خاک کرد و رجم نمود و اگر آن زنا باقرار خودش به ثبوت
پیوسته باشد او را باید گذاشت تا برود و دست از او باز داشت پس گریختن او
از رجم بمنزله رجوع اوست از اقرار خود و رجوع از اقرار مسقط رجم است زیرا که
در زمان حضرت سید کاینات و سرور موجودات بهترین خلق خدا محمد بن
عبدالله صلی الله علیه و آله ماعز بن مالک انصاری روزی بخدمت آنحضرت
آمده گفت یا رسول الله زنا کرده ام مرا پاک کردان قصه مختصر تا چهار مرتبه
این اقرار از ماعز مالک بظهور آمد آنحضرت فرمود تا گوی بکنند و تا کمر او را
در خاک کردند و چون مردمان شروع در انداختن سنگ نمودند و چند سنگ
پی در پی در بدن ماعز آمد بیطاقت شده خود را از خاک بیرون آورده
گریخت مردم از دنبال او میدویدند که ناگاه زبیر عجم استخوان قلم

نشتر

نشتری بر پای آن بیچاره زد و از پای در آمد مردم دویده خود را باو رسانیدند
و او را بقتل آوردند چون خبر قتل او بدان سرور رسانیدند فرمود که چرا
نگذاشتید که باره خود رود زیرا که او خود اقرار رجوع کرده بود و این
فرار او رجوع اوست از اقرار و اگر فی الواقع در حقیقت با شما میبود از شما خطا
چنین بظهور میرسید پس آن آنحضرت دیه ماعز بن مالک انصاری را
از بیت المال ادا فرمود و بعضی دیگر از مجتهدین فرموده اند که اگر پیش از آنکه
مردمان شروع در انداختن سنگ نمایند آن شخص خود را از خاک بدر آورده
بگریزد و هیچ سنگ بر و نخورده باشد او را بگیرند و رجم کنند و اگر در
اثنای آن گریخته باشد بر گردانیدن او لازم نیست و چون آن شخص بعد از رجم
نقد جان بقابض ارواح سپارد واجبست که بر و نماز گذارند و در او دفن کنند
اگر پیش از رجم غسل کرده و کفن پوشیده باشد چنانکه مذکور شد و الا باید که
او را غسل دهند و کفن کنند و بر و نماز گذارند و در خاکش بسپارند و الله اعلم
ششم اگر مردی محصن با طفلی یا زنی دیوانه زنا کند در باب حد او میان
مجتهدین خلافست بعضی بر آنند که حد آن مرد زانی جلد است نه رجم یعنی باید
که او را صد تازیانه بزنند و بس و بعضی دیگر بر آنند که رجم نیز سبب او که

احصانست در وی موجود است و قول اول مشهورتر است و بر طفل آن زن
دیوانه حدی لازم نشود باجماع مجتهدین چنانکه مذکور شد و اگر زنی محصنه
طفلی را بران دارد تا با او زنا کند در حد او که آیا جلد است یا رجم یا هر دو میان
مجتهدین خلافست و مشهورتر در این صورت نیز جلد است و باز بر آن طفل
حدی لازم نیست و اگر دیوانه بران دارد تا با وی زنا کند در این صورت
حد او رجم است و بعضی از مجتهدین برآنند که حد او جلد است و رجم بعد از و
و این را حد تام گویند لیکن رجم تنها مشهورتر است و در حکم آن دیوانه که با
او زنا کرده است خلافست و حق در ماده خلاف آنست که بر وی نیز حدی واجب
نیکرده و چنانکه در ضمن مسئله اولی از این فصل مذکور ساختیم کیفیت اقامت رجم
مذکور گردید اما کیفیت اجرای جلد آنست که آن مرد زانی را باید که برهنه کنند
و بعضی از مجتهدین برآنند که او را برهنه نباید کرد بلکه باید که او را بهمان هیئت
که در حال زنا یافته اند بگذارند اگر در آن حال برهنه بوده در این حال نیز او را
برهنه کنند و اگر با جامه بوده او را با جامه بگذارند و قول اول
بصواب نزدیکتر است و در میان مجتهدین مشهورتر و حدیثی که دلالت بر
قول دویم دارد و سندش ضعیف است و بر او اعتماد نیست والله اعلم و مجتهدان

بایدکه

باید که او را بر پا بدارند و تازیانها را بر بدن او بغایت سخت بزنند بغیر از روی
و فرج و در قرآن مجید میفرماید که ولا تأخذکم بهما رأفة یعنی باید که فرا نگیرد شما را
ای گروه مؤمنان در باب مرد زناکننده و زن زناکننده در حال زدن
تازیانه رحمی و مهربانی و در روایتی وارد گشته که زدن بسیار سخت باید زد و تخفیف
بسیار است لیکن مجتهدین عمل بمضمون آن نکرده اند و باید که آن تازیانها را
بر همه بدن او متفرق سازند و بر یکجا نزنند و محافظت سر و روی و عورتین او
نمایند و بر بعضی اعضا تازیانه نزنند چه روایت نزد ارباب یقین دلالت
بر آن دارد و زن زناکننده را در وقت زدن تازیانه بر پا ندارند بلکه
او را بنشانند و جامه او را بر وی بپیچند و او را برهنه نکنند چه جسد او جای زینت که
نمایان باشد و کسی بر وی نظر اندازد و در این حکم شک مرد نیست والله اعلم
هشتم مردی که محصن نباشد و آزاد باشد چون زنا کند و زنا از او بقرار
بحقیقت بثبوت رسد او را مستوجب سه چیز است اول آنکه او را صد تازیانه بزنند بهمان
کیفیت که مذکور شد دویم آنکه موی سر او را بتراشند سیم آنکه یکسال از قریه او را
از وطن مألوف خود دور کنند خواه زنی در حباله نکاح خود درآورده باشد
لیکن با او دخول نکرده باشد و خواه در بناورده باشد و بعضی از مجتهدان

برانند که عقوبت سیم در صورتی لازمست که او زن خواسته باشد و با او دخول
کرده باشد و امّا اگر زنی در نکاح خود در نیاورده باشد همان دو عقوبت اول
کافیست چه در روایت زراره و ابن اعین و محمد بن قیس هر دو از حضرت ابی
جعفر محمد بن علی الباقر صلوات الله علیهما بران دلالت دارند و قول اول اقوی است
چه در طریق روایت اول موسی بن بکر است و او واقفی و مجهول است و در طریق
روایت ثانیه محمد بن قیس است و او مشترکست میان ثقه و غیر ثقه لیکن قول ثانی
باحتیاط نزدیکتر است چه بنای حد بر تخفیف است و رجم [illegible] والله اعلم
و امّا آن زن زانیه هرگاه محصنه نباشد عقوبت او صد تازیانه است و بس
و بریدن موی سر و از وطن مألوف یکسال قمری او را آواره کردن جایز نیست
و اگر آن مرد زنا کننده غلام کسی باشد و زنای او نزد حاکم شرع بثبوت رسد عقوبت او
پنجاه تازیانه است و بس نصف عقوبت آزاد و موی سر او را بریدن و از وطن
مألوف خود یکسال قمری او را راندن جایز نیست و همچنین است حکم اگر آن زن زنا
کننده کنیز کسی باشد و زنای او بثبوت رسد و این هر دو حکم اجماعیست میان
مجتهدین و از کسی تا این زمان خلافی بظهور نرسیده و اگر بعضی از آن
غلام یا کنیز آزاد کرده باشد بقدر آزادی حد آزاد او را جاری باید ساخت

و بقدر بندگی حد بندگان زد چنانکه اگر نصفی یک از ایشان آزاد باشد و نصف
بنده در این صورت هر یک را هفتاد و پنج تازیانه لازمست پنجاه تازیانه بجهة نصف
آزادی و بیست و پنج تازیانه بجهة نصف بندگی والله اعلم **هشتم** مرد آزاد
و زن آزاد هرگاه دو مرتبه از ایشان عمل زنا بظهور آید و در هر مرتبه حاکم شرع
بر ایشان حد شرعی رانده باشد در مرتبه سیم واجبست که ایشان را بقتل آورند و بعضی
از مجتهدین برانند که در مرتبه سیم نیز واجبست که بر ایشان اجرای حد شرعی
نمایند و در مرتبه چهارم بکشند و شیخ طایفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی علیه الرحمه
در کتاب خلاف میفرماید که در مرتبه چهارم نیز بر حاکم شرع لازمست که بر ایشان
حد براند و در مرتبه پنجم اگر از ایشان عمل زنا بظهور آید و بثبوت رسد ایشان را
بقتل آورد و این قول باحتیاط نزدیکتر است والله اعلم امّا زانی و زانیه چون
غلام و کنیز باشند و از ایشان هفت مرتبه عمل زنا بظهور آمده باشد و حاکم
شرع در هر مرتبه بر ایشان اجرای حد شرعی کرده باشد در مرتبه هشتم واجبست
که ایشان را بکشند و بعضی از مجتهدین برانند که در مرتبه هشتم نیز باید که اجرای حد
شرعی نمایند و در مرتبه نهم ایشان را بقتل آورند و این قول نیز باحتیاط نزدیکتر است
والله اعلم **نهم** آنکه زن محصنه چون زنا کند و حامله باشد جایز نیست که

بر او اجرای حد شرعی نمایند بلکه واجبست که بر او صبر نمایند تا وقتی که حمل خود بر زمین
نهد و شکم خود خالی کرده باشد و از نفاس پاک شود پس اگر دیگری غیر او هست که
طفل او را شیر دهد و در مدت رضاع متکفل احوال او شود واجبست بر حاکم شرع
که بر او اجرای حد شرعی نماید و اگر زنی متکفل رضاع و پرورش آن طفل شود بهم
نرسد در صورت نیز واجبست که بر او صبر نمایند تا آن زن از رضاع و پرورش
طفل خود فراغت یابد بعد از آن در طلب شود و بر او اجرای حد شرعی نمایند
و حدیث طویلی که در ضمن مسئله پنجم از این فصل مذکور ساختیم دلالت دارد بر حقیقت
این مطلب دارد والله اعلم **دهم** هرگاه زن بیمار یا مستحاضه و مرد بیمار چون بعلت تامی
که از ایشان صادر گشته مستحق حد شرعی گردند پس اگر آن حد رجم باشد بر حاکم شرع
واجبست که ایشان را رجم نماید و انتظار صحت نکشد چه مرجوم بعد از ادای رجم
زنده نمی ماند بهر تقدیر پس انتظار صحت موجب تأخیر و تعویق است و این جایز
نیست چنانکه در ضمن مسئله پنجم بعد از ذکر حدیث طویل بر آن اشارتی رفت
و در تتمه فصل سیم نیز مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و اگر جلد باشد واجبست
که ایشان را مهلت دهند تا از سقم و بیماری بصحت و تندرستی انتقال نمایند بعد از آن
بر ایشان اجرای جلد نماید و اگر مصلحت اقتضا کند که ایشان را در حال مرض

و بیماری باید اجرای حد شرعی شود و صبر کردن بر ایشان مصلحت نباشد
در صورت باید که حاکم شرع امر کند تا یکصد چوب که مشتمل باشد بر عدد
معتبر در آنجا بر هم بندد و بیکدفعه بر بدن ایشان زنند و همین قدر از عقوبت
کافیست و چون از بیماری بصحت انتقال نمایند دیگر حدی بر ایشان باقی
نمانده است والله اعلم **یازدهم** هرگاه چهار مرد در حضور حاکم شرع گواهی
دهند که فلانه زن زنا کرده است و آن زن گوید که من بکرم و هنوز بکارت
من زایل نگشته و این گواهان در حق من تهمت بسته اند و بعد از آن چهار زن
بر صدق قول آن زن گواهی دهند در صورت حد زنا از آن زن ساقط میگردد
باجماع مجتهدین چه تواند بود که گواهان زنا صادق باشند در وقوع زنا
یا گواهان بکارت صادق باشند در وجود بکارت پس شبهه که برطرف
سازنده حد باشد پدید آمده اما در اجرای حد قذف بر گواهان زنا و عدم
اجرای آن میان مجتهدین خلافست اکثر برانند که حد قذف نیز از گواهان
ساقط میگردد چه گواهان وجود بکارت اولی از گواهان ثبوت بکارت
نیستند پس ترجیح گواهان بکارت را اجرای حد بر گواهان زنا وجهی ندارد
و شیخ طایفه ابوجعفر محمد بن حسن طوسی علیه الرحمه میفرماید که اجرای حد قذف

آن زن

بر گواهان زنا لازم است چه گواهان بکارت معلوم میشود که گواهان زنا بر
تهمت بسته اند با آنکه اصل عدم زناست و وجود بکارت و قول اول بصواب
نزدیکتر است چه تواند بود که گواهان زنا در شهادت خود صادق باشند
و زنا بحصول آمده باشد و بکارت زایل گشته باشد اما بار دیگر عود نموده باشد
چه بتجربه و امتحان معلوم شده که بکارت بعد از ازاله بار دیگر عود میکند پس
اجرای حد بر گواهان زنا با این احتمال وجهی ندارد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرموده که حدود را بشبهها ساقط گردانید والله اعلم دوازدهم هرگاه مردی ببیند
که کسی با زن او زنا میکند جایز است که هم زن خود را و هم آنکس را بکشد و در اینحال
او در روز قیامت نزد خدای عز و جل گناهکار نیست بکشتن این دو کس
خواه آن زن دایمی او باشد و خواه متعه او و خواه با او دخول کرده باشد
و خواه نکرده باشد و خواه آزاد باشد و خواه نباشد و آنمرد زناکننده
خواه محصن باشد و خواه غیر محصن اما بحسب ظاهر شرع چون او را نزد حاکم
شرع آورند پس اگر گواهان بگذراند بر وقوع آن زنا و یا آنکه ولی شرعی آن مرد
زانی و آن زن زانیه تصدیق قول او نمایند و گویند که او در دعوی
و مشاهده زنا صادق است درین هر دو صورت برو چیزی لازم نمیشود

و قصاص

و قصاص ازو ساقط میگردد ولیکن اگر این هر دو مفقود باشند حاکم شرع او را
عوض آن مرد و بقصاص میرساند و اینها همه که مذکور شدند حکم زنا بود که بوقوع آمده
باشد اما در باب مقدمات زنا چون بوسیدن زن نامحرم و با او در زیر یک لحاف
رفتن و غیر اینها مشهور میان مجتهدین آنست که عقوبت اینها تعزیر است و صحیحه حلبی از
صادق آل محمد صلوات الله علیه و علیهم السلام دلالت میکند بر آنکه عقوبت بوسیدن زن
نامحرم و با او در زیر یک لحاف رفتن همینها عقوبت زناست لیکن مجتهدین
حمل کرده اند این روایت را بر صورتی که زنا نیز بعمل آمده باشد والله اعلم

فصل سیم

در لواطه و مساحقه و قیادت و این فصل مشتمل بر هفت مسئله است اول
بدانکه احکام لواطه مناسب این رساله نیست و معنی مساحقه و قیادت در فصل
اول این باب مذکور شد و حکم ثبوت مساحقه چون حکم ثبوت زناست پس مساحقه
نیز به چهار چیز ثابت میشود بچهار اقرار در چهار مجلس و بچهار گواه که همه مردان باشند
نه زنان با شرایطی که قبل ازین بتفصیل تمام مذکور شد و حد مساحقه صد تازیانه است
پس واجب میشود بر حاکم شرع که بر هر یک از فاعله و مفعوله بعد از ثبوت
وقوع این عمل از ایشان صد تازیانه اجرا نماید خواه آزاد باشند و خواه
بنده باشند و درینمقام حد کنیز منتصف نمیگردد و خواه مسلمان باشند و خواه

بناشند وخواه محصنه باشند وخواه غیر محصنه وشیخ طایفه ابوجعفر طوسی در کتاب
نهایة وقاضی وابن حمزه علیهم الرحمه برآنند که اگر ایشان محصنه باشند حدّ ایشان
رجمست واگر غیر محصنه باشند حدّ ایشان جلد است و متمسک شده اند درین
حکم وفرق بقول صادق آل محمد علیه وعلیهم السلام که آنحضرت فرموده است که
زنی که عمل سحق ازو بظهور رسیده باشد حدّ او حدّ مرد زنا کننده است
وقول اول بصواب نزدیکتر است وحدی که درین روایت وارد گشته محمول میشود
بر جلد نه رجم چه حد اعم است از جلد و رجم تا جمع میان روایات حاصل آید و
منافات مرتفع گردد والله اعلم دویم آنکه هرگاه عمل مساحقه سه مرتبه از دو زن
بوقوع آید و در هر مرتبه حاکم شرع اجرای حد بر ایشان نموده باشد واجب بود
که در مرتبه چهارم ایشانرا بقتل آورد و درین حکم از مجتهدین رضی الله عنهم خلافی
بنظر نرسیده والله اعلم سیم هرگاه دو زن را نزد حاکم شرع آورند
که از ایشان عمل مساحقه بظهور آمده باشد پس اگر پیش از آنکه گواهان ادای
شهادت نمایند آن زنان توبه کرده باشند و از راه انابت و استغفار در آمده باشند
حد از ایشان ساقط میگردد و بعد از توبه و انابت اجرای حد بر ایشان جایز
نیست واگر بعد از ادای شهادت گواهان وثبوت مساحقه ایشان

نزد حاکم

نزد حاکم آن زنان توبه نمایند آن توبه نفعی ندهد و سقوط حد از ایشان نکند پس
بر حاکم شرع لازمست که بر ایشان اجرای حد نماید و اگر نزد حاکم شرع اقرار نمایند
بوقوع مساحقه از ایشان و بعد از اقرار توبه و استغفار نمایند درین صورت
آن حاکم مخیر است میان آنکه اقامت حد نماید بر ایشان یا آنکه جرم ایشانرا
بذیل عفو بپوشاند و ایشانرا رها کند والله اعلم چهارم اگر دو زن را که از یکدیگر
بیگانه باشند برهنه در میان یک لحاف بیابند و ایشانرا نزد حاکم شرع حاضر
سازند درین صورت عقوبت ایشان تعزیر است یعنی هر عقوبتی و آزاری
که آن حاکم در باب ایشان صلاح داند بعمل آورد و چه قبل ازین مذکور شد که
عقوبتی که از جانب حضرت شارع معین نگشته باشد و تعیین او برای حاکم شرع
باز بسته باشد تعزیر است و اگر دو مرتبه از ایشان این عمل بظهور رسیده باشد
و در هر مرتبه تعزیری بفعل آمده باشد در مرتبه سیم عقوبت ایشان حد است
پس اگر بعد از حد بار دیگر باز همان کار عود نمایند تا چهار مرتبه تمام شود و در مرتبه
بر حاکم شرع لازمست که ایشانرا بقتل آورد و درین قول مختار شیخ طایفه
ابوجعفر محمد بن حسن طوسی است علیه الرحمه در کتاب نهایه و بعضی از مجتهدین برآنند

برانند که ایشان را در مرتبه سیم باید که بقتل آورند و باقی دیگر از مجتهدین برانند که
در صورتی که از ایشان این عمل بسیار بظهور رسد و ترک آن ننمایند باید که
در هر مرتبه حاکم شرع ایشان را تعزیر نماید و در هر سه مرتبه اجرای حد و تازیانه و باید
برین نهج با ایشان معامله نماید تا آنکه ازین کار باز آیند و یا خود بمیرند و این
قول قوتی تمام دارد چه بنایی که خدای عز و جل چندین هزار دقایق حکمت
در و مندرج ساخته باشد بمجرد همین فعل بی دلیلی قطعی و حجتی جزمی از جانب
آفریننده آن بلسان پیغمبر آخر الزمان بر هدم آن جرأت نباید نمود
چه قتل نفس تر و خالق نفس بسیار عظیمست و مستند آن دو قول اول ضعیفست
والله اعلم **پنجم** هرگاه زنی بعد از آنکه شوهرش با او دخول کرده باشد چون
آن شوهر بجهت غسل از خانه بیرون رود فی الفور برخیزد و با دختری باکره مساحقه
نماید و منی شوهرش از فرج او برگشته در رحم آن دختر ریزد و از آن منی حامله
گردد در صورت شیخ طایفه ابو جعفر طوسی رحمة الله علیه حکم آن را در کتاب نهایه
بر نهج آورده که بر آن زن که این عمل کرده رجم واجب میگردد و عقوبت
آن دختر باکره بعد از وضع حمل جلد است و آن فرزند بعد از تولد حق آن شوهر است

نه آن زن باجماع مجتهدین و نه آن دختر باتفاق قولین و مهر المثل آن دختر باکره نیز
بر آن زن واجب میگردد و دلیل این احکام اربعه را درین مسئله بر نهج
ایراد نموده است که وجوب رجم آن زن را بنا بر اصل خود نهاده که مساحقه زن
محصنه موجب رجمست نه جلد چنانچه مختار سایر مجتهدین است و تفصیل آن در ضمن
مسئله اولی مذکور گردید و اما وجوب جلد بر آن دختر باکره بجهة مساحقه ایست
که ازو بظهور آمده و بثبوت پیوسته و اما الحاق فرزند با آن شوهر بجهة آنست
که از منی او که نه بطریق زنا بر رحم آن دختر ریخته مخلوق گشته است و موجب
انتفای آن فرزند ازو در صورت منتفیست و اما لزوم مهر المثل بر آن زن از برای
آن دختر بجهة آنست که سبب ازالهٔ بکارت او شده است و دیه بکارت هر دختر
باکره مساوی مهر المثل آن دختر است و اصل درین مسئله حدیثی است که روایت
کرده محمد بن مسلم ثقفی از حضرت ابی جعفر محمد بن علی الباقر و ابی عبد الله جعفر بن
محمد الصادق صلوات الله علیهما که ایشان فرمودند که روزی گروهی بخدمت
حضرت ابی محمد حسن بن علی علیهما السلام آمده گفتند که یا امیر المؤمنین کاری
واقع شده و ما را مشکلی افتاده آنحضرت فرمود که مشکل خود را بگویید که تا شاید
حل آن توانم نمود ایشان گفتند که در قبیله ما مردی با زن خود دخول کرد

وچون فارغ شد وبجهة غسل از خانهٔ خود بیرون رفت آن زن فی الحال برخواسته
با دختری باکره که دران خانه میبود مساحقه نمود ومنی شوهرش از فرج او برگشته
در رحم آن دختر ریخته ازو حامله گشته است بیان فرما که حکم خدای عز وجل
درین واقعه چیست آنحضرت فرمود که درین قضیه حکم میکنیم اگر صواب باشد
از جانب خدای عز وجل وامیر المؤمنین است واگر خطا باشد از جانب منست
لیکن امیدوارم که خطا نباشد پس آنحضرت حکم را بر وجه مذکور از برای ایشان
بیان فرمود وچون آن گروه از خدمت حضرت امام حسن علیه السلام مرخص گشته
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را ملاقات نمودند وسؤال خود را از آنحضرت عرض
کردند فرمود که چون ابو محمد را ملاقات کردید این مسئله را ازو پرسیدید
گفتند بلی یا امیر المؤمنین فرمود که او در جواب چه گفت ایشان جوابرا بر وجهی که
شنیده بودند بیان کردند آنحضرت فرمود که نزد من نیز حکم این مسئله بر وجهی است
که ابو محمد از برای شما ذکر نموده وباقی ودیگر از مجتهدین سوی محمد بن ادریس رح
با شیخ طایفه درین احکام متفق اند اما در حکم اول که بجای رجم بر آن زن
موطوئه جلد واجب گردانیده اند ومیگویند که این حدیث که مستند شیخ طایفه است
در وجوب رجم سندش خالی از ضعف نیست ومعارضه با احادیث صحیحه که

دلالت

دلالت واضحه دارند بر اینکه حد مساحقه جلد است نه رجم نمیکنند ومحمد بن ادریس
میفرماید که حد هر یک از آن زن موطوئه ودختر باکره جلد است نه رجم
وآنقدر زنند با آنکه بحد ملحق میشود نه با شوهر آن زن ودر احکام ثلثه باقیه با طایفه
اما رجم آن زن موطوئه بجهة ضعف سند روایت مذکوره واما الحاق آن فرزند
بشوهر بجهة آنکه ولد از صاحب فراش است واین دختر باکره فراش شوهر آن زن
موطوئه نیست پس باید که بمادر خود ملحق گردد واما لزوم مهر المثل بر آن زن موطوئه
از برای دختر باکره بجهة آنکه آن دختر چون مطاوعت ومتابعت آن زن موطوئه
در عمل مساحقه ننموده است در حکم زن زانیه است وزانیه را مهری وحقی معین نیست
وقول دوم بصواب نزدیکتر است چنانکه مذکور شد والله اعلم ششم قیادت
ثابت میشود بگواهی دو مرد عادل وباقرار آن قاید دو مرتبه واگر کمتر ازین اقرار
نماید بر او تعزیر لازم میشود نه حد ودر ان مقر چهار چیز شرطست اول بلوغ دوم
عقل سیم آزادی چهارم اختیار پس اگر طفلی یا دیوانه یا غلامی بقیادت
خود اقرار نماید آن اقرار اعتباری ندارد واگر کسی از روی اکراه وزور
بر اقرار دارند واگر کسی از روی خوف وبیم بقیادت خود اقرار نماید آن
اقرار نیز اعتبار ندارد هفتم آنکه حد قیادت وعقوبت او وقتی که نزد حاکم

شرع باقرار یا بینه بثبوت رسد هفتاد و پنج تازیانه است خواه آن قاید آزاد
باشد و خواه بنده و در اینجا نیز تخفیف حد در بنده لازم نمیشود و خواه مرد باشد
و خواه زن و خواه مسلمان باشد و خواه کافر و بعضی از مجتهدین برآنند که بعد از اجرای
این حد باید که سر او را تراشند و او را در میان مردم رسوا کنند تا بر مردمان
ظاهر شود که از او این عمل شنیع بظهور آمده و در اخراج او از وطن خلاف میان
مجتهدین فاحش است شیخ طایفه ابو جعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب نهایه فرموده
که از کسی که بار اول این عمل بظهور آید عقوبات او چهار است اول آنکه باید که
او را هفتاد و پنج تازیانه بزنند دویم آنکه باید که سر او تراشند سیم آنکه او را
در میان مردمان رسوا کنند و شهرت دهند چهارم آنکه او را از وطن خود
اخراج کنند و شیخ اقدم ابو عبدالله مفید بن نعمان معلم رحمه الله علیه فرموده که
چون در مرتبه اول از کسی این عمل بظهور آید سه عقوبت اول او را لازم است
و چون بار دیگر از و بظهور آید آن یک عقوبت آخر او را لازم میشود و سلار
بن عبدالعزیز و شیخ ابو الصلاح علیه الرحمه نیز تابع او شدند لیکن ابو الصلاح
احکامی چند بران افزوده میگوید که اگر آنکس در مرتبه سیم بار دیگر بآن عمل
و بقیادت مشغول گردد بار دیگر بر او هفتاد و پنج تازیانه واجب میگردد

و بر حاکم شرع لازم است که بر او اجرا نماید و اگر بار دیگر باز باهمان عمل معاودت
نماید در این صورت باید که حاکم شرع او را امر بتوبه نماید اگر قبول نماید و توبه
کند باید که از و بپذیرد و اگر بار دیگر آن توبه را برهم زده و بیشرمی را پیشه خود
ساخته باز بهمان عمل اشتغال نماید بر حاکم شرع لازم است که او را در این مرتبه پنجم
بقتل آورد و اگر در مرتبه چهارم نیز قبول توبه ننماید باید که او را بقتل آورد
و هرگاه که مذکور شد همه احکام مردانند اما زنی که بعمل قیادت مشغول گردد
و نزد حاکم شرع بثبوت رسد حد آن هفتاد و پنج تازیانه است و بس و
تراشیدن سر او و راندن از وطن و رسوا کردن در میان مردمان مشهور گردانیدن
لازم نیست **تتمه** بدانکه کفالت و تاخیر در حدود نمی‌باشد یعنی اگر کسی
کفیل شود آن کسی را که حد بر او لازم گشته و حضار او را بعهده خود گیرد و وقت
با وقتی دیگر اندازد جایز نیست که حاکم شرع قبول نماید و آن قدر تعویق
اندازد و مگر آنکه در آن حال مانعی از اجرای آنحد باشد بمرتبه که بهیچ وجه اقامت
آن ممکن نباشد که در این صورت جایز است که حاکم شرع از و کفیلی بگیرد و حد
او را با وقت دیگر اندازد و همچنانکه کفالت و ضمان بدن در حدود نمی‌باشد
شفاعت شفاعت کنندگان در اسقاط آن نیز مقبول نمی‌افتد پس اگر شخصی

نزد حاکم شرع شفاعت کند کسی اگر بر وی حدّ لازم شده باشد و گوید که او را عفو کن
و از جریمهٔ او در گذر جایز نیست که آن حاکم قبول آن شفاعت نماید و آن مجرم را
رها کند زیرا که حدود حقوق الله اند و غیر از وی سبحانه دیگری اسقاط حقوق
او نتواند کرد والله اعلم **فصل چهارم** در حدّ قذف و این فصل مشتمل بر هفت
مسئله است **اول** آنکه چون قذف صادر شود از مردی یا زنی که در وی دو
شرط موجود باشد حدّ واجب میگردد و حدّ آن هشتاد تازیانه است شرط اول
آنکه باید که آن قذف کننده بالغ باشد دویم آنکه عاقل باشد پس اگر کودکی
یا دیوانهٔ کسی را قذف کند حدی لازم نمیشود و بعضی از مجتهدین آزادی را نیز شرط
کرده اند پس اگر غلامی کسی را قذف کند عقوبت او چهل تازیانه است و بر وی
هشتاد تازیانه لازم نمیشود و بر قولی که آزادی شرط نباشد عقوبت او با
هشتاد تازیانه است چون آزادان والله اعلم **دویم** آنکه در آن شخص که قذف
نسبت با او واقع شده پنج شرط است اول بلوغ دویم عقل سیم آزادی چهارم
اسلام پنجم عفت و پاکدامنی پس اگر کسی طفلی را یا دیوانهٔ را یا غلامی را
یا کافری را یا کسی را که مشهور بزنا باشد قذف کند و نسبت زنا و بدعملی با او دهد
حدی بر وی لازم نمیشود ولیکن بر حاکم شرع لازمست که او را تعزیر نماید **سیم**

آنکه اگر زنی فرزند خود را قذف نماید بر وی حد واجب میگردد و اگر فرزندی
پدر یا مادر خود را قذف نماید باز بر وی حد واجب میشود اما اگر پدری فرزند
خود را قذف نماید بر وی حد واجب نمیگردد ولیکن بر حاکم شرع لازمست که
او را تعزیر نماید والله اعلم **چهارم** آنکه حد قذف از آن حقوقیست که موروث
بوارث انتقال میکند پس اگر شخصی قذف نماید شخصی دیگر را و پیش از آنکه
آن مقذوف از قاذف طلب حد کند وفات نماید ورثهٔ آن مقذوف را
میرسد که مطالبهٔ حد کنند چه این حقیست که از میت باو انتقال یافته اما در صورتی
که آن مقذوف زن باشد و او را شوهری باشد و پس از پیش از مطالبهٔ حد وفات
نماید شوهر او را نیز میرسد که مطالبهٔ حد نماید و اگر مرد باشد و او را زنی باشد و پس
و پیش از مطالبه وفات نماید و اگر مرد باشد همچنین زن او را نیز مطالبهٔ حد
میرسد والله اعلم **پنجم** آنکه اگر از شخصی مکرر قذف بظهور آمده باشد و حاکم
شرع در هر مرتبه بر وی اجرای حد کرده باشد در مرتبهٔ سیم باید که او را
بقتل آورد و بعضی از مجتهدین برآنند که در مرتبهٔ سیم نیز باید که اجرای
حد نماید و اگر بار دیگر معاودت نماید در مرتبهٔ چهارم او را بقتل آورد
و این قول با احتیاط نزدیکتر است چه تاخیر در قتل نفس ابعد و مطلوب اقرب است

چنانکه مذکور شد والله اعلم واحکم ششم آنکه چون بر کسی حد قذف موجب گردد
از وی ساقط نمیشود الا در سه صورت اول آنکه جمعی گواهی دهند که آن قذف کننده
آنچه در حق مقذوف گفته راستست و این قول از وی بهتان نیست دوم آنکه
آن شخص مقذوف گوید آنچه قاذف در حق من گفته راستست و بهتان نیست
سیوم آنکه آن شخص مقذوف از قاذف عفو نماید و گوید که ابرا از ذمهٔ او نمودم و از گناه
او در گذشتم پس حقی که درین سه صورت حد قذف از قاذف ساقط میگردد
والله اعلم هفتم آنکه اگر زنی را شوهر او قذف نماید بر آن شوهر حد واجب میگردد
و از وی ساقط نمیشود الا در چهار صورت سه صورت از آن همانست که مذکور شدند
صورت چهارم لعانست بدین معنی که بعد از قذف چون میان ایشان ملاعنه بعمل
آید حد قذف از آن شوهر ساقط میگردد چنانکه در باب لعان تفصیل تمام مذکور شد
فصل پنجم در حد دزدی و عقوبت دزدان و درین فصل ده مسئله
مذکور میشود اول بدانکه در آن دزدی کردن که موجب حد است دوازده
شرط معتبر است که اگر یکی از آنها نباشد بر آن دزد حد دزدی واجب نمیگردد
اول آنکه آن دزد باید که بالغ باشد دوم آنکه عاقل باشد پس اگر طفلی یا دیوانه
چیزی بدزدد حد دزدی که عنقریب مذکور میشود وی را لازم نمیشود
لیکن

لیکن حاکم شرع باید که او را تادیب نماید سیوم باید که شبهه مرتفع باشد
پس اگر کسی مالی را بدزدد بگمان اینکه آن مال از وی ست یا مالیست مشترک و او را
بقدر حصه خود از آن مال بهره ایست درین هر دو صورت حد بر وی واجب
نمیگردد چهارم باید که آن مال مشترک نباشد پس اگر کسی از غنایم دار الحرب پیش
از قسمت آن چیزی بدزدد در حکم او میان مجتهدین خلافست بعضی بر آنند
که بر حاکم شرع لازمست که بر وی اجرای حد دزدی نماید و بعضی دیگر فرموده اند که
اگر آنچه از آن غنایم دزدیده باشد برابر شود با حصه خود یا کمتر از آن بر وی
حد دزدی لازم نمیشود و اگر بیشتر از آن دزدیده باشد وی را حد دزدی واجب
میگردد و این قول خالی از قوتی نیست والله اعلم پنجم آنکه باید که آن دزد دیوار
خزانه که مال در وی است بشکافد و یا آنکه قفل آن را بشکند و آن مال را بدزدد
پس اگر کسی دیگر دیوار او را بشکافد و یا قفل او را دیگری بشکند و او مال را
بدزدد بر هیچکدام حد دزدی لازم نمیشود اما بر آن دزد بجهت آنکه شرط دزدی
مفقود است اما بر شکافنده دیوار یا شکننده قفل بجهت آنکه از مال چیزی
ندزدیده است لیکن بر آن دزد واجبست که آن مالی را که برده است بر صاحبش
برگرداند و بر شکافنده دیوار و شکننده قفل لازمست که دیوار را بنا نماید

و در بست کنند و قفل شکسته را نیکو باصلاح آورد و شکستگی در را زایل کرده اند ششم آنکه
که دزد متاع را خود از خانه بیرون برد و یا آنکه طفلی یا دیوانه را از ان دارد
که آن مال را کشیده و از آنخانه بیرون برد پس اگر آن مال بسببی از اسباب از خانه بیرون
افتد و یا آنکه شخصی بالغ و عاقل را بدارد که مال را بکشد و بیرون آورد و او بیرون
درین هر دو صورت بر وی حدی واجب نمیگردد هفتم باید که آن دزد پدر صاحب
مال نباشد پس اگر پدری از مال فرزند خویش چیزی بدزدد بر وی حدی واجب نمیگردد
اما اگر فرزند از مال پدر بدزدد و یا آنکه مادر از مال فرزند بدزدد و یا فرزند
از مال مادر در جمیع این صور بران دزد حد دزدی واجب میگردد و شیخ ابو
الصلاح میفرماید که مادر نیز حکم پدر دارد و دیگری بر وی نیز حدی لازم نمیشود اگر
از مال فرزند خود بدزدد چنانکه بر پدر لازم نمیشود چه او نیز یکی از والدین
آن فرزند است و در وجوب تعظیم و تکریم و رعایت حرمت با پدر شریک است و
این قول خالی از قوتی نیست ... دارد چه حقوق مادر بر فرزند زیاده از حقوق پدر است
بر فرزند و احادیث بسیار درین باب ... پس ... بطریق
اولی در اسقاط حد با پدر شریک باشد لیکن مشهور قول ... است والله اعلم هشتم
باید که آن دزد آن مال را پنهان از صاحب مال بدزدد و پس اگر آشکارا از روی

بمال ازو بگیرد بر وی حدی واجب نمیشود و آن شخص را غاصب گویند و دزد نگویند
لیکن واجب میشود بران غاصب که آن مال را بصاحبش رد نماید نهم باید که آن دزد
غلام صاحب مال نباشد پس اگر غلامی از مال آقای خود چیزی بدزدد بر وی
حدی واجب نمیگردد و لیکن تادیب او لازم است دهم آنکه آن دزد آنچه دزدیده است
باید که خوردنی نبوده باشد یعنی نباشد در سال قحط پس اگر دزدی در سال قحط
نان یا نان خورش یا طعام یا چیزی دیگر بدزدد بر وی حدی واجب نمیگردد و بشرط
آنکه او درین دزدی کارش باضطرار رسیده باشد بمرتبه که اگر این دزدی
ازو بظهور نرسد از گرسنگی هلاک گردد یازدهم باید که دزد آن مالی که میدزدد
ربع دینار یا بیشتر باشد و یا آنکه اگر متاع باشد قیمتش برابر ربع دینار باشد
پس اگر کمتر از ربع دینار بود عیناً و قیمةً بر وی حدی واجب نمیگردد و ربع دینار
از روی تخمین صد و پنجاه دینار یا صد و هفتاد و پنج دینار این زمان است و
بعبارتی دیگر سه شاهی یا سه شاهی و نیم این زمان است دوازدهم آنکه آن
مال باید که مضبوط باشد بانطریق که در صندوق بوده و قفل بر او زده باشند
و یا آنکه در خانه باشد و در آن خانه را محکم بسته باشند و یا آنکه در زمین
آنخانه او را در خاک دفن کرده باشند پس اگر کسی مال غیر مضبوط را بدزدد

چنانکه آن مال در مکانی بود که آمد شد مردمان در آنجا بسیار باشد چون مساجد و حمام
و کاروانسرا و امثال آن نهاده باشد و یا در مکانی بود که مانع از آمدن مردمان در آنجا
نباشد چون بیابانها و امثال آنها که در و قفل نبود درینصورت بر وی حدی واجب نمیگردد
والله اعلم دویم آنکه دزدی ثابت میشود بگواهی دو مرد عادل یا باقرار آن دزد
بدزدی خود بشرط آنکه بالغ و عاقل و آزاد و مختار باشد پس اگر طفلی یا دیوانه
یا غلامی یا کسی را که بزور بر اقرار در آرند بدزدی خود اعتراف و اقرار نماید بر وی
حدی لازم نمیشود سیم حد دزدی آنست که چون شخصی دزدی کند
باشرایط مذکوره بار اول و دزدی او باقرار یا به بینه نزد حاکم شرع به ثبوت
رسد بر آن حاکم لازمست که چهار انگشت او را ببرد از کف دست و انگشت بزرگ را
بحال خود گذارد و اگر بار دیگر دزدی کند باید که حاکم شرع پای چپ او را
تا مفصل ساق و قدم ببرد بر وجهی که پاشنه پای وی بماند و اگر بار دیگر باز دزدی
کند باید که او را حبس کنند و اگر بار دیگر خود را از حبس بیرون رساند و از روی
پیشتر می دزدی کند درین نوبت چهارم بر حاکم شرع واجبست که او را بقتل آورد
و مسلمانان را از شر او ایمن گرداند والله اعلم چهارم آنکه در صورتی که دست
آن دزد را ببرند اگر بعد از بریدن آن زخم بمرتبه رسد که او را هلاک گرداند

درینصورت

درینصورت بر قطع زننده و برنده دست ضمانی و حرجی نیست چه از جانب
شارع در نشستن آن عمل مأذون و مرخص بوده والله اعلم پنجم آنکه واجبست
بر دزد که آنچه از مال مردمان دزدیده باشد بصاحب آن مال بر گرداند و اگر
آن مال پیش از رد او بصاحبش تلف کرده باید که مثل او را یا قیمت او را بصاحب
او رساند و اگر صاحب مال نمرده باشد واجبست که بورثه او بر گرداند و اگر ورثه
او نمانده باشند باید که بامام زمان علیه السلام بر گردانند و اگر امام زمان غایب
باشد که آن مال را وصیت نماید و بگوید که بعد از وی در هر وقت که امام علیه السلام
ظهور نماید باو رسانند و اگر وصیت نیز ممکن نباشد و وقت رسد که آن مال تلف
گردد درینصورت بجهة صاحب مال تصدق کند و در وجوه بر و نیکوی صرف نماید
والله اعلم ششم آنکه صاحب مال اگر پیش از آنکه دزد را نزد حاکم شرع برند
و دزدی او را باقرار یا به بینه ثابت گردانند مال خود را بآن دزد بخشد
و گناه او را بحل عفو بپوشاند درینصورت حد دزدی از آن دزد ساقط
میگردد و بر وی چیزی لازم نمیشود و اگر صاحب مال بعد از آوردن دزد نزد حاکم
شرع و ثبوت دزدی باقرار یا بینه و حکم حاکم باجرای حد مال خود را باو بخشد
و دزد را عفو نماید آن حد از دزد ساقط نمیگردد و همین است حکم اگر بعد از آوردن

دزد نزد حاکم شرع و پیش از ثبوت دزدی در حکم آن حاکم باقامت حد بر وی نیز
مال خود را باو بخشد و دزد را عفو نماید و اگر آن دزد مالک آن مال دزدیده شود
بطریق ارث یا بیع و شرا و جز اینها پس اگر پیش از مرافعه آوردن او باشد
نزد حاکم شرع حد دزدی از او ساقط میگردد و اگر بعد از مرافعه باشد ساقط نمیگردد
و بر حاکم شرع لازمست که بر او اجرا نماید والله اعلم هفتم اگر شخصی کفن مرده را
بدزدد بر حاکم شرع لازمست که بر او حد دزدی اجرا نماید هرچند که قیمت آن کفن
کمتر از ربع دینار باشد چه شناعت و قباحت دزدی از مال مرده بیشتر است از
دزدی از مال زنده و بعضی از مجتهدین فرموده اند که اگر قیمت آن کفن برابر
ربع دینار یا بیشتر باشد بر او حد واجب میشود و اگر کمتر باشد تعزیر و این قول
اولی و اظهر است و اگر کسی قبور مسلمانان را نبش کند و کفن ندزدد بر حاکم شرع
واجبست که او را تعزیر نماید و اگر از وی مکرر این عمل ظهور آید و در هر مرتبه
حاکم شرع او را تعزیر نموده باشد بر او لازمست که او را بقتل آورد چه در زمان
خلافت حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام مردی را که بدست
آنحضرت آوردند که از او این عمل بسیار بظهور آمده بود فرمود تا او را در
زیر لگد هلاک گردانیدند و اگر حاکم شرع نباشد جایز است که هر که بر او ظفر

یابد او را بقتل آورد چه این عمل فسادیست عظیم در زمین و دفع فساد واجبست
و رفع ضرر و رعایت دین مبین والله اعلم هشتم آنکه اگر مهمانی در خانهٔ میزبان
خود چیزی بدزدد که قیمت آن ربع دینار باشد یا بیشتر و یا آنکه زنی از شوهر
خود و یا شوهری از زن خود چیزی که باز قیمت آن ربع دینار یا بیشتر باشد
بدزدد و یا اجیری در خانهٔ مستاجر چیزی که قیمت آن بر نحو مذکور باشد بدزدد
در حکم اینها در میان مجتهدین خلافست بعضی بر آنند که بر هیچکدام از این دزدان
حد دزدی واجب نمیگردد بلکه عقوبت ایشان تادیب و تعزیر است و بعضی دیگر
بر آنند که عقوبت ایشان حد دزدیست و چون سایر دزدان و بعضی
دیگر تفصیل قایل گشته اند و گفته اند که اگر ایشان آن مالی دزدیده اند که صاحبش
آن مال را از ایشان پنهان کرده و مضبوط ساخته بوده است بر وجهی که
در شرایط دزدی مذکور شد عقوبت ایشان حد دزدیست چه مالی را
دزدیده اند که شرایط حد دزدی در وی موجود بوده است و اگر مال غیر
مضبوط را دزدیده باشند حد از ایشان ساقطست و تعزیر لازم چه شرط
حد دزدی در آن مال موجود نیست چه مضبوط نیست و این قول بصواب
نزدیکتر است والله اعلم نهم اگر شخصی بباغ کسی رود و میوهٔ درختان

آن باغ را بدزدد بر وی حدی واجب نمیگردد و عقوبت آن تعزیر است
خواه آن باغ دیوار داشته باشد و خواه نداشته باشد و خواه در آن
باغ بسته باشند و خواه نبسته باشند و علامه حلی جمال الملة والدین و فخر المحققین
رحمة الله علیهما میفرمایند که اگر آن دزد دیوار آن باغ را شکافته باشد و یا در
آن باغ را گشوده یا شکسته باشد و در باغ آمده میوه او را دزدیده باشد و قیمت
آن میوه به ربع دینار رسیده باشد در صورت بران دزد حد دزدی واجب
میشود و اگر نه چنین باشد تعزیر والله اعلم **دهم** آنکه اگر دزد پیش از آنکه متاع را
از خانه صاحب مال بیرون برد در آن متاع عملی کند که قیمت آن از ربع دینار
کمتر شود چنانکه کرباس را پاره کند یا گوسفند را بکشد و بعد از آن مال را از خانه بیرون برد
در صورت حد دزدی از او ساقط میگردد و درین حکم از مجتهدین خلافی بظهور
نرسیده لیکن اگر متاعی را که قیمت آن ربع دینار باشد یا ربع دینار را در
دو دفعه یا بیشتر از آن خانه بیرون برد در عقوبت او میان مجتهدین
خلافست شیخ ابو الصلاح قاضی و علامه حلی در کتاب ارشاد رضی الله عنهم
برانند که بر وی حد دزدی واجب میگردد چه بر وی صادقست که ربع دینار
دزدیده است و حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله فرموده که هر که ربع

دینار بدزدد بر وی حد دزدی واجب میگردد پس برین شخص حد دزدی واجب
میشود و بعضی دیگر برانند که بر وی حد واجب نمیشود بلکه عقوبت او تعزیر است
چه بر وی صادق نیست که در هر وقت که در خانه در آمده ربع دینار را دزدیده
و حل برآورده است از علامه حلی علیه الرحمه در کتاب قواعد و تحریر
تفصیل قایل گشته میفرماید که اگر در میان هر دو مرتبه از دزدی او یا بیشتر زمانی
مدید یا عهدی بعید در میان بوده باشد و صاحب مال نیز بران دزدی مطلع
گشته باشد و در هر دو مرتبه یا بیشتر باین کیفیت ربع دینار را دزدیده باشد
بر وی حد دزدی واجب میگردد چه بحسب عرف این دو دزدی یا بیشتر را
یک دزدی میگویند و اگر زمانی بسیار در میان در آمده باشد و صاحب مال را
نیز بران دزدی اطلاعی حاصل گشته باشد در صورت بر وی حدی لازم
نمیشود چه در هر مرتبه از دزدی هر چند که بسیار باشد ربع دینار نمیدزدیده است
پس از وی حد دزدی ساقط میگردد و بر وی تعزیر لازم میشود و این قول
بصواب نزدیکتر است و بعرف اقرب والله اعلم **فصل ششم** در حد شراب
خوردن بدانکه از برای شراب خوردگان از مردان و زنان و آزادان
و بندگان و کافران و مسلمانان عذاب فراوان و عقاب بی پایان در ان

جهان جهانیان پیغمبر آخر الزمان و امامان و راهنمایان خیر او یان علیهم صلوات الرحمن
مهیا و آماده است و چون در عقوبات ایشان اخبار و احادیث بسیار وارد
گشته مناسب نمود که درین فصل بعضی از آنها را و اندکی از بسیار آن را ذکر
نماییم تا بندگان خدای عز و جل از مردان و زنان انتباهی حاصل آید از آنجمله
آنکه روایت کرده ثقة الاسلام و کهف الانام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی در
جامع کافی باسناد خود از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلم که روزی از
روزها آنحضرت را از شراب خواره پرسیدند فرمود که حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و آله فرمود که خدای عز و جل قسم یاد نموده است که هر بنده از بندگان
من که در دنیا شراب خورده باشد من او را برابر آن مقدار شراب که خورده
باشد در دنیا از چرک و ریم دوزخیان بچشانم در عقبی خواه آن بنده را
بیامرزم و از گناهان او درگذرم و خواه نیامرزم و عذابش کنم و اگر بنده از بندگان
من طفل صغیر نابالغ خود را یا غلام خود را شراب دهد باز بمقدار آنچه بایشان شراب
داده باشد در دنیا من از چرک و ریم دوزخیان بچشانم او را در عقبی خواه مغفور
باشد و خواه معذب والله اعلم و نیز روایت کرده باسناد خود از صادق آل محمد
علیه و علیهم السلم که آنحضرت فرموده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هر آن بنده

که شراب خورد بعد از آنکه خدای عز و جل او را حرام کرده شنیده باشد بزبان من
و این حکم باو رسیده باشد و از روی یقین داند که خوردن او حرام است
سزاوار نیست که چون دختر کسی را خطبه نماید و بخواستگاری آن آید باید که او را دختر خویش
نکند و دختر خود را باو ندهند و چون کسی را شفاعت خواهد باید که شفاعتش نکنند
و چون سخن گوید باید که تصدیقش نکنند و چون از کسی امانت طلبد باید که امانت
خود را باو نسپارند هر کسی که امانت خود را باو سپارد بعد از آنکه دانسته
باشد که او شراب خواره است و او امانت را خیانت کند و آنمال را ضایع کرده
باید که بداند که در برابر آنمال از و مستحق اجری و عوضی باو نخواهد داد نه در
دنیا و نه در عقبی و در روایتی دیگر وارد گشته که چون شراب خواره بیمار شود
بعیادتش مروید و چون وفات نماید بجنازه او حاضر نشوید والله اعلم و نیز
روایت کرده باسناد خود از حضرت ابی جعفر محمد بن علی الباقر صلوات الله
علیهما که آنحضرت فرموده که شراب خوار چون در روز قیامت بصحرای محشر
در آید روی وی سیاه باشد و لبهای او هر کدام بطرفی مایل گشته باشد و دندانهای
او کج گشته زبان از دهان او بیرون افتاده باشد و آب از دهن او بیرون
آمده تا بسینه او روان گشته فریاد زند که العطش العطش و کسی یک قطره آب

بر کام تشنهٔ او نریزد و در آن زمان با آن نکال و حیث شرابخوار است که حضرت ذو
الجلال و محوّل الاحوال او را از چاه جبال آب دهد راوی گوید که پرسیدم
که جان من فدای تو باد چاه جبال چه چیز است فرمود که چاهیست که هر چرک
و ریمی که از فرج زنان زناکننده بیرون می آید در آن چاه جمع میشود
والله اعلم و نیز روایت کرده باسناد خود از صادقین علیهم السلم که ایشان
روایت کرده اند از بهترین خلق خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که آنحضرت
لعنت کرده شراب را و شراب خواره را و کسی که انگور شراب را فشرده و کسی که
شیرهٔ انگور را بجهة شراب صاف میکند و کسی که شراب پیش او شده و کسی که میخرد
و کسی را که ساقی شراب میشود و باهل مجلس شراب میدهد و کسی که بهای شراب را
میخورد و کسی که شراب را بر میدارد و کسی که شراب را از برای او میبرند خواه اینها
که مذکور شدند مرد باشند و خواه زن و خواه آزاد باشند و خواه بنده
و خواه مسلمان باشند و خواه کافر والله اعلم ای عزیزان نیکو تامل کنید
که چگونه باشد حال کسی در روز قیامت که پیغمبر آخر الزمان که در دنیا و آخرت
رحمت عالمیانست او را لعن کرده باشد و از خدای عزّ و جلّ درخواسته باشد
که او را از رحمت خود که بغیر از کفار و شیاطین کسی دیگر از و محروم نیست

دور کرده اند و رحمت خود را شامل احوال او نکرده اند نعوذ بالله منه و نیز روایت
کرده باسناد خود در کتاب مذکور از حضرت صادق صلوات الله علیه که آنحضرت
فرموده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله میفرمایند که شفاعت من بکسی نمیرسد
که امر نماز خود را سهل انگارد و بسبک شمرد که گاهی گذارد و گاهی ترک کند
و در وقت وفات خود بآداب معتبره بجا نیاورد و همین شخص در کنار حوض کوثر
بر من وارد نخواهد شد و قسم یاد میکنم بآن خدائی که بغیر از و خدای دیگر نیست
که هرآن بنده که شراب خورد و نیز شفاعت من باو نمیرسد و در کنار حوض کوثر
بمن نخواهد رسید و از شفاعت و صحبت من نا امید خواهد بود والله اعلم و نیز
روایت کرده باسناد خود از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلم که آنحضرت
فرموده که هر که شراب خورد خدای عزّ و جلّ تا چهل شبانه روز نماز او را قبول
نمیکند و اگر در این چهل شبانه روز او را وفات رسد کافر از دنیا بیرون
خواهد رفت و در روز قیامت در زمرهٔ کافران محشور خواهد گشت و اگر
در عرض این مدت توبه نماید و بخداوند خویش بازگشت نماید توبهٔ او مقبول
درگاه احدیت میگردد و خدای عزّ و جلّ گناهان او را می آمرزد والله اعلم
ای عزیز نیکو تامل کن که چگونه پروردگاری داری که لطف مهربانی او

با تو در خبر است که چون گناه کنی و گناهت به مرتبه باشد که اگر در این گناه ترا
وفات رسد کافر مرده باشد و اگر از راه انابت و توبه آیی از گناه
پاک گردی که ترا دیگر گناهی نماند و بنظر بصیرت نظر کن و خود انصاف ده
که کمال بیحیایی و بیشرمی نیست که با چنین خداوندی گرم معصیت ورزی
و با این پروردگار مهربان از راه خصمی در آیی و اوامر و نواهی او را سهل انگاشته
در پس پشت خود انداخته و شنیده‌ها را ناشنیده و دانسته‌ها را نادانسته انگاشته
و شب و روز در فکر عصیان باشد و شرب مدام و مستی علی الدوام زندگانی
نماید و نیز روایت کرده باسناد صحیح منقول از حضرت ابی جعفر محمد بن علی باقر و از
حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام که ایشان فرموده‌اند که خدای عزوجل
هر بدی و گناهی که در عالم موجود است همه را در خانه گذاشته است و در
آن خانه محکم بربسته است و کلید آن خانه را شراب گردانیده پس هر بنده که شراب
خورد همه گناهان از وی بظهور میرسد والله اعلم ای عزیز در متن این حدیث نیز
نیکو تامل کن که بر سبیل عموم و تمثیل واقع گشته و بعد از نظر و فکر در کار شراب
و عمل او و رواج و تاثیر آن در ازاله اعمال و آثار قوی و رفع تمییز میان
خیر و شر و چیزها و بعد از تتبع و تصفح در کار شرابخوارگان و بی باکی

و دلیری

و دلیری ایشان بر منکرات و بر [illegible] فتنه و فساد و در میان خلق خدا و غیر
آن از کردن دیگر کارها بر تو ظاهر میشود و حقیقت این مقال که صادر گشته
از وحی ذی الجلال علیه سلام الله الملک المتعال نیز زنهار و الف زنهار
که در تقریر شراب قیام و اقدام منما و درین کار زمام اختیار خود را از دست
مده و از خود دوری کن که آن شیطان بسیار که در روایات بسیار وارد گشته
که هر آن بنده که مداومت شراب کند در روز قیامت وقتی که خدای عزوجل را
ملاقات نماید چون کسی باشد که در دنیا بت پرستیده باشد و عمر خود را
صرف عبادت بتان نموده باشد و مراد و مداومت آن نیست که همیشه بخورد بلکه هر
وقت که دست بهم افتد بخورد و باک نداشته باشد زیرا که در روایات آمده که مدمن
الخمر کعابد الوثن وارد گشته راوی گفت که از آنحضرت سوال کردم که جان
من فدای تو باد مدمن خمر کیست فرمود که کسی است که هر گاه شراب بدست آید
بخورد نه آنکه هر روز و هر شب گرفتار باشد و امثال این احادیث بسیار است
اما بجهة اختیار [illegible] همین قدر اکتفا نمود باز بسر سخن رویم و گوییم که این فصل مشتمل
بر پنج مسئله است اول آنکه حد شراب خوردن ثابت میشود بگواهی دو مرد عادل
و باقرار آن شراب خوار در حضور حاکم شرع بچهار شرط اول آنکه باید که آن

مقر بالغ باشد دویم آنکه عاقل باشد سیم آزاد باشد چهارم مختار باشد پس اگر
اقرار نماید بشراب خوردن خود کودکی یا دیوانه یا غلامی یا کسی که بزور
و تعدی بر اقرار دارند در جمیع این صور حد شراب خوردن ثابت نمیشود
و حد شراب خواره بشهادت زنان ثابت نمیشود خواه بتنهایی شهادت
دهند و خواه با مردان و فعل کننده او ای شهادت نمایند چه قبل ازین
مذکور شد که شهادت زنان در دو صورت معتبر است اول در آنچه متعلق
بمالیات و دین باشد دویم در آنچه مرد از او غالب الاوقات بران اطلاعی نباشد
و اثبات خوردن شراب در هیچکدام ازین دو صورت داخل نیست دویم
آنکه واجب میشود حد خوردن شراب بر خورنده شراب بچهار شرط اول بلوغ
دویم عقل سیم اختیار چهارم آنکه عالم بوده باشد بانکه خوردن شراب حرام است
پس اگر شراب خورد طفلی یا دیوانه یا کسی که او را بزور بر شراب خوردن
دارند یا کسی که نداند که شراب خوردن حرام است بر هیچکدام حدی لازم
نمیگردد سیم آنکه حد خوردن شراب چون بثبوت رسد هشتاد تازیانه است
خواه آن شراب خورنده مرد باشد و خواه زن و خواه بنده باشد و خواه
آزاد و در روایت آمده که حد شراب خورنده چون بنده باشد چهل

غار مقام

تازیانه است نصف حد آزاد و رئیس المحدثین صدوق المسلمین ابو جعفر محمد بن
علی بن بابویه القمی قدس سره عمل باین روایت کرده و با آنچه مضمون روایت
فتوی داده و سایر مجتهدین روایت مذکوره را اعتبار نکرده‌اند چهارم آنکه
کیفیت اجرای حد بر خورنده شراب برینوجه است که باید او را برهنه کنند و تازیانه را
بر جمیع بدن او متفرق سازند جمیع را بر یک عضو او نزنند و نیز باید که رو و عورتین
[illegible] نگاه ملحوظ نمایند تا تازیانه بر هیچکدام نخورد و چون شراب خورنده
دو مرتبه شراب خورده باشد و در هر مرتبه بر او اجرای حد نموده باشند بر حاکم
شرع لازمست که او را در مرتبه سیم بقتل آورد و شیخ طایفه ابو جعفر طوسی
در کتاب خلاف و شیخ صدوق ابو جعفر بن بابویه قمی رضوان الله علیهما در کتاب
مقنع فرموده‌اند که قتل شراب خورنده در مرتبه چهارم واجب است و قول
اول قوی تر است و قول دویم باحتیاط نزدیکتر والله اعلم و اگر کسی چند مرتبه
شراب خورده باشد و او را نگرفته باشند و بر او اجرای حد ننموده باشند
و بعد از آن بار دیگر شراب خورده و گرفتار گردد در این صورت بر او
بیکدفعه زیاده از یک حد زده نمیشود والله اعلم پنجم آنکه کسی که شراب
خورد و خوردن او را حلال و شایسته داند چون او را نزد حاکم شرع آورند

بر حاکم شرع لازمست که او را امر بتوبه نماید اگر قبول نماید و توبه کند ازو بپذیرد
لیکن باید که برو اجرای حد نماید و اگر قبول توبه نکند باید که او را بقتل آورد
و بعضی از مجتهدین بر آنند که حکم او حکم مرتد است چه او بحلال داشتن محرمات
کافر میگردد پس اگر از فطرت باشد قتلش واجب میگردد و اگر از ملت باشد
امرش بتوبه کنند اگر قبول نماید ازو بپذیرند و اگر نه نماید حکم او بر وجهیست که
عنقریب در فصل هشتم بتفصیل تمام مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **فصل هفتم**
در حد راه زدن و درین فصل دو مسئله مذکور میشود **اول** آنکه حد راه زدن ثابت
میشود باقرار آزاد و زن هر چند که یکمرتبه باشد و بگواهی دو مرد عادل و بگواهی
زنان مطلقا ثبوت نمیرسد خواه تنها باشند و خواه با مردان و ادای شهادت
نمایند و خواه اندک باشند و خواه بسیار چنانکه مذکور شد **دوم** آنکه حد راه
زدن و عقوبت راهزن یکی از چهار عقوبتست اول بقتل آوردن دوم
او را بر دار کشیدن سیم دست راست و پای چپ برابر بریدن چهارم او را
از وطن خود آواره ساختن و در عدد این عقوبات برین وجه میان
مجتهدین خلافی نیست لیکن در کیفیت اجرای آنها بطریق تخییر یا ترتیب میان
ایشان خلافست اکثر تخییر قایل گشته اند و گفته اند که امام مخیرست میان
اجرای

اجرای یکی ازین چهار هر کدام را که خواهد ازینها برگزیند و بعضی آورده اند پس ازین
قول لازم آمد که او را باید که زنده بر دار کنند و شیخ طایفه ابو جعفر محمد بن
طوسی با جماعتی از مجتهدین رضی الله عنهم بر آنند که اجرای این عقوبات بطریق
ترتیبست نه تخییر برین وجه که اگر آن راهزن کسی را بقتل آورده باشد و بس
امام لازمست که او را بقتل آورد و اگر شخصی را کشته باشد و مالش را نیز برده
باشد باید که امام اول مال را ازو باز پس گیرد و بصاحب مال رساند و بعد
از آن دست راست و پای چپ او را ببرد و بعد از آن او را بقتل آورد
و بعد از قتل او را بر دار کشند و اگر مال را تنها برده و صاحب مال را نکشته
بر امام لازمست که دست راست و پای چپ او را قطع نماید و او را از خانه خود
آواره گرداند و اگر بصاحب مال جراحت رسانده و مال نبرده باید که امام
او را قصاص نماید و بعد از قصاص او را از شهر و وطن خود براند و اگر کسی را
بترساند و بس نه او را کشته و نه مالش را برده در این صورت بر امام لازمست که او را
همین از شهر و وطن خود آواره گرداند و قول تخییر بصواب نزدیکتر است
چه در قرآن مجید این عقوبات بکلمهٔ او واقع گشته و کلمهٔ او چون در قرآن مجید
واقع گردد و نص است بر تخییر زیرا که در حدیث صحیح آمده که کلمهٔ او در قرآن

از برای تخییر است پس احتمال غیر آن ندارد و دو نیز حسنه جمیل بن دراج و حسنه مرتبه
باصحاب او دلالت صریحه بر ثبوت تخییر دارند و روایاتی که دلالت بر ترتیب
دارند سندشان خالی از ضعف نمی‌باشد و متنشان خالی از اختلاف و اضطرابی
والله اعلم **سیم** هرگاه دزد بخانه کسی رود بقصد آنکه مال ببرد و جایز است که
صاحب خانه او را از مال خود منع نماید و اگر در اثنای دفع و جدال آن دزد
کشته گردد بر صاحب خانه حرجی و قصاصی واجب نمیشود و ملامتی و را لاحق نمیگردد
و اگر بقصد کشتن صاحب خانه در آنجا نزد آید واجبست بر آن صاحب خانه که او را
از خود دفع نماید و با او در آویزد و جایز نیست که درین باب اهمال ورزد
بشرط آنکه از عهده او بر تواند آمد و دفع او از خود تواند نمود و اگر با او
نتواند بر آمد درین صورت واجبست بر او که بگریزد و بکسی پناه برد و یا در جایی
پنهان گردد چه حفظ جان خود از ضروریات دین سید ابرار است

فصل هشتم در ارتداد که از موجبات تعزیر است و درین فصل دو مسئله
مذکور میگردد **اول** آنکه مرتد بر دو قسمت مرتد فطری و مرتد ملی مرتد فطری
شخصی است که در بلاد اسلام از مسلمان متولد شده باشد و در میان مسلمانان
در اسلام نشو و نما یافته باشد و بعد از آن کافر گردد و بدرستی که عقوبت او

سه چیز

سه چیز است اول آنکه حاکم شرع باید که فی الفور زن او را از او جدا گرداند
و امر نماید تا عده وفات بدارد دویم آنکه اموال او را در میان ورثه او
قسمت نماید سیم آنکه او را بقتل آورد و دویم مرتد ملی شخصی است که از کافر متولد شده
باشد و در میان کفار بکفر بسر برده باشد و بعد از آن بشرف اسلام در آمده باشد و
بار دیگر کافر گردد و حکم مرتد ملی آنست که حاکم شرع امر بتوبه نماید اگر قبول کند و
از راه توبه و انابت در آید از وی بپذیرد و اگر قبول ننماید باید که تا سه روز
نیز او را تکلیف بتوبه نماید اگر در روز سیم توبه کرد و باسلام مراجعت نمود
باز از وی بپذیرد و اگر نکرد باید که در روز چهارم او را بقتل آورد و بعضی از
مجتهدین فرموده اند که تحدید ایام درین مرتد معتبر نیست بلکه باید که حاکم
شرع او را آن مقدار تکلیف نماید بتوبه که تا بر نظر او روشن گردد که او دیگر
قبول توبه نخواهد کرد و پس بعد از آن او را بقتل آورد و بعضی دیگر برآنند که کشتن
او برای و تدبیر امام علیه السلام باز بسته است و تحدید و تعیین ایام و تکلیف درین باب
اعتباری ندارد و اینها همه که مذکور گردید از احکام مرتد بود وقتی که مرد باشد
و اگر زن باشد خواه فطریه باشد و خواه ملیه عقوبت او آنست که حاکم شرع او را
در حبس کند و بر خوردن و آشامیدن و پوشیدن او تنگ گیرد چنانکه

جامه که در غایت زبری و درشتی باشد بر وی پوشانند و جامهای نازک و حریر
که بر سبیل عادت و غیر عادت میپوشیده از وی بیرون کنند و طعامی که در غایت
غلظت و ناگواری باشد بجهت او سرانجام نماید تا او تناول کند و بعضی از
مجتهدین فرموده اند که باید نان بی نان خورش در هر صبح و شام بقدر
قوتی که سد رمق او نماید از برای او مهیا سازد و در وقت هر نماز باید
که او را بزنند و بهمین طریق که مذکور شد با او زندگانی نماید تا آنکه یا در آن حبس
وفات نماید و یا آنکه از ارتداد برگشته بار دیگر باسلام مراجعت نماید چنانکه
در مسئله چهارم در باب میراث بتقریب ذکر میراث ایشان بران اشارتی رفت
والله اعلم **دویم** آنکه مرتد ملی هرگاه مکرر از و ارتداد بفعل آید در عقوبت او
میان مجتهدین خلافست شیخ طایفه ابوجعفر طوسی علیه الرحمه میفرماید که در مرتبه
دویم او را بقتل باید آورد و بعضی دیگر از مجتهدین بر آنند که قتل او در مرتبه سیم
لازم میگردد و این قول احتیاط تر و اکثر است چنانکه مذکور شد والله
اعلم و ذکر خروج بر امام زمان علیه السلام و وطی حیوانات و ارتکاب سایر محرمات
و احکام و تعزیرات آن هر چند مناسب وضع این رساله نیست و بسیاری
از مسایل مذکوره نیز و اگر چه از احکام مختصه بزنان نیستند لیکن از احکام

مشترکه

قصاص

مشترکه مذکوره اند که زنان را از دانستن آنها فواید بسیار حاصل میگردد والله اعلم

باب نوزدهم در قصاص و این باب مشتمل بر شش فصل است

فصل اول در معنی قصاص بدانکه قصاص در لغت عبارتست از در آمدن چیزی
بجزء دیگر از او در عرف اهل شرع معامله نمودن میت باکسی که از کشتن آن معامله
که او با دیگری کرده است پس معامله نمودن با او از دنبال معامله او با دیگری
لاحق او میگردد چنانکه اگر کسی را کشته باشد باید که در عوض او را بکشند و اگر
دست کسی را بریده باشد باید که در عوض دست او را ببرند و برین قیاس
بتفصیلی که بعد ازین مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و اول اقتصاص نفس که بیاید
و ثانی در اقتصاص طرف و هر کدام را احکام علیحده است و احکام هر یک را
در آنچه مخصوص بزنان باشد و در آنچه میان مردان و زنان مشترک باشد
از مسایل مذکوره یاد نماییم انشاء الله تعالی **فصل دویم** در قصاص نفس و درین
فصل سه مسئله مذکور میگردد **اول** بدانکه دیه زن نصف دیه مرد است و دیه
بنده نصف دیه آزاد است چنانکه عنقریب در باب دیات بتفصیل تمام مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی پس اگر زنی مردی را بکشد ولی خون مقتول را میرسد که آن زن را
در عوض او بکشد یا آنکه دیه او را تمام از آن زن بگیرد و پس اگر اختیار قتل آن زن

نماید و او را نیز رسد که نصف دیگر دیهٔ مقتول را از آن زن طلب نماید و درین حکم
از مجتهدین خلافی بظهور نرسیده لیکن در روایتی وارد گشته که او را مطالبهٔ
نصف دیه نمی‌رسد چنانکه درین زودی در فصل شرایط قصاص مفصل یاد
نمایم انشاء الله تعالی و همین است حکم بی تفاوت و اگر بندهٔ آزادی را بکشند
والله اعلم دویم هرگاه دو زن با یکدیگر اتفاق نمایند و مردی آزاد را بکشند
در صورت تیز ولی خون مقتول را رسد که آن دو زن را بقتل آورد یا آنکه دیت
او را از ایشان بگیرد پس اگر اختیار قتل ایشان نماید بورثهٔ چیزی از دیت
ایشان لازم نمی‌گردد چه دیهٔ زن نصف دیهٔ مرد است و دیهٔ دو زن
دیهٔ یک مرد است پس از قتل هر دو چیزی از دیت ایشان در پیش آن تولی
نمانده تا بر ایشان بر گردد و اگر سه زن یا بیشتر اتفاق نمایند و مردی را بکشند
در صورت تیز ولی مقتول را میرسد که همه را بقتل آورد یا دیهٔ مقتول را از جمیع بگیرد
پس اگر اختیار قتل همه نماید باید که پیش از آنکه ایشان را بقتل آورد زیادتی دیت
ایشان را بر دیهٔ مقتول پیش از آنکه ایشان را بکشند تسلیم ایشان نماید و بالسویه
در میان ایشان قسمت کنند و بعد از آن شروع در قتل نماید چنانکه در صورتی
که کشندگان سه زن باشند باید که دیت یک زن را بالسویه در میان ایشان

قسمت

قسمت نماید و بعد از آن هر سه را بقتل آورد و اگر چهار زن باشند باید که دیت
دو زن را در میان ایشان بالسویه قسمت نماید و بعد از آن هر چهار را بقتل آورد
و اگر پنج زن باشند دیت سه زن قسمت نماید و همه را بقتل آورد و برین
قیاس عمل نماید هر قدر که زیاد گردند و اگر مردی و زنی با یکدیگر اتفاق نموده
مردی را بکشند در صورت تیز ولی خون مقتول را اختیار قتل هر دو یا قتل
یکی از دو یا دیگری یا مطالبهٔ دیت هست پس اگر اختیار قتل هر دو نماید باید
که زیادتی دیت مرد را پیش از کشتن تسلیم او نماید و بعد از آن هر دو را بقتل
آورد و شیخ اقدم ابو عبدالله مفید بن نعمان اعلی الله قدسه در کتاب
مقنعه ذکر کرده که زن را از زیادتی محروم نباید ساخت بلکه باید که
آن زیادتی را به سه قسمت نماید یک سهم را تسلیم آن زن نماید و دو سهم را تسلیم آن مرد
و بعد از آن هر دو را بقتل آورد و اگر اختیار قتل زن نماید و مرد را با اولیای
خود گذارد باید که آن مرد نصف دیهٔ مقتول را باولیای آن زن رساند و آن مرد را
در صورت بعضی از دیت خود هست به دیهٔ او را باید بر جنایت و گناه
او هست تا آن زیادتی برو بر گردد و اگر اختیار قتل مرد نماید و زن را با حال خود
گذارد باید که آن زن نصف دیهٔ آن مرد را پیش از قتل تسلیم ولی او نماید و بعضی

از مجتهدین بر آنند که باید نصف دیه خود را تسلیم وی نماید نصف دیه او را
و قول اول اصوب و نزدیکتر است والله اعلم **تتمه** بدانکه در هر موضعی که حکم برد
دیه یا نصف آن یا چیزی از دو واقع شود بر آن شخص که ولی مقتول اختیار
قتل او نموده بران ولی واجبست که آن دیه یا چیزی از دو را پیش از قتل
تسلیم آن شخص نماید و بعد از ان او را بقتل آورد نه آنکه بعد از قتل تسلیم وارث
او نماید چنانکه ضمنا بران اشارتی رفت والله اعلم **سیم** آنکه هرگاه غلامی
و زنی با یکدیگر اتفاق نموده مردی آزاد را بکشند در این صورت نیز ولی خون
آن مرد را اختیار یکی از سه چیز است اول مطالبه دیه مقتول از هر دو یا قتل هر دو
یا قتل یکی و باقی گذاشتن دیگری پس اگر اختیار قتل هر دو نماید بر او چیزی لازم
نمیگردد چه دیه هر یک نصف دیه آن مرد آزاد است و دیت هر دو دیت
او بی زیادتی اگر قیمت آن غلام برابر نصف دیه آن مرد یا کمتر باشد و اگر زیاده
باشد باید که ولی خون مقتول آن زیادتی را پیش از قتل آن غلام تسلیم آقای او
نماید و بعد از ان او را بقتل آورد و اگر اختیار قتل زن نماید و غلام را با حال
خود گذارد او را میرسد که آن غلام را به بندگی بجهت خود نگاهدارد و بر ورثه زن چیزی
لازم نمیگردد و اگر قیمت آن غلام مساوی نصف دیه مقتول یا کمتر باشد

و اگر بیشتر باشد باید که آن زیادتی را تسلیم آقای آن نماید و بعد از ان او را بجهت خود
نگاهدارد و اگر اختیار قتل غلام نماید و زن را با حال خود گذارد بر ورثه او چیزی
لازم نمیگردد و اگر قیمت غلام بقدر جنایتش یا کمتر باشد و اگر بیشتر باشد باید
که آن زیادتی را تسلیم آقای آن غلام نماید و بعد از ان او را بقتل آورد و بر
آن زن واجبست که دیه جنایت خود را که آن نصف دیت مقتول است تسلیم
آن ولی نماید والله اعلم **فصل سیم** در شرایط قصاص نفس و آن پنج امر است
شرط اول آنکه باید که آن قاتل و مقتول هر دو مساوی باشند در آزادی
و بندگی چنانکه اگر آن شخص که کشته شده آزاد باشد باید که قاتل او که در عوض بکشند
نیز آزاد باشد و اگر بنده باشد بنده پس اگر مردی آزاد زنی آزاد را
بکشد جایز است که ولی زن مقتوله آن مرد قاتل را در عوض بکشد چه شرط قصاص
که آن آزادیست در آن زن موجود است اما بشرط آنکه نصف دیه او را
پیش از قتل تسلیم وی نماید و بعد از ان او را بقتل آورد و اگر مردی آزاد را
بکشد ولی آن مرد مقتول را جایز است که آن مرد قاتل را در عوض بکشد خواه آن
قاتل از اهل علم و فضل باشد و مقتول نباشد و خواه آن قاتل غنی و بی نیاز باشد
و مقتول فقیر و بیمال و خواه قاتل صحیح و تن درست باشد و مقتول سقیم و بیمار

هر چند که وران بیماری قریب بموت رسیده باشد و خواه آن قاتل بزرگ باشد
و مقتول کوچک چه شرط قصاص در مقتول موجود است و بر آن قولی ردی
لازم نمیشود چه دیه قاتل و مقتول هر دو برابر است و اگر زنی آزاد زنی آزاد
یا مردی آزاد را بکشد ولی دم مقتول را میرسد که آن زن را در عوض بکشد و در هر دو
صورت از برای ورثه کسی لازم نمیگردد اما در صورت اولی بجهة
آنکه قاتل و مقتول هر دو در دیت مساوی اند و اما در صورت ثانیه بجهة آنکه عموم
آیه کریمه النفس بالنفس و خصوص صحیحه حلبی و عبدالله بن سنان دلالت دارد بجهة
بران دارند و نیز ولی خون مقتول را چون اختیار گرفتن کل دیت با وجود
آن دیت را که داشته اختیار قتل آن زن نموده ظاهر میگردد که از روی دانستگی
و اختیار نصف دیه مقتول را عفو نموده از حق خود گذشته است پس بعد از
قتل آن زن دیگر او را حقی نمانده و در مطالبه نصف دیه نیز رسد و شیخ شهید
محمد بن مکی رحمة الله علیه میفرماید که قوت این حکم و وضوح دلیل او و عدم ظهور
مخالفت در وی بمرتبه ایست که اگر کسی در این حکم دعوی اجماع کرده این دعوی او
بعید نخواهد بود لیکن روایت کرده ابو مریم عبدالغفار بن قاسم الانصاری
از حضرت ابی جعفر محمد بن علی الباقر صلوات الله علیه که آنحضرت فرموده که

در صورت

در صورت نصف دیه مقتول به ولی دم او لازم است و بقتل آن زن استیفای
تمام حق خود نکرده است و شیخ طایفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی علیه الرحمة
والمغفرة در کتاب تهذیب حدیث و استبصار فرموده که این حدیث نادر است
چه ابو مریم انصاری در نقل آن با مجعش منفرد است بغیر از او دیگری نقل نکرده است
پس عمل بمضمون او خالی از اشکال نیست و با وجود اندرش کسی از مجتهدین ما
قایل بمضمون او نشده والله اعلم و اگر غلامی غلامی یا کنیزی را بکشد جایز است
کشتن آن غلام قاتل هر چند که قیمت او چند برابر قیمت آن غلام مقتول یا آن
کنیز مقتوله باشد خواه آقای ایشان یک کس باشد یا چند کس و اگر کنیزی
کنیزی یا غلامی را بکشد در این صورت نیز جایز است قتل آن کنیز قاتله هر چند
که قیمتش بسیار باشد و قیمت آن کنیز و غلام که در دست او کشته شده اند کم
و اگر مردی آزاد غلام یا کنیزی را بکشد خواه از او باشد و خواه از دیگری
جایز نیست کشتن آن مرد قاتل باجماع مسلمانان و بایه کریمه الحر بالحر والعبد
بالعبد و صحیحه حلبی و غیر آن از صادق آل محمد علیه و علیهم السلام و شیخ طایفه
ابو جعفر طوسی اجماعی از مجتهدین بر آنند که اگر آن مرد عادت کرده باشد
بکشتن غلام و کنیز دیگری باکانه بر قتل ایشان قیام و اقدام نماید در این صورت

قتل او جایز است تا قطع ماده این جرأت شده باشد و دیگران ازین عمل باز
ایستند ولیکن در صورتی که آقا غلام یا کنیز خود را بکشد در حکم او میان مجتهدین
خلافست بعضی بر آنند که بر آن آقا تعزیر و کفاره قتل بر آنوجهی که در فصل چهارم
از باب ظهار مذکور گردیده لازمست و دیگر هیچ چیزی لازم نمیشود و بعضی دیگر
بر آنند که قیمت او را باید که تصدق نماید و بعضی دیگر گفته اند که هیچ چیزی لازم نمیشود
و بعضی دیگر بر آنند که اگر قتل غلام یا کنیز عادت او گشته باشد قتل او جایز است
چنانچه مصنف اشارتی بر آن رفته و قول اول اصوب نزد کمترست چه
روایتی که دلیل قول دویم است یا آنکه محمول بر استحباب تواند بود ضعیف است
و اخباری که دلالت بر قول سیم دارد سندشان مدخول است والله اعلم و اگر مردی
عضوی از اعضای زنی را ببرد در هر صورت باید که دیت آن عضو را
بحساب در آورند و با دیه کامل آن مرد نسبت دهند اگر برابر باشد یا ثلث دیه او
نصف دیه آن عضو را بآن مرد تسلیم نمایند و بعد از آن همان عضو را از او قطع نمایند
مثالش هرگاه مردی چهار انگشت زنی را ببرد باید که دیه دو انگشت او را بتمام
وی نمایند و بعد از آن چهار انگشت او را ببرند چه دیه چهار انگشت مساوی ثلث
دیه یک مرد آزاد است اگر برابر نباشد یا ثلث دیه او بلکه کمتر باشد در هر صورتی باید که

همان عضو را از آن مرد قطع نمایند و بر او چیزی رد نمیشود مثالش هرگاه مردی دو
انگشت زنی را بیندازد انگشت او را ببرد همان دو انگشت آن مرد را باید که قطع
نمایند بی رد چیزی چه دیه دو انگشت یا سه انگشت مساوی ثلث دیت یک مرد آزاد نیست
زیرا که بثبوت پیوسته از حضرت شارع صلوات الله علیه که دیت اعضای مرد و زن
هر دو مساویست الا که دیه هر عضوی از آن اعضا بثلث دیت یک مرد آزاد نشود و لیکن
چون برابر شود و مساوی شود بطرف یک مرد دیت عضو زن نصف دیت عضو مرد میشود
چنانکه دیه کامل زن نصف دیه کامل مرد است بر وجهی که بتفصیل تمام در باب دیات
مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی شرط دویم آنکه باید که هر دو مساوی باشند
در دین چنانکه آن شخص که کشته شده و آن شخصی که قاتل اوست که عوض او کشته میشود
باید که هر دو یک دین داشته باشند پس اگر مسلمانی کافری را بکشد جایز نیست
که آن مسلمان را در عوض او بکشند خواه آن کافر مقتول حربی باشد و خواه
ذمی لیکن اگر ذمی باشد بر آن مسلمان که قاتل اوست تعزیر و دیت او
لازمست و اگر مردی ذمی ذمی دیگر را بکشد و یا زنی را که ذمیه باشد
بکشد جایز است که ذمی قاتل را در هر دو صورت بقتل آورند لیکن در صورت
ثانیه باید که نصف دیت او را تسلیم وی نمایند و بعد از آن او را بقتل آورند

واگر ذمیه زن ذمیه دیگر را یا مردی ذمی را بکشد درین هر دو صورت
جایز است که همان زن ذمیه قاتله را بقتل آورند و در صورت ثانیه
بازرا نصف دیه مرد مقتول را ولی دم او لازم میشود چنانکه در مسلمان گفته آمد
واگر مردی ذمی مردی مسلمان را بکشد در حکم او میان مجتهدین خلافست
شیخ اقدم ابو عبدالله مفید بن نعمان رحمه الله و جماعتی از مجتهدین رضی الله عنهم بر آنند
که باید که آن ذمی را بکشند و مال موجود او را در حال قتل آن مسلم بولی
خود آن مسلم تسلیم نمایند تا بجهة خود ضبط نماید و فرزندان کوچک او را
نیز با آن ولی دهند تا بجهة خود بنده کردانند و باقی دیگر از مجتهدین بر آنند که آن
ذمی را باید که در عوض مسلمان بقتل آورند و مال موجود او را تسلیم ولی دم
آن مسلمان نمایند اما فرزندان خورد او را با عیال خود شان گذارند و جایز
نیست که ایشانرا بنده کردانند و درین قول خالی از قوتی نیست چه بگناه پدر
فرزند بنده کسی نمیشود و خدای عز و جل در قرآن مجید فرموده که وزر و بال
کسی را دیگری متحمل نمیگردد والله اعلم شرط سیم آنکه آن قاتل باید که پدر مقتول
نباشد پس اگر پدری فرزند خود را بکشد جایز نیست که در عوض آن
پدر را بقتل آورند خواه آن فرزند پسر باشد و خواه دختر لیکن تعزیر وی

لازمست

لازمست و باید که بعد از تعزیر کفاره قتل بجا آورد و دیت فرزند خود را
بورثه او تسلیم نماید و همین است حکم اگر جد پدری نیز هر قدر که بالا رود فرزند
فرزند خود را هر قدر که پائین آید بکشد اما اگر فرزند پدر خود را بکشد
باید که آن فرزند را در عوض پدر بقتل آورند و اگر مادری فرزند خود را بکشد
یا فرزندی مادر خود را درین هر دو صورت نیز وجهیست که قاتل را بکشند والله
اعلم شرط چهارم آنکه باید که قاتل بالغ و عاقل باشد پس اگر طفلی طفلی دیگر یا بالغی را
بکشد جایز نیست که آن طفل قاتل را در عوض بقتل آورند و در بعضی از روایات
وارد گشته که اگر آن طفل قاتل بده سالگی رسیده باشد قصاص او جایز است
و در بعضی دیگر آمده که چون طول او پنج شبر باشد بر او اجرای حد
و قصاص جایز است لیکن مشهور میان مجتهدین آنست که تا او بسن پانزده
سالگی نرسد اقامت هیچ حدی از حدود بر او جایز نبود و بس چون کسی را
بکشد او را در عوض نشاید کشتن و اگر عملی از او پیش از پانزده سالگی بظهور
آید که موجب دیه باشد آن دیه بر عاقله او است و معنی عاقله و احکام او
عنقریب در فصل ششم از باب دیات بتفصیل تمام مذکور میشود ان شاء الله تعالی
و اگر بالغی طفلی را بقتل آورد آن بالغ را در عوض جایز است که بقتل آورند

و شیخ ابو الصلاح حلبی اگرچه قتل پدر را در عوض طفل تجویز نکرده و میفرماید که از خصوصیت
دیه آن طفل بر آن بالغ واجب میگردد اما قول اول بصواب نزدیکتر است والله اعلم
و اگر دیوانه عاقلی یا دیوانه دیگری را بکشد آن دیوانه قاتل را کشتن روا نیست
چه قلم تکلیف از و مرفوع گشته بلکه درینصورت دیه مقتول بر عاقله او واجب است
و اگر عاقلی دیوانه را بکشد کشتن آن عاقل در عوض دیوانه جایز نیست لیکن برو
دیت واجب میگردد و اگر آن قتل از روی عمد یا شبیه عمد باشد و اگر از روی
خطا باشد دیت بر عاقله او لازم میشود و اگر غرض او از کشتن آن دیوانه دفع او
باشد از نفس خود درینصورت خون آن دیوانه هدر است و اگر عاقلی بکشد کشتن
او در عوض جایز است و اگر بعد از قتل آن عاقل و پیش از قصاص آن قاتل دیوانه
گردد قتل از و ساقط نمیگردد چه موجب آن در حال عقل از و بظهور آمده است
والله اعلم **شرط پنجم** آنکه باید که آن قاتل و مقتول محقون الدم باشند یعنی
قتل ایشان بحسب شرع مباح نگشته باشد پس اگر قتل شخصی در شرع مباح گردد بسبب
زنایی که موجب رجم یا قتل باشد و یا بسبب لواطه یا ارتداد او و کسی دیگر که قتل او
در شرع مباح نشده باشد او را بقتل آورد آن قاتل او در عوض کشتن روا نیست چنانکه
اگر مسلمانی مرتدی را بکشد آن مسلمان را در عوض نشاید کشتن و اگر کسی بر شخصی را

حد شرعی

حد شرعی اقامت نماید و یا عضوی از اعضای او را بحسب شرع ببرد و آن حد
و قصاص آن شخص را هلاک گرداند بران عذر نشده و قصاص نماید چیزی لازم
نمیگردد **فصل چهارم** در ثبوت قصاص و آنکه قصاص ثابت میشود بچیز **اول**
باقرار و اگر چه یکمرتبه باشد و شیخ طایفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی علیه الرحمه در کتاب
نهایه و محمد بن ادریس و قاضی و جمعی از مجتهدین رضی الله عنهم میفرمایند که بیکمرتبه اقرار
قصاص ثابت نمیگردد و تا دو مرتبه اقرار ننماید برو اجرای قصاص نمیتوان کرد و
قول احتیاط نزدیکتر است اما قول اول قوی تر است و دلیل عموم اقرار العقلاء علی
انفسهم جایز برو دلالت دارد و چون دلیلی قاطع بر وجوب تعدد در اقرار
موجود نیست پس یکبار اقرار تنها کافیست والله اعلم و باید که آن مقر بالغ و عاقل و مختار
و آزاد باشد پس اگر طفلی یا دیوانه یا کسی که باکراه او را باقرار وا دارند یا بنده اقرار
نماید که کسی را کشته است آن اقرار اعتبار ندارد **دوم** بگواهی دو مرد عادل
بشرط آنکه هر دو با هم اتفاق نمایند در بیان کیفیت قتل بیک وصف و در یک زمان
و یک مکان و یک آلت پس اگر یکی گواهی دهد مثلا که آن قاتل مقتول را ایستاده
بقتل آورده و دیگری گوید نشسته و یا یکی گوید که او را در وقت صبح
بقتل آورده و دیگری گوید در وقت شام و یا آنکه یکی گواهی دهد که او را

در خانه بقتل آورده و دیگری گوید که در بازار و یا آنکه یکی ادای شهادت بر نوعی
کند که او بشمشیر بقتل آورده و دیگری گواهی دهد که بکارد و در جمیع این صور
شهادت ایشان اعتباری ندارد و قصاص بگواهی یک مرد عادل و قسمی و بگواهی
زنان هر چند که بسیار باشند ثبوت نرسد و باین گواهان بر آن قاتل
قصاص واجب نگردد و الله اعلم سیم بقسامت و آن عبارتست از آنکه ولی
خون مقتول با خویشان و قومان خود پنجاه قسم یاد نمایند که آن ولی در دعوای
خود که فلان شخص فلان کس را بقتل آورده صادق است و قاتل او قصاص باید نمود و توضیح
آن مطلب بر این نوع است که هرگاه شخصی را کشته بیابند در موضعی و معلوم نباشد که کشنده او
کیست و وارث یا ولی مقتول ادعا نماید که فلان شخص او را بقتل آورده است
و گواهی بر ثبوت دعوای خود نداشته باشد اما در آن موضع قرینه چند باشد که
از آنها معلوم گردد که آن ولی در دعوای خود صادق است چنانکه آن شخص را بیابند
که شمشیر برهنه خون آلود در دست داشته بر بالای سر آن مقتول ایستاده
باشد و از حلق آن مقتول خون تازه روان باشد و یا آنکه آن مقتول با او دشمنی
داشته باشند و دیگری در خانه او راه آمد شد نداشته باشد و یا آنکه یک مرد
عادل بر صدق دعوای او گواهی دهد و غیر اینها از قرائن و این علامات

چنین
و قرائن را در عرف اهل شرع لوث گویند بر نهجی که مذکور شد و هرگاه این باشد
قضیه روی نماید ولی خون مقتول که مدعیست بر صدق دعوای خود قسم یاد
نماید و سایر خویشان و قومان او نیز بر صدق دعوای او قسم یاد نمایند
تا پنجاه کس یا کمتر پنجاه قسم را تمام میسر سازند پس اگر او با خویشان خود پنجاه کس
باشند هر کدام یک قسم یاد نمایند و اگر کمتر باشند هر کدام مکرر قسم یاد
میکنند تا پنجاه قسم تمام گردد خواه ادعای قتل عمد نماید یا قتل خطا یا قتل
شبه عمد و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر ادعای قتل عمد نماید عدد قسم پنجاه است
چنانکه مذکور شد و اگر ادعای قتل خطا یا قتل شبیه عمد نماید عدد قسامت بیست و
پنج است بدلیل صحیحه عبدالله بن سنان دلالت و صحیحه بر آن وارد و قول اول
باحتیاط انسب و قول ثانی بدلیلش ظاهرتر و الله اعلم و اگر خویشان و
قومان او درین باب با او همداستان نشوند و از برای ثبوت دعوای او قسم یاد
ننمایند در صورت خود به تنهایی بعد از موعظه حاکم شرع و تخویف او پنجاه قسم
یاد نماید و آیا این قسمها باید که در یک مجلس پی در پی واقع شود یا نه میان
مجتهدین خلافست بعضی اتحاد مجلس را شرط دانسته اند و بعضی نمیدانند و این قول
بصواب اقربست و الله اعلم و چون قسامه بر نهجی که مذکور شد بعمل آید آن قتل

بثبوت میرسد و ولی مقتول را اختیار یکی از دو کارست مطالبهٔ دیهٔ مقتول بطریق
مصالحه و کشتن قاتل و اگر ولی مقتول نکول کند و قسم یاد نماید و خویشان
و قومان نیز نداشته باشد که از برای او قسم خورند و یا آنکه اگر داشته باشند
ایشان ازان واقعه کما هو حقها مینماید اطلاعی نباشد درین هر دو صورت
قسم بآن قاتل که مدعی علیه است راجع میشود پس باید که او نیز با خویشان و قومان
خود پنجاه قسم بر وجهی که مذکور شد یاد نمایند تا آنچه ولی مقتول بر او ادعا
مینماید از قتل نفس باطل گردد و او خود را ازین مهلکه باز رهانیده باشد
و اگر خویشان و قومان با او اتفاق نمایند چون تنبیهای بعد از موعظه
و تخویف پنجاه قسم یاد مینماید تا خود را باز رهاند و اگر او نیز نکول نماید و از
قسم امتناع کند آن دعوی بر و لازم میشود و باز ولی مقتول را اختیار یکی از آن
دو کار هست چنانکه مذکور شد پس آن قسم بار دیگر بمدعی که ولی مقتول است
بر نمیگردد بنا بر آنکه اصل این قسم بر دست و نکول او بمدعی علیه قاتل
عاید گشته است همچنانکه در غیر قسامه اصل یمین بر منکر است و چون از نکول
بمدعی عاید گردد بار دیگر از وی بآن منکر بر نمیگردد و نیز بنا بر قاعده جواز
حکم بنکول مجرد نکول آن منکر قاتل و امتناع او از قسم دعوای آن ولی

مقتول

مقتول بثبوت میرسد و شیخ طایفه ابو جعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب مبسوط
میفرماید که منکر قاتل را چون سایر منکرین میرسد که قسم را بمدعی برگرداند
پس درین صورت آن مدعی را یک قسم کافیست چون سایر قسمها و بعد از قسم
دعوای او بثبوت میرسد و او را اختیار یکی ازان دو کار حاصل میگردد و
قول اول بصواب نزدیکتر است چنانکه مذکور شد و الله اعلم و ازین بیان ظاهر
شد که اگر لوث نباشد قسامه حاصل نمیگردد و نیز ظاهر شد که قسامه که قسمی
از سایر قسمهاست از ایشان ممتاز میشود بچهار خاصیت اول آنکه در قسامه
بار اول قسم بر مدعی است و چون او نکول نماید و ابا کند بمنکر راجع میشود و از و
بار دیگر بمدعی بر نمیگردد و در سایر قسمها بار اول قسم بر منکر است و چون
او نکول نماید و سرباز زند بمدعی عاید میگردد و از و بار دیگر بمنکر راجع نمیشود
دوم آنکه در قسامه باید که قسم متعدد گردد تا بنصاب خود برسد یا اگر تعدد
بر وجه مذکور نباشد دعوای مدعی بثبوت نمیرسد و در قسمهای دیگر یکی تنها کافیست
و احتیاج بتعدد ندارد سیم آنکه در قسامه جایز است که شخصی قسم یاد نماید
تا حق دیگری بثبوت رسد و در قسمهای دیگر این جایز نیست بلکه باید که
صاحب حق را اثبات حق خود قسم یاد نماید چهارم آنکه در قسامه چون

نزد حاکم انکار نماید دعوای او ساقط میگردد و بلکه با خصم او راجع میشود و در سایر قصاصها
چون انکار نماید دعوای او باطل میگردد و همچنانکه بقسامت قصاص نفس ثابت میشود
میرسد قصاص طرف نیز باو ثابت میشود لیکن بقیاس با نفس باعتبار دیه
پس در عضوی که جنایت او موجب دیه باشد عدد قسامت در وی پنجاه است
و در عضوی که جنایت او موجب نصف دیه باشد عدد قسامت او بیست و پنج است
و بعضی از مجتهدین برآنند که عدد قسامت عضوی که جنایت او موجب دیه باشد
شش است و چون موجب نصف دیه باشد سه است و برین قیاس و قول اول
قوی تمام وارد و الله اعلم **فصل پنجم** در قصاص طرف و در وی چند مسئله
مذکور میشود **اول** آنکه در قصاص طرف شرط است که زخم زننده یا شکننده و یا کشنده
یا کسی که از وی این افعال بظهور آمده و آنرا جانی گویند و آن زخم خورده و یا عضو
شکسته یا کشته شده و آنرا مجنی علیه خوانند هر دو برابر باشند در اسلام و در آزادی
و بندگی پس جایز است که قصاص نماید در اعضا زن را از برای مرد و مرد را از
برای زن بی تفاوت اگر دیه آن عضو مساوی ثلث دیه آمده باشد و بعد از
رد تفاوت با آمده اگر مساوی باشد چنانکه در ضمن شرط اول از قصاص نفس
مذکور گردید و نیز جایز است که قصاص طرف نماید ذمی و ذمیه را از برای

ذمی و ذمیه و از برای مسلمان و غلام و کنیز را از برای غلام و کنیز و از برای مرد آزاد و
زن آزاد و نه مسلمان را از برای ذمی و ذمیه و آزاد را از برای بنده بقصاص
رو نبود و برین قیاس شرایطی که در قصاص نفس معتبر است در قصاص
طرف نیز اعتبار دارد و زیاده بران قصاص طرف دو شرط دیگر است
اول آنست که عضو جانی و مجنی علیه با یکدیگر در سلامت و صحت هر دو برابر باشند
پس جایز نیست بریدن دست صحیح از برای دست شل و پای سلیم از برای
پای لنگ اما عکس جایز است و نیز جایز است بریدن دست راست از برای
دست راست و دست چپ از برای دست چپ و جایز است بریدن دست چپ
از برای دست راست اگر شخص جانی را دست راست نباشد و در دو پای
و در روکننده که جایز است بریدن پای او از برای دست راست اگر او را دست
چپ نباشد و دویم آنکه در قصاص طرف باید که عضو جانی و مجنی علیه مساوی
باشند در طول و عرض و عمق اگر آن جنایت شکستن سر باشد و الله اعلم **دوم**
اگر ذمی چشم یک چشم مرد دو چشم را کور کند جایز است که در عوض او آن
چشم را کور کنند و اگر حال بر عکس این باشد باید که یک چشم جانی را در عوض
کور کنند مجنی علیه چون باین جنایت در سلک کوران انتظام یافت آیا او را

پرسد که از جانی مطالبهٔ نصف دیه خود نماید و میان مجتهدین خلافست بعضی برآنند
که نمیرسد و بعضی دیگر فرموده‌اند که او را مطالبه میرسد چه احادیث و اخبار
بسیار بران دلالت دارند و قول اول اقرب بصواب نزد کمینه است چه خدای عز و جل در
قرآن مجید خود قصاص چشم بچشم را مقرر فرموده و بس و اگر کسی چشم کسی را
بجنبشی کرده‌اند که نور او زایل کرده اما حدقه او برقرار باشد و چون چشمی که درد
که آب آورده باشد طریق قصاص او بر نحوه است که پنبه را تر کنند و بر بالای
حدقه آن جانی بگذارند و آیینه را در برابر آفتاب بدارند تا گرم شود
و بعد از ان در او امر کنند تا بران آیینه نظر کند و چون برو نظر اندازد
فی الحال نور آن زایل گردد و مانند چشمی میشود که آب آورده باشد و این
طریق میان مجتهدین شهرتی تمام دارد و مستند آن روایت رفاعة بن
موسی است از حضرت صادق صلوات الله علیه و آله که آنحضرت فرموده که امیر المؤمنین علیه السلام
در زمان خلافت خود با شخصی که نور چشمی را زایل کرده بود برو بدینطور عمل
نمود و الله اعلم **سیم** اگر شخصی ابروی کسی یا ریش یا موی سر او را از ا... زایل
کرده‌اند پس اگر بار دیگر موی آن موضع نبرود باید که جانی را همان طریق قصاص
نمایند و اگر دیگر برود دیه بر و قصاص نیست و اگر کسی بینی کسی را ببرد جایز است

که در عوض بینی او را قطع نمایند هرچند که بینی جانی ادراک روایح و بوها نکند
و بینی مجنی علیه بکند و همین است حکم در سوراخهای بینی و اگر کسی هر دو لب کسی را
ببرد جایز است که در عوض هر دو لب او را قطع نمایند و اگر یکی را ببرد یکی را
و اگر کسی گوش کسی را ببرد جایز است که در عوض گوش او را قطع نمایند هرچند
که گوش آن جانی شنوا نباشد **چهارم** اگر کسی دندان کسی را بکند یا بشکند
جایز است که در عوض دندان او را بکنند یا بشکنند و شرط است که آن دندانها
باهم مساوی باشند پس اگر دندانهای آسیا را بکند یا بشکند جایز نیست که در عوض
دندانهای پیشتر او را بکنند یا بشکنند و همین است حکم عکس نیز و اگر دندانهای
پیشین را بکند یا بشکند روا نباشد که دندانهای آسیا یا پیشتر او در عوض بکنند
یا بشکنند و بر این قیاس مساوات مواضع آن دندانها نیز شرط است پس اگر کسی
دندان بالا را بکند یا بشکند جایز نیست که دندان پایین او را در عوض بکنند
یا بشکنند و همین است حکم عکس نیز والله اعلم **پنجم** اگر کسی انگشت کسی را ببرد
یا بشکند جایز است که در عوض انگشت او را ببرند یا بشکنند و باز شرط است مساوات
میان انگشتان جانی و مجنی علیه پس جایز نیست قطع انگشت یمین در عوض
انگشت یسار و بر عکس و قطع انگشت سبابه در عوض انگشت کوچک

در عکس و همچنین جایز نیست قطع انگشت دست در عوض انگشت پا و در عکس و الله اعلم

ششم اگر زنی شفرین زنی را ببرد همان زن را بریده بقصاص جایز است شفرین

جارحه از دو گوشت که احاطه بفرج زنان کرده است چون احاطه مرد دو لب

بر دهان و اگر مردی ببرد ویت کل آن زن واجب میگردد و عبد الرحمن بن

سیابه از صادق آل محمد علیه و علیهم السلام روایت کرده که آنحضرت فرموده که

اگر آن مرد دیت را نمیدهد باید که در عوض آلت مردی او را قطع کنند و این روایت را

مجتهدین ترک نموده اند و عمل بمضمون او نکرده اند و الله اعلم **هفتم** اگر کسی

عضوی از اعضای شخصی را ببرد و یا بشکند و نابود کرده اند اگر جانی آن عضو را

داشته باشد قصاص آن عضو ویرا جایز است و اگر نداشته باشد باید که دیت

آن عضو را تسلیم مجنی علیه نماید چنانکه کسی کف دست کسی که با آن کف انگشتان

بوده باشد قطع نماید و کف او انگشت نداشته باشد در این صورت برود دیه

آن کف با انگشتان لازم است و برین قیاس عمل باید نمود و الله اعلم **فصل**

ششم در لواحق احکام قصاص و درین فصل ده مسئله مذکور میگردد **اول**

آنکه هرگاه زنی جنایتی کند که موجب قصاص باشد و آن زن حامله باشد جایز نیست

که ولی مقتول او را بقتل آورد بلکه واجب است که صبر نماید تا وقتی که آن زن زاید

بار خود

وبار خود بر زمین نهد هر چند که بعد از جنایت بفاصله حامله گشته باشد پس اگر

آن زن دعوای حمل نماید و جماعتی از زنان که از اهل خبرت باشند گواهی دهند

بر صدق دعوای او هیچ شبهه در ثبوت دعوای او نیست و اگر زنان اهل

خبرت بر صدق دعوای او شهادت ندهند در حکم او میان مجتهدین خلافست

بعضی بر آنند که بر قول او هیچ اعتماد نیست و ولی مقتول را رسد که او را بقتل آورد

چه قبول دعوای او بدون بینه موجب منع سلطنت ولی مقتولست از قاتل

و دعوای مجرد قابل او در سلطنت او و پس منع سلطنت او بوجهی جایز نیست و

بعضی دیگر بر آنند که دعوای او مسموعست بر ولی واجبست که صبر نماید تا او بزاید هم

و بر تقدیری که بر ولی صبر واجب باشد تا وضع حمل آیا بر او واجبست که بعد از

وضع حمل نیز صبر نماید تا آن طفل در خوردن شیر غذا مستقل گردد و از خوردن شیر

باز ایستد یا نه در حکم او نیز میان مجتهدین که قایل بوجوب صبرند خلافست بعضی

بر آنند که بر او واجبست که صبر نماید مطلقا و بعضی دیگر گفته اند که اگر بجای شیر خوری

که غذای آن طفل شود میسر گردد بر او صبر کردن واجب نیست و اگر میسر نگردد واجبست

بر او که صبر نماید تا آن طفل در خوردن غذا مستقل گردد و بعد از آن او را قصاص نماید هم

و این قول باحتیاط نزدیکتر است و بصواب اقرب چه تاخیر قصاص مستلزم مصلحتی

موجب نقض سلطنت ولی میت مطلق است والله اعلم و اگر آن زن را قصاص نماید و بعد از آن
ظاهر گردد که حامله بوده است در صورت آن قاتل ضامن آن طفل است اگر دانسته قصاص
کرده باشد و اگر او جاهل باشد بحمل و حاکم شرع عالم باو باشد ضمان آن طفل بر عاقله
نبوده والله اعلم دویم آنکه آنچه واجب میشود در قتل عمد قصاص است و بس
نه قصاص یا دیت چنانچه بعضی از سنیان گمان برده اند چه خدای عز و جل
در قرآن مجید میفرماید که كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ
الآیه و این آیه صریح دلالت بر تعیین قصاص در قتل عمد دارد و صحیحه حلبی و عبدالله
بن سنان نیز هر دو دلالت بر این مدعا دارند لیکن اگر ولی مقتول با جانی
قصاص را بدیت مصالحه نماید و هر دو طرف بران رضا دهند جایز است چه
قصاص حقیست و اسقاط او بمصالحه مالیه جایز است و شیخ ابو علی بن جنید
رحمة الله علیه فرموده که اگر ولی دم بدیه راضی گردد و از جانی طلب نماید بر او دادن جهت
دیت حتم بر وی نماید با قدرت بران چه حفظ نفس با مال با قدرت بر ادای
آن از امور واجبات است و در روایت فضیل بن یسار نیز دلالت بران
دارد و مشهور میان مجتهدین آنست که این عمل او را جایز است و بسبب قدرت بر
آن نیز والله اعلم سیم آنکه قصاص کشنده را که از اجلاد خواهند بشمشیر یا آلت

خود را که بآن قصاص میتوان نمود باید که نیکو و تیز باشد و حفظ نماید و کمال احتیاط را رعایت
کند که مبادا بزهر آبداده و یا آلوده باشد خصوص در وقتی که بآن آلت قصاص
طرف نماید چه در غالب اوقات معهود از قصاص طرف بقای آن جانیست
نه فنای او پس اگر قصاص طرف کند و در احتیاط آلت خود تمامی ندهد که
آن آلت بزهر آبداده و یا آلوده است آن قصاص کننده ضامن دیه او است
و اگر بآن آلت قصاص نفس نماید گناه کار است اما بر وی چیزی لازم نمیشود والله اعلم
چهارم آنکه هرگاه بر شخصی قصاص نفس اجرا نمایند باید که او را بشمشیر
گردن زنند و جایز نیست که اعضای او را پاره پاره کنند تا کشته گردد هر چند
که آن شخص جنایت خود را بر نهج مثله بعمل آورده باشد و شیخ ابو علی بن جنید رحمة الله علیه
فرموده که جانی را بهمان طریق که مجنی علیه را بقتل آورده باید که بقتل آورند چه خدای
عز و جل در قرآن مجید میفرماید که فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ و این
قول از آن بزرگ دین قوتی تمام دارد لیکن سایر مجتهدین بر آن نوعی که مذکور
شد اتفاق نموده اند والله اعلم پنجم آنکه چون قصاص نمایند باید که آزار و
اعتدال بعمل آرند خصوص در قصاص طرف و نیز باید که شمشیر و آلت قصاص
در بریدن کند نباشد خواه در قصاص نفس باشد و خواه در قصاص طرف

بر کندن آلت باعث زیادتی عذاب جانی میشود و اگر قصاص کننده آلت را بکند
قصاص نمیدهد گناهکار است اما بر وضمانی لازم نمیشود و الله اعلم **ششم** آنکه اجرت
قصاص کننده از بیت المال مسلمانان داده میشود و درین حکم از مجتهدین خلافی
بظهور نرسیده اما اگر بیت المال نباشد و یا آنکه اگر باشد بمصارف ضروری‌تر
از این وفور تمام داشته باشد که درینصورت میان مجتهدین خلاف است بعضی
برآنند که اجرت او بر جانی است و باید که از مال او داده شود چه او سبب لزوم
این عمل گشته پس باید که خرج هم بر او باشد و بعضی دیگر برآنند که بر مجنی علیه است چه این
عمل از برای مصلحت او است والله اعلم **هفتم** آنکه قصاص از جمله موروثی است و از
مورث بوارث انتقال میکند اما از زن و شوهر که قصاص بیک طریق ارث
بدیگری انتقال نمیکند چنانکه در فصل چهارم از باب حدود مذکور شده و بعضی از مجتهدین
برآنند که قصاص بطریق ارث بجمیع ورثه انتقال نمیکند بلکه به پدر و خویشان
پدری چون برادران و خواهران پدری و عموها و عمه‌ها و اولاد ایشان میرسد
و یا در و برادران و خواهران مادری و خالوها و خاله‌ها و اولاد ایشان نمیرسد و بعضی
دیگر برآنند که ورثه مقتول که زنان باشند قصاص بطریق ارث بدیشان انتقال
نمیکند و چون مردان باشند انتقال میکند و قول اول قوی‌تر است و از قصاص

بغیر از زن

بغیر از زن و شوهر دیگری از سایر ورثه محروم نمیگردد والله اعلم **هشتم** آنکه جایز است
که ولی دم مقتول بی رخصت امام یا نایب او بر قصاص جانی مبادرت نماید اگر
یکی باشد چه خدای تعالی عز و جل او را سلطنت داده و سلطنت او را بچیزی دیگر موقوف
و معلق نساخته و نیز این قصاص حق او است و استیفای حق خود موقوف بر
اذن دیگری نیست لیکن اگر برخصت امام و نایب او در این کار شروع نماید بهتر است
خصوص در قصاص طرف و بعضی از مجتهدین برآنند که ولی مقتول را بی اذن امام جایز
نیست که اجرای قصاص نماید و اگر اولیا بسیار باشند هیچکدام بی رخصت دیگران
بر جانی قصاص اجرا نمیتوانند کرد و شیخ طایفه ابو جعفر طوسی و سید مرتضی علم الهدی
و جماعتی از مجتهدین رحمهم الله تعالی برآنند که اگر بعضی از اولیای مقتول حاضر باشند
و بعضی غایب حاضرین را رسد که استیفای قصاص نمایند و انتظار غایبین نکشند و اگر
حاضرین بنا بر مصلحت قصاص را با جانی بدیه مصالحه نمایند ضمان حصه غایبین
از آن دیه بر ایشان است و باید که چون حاضر گردند تسلیم ایشان نمایند والله اعلم
نهم آنکه اگر ولی دم مقتول طفل باشد جایز نیست که پدر یا جد او استیفای
قصاص نمایند خواه درین استیفا مصلحت باشد و خواه نباشد چه صاحب حق آن طفلست
و معلوم نیست که از آن جانی چه اراده کند و دیه یا او بگیرد و یا مصالحه نماید پس باید که آن

جانی را در حبس کنند تا آن طفل بالغ گردد و یا کفیلی امین از وی بگیرند و رها کنند
تا آن طفل بحد بلوغ رسد و شیخ طایفه ابو جعفر طوسی و اکثر متاخرین رحمهم الله فرموده اند که
اگر آن پدر یا جد مصلحت آن طفل را درین قصاص رعایت کرده اند جایز است که
استیفای آن نمایند چه جمیع مصالح آن طفل باصلاح ایشان باز بسته است و این مصلحت
نیز از آن جمله است و اگر رعایت مصلحت او نکرده باشند استیفای قصاص ایشان را
جایز نیست و نیز تواند بود که تاخیر در قصاص موجب تفویت او گردد پس تاخیر
آن تا بلوغ طفل با رعایت مصلحت جایز نباشد و این قول توقفی تمام دارد والله اعلم
و همین است حکم و خلاف اگر ولی دم مقتول دیوانه باشد و او را پدر یا جد پدری
باشد والله اعلم **دهم** آنکه جایز است که ولی مقتول وکیلی بجهة استیفای قصاص
تعیین نماید چه این عمل قابل نیابت است بنا بر آنکه غرض حضرت شارع درین
استیفا متعلق بشخصی معین نیست پس هر کرا که وکیل کند جایز است که استیفای آن نماید
و اگر آن ولی آن وکیل را از وکالت عزل نماید و پیش از آنکه خبر عزل او را رسد استیفای
قصاص نموده باشد درین صورت نه بر آن وکیل قصاص لازم میشود و نه دیت
چه وکیل بمجرد عزل موکل معزول نمیشود تا خبر عزل او را نرسد والله اعلم

باب بیستم

در دیات و این باب مشتمل بر شش فصلست

فصل اول

در معنی لفظ

دیت

دیت و مورد آن و اقسام قتل و مقدار دیتها بدانکه لفظ دیه موضوعست از برای
آن مالی که بجنایت نفس یا عضوی از اعضا لازم شود و مورد بالاصالة او قتل خطا
و قتل شبیه بعمد است و در قتل عمد دیه بطریق مصالحه لازم میگردد و نه آنکه در اصل
شارع صلوات الله علیه از برای او دیت تعیین نموده است چنانکه در فصل ششم از باب
قصاص مذکور شد اما اقسام قتل سه اند قتل عمد و قتل شبیه بعمد و قتل خطا زیرا که آن قاتل اگر
قصد قتل کسی داشته باشد و از روی قصد و اختیار آن کس را بقتل آورده باشد
آن را قتل عمد گویند و اگر قصد قتل کسی نداشته باشد لیکن از فعل او کسی کشته گردد
پس اگر این فعل نسبت بآن مقتول ازو صادر گشته باشد اما نه بقصد قتل او
بلکه بجهة غرضی دیگر از اغراض و بآن فعل آن مقتول بقتل آمد آنرا قتل شبیه بعمد
خوانند چنانکه کسی بقصد تادیب کسی را بزند و بآن زدن آن کس کشته گردد و اگر آن فعل
نسبت بکسی دیگر ازو صادر گشته باشد اما آن مقتول بسبب آن بقتل آمد آنرا قتل
خطا گویند چنانکه کسی بر صیدی تیر اندازد و آن تیر بر مقتول شخصی آید و او را
هلاک گرداند و هر یک ازین سه قسم را دیتی است علیحده **اما دیت**
قتل عمد یکی از شش چیز است بطریق تخییر نه ترتیب یعنی آن قاتل مخیر است
در گزیدن یکی از اینها نه آنکه بر دو دیت اول اهمیت بود چون عاجز آمد دیت دوم

[illegible] صد شتر [illegible] دویست [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دیت [illegible]

[illegible]

[illegible] دیت قتل شبیه عمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دیت قتل خطا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دیت [illegible] قتل عمد و شبیه عمد [illegible] قتل خطا [illegible]

در جمیع این اجناس مذکوره و دیت اعضای او نیز نصف دیه اعضای مرد است
مادام که دیه عضوی از آنها برابر ثلث دیت مرد نباشد و اگر برابر باشد دیت
اعضای او با اعضای مرد مساویست چنانکه در شرط اول از باب قصاص مذکور شد
دویت ذمی هشتصد درهم است خواه آن ذمی یهودی باشد خواه نصرانی و مجوسی
و دیت زنان ایشان چهارصد درهم است نصف دیت مردان ایشان دویت
غلام بمقدار قیمت اوست پس اگر زیاده گردد بر دیت مرد آزاد او رد او بقدر
دیت آمرد و چنین دویت کنیز نیز بقدر قیمت اوست مادام که زیاده بر دیت
زن آزاد نشود و چون زیاده گردد باز بهمان مقدار برمیگردد و دیت اعضا
و جوارح ایشان نیز بهمین نسبت بر قیمت و الله اعلم فصل دویم در بیان
چیزها که سبب ضمان میشود و در این فصل پنج مسئله مذکور میگردد اول آنکه اگر زنی
با شوهر خود در وقت جماع یا دست بازی کاری کند و از عقد خود بجای و زنا
برتبه که آن شوهر هلاک گردد آن زن ضامن دیه خود است پس باید که از مال خود
جدا کرده بولی مقتول بسپارد و بر عاقله آن زن چیزی از دیه لازم نمیگردد و چه این
قتلیست شبیه بعمد و همین است حکم اگر شوهر نیز با زن خود در این وقت تعدی
کند و آن زن هلاک گردد و شیخ طایفه ابو جعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب

شوهر هر

[illegible]

نهایه فرموده که اگر در میان آن زن و شوهر قبل از این عداوتی در میانه بوده که تهمت
در صدد قتل دیگری بوده اند حکم بر نحویست که مذکور شد و اگر در میان ایشان
الفت و محبت بوده و هیچکدام در صدد آزار یکدیگر نبوده اند بر هیچکدام چیزی
لازم نمیگردد و متمسک شده در این حکم بروایتی که خالی از ضعف نیست و قول
اول قوتی تمام دارد و الله اعلم دویم اگر شخصی طفل خود را بدایه دهد که او را
شیر دهد و بپرورد و آن دایه آن طفل را ببرد و چون از این وقتی برآید باز
آورد و پدر و مادر آن طفل گویند که این طفل که تو آورده فرزند ما نیست و ما او را
نمی شناسیم آن دایه گوید که همین طفل از شماست در صورت آن دایه
در دعوای خود راست گو باید دانست تا حال او در صدق و کذب معلوم گردد و به
حجه حلفی نیز دلالت برآن ندارد و پس اگر راستی و بقرائن علامات و بینات ظاهر
گردد بر و حرجی نیست و اگر کذب او ظاهر شود و معلوم گردد که این طفل از ایشان
نیست بر او واجب است که یا فرزند ایشان را تسلیم ایشان نماید یا دیت او را
از مال خود با ایشان رساند و اگر دایه بجهة طفل خود باجاره بگیرد و آن دایه بر قضای او
دایه دیگر بگیرد و آن طفل را تسلیم وی نماید و چون وقتی بر این بگذرد و آن طفل
تلف شود و کسی از احوال او خبری نباشد در صورت ضامن دیه

آن طفل آن نماید او نیست و بر او نیست دیه و هم چیزی از آنچه بیان لازم نمیگردد والله اعلم **سیم**
آنکه اگر شخصی طفل خود را بدایه دهد تا شیر دهد و آن دایه در همین شب غلط بر روی آن طفل
دراید و او را هلاک کرداند بران دایه دیت آن طفل واجب میگردد و بر عاقله او چیزی
لازم نمیشود بشرط آنکه غرضش از این دایگی افتخار و بزرگی باشد نه احتیاج
و پریشانی اگرچه آن طفل از نامداران و بزرگان آن زمان باشد و اگر غرضش
ضرورت و احتیاج بود دیت آن طفل بر عاقله آن دایه است نه بر او و مستند این حکم
روایت عبد الرحمن بن سالم است از باقر علوم اولین و آخرین علیه و علی آبائه و اولاده
سلام الله تعالی الی یوم الدین و در مستند این روایت ضعفی با مجهولیتی هست چه شیخ
طائفه علیه الرحمه این روایت را در تهذیب بدو طریق ایراد کرده در یک طریق محمد بن سلیم
ضعیف مذکور است و در طریق دیگر جماعتی مجاهیل اما مضمونش در میان مجتهدین
شهرتی تمام دارد و بعضی دیگر برآنند که در هر دو صورت دیه بر عاقله آن دایه است
و بر او چیزی نیست و این قول خالی از قوتی نیست والله اعلم **چهارم** هرگاه دزدی
بخانه زنی رود و با آن زن بعنف و تعدی دخول نماید و رخت او را برهم بندد
و برگیرد و چون خواهد که بیرون رود ناگاه پسر آن زن خبردار گردد و با او
بجنگ درآویزد و دزد دست آن فرزند کشته کرده و درینحال آن زن فرصت یافته

آمد زور

آمد زور را بقتل آورد و درینصورت بر ولی آن دزد واجبست که دیه آن پسر را
تسلیم ولی او نماید و مهر امثال آن زن را تسلیم آن زن و خون آن دزد هدر است و بر
آن زن که قاتل اوست چیزی لازم نمیگردد و مستند این حکم روایت عبد الله بن
طلحه است از صادق آل محمد علیه و علیهم السلام لیکن در روایت بجای مهر امثال آن زن
چهار هزار درهم وارد گشته و مجتهدین رضی الله عنهم تاویل آن بر نحوی کرده اند
که تواند بود که مهر امثال آن زن در آن زمان چهار هزار درهم بوده باشد و حضرت
از مهر امثال او بدین مبلغ تعبیر فرموده باشد والله اعلم **پنجم** هرگاه زنی در
شب اول زفاف جوان خود را در حجله خانه خود درآورد و خواهد که در آن شب
با او صحبت بدارد و چون شوهر خواهد که با زن خود دخول کند آن جوان برخیزد
و با آن شوهر درهم آویزد و آن شوهر بر او غالب آمده او را بقتل آورد و آن زن
درینحال فرصت یافته شوهر خود را بجهة آن جوان بکشد و درینصورت بر آن زن
لازمست که دیه جوان خود را تسلیم ولی او نماید چه سبب قتل او گشته و بعد از این
حاکم شرع باید که در عوض خون شوهر آن زن را بقتل آورد و مستند این حکم نیز
روایت عبد الله بن طلحه است از حضرت صادق علیه السلام و بعضی از مجتهدین برآنند
که دیت خون آن جوان بر آن زن لازم نیست بلکه خون او هدر است و این

قول تو نفی تمام دارد به شوهر او جایز است کشتن کسی که او را در خانه خود با زن خود
بیابد چنانکه مذکور شد و علمی که واقع گشته در روایت مذکوره با آنکه سند سخن
خالی از ضعفی نیست مقصور در آن واقعه است و از و تجاوز بغیر او نمیکند والله
اعلم **فصل سیم** در دیتهای اعضا بدانکه هرچه حضرت شارع صلوات الله علیه
از برای آن در عوض جنایتی قدری تعیین فرموده آنرا دیت گویند و اگر مقرر نفرموده
ارش خوانند و تعیین دیه نسبت بهر یک از مرد و زن در هجده عضو از
اعضای که ذکر آنها مناسب وضع این رساله بود بر این وجه است **عضو اول** از آنها
عضویست که مو در او رویده باشد و در آن چهار مسئله مندرجست **اول**
آنکه هرگاه کسی موی سر زنی بتراشد باید که احتیاط کنند و او را نیکو ملاحظه نمایند
اگر بار دیگر میروید و همان بر قرار خود می آید چنان بر آن تراشنده مهر
آن زن لازمست و اگر نروید کل دیه او بر او واجبست روایت کرده عبدالله بن
سنان از حضرت صادق ع بر این وجه که گفت از آنحضرت سؤال کردم و گفتم که
جان من فدای تو باد چه فرمایی در باب کسی که بروجهی موی سر زنی بتراشد
فرمودند که او را اندکی باید زد و تا دیگر از او این حرکت بظهور نرسد پس
از آن باید که او را در زندان کنند تا حال موی آن زن معلوم گردد پس اگر بروید

و بر قرار خود آید باید که مهر المثل آن زن از او گرفته تسلیم آن زن نمایند و اگر نروید
باید که دیت او را تمام گرفته تسلیم او نمایند راوی گوید که بار دیگر سؤال کردم
و گفتم که این حکم چگونه باشد که با وجود آنکه آن مو بروید بر تراشنده مهر المثل لازم
گردد آنحضرت فرمودند که موی زن و بکارت او یک حکم دارد که چون کسی
ایشان را زایل کرد باید که مهر المثل آن زن لازم گردد والله اعلم و موی سر و ریش
مرد هر دو یک حکم دارند پس اگر کسی آنها را بتراشد بر او دیه کامله واجب میگردد
و اگر نروید و در این حکم از مجتهدین خلافی بظهور نرسیده اما اگر بار دیگر
بروید در حکم او خلافست اکثر بر آنند که بر تراشنده موی ریش ثلث دیه لازمست
و بر تراشنده موی سر ارش و این حکم جاری میشود در میان مردانی که عادت
ایشان گذاشتن موی سر باشد و شیخ اقدم رکن اعظم ابو عبدالله مفید بن
نعمان معظم علیه الرحمه فرموده که بر تراشنده موی سر صد دینار لازمست و شیخ
محقق نجم الدین ابوالقاسم فرموده که مستند این حکم معلوم نیست والله اعلم بدانکه
دانستن روییدن مو و عدم روییدن او با اهل خبرت رجوع میکرده و پس هرچه
ایشان گویند بر آن عمل باید کرد و اگر بر ایشان نیز این حکم مشتبه گردد و نتوانند
باید که تا یکسال صبر نمایند اگر در این مدت بسر آید و موی نروید بر آن تراشنده

دیت او نیست و اگر بعد از رستن سفید باشد دوم آنکه اگر شخصی موی سر و روی
کسی را زایل کرده اند بر وجهی که عود نکند بر وی دیه واجب میگردد و اگر یکی را زایل کرده
دویست و پنجاه دینار و اگر بعضی از هر دو یا از یکی زایل کرده باشد باید که او را
بآن نسبت داده قدر دیت آن را معلوم نمایند بعضی از مجتهدین بر آنند که هر
زنانه هر دو ابرو با هم اگر بار دیگر نروید دیت کامله واجب میگردد و در ازاله
یکی نصف دیه و اگر دیگر روید در هر دو صورت ارش لازم است و قول
اول مشهورتر است و الله اعلم سیم آنکه اگر کسی موی پلک چشم کسی را
زایل کرده اند در قدر دیت آن میان مجتهدین خلاف است شیخ ابو
ابو جعفر طوسی و ابن حمزه و علامه حلی در کتاب قواعد الاحکام میل بر آن نموده
بر آنند که اگر کسی یکی [illegible] است که بار دیگر نروید و اگر سو [illegible] پلک
باشد بر او دو دیه واجب میگردد و قاضی از مجتهدین ابن براج بر آن رفته که اگر موی
پلک هر دو چشم را زایل کرده باشد بر او نصف دیت لازم است و اگر یکی را زایل
کرده باشد ربع دیت چون موی ابرو و محمد بن ادریس و علامه حلی در کتاب
تحریر و شیخ محقق نجم الدین ابو القاسم علیه الرحمه فرموده اند که اگر کسی
موی تنها زایل کرده باشد ارش لازم است و اگر موی با پلک زایل کرده

بخصوص
باشد بر دو جزئی از هم میگردد و این قول خوش نام است و در هر دو حکم دو
شق از دو گفته و فصل آن [illegible] است و الله اعلم چهارم آنکه اگر کسی موی
سینه یا بازو و یا ساق شخصی را زایل کرده باشد ارش واجب میگردد و اگر
پوست بر بدن باشد بر دو جزئی از هم میشود و [illegible] ذکر کرده شد و الله اعلم
فصل دوم در چشم است و در وی مسئله ذکر میشود اول آنکه اگر کسی هر دو
چشم شخصی را کور کند بر او تمام دیت شخص واجب میگردد و اگر یکی را کور کند نصف
دیت او خواه آن چشم صحیح باشد خواه معیوب و میان [illegible] باشند
خواه تنگ باشد خواه فراخ خواه احول باشد خواه [illegible] باشند و این
قاعده از حضرت شارع مقرر گشته که هر عضو که در بدن آدمی دو باشد در ازاله
هر دو کمال دیه واجب میگردد و در ازاله یکی نصف دیه و الله اعلم دوم
اگر کسی چشم صحیح یک چشمی را کور کند بر او کمال دیت او واجب میگردد چه مخصوص
یک چشم [illegible] در حکم [illegible] میشود [illegible] آنکه
شخص یک چشم مخلوق شده باشد یا [illegible] آن آفت آسمانی چشم او کور
گشته باشد و اما اگر چشم او [illegible] او را کور کرده باشد و در
[illegible]

باشد که در صورت اگر آن چشم دیگر را کور کند بر او نصف دیت واجب میگردد
والله اعلم سیم آنکه اگر کسی در چشم کور میلی فرو برد بر او ثلث دیه واجب
میشود و در روایتی آمده که بر او ربع دیه لازم میگردد خواه آن شخص کور مادرزاد
باشد و خواه به آفتی از آفات خدایی کور شده باشد و خواه کسی پیش
ازین او را کور کرده و دیت داده باشد و محمد بن ادریس علیه الرحمه میفرماید
که اگر کور مادرزاد بوده و یا از جانب قضای عز و جل آفتی به او رسیده بود
نصف دیه واجب میگردد و اگر قبل ازین کسی او را کور کرده و از او دیت
گرفته باشد بر او ثلث دیت لازم میشود و قول اول بصواب نزدیکتر است از روی
که مستند او از روایت ربع دیه صحیحه والله اعلم عضو سیم بینی است
و در وی دو مسئله مذکور میشود اول آنکه اگر کسی بینی کسی ابرد و یا بشکند
و نابود گرداند دیت کامله بر او واجب میگردد و اگر بعد از آن بینی او را بر
برجای خود گذارد و بهتر زود در علاج او سعی بلیغ بتقدیم رساند تا نیکو گردد
بر او صد دینار لازم میشود و اگر آن بینی را که بریده یا شکسته معیوب بوده
و در او دو راه کج کند بوده بر او دو ثلث دیه واجب میشود و بس والله اعلم
دوم آنکه اگر کسی پرده بینی شخصی پاره کند بر او نصف دیه آن شخص واجب

میگردد و بعضی از مجتهدین ثلث دیه را واجب کرده اند و این قول بصواب
نزدیکتر است والله اعلم و اگر کسی سوراخ بینی او را ببرد بر او نصف دیت لازم میشود
و اگر هر دو را ببرد و پرده را بگذارد در کل دیه و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر یک
سوراخ را بریده باشد بر او ثلث دیه واجب میگردد و اگر هر دو را بریده باشد
دو ثلث و این قول شهرتی تمام دارد و در خور عمل است چه مستند ایشان
درین حکم روایت غیاث بن ابراهیم است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق و روایت
عبدالرحمن عربی است از صادق آل محمد علیه و علیهم السلام و نیز اصل بینی که قطع او
موجب کل دیه است مشتمل بر سه جزو است یک پرده و دو سوراخ پس در قطع
هر جزوی ثلث دیه لازم میشود نه نصف و در قطع دو جزو دو ثلث واجب میگردد
نه کل آنکه اصل بیاید زیادت است والله اعلم عضو چهارم گوش است
اگر کسی هر دو گوش شخصی را ببرد بر او کل دیه واجب میگردد و اگر یکی را ببرد
نصف دیه و اگر بعضی را از هر دو یا هر یک قطع نماید باید که او را با کل هر دو
یا کل هر یک نسبت دهند تا دیت او معلوم گردد عضو پنجم لب است و در
بریدن هر دو با هم دیت کامله قاطع را واجب میگردد و درین حکم با جماع مجتهدین
بثبوت پیوسته و در دو لب فرقی نبوده از سید است اما در کمیت دیت یکی

بیان ایشان خلافست شیخ طایفه ابو جعفر طوسی و شیخ اقدم ابو عبد الله مفید و سلار بن
عبد العزیز شاگرد وی و ابو الصلاح رضی الله عنهم میفرمایند که چون کسی لب بالای شخصی را
ببرد و برو ثلث دیه واجب میگردد و چون لب زیرین را ببرد دو ثلث دیه بجهت منفعت او
بیشتر است و بعضی برانند که در بریدن لب بالا نصف دیه لازم میشود و در لب
پایین باز دو ثلث دیه بر وجهی که مذکور شد و شیخ علامه و فاضل الله جمال
الملة و الدین علیه الرحمة در کتاب مختلف الشیعه و جماعتی از مجتهدین رحمهم الله برانند
که در بریدن لب بالا چهارصد دینار بر قاطع آن لازم میشود و در لب
زیرین ششصد دینار بجانو به که مذکور شد و مستند ایشان درین حکم روایت
ابان بن تغلب است از حضرت صادق صلوات الله علیه و روایت ظریف بن
ناصح باز از آنحضرت و شیخ طایفه علیه الرحمة در کتاب خلاف بمضمون این دو
روایت عمل فرموده و شیخ اعظم حسن بن ابی عقیل رحمه الله میفرماید که در هر یک
از لب بالا و لب زیرین نصف دیه واجب میگردد و بنا بر قاعده مقرره منقوله
بطریق صحیحه از سایر معصومین از اصحاب عصمت صلوات الله علیهم که هر عضوی که در آدمی دو
باشد در قطع هر دو کل دیه واجب میگردد و در قطع یکی نصف دیه درین قول
قوتی تمام دارد و عمل اولی و انسب مینماید چه دلیل قول اول خالی از خفا نیست

و قول

و قول دویم مستلزم زیادتیست که وجهی ندارد و درین دو روایت که مستند قول
جمعیست خالی از ضعف سند نمیشد چه در طریق روایت ابان ابو جمیله مفضل بن
صالحست و حال او در کذب و وضع حدیث معلوم است و در طریق روایت ظریف
بن ناصح مجاهیل مستند والله اعلم عضو ششم زبانست و در قطع زبانی که صحیح
باشد کل دیه واجب میگردد و دیه بعضی از ان چون بریده بقیاس با کل معلوم شود
و اگر کسی زبان گنگی را ببرد و برو ثلث دیه لازم میشود و اگر بعضی از آن ببرد باید که
دیت او را بنسبت با کل معلوم نمایند چنانکه مذکور شد والله اعلم عضو هفتم دندانهاست
بدانکه دندانها همه بیست و هشت دندان دوازده از انها در پیش اند و شانزده در عقب
اما آن دوازده چهار ثنایه اند دو در بالا و دو در پایین و چهار رباعیات
دو در بالا و دو در پایین و چهار دندانهای نیش ترند دو در بالا و دو در پایین
و اما آن شانزده بدین وجهست که در هر طرف از دو طرف بالا و از دو طرف
پایین چهار دندانست یکی ضاحک و آن در پهلوی دندان نیشتر است
از هر طرف و سه دیگر آن آسیا را دندانهای آسیا گویند بترتیب در پهلوی
ضاحک از هر طرف پس چهار از ان شانزده ضواحک اند و دوازده
از آسیا پس اگر کسی دندانهای شخصی را بشکند بر وجهی که دیه او واجب میگردد

واگر مهره‌های پشت را بشکند بر وجهی که شخص بیمار لازم میشود که حصه دیه ...
دینار باشد و اگر آن شکسته درست شود و بی عیب بشکند بر وجهی صد دینار و ...
میکرد و گر شده ... دیه بیست ... باشد و اگر کسی ... زاید ...
و مهره‌های پشت را بشکند بر وجهی که لازم میشود ... آنکه ...
... بشکند اگر عیب بشکند ... ثلث دیه ... لازم میشود و ... که اگر
آن ... از جمله مهره‌های پشت باشد ... ثلث ... و ...
و اگر ... مهره‌های ... عیب باشد ثلث ... بیست ... بعضی از مجتهدین ...
که ... واجب میکرد ... شرع ... از برای ...
دو قول اول اشهر ... **عضو هشتم** گردن است اگر کسی گردن شخصی را
بشکند ... دیه کامل واجب میکرد و اگر ...
... حکم اگر ... از ...
و ... **عضو نهم** استخوان ... اگر کسی آن استخوان را
... بشکند ... که ... آن ...
... بشکند که ... باشد و ...
روی ... دو ... بشکند ... دیه واجب میکرد و اگر

... بشکند ... و اگر ... بشکند که ... دیه ...
... درست باشد ... واجب میکرد ... یک ... آن ...
... آن ... اگر ... بشکند ... کامل ... آن ...
استخوان ... دیه آن ... **عضو دهم** دست است
اگر کسی هر دو دست شخصی را ... دیه واجب میکرد و اگر یکی
... دیه ... از مجتهدین ...
... قطع ... دست ... که ... دیه واجب میشود
و ... دیگر ... که ... دیه ...
... دست ...
... دست ... دیه ... و قول اول
مشهور است ... **عضو یازدهم** انگشتان است اگر کسی انگشتهای هر دو دست
کسی ... دیه ... اگر انگشتهای یک دست ... دیه ... و همین
حکم ... انگشتان پا ... از مجتهدین ... اگر ... انگشت
انگشت ... واجب میکرد ...
... باشد ... دست ... انگشت ...

ابو الصلاح و ابن حمزه علیهما الرحمه از مجتهدین برآنند که در قطع انگشتان مهین از هر دو دست
ثلث دیه واجب میگردد و در انگشت باقی دو ثلث همین است حکم انگشتان پاها
که در قطع مهین آنها ثلث دیت واجب میگردد و در قطع باقی دو ثلث و قول اول
قوی تر است به صحیحه عبدالله بن سنان و غیر آن بر آن دلالت دارند والله اعلم
و در قطع انگشت زایده تنها ثلث دیت انگشت اصلی واجب میگردد و در قطع آن با انگشتان
اصلیه دیتی لازم نمیشود و دیه هر انگشت قسمت میشود بر بندهای او پس دیه هر بندی ثلث
دیه آن انگشت است اگر ناخن را در آورند بر نهجی که دیگر بر نیاید ده دینار واجب میگردد
و اگر سیاه برآید نیز ده دینار واجب میشود و اگر سفید و برنگ خود برآید پنج دینار لازم
والله اعلم **عضو دوازدهم** استخوان پشت است و در وقتی که شکسته شود و آن شخص گوژ پشت
شود و یا بنحوی گردد که نتواند نشست بر شکننده آن یک دیه واجب میگردد و اگر علاج پذیر
نبود و اگر علاج پذیرد و با صلاح آید ثلث دیه لازم میشود و شیخ طایفه ابو جعفر طوسی
علیه الرحمه در کتاب خلاف ذکر نموده که اگر کسی پشت شخصی را بشکند بر نهجی که قدرت بر راه
رفتن و جماع کردن نداشته باشد بر او دو دیه واجب میگردد یکی بجهة شکستن آن
عضو و دیگری بجهة بر طرف ساختن منفعت جماع و جماعتی از مجتهدین تابع او شده اند
درین حکم والله اعلم **عضو سیزدهم** نخاع است و آن رگیست که در میان پشت می باشد

و در بریدن آن رگ دیه کامله واجب میگردد چه او یکی است در بدن آدمی و هر عضوی
که در بدن آدمی یکی باشد در قطع او یک دیه واجب میشود و نیز بقطع او آن شخص زنده
نمی ماند والله اعلم **عضو چهاردهم** پستانست اگر شخصی هر دو پستان زنی را از بیخ ببرد
بر او دیه آن زن واجب میگردد و اگر یکی را ببرد نصف آن دیت و اگر بپستان
آن زن المی رساند که شیر او از آمدن باز ایستد و یا آنکه زایل گردد در این هر دو
صورت بر او ارش لازم میشود و اگر هر دو پستان را از بیخ چنان ببرد که پاره از
گوشت سینه او را با آنها ببرد و از برای پستانها دیه کامله واجب میگردد
و از برای گوشت سینه ارش و در این احکام مذکوره از مجتهدین علیهم الرحمه خلافی بظهور
نرسیده اما اگر سرهای پستان آن زن را ببرد در مقدار دیت آن یا لزوم ارش میان
ایشان خلافست اکثر برآنند که بر او ارش واجب میگردد نه دیت و شیخ
طایفه ابو جعفر علیه الرحمه در کتاب مبسوط فرموده که بر او دیت کامله لازم میشود و نیز
فرموده که اگر سرهای پستان مرد را ببرد که بر او دیه کامله واجب میگردد
و شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه قمی و ابن حمزه علیهما الرحمه فرموده اند که اگر سرهای
پستان مرد را ببرد بر او ربع دیه واجب میگردد و اگر یک پستان را ببرد ثمن دیه
و مستند این حکم روایت ظریف بن ناصح است و قول اول بصواب نزدیکتر است

چه اصل برآمدن نه است از دیه و قول دویم از سه جهت خالی از اشکال نیست اما در حکم اول او
از جهت اول بسبب آنکه وجوب دیه در قطع اصل پستانها است نه در جزو آنها و اما در حکم
دویم او از جهت دویم بسبب همین وجه که مذکور شد و از جهت سیم بسبب آنکه سر پستانهای
مرد زیاد نیست که در منفعت چون سایر اعضای دیگر نیست پس وجوب دیه
بقطع آنها وجهی ندارد و طریق مستند قول سیم خالی از ضعف نیست والله اعلم عضو
پانزدهم شفرین است و معنی آنها در فصل پنجم از باب قصاص که در بیان قصاص
طرف بود مذکور شد اگر کسی آنها را هر دو قطع نماید بر او کل دیه آن زن واجب میکردد
و اگر یکی را ببرد نصف دیه دارد اگر مردی افضا نماید زن خود را یعنی در وقت جماع
مخرج بول و حیض یا مخرج بول و غایط او را یکی گرداند پس اگر پیش از بلوغ آن زن
باشد واجب است بر او کل دیه او را با کل مهر تسلیم وی نماید شرعی او را مهر و نفقه او را
تا وقتی که هر کدام زنده باشند روز بروز لازم است که بادی رساند و اگر بعد از بلوغ
آن زن باشد بر او نفقه و کسوه و مهر او واجب میکردد اما دیه آن وی را لازم نمیشود
و بر هر تقدیر آن زن بر او حرام موبد میشود و لکن تا زنده باشند با او دخول نمیتوانند کرد
و از زوجیت او بیرون نمیرود تا او را طلاق نداده و بعد از طلاق نیز وجوب نفقه
برقرار خود است باتفاق مجتهدین اما بعد از آنکه کسی دیگر شوهر کند آیا نفقه از شوهر

اول ساقط میکردد یا نه میان مجتهدین خلاف است بعضی بر آنند که ساقط میشود و بعضی دیگر
بر او واجب میکردانند تا هر کدام را که وفات برسد چنانکه در تتمه بحث مصاهرت
از باب نکاح بتفصیل تمام یاد نمودیم و اگر زن بیگانه را افضا نماید پس اگر باکره
با او وطی کرده باشد بر او واجب است که دیه او را با مهر المثل تمام تسلیم وی نماید و اگر از قطع
و رغبت تام آن زن با او در این عمل همداستان گشته باشد بر آن مرد دیه او
واجب میکردد اما مهر او ساقط میشود و اینها همه که مذکور شد در صورتیست که آن زن
خواه زن او باشد و خواه بیگانه نه باکره باشد اما اگر باکره باشد میان مجتهدین خلاف است
بعضی بر آنند که با وجوب دیه و مهر ارش بکارت نیز بر او واجب میشود و دلیل لزوم
دیه بجهت افضا است و مهر بجهت دخول و ارش بکارت در برابر آن جزو است که او
زایل گردانیده و بعضی دیگر ارش بکارت را واجب نگردانیده اند و این وجه
تعلق بال آن زن دیگر و در بر خود ارش واجب میکردد و چیزی از آن بر عاقله او لازم
نمیشود چه این جنایت از قبیل عمد است یا شبیه بآن والله اعلم عضو
شانزدهم الیتین است یعنی دو طرف نشستن گاه که در آدمی بجای دنبه گوسفند است
اگر کسی الیتین زنی را ببرد دیه آن زن واجب است و اگر یکی را ببرد نصف دیه
چه قبل از این مذکور شد که هر عضو که در آدمی دو باشد در قطع آن هر دو

کل دیه واجب میگردد و در قطع یکی نصف دیه و همین است حکم اگر الیتین مرد را نیز
قطع کنند **عضو هفدهم** پا است اگر کسی هر دو پای شخصی را از مفصل ساق قدم ببرد
بر وی کل دیت آن شخص واجب میگردد و اگر یکی را ببرد نصف دیه و اگر هر دو پای او را
از بیخ رانها ببرد باز در حکم او میان مجتهدین خلاف است بعضی بر آنند که همان یکدیه بر او
واجب میشود و پس بعضی دیگر بر آنند که یکدیه با ارش و بعضی دیگر فرموده اند که سه دیه
بهمان وجهی که در دست مذکور شد و اگر انگشتان هر دو پای او را با هم ببرد یکدیه
واجب میگردد و اگر انگشتان یکی را هم ببرد نصف دیت و اگر یک انگشت را ببرد عشر
دیه بی تفاوت میان انگشتان بر قول اقوی و با تفاوت در همین ثلث دیه در ابهام و
دو ثلث بر قول اضعف و در قطع انگشت زاید ثلث انگشت اصلی و در قسمت دیت هر
انگشت بر بندهای او و در قطع ناخن یا ناخنهای آن بر همان وجهیست که در میان
دیت دستها و انگشتان آنها بتفصیل مذکور شد والله اعلم **ضابطه** بدانکه در هر موضع
که حکم بوجوب دیه در عضوی از اعضای مرد واقع شود مراد از آن دیت آنمرد است
و در هر موضع که بعضوی از اعضای زن دیت واجب گردد مراد دیه آن زن است
و در هر جا که بعضوی از اعضای مرد یا زن ارش واجب گردد مطلق ارش آنست که
آنمرد یا آن زن را خالی از آن عیب فرض کرده قیمت نمایند و بعد از آن با آن

عیب

عیب که بر وی طاری گشته قیمت نمایند و تفاوت قیمت صحیح با قیمت معیب ارش آنست
مثلا اگر قیمت او یک در حال صحت و خالی از عیب صد دینار باشد و در حال عیب
نود دینار تفاوت آن ده دینار است و این ده دینار ارش است والله اعلم **فصل
چهارم** در لواحق این احکام و درین فصل دو مسئله مذکور میشود **اول** آنکه اگر کسی سبب
افتادن بچه شود از شکم مادر خود بر وی صد دینار واجب میگردد اگر خلقت او تمام
شده باشد اما روح در وی ندمیده باشد خواه آن طفل پسر باشد خواه دختر و درین
حکم خلافی نیست اما اگر خلقت او تمام نشده باشد در دیت او میان مجتهدین خلاف است
بعضی بر آنند که دیه او غلام یا کنیزیست که در وی سه صفت معتبر باشد اول آنکه
باید که عیب دار نباشد دوم آنکه باید که پیر نباشد سیم آنکه باید که سن او از هفت سال
کمتر نباشد و مستند این قول روایتی است از حضرت صادق صلوات الله علیه
و بعضی دیگر فرموده اند که دیت او را باید بمراتب نقل نطفه در رحم از حالی بحالی
قسمت نمایند چنانکه در وقتی که نطفه در رحم قرار گرفته باشد دیت او را
باید که بیست دینار بگیرند و چون از نطفه بعلقه انتقال نموده باشد دیه او را
چهل دینار مقرر نمایند و چون از علقه بمضغه انتقال کرده باشد دیت او را شصت
دینار رد شد و بعد از آنکه استخوان در وی پدید آمده باشد دیه او هشتاد دینار

نشناسند و اگر روح بر وی در آمده باشد دیهٔ او برابر دیهٔ بزرگ میشود و اگر پسر باشد
و برابر بنصف دیهٔ او اگر دختر باشد و این قول در فتوی مشهور است و در
روایت و معتبره مستند آن احادیث بسیار است و از انجمله صحیحهٔ محمد بن مسلم است
از باقر علم اولین و آخرین علیه السلام والله اعلم **دویم** آنکه اگر کسی زنی را که حامله باشد
بکشد و بچهٔ او نیز در همین حالت هلاک گردد بر او دو دیت آن زن بنصف دیت مرد و دیت
بچهٔ آن قدر نیز واجب میگردد اگر ندانند که او پسر است یا دختر پس قاتل هزار و
دویست و پنجاه دینار باید که تسلیم ولی آن زن و فرزند او نماید یا پانصد دینار بجهت
مادر و هفتصد و پنجاه دینار بجهت فرزند و محمد بن ادریس علیه الرحمة فرموده که درین
صورت واجب است که بقرعه عمل نمایند پس اگر بقرعه ظاهر گردد که آن طفل پسر بوده
بر قاتل دیهٔ مرد واجب میگردد و اگر ظاهر شود که دختر بوده دیت زن و این
قول خالی از قوتی نیست چه قرعه در هر مشکلی مستعمل میشود و این از انجمله است
و قول اول شهرتی تمام دارد والله اعلم **سیم** آنکه اگر زنی خود بچهٔ خود را از
شکم بر دو واجب میشود بر او که دیهٔ آن طفل را بورثهٔ او رساند چه دیه حق وارث
است و آن زن با وجود آنکه از جملهٔ ورثهٔ اوست از آن دیه محروم است و حصهٔ او
ساقط میگردد چه او را هلاک گردانیده است والله اعلم **چهارم** آنکه اگر کسی زنی

حامله را

حامله را زجر سازد چنانچه بچهٔ او از شکم بیفتد بر او دیهٔ آن طفل واجب میگردد و اگر مردی را
در اثنای جماع با زن خود زجر سازد بمرتبه که منی او در حال آمدن بر رحم آن زن
نریزد بر او ده دینار واجب میشود و این ده دینار از روی تخمین شش هزار
یا هفت هزار دینار این زمانست والله اعلم **پنجم** آنکه جایز نیست که شوهر
بی رخصت زن خود در اثنای جماع منی خود را از فرج او بیرون ریزد و بگذارد
که در رحم او قرار گیرد اما با رخصت او جایز است پس اگر بی رخصت بیرون ریزد
بر او ده دینار واجب میگردد و بعضی از مجتهدین برانند که بر وی چیزی لازم نمیشود
و قول اول مشهور است والله اعلم **ششم** آنکه اگر کسی زنی حامله را از روی خطا
بزند بر وجهی که بچهٔ او از شکم بیفتد و ولی آن طفل گوید که آن بچه زنده بوده بعد
از آن هلاک شده و آن مرد زننده تصدیق قول آن ولی نماید درین صورت دیت
طفل زنده بر عاقلهٔ آن مرد زننده واجب است و تفاوت دیهٔ زنده با دیهٔ مرده
بر آن مرد زننده چه عاقله ضامن دیتی نیست که بجانی بطریق اقرار واجب
گشته باشد چنانکه عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و آن جانی با قرار
خود معترف است پس بر آن تفاوت لازم است والله اعلم **هفتم** آنکه اگر کسی
زنی را که حامله باشد از روی عمد و دانستگی بزند بر وجهی که بچهٔ او بیفتد و در وقت

افتادن بمیرد دو دیت که آن زننده را تقبل آورند و اگر زدن او بطریق شبه عمد
باشد بر دو دیه آن طفل واجب میگردد و اگر از روی خطا باشد دیه آن طفل بر عاقله
او لازم میشود و بر و چیزی از دیه واجب نمیگردد و همین است حکم اگر آن بچه
بآن زدن بیفتد و رنجور و ناتوان باشد و بعد از آن بآن رنج وفات نماید
و یا آنکه بعد از افتادن صحیح و تن درست باشد اما بعلت آنکه شش ماه تمام نارسیده
از شکم افتاده وفات نماید و بر و در جمیع این صور کفاره قتل نیز واجب میگردد
بر وجهی که عنقریب در فصل پنجم مذکور خواهد شد ان شاء الله وحده العزیز
هشتم آنکه اگر کسی زنی حامله را بزند چنانکه فرزند او از شکم بیفتد و آن فرزند صحیح و تن
درست باشد و در حال شخصی دیگر بر جسته آن طفل را بکشد پس اگر آن بچه
حیوة مستقره داشته بر آن کشنده دیه آن طفل واجب میگردد و بر آن زننده
تعزیر و اگر حیوة مستقره نداشته باشد بر آن زننده دیه او واجب میشود
و بر آن کشنده تعزیر و اگر حال حیوة در استقرار و عدم استقرار معلوم نباشد
قصاص از آن زننده ساقط میگردد چه احتمال عدم حیوة مستقره موجود است
و عمد و در قصاص بشبهه دفع میشود ولیکن دیه بر و واجب میگردد والله اعلم
نهم آنکه اگر کسی زنی حامله را بزند بر وجهی که بسبب فرزند او از شکم

بیفتد

بیفتد پس اگر بعد از آن آن فرزند زنده متولد گردد و حیوة مستقره داشته باشد
و بعد از آن بآن زدن بمیرد بر آن زننده دیه مادر و دیه درست آن طفل واجب میگردد
و اگر زنده متولد نگردد بر و هم دیه مادر و هم دیت فرزند لازم میشود والله اعلم

فصل پنجم در کفاره قتل و درین فصل چهار مسئله مذکور میشود **اول**
آنکه کفاره قتل عمد کفاره جمعست یعنی بر آن قاتل واجبست که بعد از ادای دیه یک
بنده آزاد کند و دو ماه متوالی روزه بدارد و شصت مسکین طعام دهد و کفاره
قتل خطا کفاره مرتبه است یعنی باید که یک بنده آزاد کند و اگر از آن عاجز آمد
و نتواند دو ماه متوالی روزه بدارد و اگر از آن نیز عاجز آید شصت مسکین
طعام دهد چنانکه در فصل چهارم از باب طهارت بتقریب ذکر اقسام کفاره یاد نمودیم
اما بشرط آنکه در آن قتل خطا قاتل خود مباشر آن قتل گشته باشد چنانکه تیری
بر صیدی انداخته و آن تیر بر آدمی خورده و آن را هلاک کرده و اگر خود مباشر
نشده باشد بلکه سبب گشته باشد چنانکه چاهی در ملک غیری کنده باشد و یا سنگی
عظیم در آن ملک انداخته باشد و یا کاردی بزرگ در و فرو برده باشد بجهت
غرضی از اغراض شخصی ناگاه در آن چاه افتد و هلاک گردد و یا پای او
بر آن سنگ برخورده و بیفتد و وفات یابد و یا آنکه بر بالای آن کارد افتد

و نکشتن دیه میشود بدیهی کرده جمیع این صورتهای مذکوره بر عاقله آن قاتل دیت مقتول
واجب میگردد و بر وی کفاره لازم نمیشود **دوم** آنکه کفارهٔ قتل واجب میشود
بقتل مسلمان خواه مرد باشد و خواه زن و خواه آزاد باشد و خواه بنده
و بقتل کافر واجب نمیگردد خواه ذمی باشد و خواه حربی و واجب میشود
بقتل طفل و دیوانه بر قاتل ایشان و بر آقا بقتل غلام یا کنیز خود و الله اعلم
سیم آنکه اگر جمعی کثیر اتفاق نمایند و بناحق کسی را بقتل آورند بعد از ادای
دیه اگر ولی المقتول با ایشان مصالحه نموده باشد بر هر یک از ایشان کفاره
علیحده کفاره واجب میگردد نه آنکه بر همه یک کفاره لازم است و الله اعلم
چهارم **چهارم** آنکه کفارهٔ قتل بر قاتل واجب است اگر ولی مقتول قصاص را با او بدیت
مصالحه نموده باشد و او دیه را تسلیم نموده باشد و درین حکم از مجتهدین
خلافی بظهور نرسیده و اما اگر ولی مقتول او را بعوض قصاص کرده باشد
در وجوب کفاره و تعلق آن بمال او و در سقوط آن از وی میان ایشان
خلاف است بعضی بر آنند که کفاره از او ساقط میشود چه وجوب کفاره بجهت سقوط
گناه است و جبر آن و چون او خود را در عوض هلاک در آورده و کشته گشته
دیگر بر وجه بدینی ماند تا تدارک آن بکفاره محتاج گردد و بعضی دیگر بر آنند

که آن کفاره بمجرد قصاص ساقط نمیگردد بلکه واجب است که از مال او مؤدی سازند
چه سبب کفاره گناه است که بوجود آمده و پس است که کفاره بر قرار خود است و سقوط آن
منتفی است بنا بر آنکه حق الله بقتل یا موت ساقط نمیشود و این قول اظهر است
و اظهریت او بعد از تعمق نظر در دلیل طرفین واضح و هویدا است و الله اعلم
فصل ششم در عاقله و شرایط و احکام و متعلقات او و درین فصل دوازده
مسئله مذکور میشود **اول** در بیان معنی عاقله و اطلاق لفظ او بر جمعی طایفه بنا بر آنکه
عاقله از عقل مشتق است و عقل بمعنی بستن است پس بنابرین دیه دهندگان را
یا بجهت آن عاقله گویند که شتران دیه را در خانهٔ ولی مقتول برده می بندند
و یا بجهت آنست که مراد بعقل بمعنی بستن در اینجا دیه است چه دیه سبب بستن
زبان ولی مقتول میشود و پس عاقله دهندهٔ سبب بستن زبانست یعنی دیت
و یا بمعنی منع کردن و باز داشتن است و چون دیت دهنده بدادن دیه منع
کشتن قاتل میکنند از جهة عاقله اش گویند و اهل شرع لفظ عاقله را اطلاق میکنند
بر چهار صنف از آدمیان اول خویشان پدر چون برادران پدری و فرزندان
ایشان و عموها و فرزندان ایشان و بعضی از مجتهدین بر آنند که عاقله خویشان را
گویند که چون قاتل او وفات رسد ایشان از وی میراث برند و بعضی دیگر

براشند که عاقله مردان خویش‌اند نه زنان خواه آن مردان خویشان پدری
آن قاتل باشند یا مادری و یا خویشان پدری و مادری هر دو و برین قول
اگر خویشان پدری تنها و مادری تنها مساوی باشند رسد خویشان پدری
از دیه دو ثلث است و رسد خویشان مادری یک ثلث و قول اول در میان
مجتهدین شهرتی تمام دارد والله اعلم دوم آزادکننده که او نیز عاقله غلام
آزاد خود است سیم ضامن جریره است و کسی را گویند که ضامن گناه شخصی شود
برین وجه که چون ازو گناهی بظهور آید و آن گناه موجب دیتی از دیات شود
و از عهده آن دیه برآید و چون آن گناه کننده را وفات رسد آن ضامن
ازو میراث برد و صیغه این ضمان برین وجه است که ضامن بگوید که دمک
دمی و ثارک ثاری و حربک حربی و سلمک سلمی و ترثنی وارثک یعنی
خون تو خون منست و خونبهای تو خونبهای منست و جنگ تو جنگ منست و صلح
تو صلح منست و تو از من میراث بری و من از تو و چون ضامن این سخن تمام نماید
باید که آن شخص فی الحال قبول نماید و چون قبول ایجاب و قبول از هر دو طرف
گفته آمد اگر آن شخص خویشان پدری و آزادکننده نداشته باشد و کسی را
از روی خطا بقتل آورد دیت آن مقتول بران ضامن است و اگر او را وارثی

رسد آن ضامن ازو میراث میبرد و بعضی از مجتهدین این عقد را از عقود
لازمه میدانند که هیچکدام را بعد از وقوع آن اختیار برهم زدن نیست و بعضی
دیگر از عقود جایزه چهارم امام زمانست علیه السلام و ترتیب ادای این چهار طایفه
دیت را برین وجه است که چون دیه بر عاقله لازم گردد باید که اول خویشان پدری
قاتل آن دیه را ادا نمایند و اگر ایشان نباشند و یا آنکه اگر باشند بعلت افلاس
و پریشانی قدرت بر ادای دیه نداشته باشند آن دیت بر آزاد
کننده آن قاتل واجب میگردد و اگر او را آزادکننده نیز نباشد آن
دیت بر ضامن جریره او لازم میشود و اگر او را ضامن جریره نیز نباشد آن
دیت را باید که امام زمان از بیت المال مسلمانان اخراج کرده تسلیم اولیاء
مقتول نماید و در داخل بودن پدر و فرزند در عاقله میان مجتهدین خلافست
بعضی برانند که داخل نمیشوند و بعضی داخل میدانند چه ایشان اقرب میراث
برندگان آن قاتلند و زن و کودک و دیوانه هرچند که وارث دیه اند
اما در عاقله داخل نمیشوند و اگر خویشان پدری و مادری باهم با خویشان پدری
تنها جمع شوند عاقله آن قاتل خویشان پدری و مادری اند والله اعلم دوم
آنکه عاقله ضامن دیه قتل خطاست که در عرض مدت سه سال ادا نماید

در سال نخست آن قدر دیت را و ضامن دیه قتل عمد و شبیه عمد نیست چنانکه مذکور شد
و اگر قاتل بر خود چیزی از دیت یا غیر دیت بطریق اقرار یا صلح لازم
گردانیده باشد عاقله ضامن هیچکدام از آنها نیست والله اعلم سیم آنکه اگر کسی از
روی خطا خود را بکشد خواه زن باشد و خواه مرد دیت او بر عاقله اش واجب
نمیگردد و اگر یهودی یا ترسایی بطریق خطا کسی را بکشد دیت آن مقتول
متعلق بمال او میگردد و بر عاقله اش واجب نمیگردد والله اعلم چهارم آنکه آقای
غلام و کنیز عاقله ایشان نمیشوند خواه مدبر یا مکاتب شده باشند و خواه
نشده باشند و درین حکم از مجتهدین خلافی بظهور نرسیده اما در ام
ولد میان ایشان خلافست بعضی برانند که آقا عاقله او میشود و بعضی دیگر
فرق میان او و مدبره و مکاتبه نکرده اند والله اعلم پنجم آنکه ضامن جریره
بعد از جریان صیغه عاقله آن شخص که مضمون عنه اوست میشود اما آن شخص که مضمون
عنه است عاقله آن ضامن نیست مگر آنکه ضمان در میان هر دو تحقق یافته
باشد و هر یک ضامن دیگری گشته باشند که در این صورت هر یک عاقله
دیگری میشوند والله اعلم ششم آنکه اگر عاقله متعدد باشند در کیفیت قسمت
دیت میان ایشان مجتهدین خلاف کرده اند بعضی برانند که بر غنی

و مالدار

و مالدار ده قیراط واجبست و بر فقیر و محتاج پنج قیراط و باید که هر کدام رسد خود را
تسلیم ولی مقتول نمایند تا دیت تمام گردد و فارغ گردند و بعضی دیگر فرموده اند
که قسمت دیت میان ایشان برای صواب دید امام زمان عم باز بسته است
بهر که هر چه او رسد رساند باید که از عهده رسد خود بیرون آید و این قول اقوی است
نزد دیگر است چه اجرای این احکام در زمان دست وی است و او اعلم اهل زمان خود است
و عارف بحال هر کس والله اعلم باید که دانسته شود که قیراطی برابر وزن سه جو
و سه سبع جو متوسط است و بیست قیراط یک مثقال است پس ده قیراط نیم
مثقال و پنج قیراط ربع مثقال والله اعلم هفتم آنکه اگر دیت بسیار باشد و یک
صنف عاقله که مقدم اند در ادای آن اندک و نتوانند که تمام دیت را با ولی دم
مقتول رسانند باید که اصناف اربعه عاقله همه آن دیه را اتمام نمایند چنانکه
بعضی از دیت را خویشان پدری تسلیم نمایند و بعضی دیگر را آزاد کنندگان
اگر موجود باشند و بعضی دیگر را ضامن جریره اگر باشد و آنچه باقی ماند از آن
دیت باید که امام زمان عم با ولی دم مقتول رساند و اگر دیت اندک باشد
و عاقله بسیار باز در ورود عاقله بسیار آن دیت اندک را میان مجتهدین
خلافست بعضی برانند که آن دیت را میان ایشان بر قدر حال هر یک

متمت باید نمود و شیخ طایفه ابو جعفر طوسی علیه الرحمه میفرماید که نخستین بعضی از جانیان
از برای دادن دیت و معاف داشتن بعضی دیگر برای و تدبیر امام زمان علیه السلام
بازبسته است و اگر بعضی از عاقله حاضر باشند و بعضی غایب باید که آنها که
غایب اند نیز حصه رسد خود را از دیت تسلیم ولی مقتول نمایند و بغیبت ایشان
سقوط حصه ایشان نمیشود والله اعلم هشتم اگر کسی از روی خطا شخصی را بقتل
آورد و او را عاقله دیگر بغیر از امام علیه السلام نباشد و یا آنکه اگر باشد اما از دادن
دیت [illegible] افلاس و پریشانی عاجز بود و درین هر دو صورت باید که آن
قاتل دیت [illegible] مال خود تسلیم ولی مقتول نماید و بعضی از مجتهدین بر آنند
که درین هر دو حال بر امام زمان ع لازمست که آن دیت را ادا نماید و این قول
خالی از قوتی نیست والله اعلم نهم آنکه دیت قتل عمد و شبیه عمد بر قاتل
واجبست و باید که هر یک ازین دو دیت را از مال خود ادا نماید و هیچکدام
ازین هر دو بر عاقله او واجب نمیگردد چنانکه در فصل اول ازین باب مذکور
کردید پس آن قاتل پیش از ادای دیت وفات نماید و یا آنکه بگریزد و او را
در هر دو حال مالی باشد باید که آن دیت را از مال او ادا نمایند چه این نیز
از جمله دیونست و ادای آن لازم و اگر بگریزد و او را مالی نباشد و یا آنکه

مفلس

مفلس و پریشان باشد و از ادای دیت عاجز بود و درین هر دو صورت باید
که آنکسانی که بعد از وفات او از وی میراث میبرند آن دیت را ادا نمایند و بعضی
از مجتهدین بر آنند که برین جماعت ادای آن دیت لازم نمیشود بلکه باید که ولی
مقتول صبر نماید تا آن گریخته باز آید و آن مفلس غنی گردد و بعد از آن مطالبه
دیت کند و این قول خالی از قوتی نیست والله اعلم دهم آنکه اگر پدری
از روی عمد و شبیه عمد پسر خود را بکشد قبل ازین مذکور شد که او را قصاص
کردن جایز نیست اما بر دیت آن پسر واجبست پس اگر آن پسر را
بغیر از آن پدر وارثی دیگر نباشد درینصورت آن دیت حق امام زمانست ع
و او منصرف میشود و بآن پدر با وجود آنکه وارثست چیزی از آن
دیت نمیرسد چه بمجرد کشتن او از ترکه او محروم میگردد و اگر او را ورثه باشند
بغیر از پدر آن دیت حق ایشانست و باز بآن پدر چیزی از دیت
نمیرسد بهمان وجه که مذکور شد و اگر قتل آن پدر پسر خود را بطریق خطا
باشد دیت آن پسر بر عاقله آن پدر واجب میگردد و باید که تسلیم ورثه
آن پسر نمایند و درینصورت آیا آن پدر را از آن دیت نصیبی هست یا نه
میان مجتهدین خلافست بعضی بر آنند که او بسبب این قتل از ترکه فرزند خود

فقرم

محروم نمیگردد و پس بعضی خود را از ان دیه نیز بیبرد و بعضی دیگر فرموده اند که
بعلت این قتل نیز از انقرز ند میراث نبرد و پس از تعصیب خود از ان دیت نیز
محروم میگردد و قول اول بصواب نزدیکتر است والله اعلم و همین است حکم
خلاف اگر پسر پدر خود را بیکی ازین وجوه ثلثه بقتل آورده و در صورت
عمد ولی مقتول با آن پسر قاتل بدادن دیت مصالحه نماید و از قصاص بگذرد
والله اعلم **یازدهم** آنکه اگر غلامی یا کنیزی از روی خطا شخصی را بکشد دیت
مقتول بر ایشان واجب میگردد و در رقبه ایشان تعلق میگیرد و بر آقا و مالک
ایشان واجب نمیگردد و پس اگر مالک چیزی باشند و خواهند که از اموال
دیت را ادا نمایند باید که آن دیت را تسلیم ولی مقتول نمایند و اگر هیچ مالی
نداشته باشد باید که در تحصیل دیت تقصیر از خود راهی نکرده سعی تمام و جد لا کلام در ان
کوشش نمایند و بعد تحصیل تسلیم ولی مقتول نمایند تا تمام کرده والله اعلم **دوازدهم**
آنکه اگر کسی بر مرکوبی سوار باشد و از و غافل گردد تا آن مرکوب شخصی را هلاک
کرده اند درین صورت نیز دیه مقتول بران سوار واجب میگردد و بر عاقله او چیزی
لازم نمیشود و اگر کسی از روی خطا مالی را تلف کند درین صورت نیز تاوان
آن مال بر آن کس که تلف کرده واجب میگردد نه بر عاقله او و چه تعلق دیت با ارش

بعاقله

بعاقله مخصوص بقتل آدمی یا جنایات او است نه بغیر او والله اعلم چه آنکه اکثر مسایل
این باب نیز از احکام مشترکه میان مردان و زنانست لیکن از مسایل مشترکه
ضروریه نماند که زنان را از معرفت آنها فواید بسیار است **خاتمه** در آداب
خلوت در روش شوهر با زن خود و در صحبت و ذکر احادیثی که درین باب وارد
گشته از اصحاب عصمت و حافظان و نگاهبانان شرع حضرت رسالت علیه و علیهم
الصلوة والتحیة و ضابطه برگزیدن زن از میان زنان بجهة خواستن و او را
فراش خود ساختن و در خانه خود جای دادن بدانکه سبب الحاق خاتمه برینوجه بود
که چون تالیف رساله از مقدمه بخاتمه رسید حضرت مخدرت و اقبال پناه مشار
الیه که باعث تالیف بود فرمودند که باید که این رساله خالی از ذکر این آداب
و احادیث منقوله درین باب نباشد و این امور مذکوره بنابر امتثال امر و فرمان
بر ورای ختم رساله امو شیخ نیز ذکر این امور کرده شد تا فایده اتم و اوفر
باشد و بالله التوفیق و علیه التکلان بدانکه چون شخصی اراده زن خواستن
نماید باید که باعث برین کار دو چیز بود یکی طلب نسل و فرزند و دیگری
حفظ مال نه داعیه شهوت یا غرضی دیگر از اغراض چه هرگاه غرض آن
دو چیز بود شهوت و لذت خود به نتیجه لازم نشود و باید که اختیار زنی را
کند که متصف بود بعقل و دیانت و عفت و حیا و رقت دل و کوتاه زبانی

وطاعت شوهر رضا ندهد او و زنکار و باید که با وقار و هیبت بود و نزدیک اهل
خویش و اقربا و عقیم و نازاینده نباشد اصلا و از اصلی شریف و نسبی لطیف متولد
گردیده شده باشد قطعا و در میان ایشان پرورش یافته باشد و ایضا باید که
زن آزاده اختیار نمایند چه در استعمال آن تالیف بیگانگان و وصلت
اقربا و خویشان و قهر از نزدیکان است در نسل و عقب و غیر آن بیشتر بود
و زن بکر برگزینند نه غیر بکر چه بقبول ادب و شاکلهٔ شوهر در خلق و عادات
و انقیاد و مطاوعت نزدیکتر باشد و بر قانون شریعت غرا و ملت بیضا
استحبابش نیز تاکید بیشتر وارد و اگر با وجود این اوصاف که مذکور شد نیز تحلیه
جمال و کثرت مال متحقق باشد بران مزیدی درین کار متصور نشود لیکن باید
که مال و جمال باعث رغبت در خواستن او نباشد چه در احادیث صحیحه بطریق پسندیده
از رسول برگزیده و اهل بیت علیهم السلام و التحیه وارد گشته که اگر کسی بقصد مال و جمال
زنی بخواهد از هر دو محروم میگردد و سبب آنکه مال زنان مستدعی استیلا و تسلط
ایشان میشود بر شوهران و چون شوهر در مال زن تصرف کند زن او را
در آن تصرف بنظر ناشکری بنگرد و پس در نظر او وی را وقعی و منزلتی نماند
و چون چنین باشد عاقبت منجر بطلاق و مفارقت گردد و زن جمیله
و صاحب حسن او در خانهٔ شوهر نیز طالبان و راغبان بسیار باشند و
مقبول

مقبول زنان ملح انقیاد و ورای عصیان ایشان نکرده و تا بر فضایح و سوای اقدام
نمایند پس چون آن زن برین کار را اقدام نماید باید که آن شوهر بی حمیتی
در سوای آن زن در دهد و یا بمفارقت و جدایی او راضی نشود و اول بر نفقات و
و دهانی مشتمل باشد و ثانی بر حرمان از جمال او و بزرگان چه پسندیده گفته اند
که از پنج زن حذر واجب بود اول حنانه دوم منانه سیم انانه چهارم کیة
القفا پنجم خضراء الدمن اما حنانه زنی بود که او را فرزندان باشند از شوهر
دیگر و پیوسته آن زن با این شوهر بر ایشان مهربانی نماید اما منانه زنی
بود مالدار که پیوسته بمال خود بر شوهر منت همی نهد و اما انانه زنی بود
که پیشتر ازین شوهر شوهری بزرگتر دیده و بناز و بخوش عیشی بسر برده و بآن نوع
زندگانی عادت کرده و چون حال این شوهر را بیند که نه بر وفق معتاد او
باشد پیوسته بشکایت و ناله کردن مشغول بود و اما کیة القفا زنی بود
غیر عفیفه که چون شوهر او از هر مجلسی که برخیزد اهل آن مجلس بخباثت او در
بدگویی و بی حمیتی او اقدام نمایند پس گویا که داغی بر قفای او می نهند
و اما خضراء الدمن زنی بود جمیله و بغایت پسندیده لیکن از اصلی بد
تولد یافته و در میان قومی بی حمیت بسر برده باشد و او را تشبیه کرده اند

بسنده کنار زن طلبها و خضرا الدمن نام نهاده اند و از جمله است که اصحاب عصمت
و اهل بیت حضرت رسالت صلوات الله علیهم بخطبه کردن زن بکر و زنی که از
اصلی نیکو و از قومی پسندیده بظهور آمده باشد و زنی که مالدار نباشد و زنی
که صاحب عفت و پاکدامن باشد وصیت فرموده اند و نیز باید که زنان را از خواندن
بیتها و شعرها که دلالت بر عشق و عاشقی داشته باشد منع نمایند چه منجر بفساد
میشود و در عاشقی و جوان گرفتن دلیر میشوند تا آنکه سوره حضرت یوسف ع
با آنکه در قرآن مجید است و یاد گرفتن و خواندن او ثواب بسیار دارد نیز یاد
ایشان ندهند و نیز باید که ایشان را از خانه بیرون رفتن منع کنند و بطریقی محبوسان
و بندیان در خانه خود نگاهدارند و از ایشان غافل نگردند و اگر ماهی یا هفته بسیار
خواهند که بهانهٔ غسل بحمام روند و در راهها بتماشای مردم مشغول شوند ایشان را
نگذارند و امر نمایند که در خانهٔ خود غسل کنند و تا احتیاج ایشان بحمام رفتن
نرسد رخصت رفتن ندهند و اگر در خانه غسل کردن ممکن نباشد و از بیرون
رفتن ایشان نیز در امن نباشند و بضرورت به تیمم نماز گذاردن ایشان را
اولی میباید از بیرون رفتن چه روایت کرده آدم بن الحر از صادق آل
محمد علیه و علیهم السلام بر نحوی که گفت از آنحضرت سؤال کردم که اگر زنی در خواب

محتلم گردد آیا بر او غسل واجب میشود چنانچه بر مرد واجب میشود و یا نه فرمودند
که بلی بر او نیز واجب میگردد اما باید که شما که مردانید این مسئله را یاد ایشان
ندهید و با ایشان نگوئید که بر شما غسل بسبب احتلام واجب میشود چه اگر ایشان
این مسئله را بدانند میتوانند بود که در هر هفته چند نوبت بهانهٔ غسل از خانه بیرون
رفته بحمام روند و با شوهران خود گویند که در شب بعلت احتلام جنابت روی
نمود و بجهت غسل بحمام رفتیم و از این حدیث شریف ظاهر میشود که بیرون رفتن زنان
از خانهای خود گاه باشد که مستلزم فساد باشد و چون مستلزم فساد باشد ترک
آن نمودن و به تیمم نماز گذاردن اولی است و نیز ظاهر میشود که چون یاد دادن
مسئله بجاهل آن مستلزم فسادی باشد ترک تعلیم آن مسئله اولی است والله اعلم
و چون زنی را از زنان بجهت خواستن برگزینند و خطبه کنند باید که در وقت عقد
آن جمعی از مؤمنان را بخوانند تا مردم از خواستن او اطلاعی حاصل کرده و در وقت
عقد حاضر باشند و باید که در وقت عقد قمر در عقرب نباشد چه در احادیث از آن
منع و ردع کرده و چون خواهد که بعد از عقد با زن خود خلوت کند سنت است
که دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی فاتحة الکتاب با هر سوره از قرآن که خواهد
بخواند و چون از نماز فارغ شود این دعا بخواند که اللهم ارزقنی الفها و ودها

در رضاها و ارضنی بها و اجمع بیننا باحسن اجتماع و آنس ائتلاف فانک
تحب الحلال و تکره الحرام و زن نیز باید که دو رکعت نماز بگذارد و بعد از نماز
این دعا یا دعای دیگر را و نیز بخواند و سنت است که هر دو با وضو باشند
و چون خواهد که با او نزدیکی نماید اول دست بر پیشانی او گذارد و این دعا
بخواند که اللهم علی کتابک تزوجتها و فی امانتک اخذتها و بکلماتک
استحللت فرجها فان قضیت فی رحمها شیئا فاجعله مسلما سویا
و لا تجعله شرک شیطان و سنت است که در شب این دخول واقع شود
و باید که پیش از دخول بسم الله بگوید که تا شیطان با او در دخول شریک نشود
روایت کرده عبد الرحمن بن کثیر از حضرت امام جعفر صادق ع که آنحضرت فرموده
که سنت است که شوهر در اثنای دخول این دعا بخواند که بسم الله الرحمن الرحیم
الذی لا اله الا هو بدیع السموات و الارض اللهم ان قضیت منی فی هذه
اللیلة خلیفة فلا تجعل للشیطان فیه شرکا و لا نصیبا و لا حظا و اجعله مؤمنا
مخلصا مصفی من الشیطان و رجزه جل ثناؤک و چون باین آداب با زن خود دخول
نماید شیطان با او شریک نمیشود و سنت است که در یک روز یا دو روز در عروسی
طعامی بسازد و جمعی از مومنان را بخورانند آن طعام بخورانند و مکروه است که

در شب

در شبی که ماه گرفته باشد و یا روزی که آفتاب گرفته شود و با زن خود دخول
نماید و نیز مکروه است که در وقت زوال و در وقت فرو رفتن آفتاب
تا برطرف شدن شفق و بعد از طلوع صبح تا برآمدن آفتاب و در روز
اول ماه و میان ماه و آخر ماه با زن خود دخول نماید و نیز دخول مکروه است در وقت
وزیدن بادهای زرد و سیاه و سرخ و لرزیدن زمین و نیز مکروه است که مرد
عریان شود و با زن خود دخول نماید و یا بعد از احتلام پیش از غسل یا وضو
با زن خود دخول کند پس فرزندی با این عمل دیوانه از مادر متولد میگردد و نیز
مکروه است که شوهر با زن خود در خانه دخول نماید که در آن خانه طفلی باشد
که بر ایشان نظر کند و صوت جماع را بشنود و حرکات و سکنات ایشان را
مشاهده نماید بشرطی که عورتین ایشان را نه بیند که اگر ببیند آن جماع در این وقت
حرامست پس ستر عورتین از ناظر غیر محرم واجبست و ترک واجب حرام
و وجه کراهت آنکه در حدیث آمده که هر که با زن خود خلوت کند و کسی
در آن حال در آنجا باشد و آواز جماع ایشان را بشنود و حرکات و سکنات ایشان را
مشاهده نماید فرزند ایشان چون بظهور آید اگر پسر باشد زانی خواهد بود و اگر
دختر باشد زانیه و نیز مکروه است که کسی در اثنای دخول بفرج زن خود نظر کند که اگر

چنین کند فرزندی که متولد گردد کور باشد و نیز مکروه است که کسی در وقت جماع
روی و پشت خود را بقبله کند و در کشتی با زن خود مجامعت نماید و در وقت
دخول با او سخن کند چه اگر چنین کند آن فرزند که از ایشان متولد شود گنگ باشد
والله اعلم و چون فارغ شدیم از ذکر آداب شروع میرود در بیان احادیثی
که وارد گشته درین باب از آنجمله آنکه روایت کرده رئیس المحدثین و صدوق المسلمین
محمد بن علی بن بابویه القمی قدس الله روحه در کتاب من لا یحضره الفقیه باسناد
خود از حضرت ابی ابرهیم موسی الکاظم علیه السلام که آنحضرت فرموده که هر که در روز
آخر ماه با زن خود جماع کند باید که با خود مقرر نماید که فرزندش برده از شکم می‌افتد
و نیز روایت کرده باسناد متصل از حضرت باقر علوم اولین و آخرین و خاتم اسرار معصومین
علیهم صلوات الله الملک المجیر که آنحضرت فرموده که مکروهست جماع کردن در شبی که ماه گرفته باشد
و در روزی که آفتاب گرفته شود و از وقت فرو رفتن آفتاب تا بر طرف شدن
شفق و از وقت طلوع صبح تا بر آمدن آفتاب و در وقتی که بادهای سرخ و زرد و سیاه
بود و زمین لرزه و بدرستی که حضرت جناب مقدس نبوی صلی الله علیه وآله در شبی از شبها
با یکی از زنان خود بسر میبرد چنانکه عادت آنسرور بوده که ناگاه در آن شب ماه گرفته
چون گرفته شد آنحضرت در آن شب با آن زن مقاربت نفرمود و آن زن از آن اندوهناک گشته

گفت یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد درین شب با من نزدیکی نکردی مگر
که مباد مزاج شریفت از من منحرف گشته مرا دشمن گرفته باشی آنحضرت فرمود
که رحمت خدای بر تو باد نه چنین است که گفتی بلکه سببش اینست که چون درین شب
این حادثه روی نمود مرا از تلذذ و خوشحالی در آن کراهت آمد بدرستی که خدای
عز و جل مذمت فرموده قومی را که درین شب شگفتگی نمایند و بشهوت و لذت
و شهوتهای طبیعت بگذرانند پس از آن حضرت ابی جعفر فرمود که چون کسی که این
حدیث بشنود باید که خود را از مجامعت درین وقتهای مذکوره باز دارد
و با زن خود نزدیکی نماید که من قسم میخورم بخدا که اگر کسی با زن خود دخول
نماید درین اوقات با آنکه این حدیث مذکور را شنیده باشد فرزندی که از او
متولد گردد فرزندی نباشد که او خواهد و وی را دوست دارد بلکه فرزندی باشد
که علامتهای بد و خصلتهای زشت که در وی بود وی را زشت دارد و دشمن
گیرد و نیز روایت کرده باسناد خود از حضرت امام ناطق جعفر صادق صلوات الله
علیه که آنحضرت فرموده که باید که در اول ماه و میان ماه و آخر ماه شوهر با زن خود
نزدیکی نماید اگر نزدیکی نماید باید که بداند که فرزندشان از شکم بخواهد افتاد
و اگر بر سبیل ندرت متولد شود باید که بدیشان این باشد که آن فرزند دیوانه خواهد

شده بلکه دیوانگی و جرب و برص بهم رسد و آنکه نگاه کند در فرج [illegible]
دیوانگی بایشان رسد و اول ماه و میان ماه و آخر ماه مجامعت کردن بهم رساند و نیز آنحضرت
فرموده که کراهت دارد جماع کردن در وقتی که آفتاب زرد شده باشد و در آخر روز
و در وقتی که طلوع کرده باشد و هنوز زردی او برطرف نگشته باشد و نیز روایت
کرده است حضرت امام محمد باقر علیه السلام از آنحضرت سؤال کردند که بسیار روز میشود که من
خود را بزن خود مهیا میسازم آنحضرت فرمود که زنهار این عمل مکن و در وقت
جماع با او کردن [illegible] خود [illegible] و نگفتی بزن خود [illegible]
[illegible] فرموده که کراهت است که شخصی بعد از احتلام بی وضو و غسل با زن خود جماع
کند بلکه بعد از جماع بی وضو و غسل با زن دیگر نیز [illegible] آنکه خواهد که
نزدیکی کند بعد از احتلام بی وضو باشد با زن خود نزدیکی نماید و فرزند [illegible]
[illegible] دیوانه شود و آنکه [illegible] بعد از جماع غسل [illegible]
و نیز آنحضرت فرموده که هر که در حال حیض با زن خود جماع کند و فرزند بهم رسد
خوره [illegible] باشد و نیز روایت است [illegible] فرموده [illegible]
[illegible] کرده و کسانی که [illegible] الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم
آنحضرت فرموده که هر که خواهد که با زن خود [illegible] نوعی [illegible]

و اما بعد بسم الله الرحمن الرحیم بگوید که اگر خدای تعالی فرزندی بدهد آن فرزند بی سعادت
نبود [illegible] بجهت آنکه هر گاه از نطفه او در نطفه شیطان مخلوط [illegible]
چه شیطان در [illegible] او شرکت نکند [illegible] بجا آورد [illegible]
[illegible] و [illegible] شرکت شیطان باشد [illegible] مخلوق [illegible]
از نطفه شیطان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] باشد [illegible] نطفه شیطان [illegible]
[illegible] از نطفه [illegible] مخلوق گشته [illegible]
نطفه [illegible] شیطان [illegible] مخلوق گشته [illegible]
[illegible] روایت است از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که آنحضرت
فرموده که در شب اول ماه رمضان [illegible] سنت است
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] که خدای تعالی [illegible] برکت این دعا [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

ذنبا برفتی فی جنوبی استغفر لی بحق وفاتی و جمله خلق سوای الاجل ...

فیه ... اللهم انی استغفرک و اتوب الیک انک انت الغفور الرحیم و اگر یکبار

شنود و اگر بخواند و بسیار بدان مداومت نماید که بکثرت استغفار دلیل ... حضرت

فرزند بسیار و مال بیشمار کرامت فرماید چه حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام در وقت دعوت

قوم خود ایشانرا امر باستغفار کرد تا فرزندان و اموال ایشان زیاده گردد چنانکه خدای تعالی

و عز ازین خبر میدهد که استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا

و یمددکم باموال و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم انهارا و اگر خواهد که فرزندی

که آرزو دارد پسر باشد باید که چون چهار ماه از حمل بگذرد و آن آرزو ... بدارد

و آیة الکرسی یکبار بخواند و دست خود بر پهلوی او بگذارد و این دعا بخواند که اللهم

انی قد سمیته محمدا ... بار خدایا بدرستی که من این فرزند را محمد نام کردم

و چون چنین کرد بفضل خدای عز و جل ... میمون آنرا از جهانیان ... آدم

آن فرزند را پسر بکند پس اگر بجهاد ... تولد ... خود وفا نماید و آن فرزند را محمد نام

خدای عز و جل برکت میدهد او را و آن فرزند ... میشود و از زیاده ...

... خود بر گردد و گفته خود عمل نماید خدای عز و جل او را بقای آن فرزند ... خدای

... است اگر خواهد نگاه میدارد و ... میدارد و اگر خواهد ...